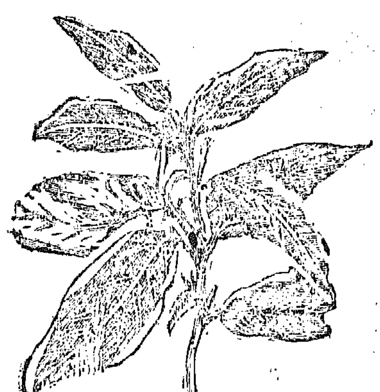


آن بمنصهٔ ظهور خواهد رسید و وقایع و حالات مهمهٔ ممالک و اوضاع بلاد و مراسم پذیرائی دول کاملة الوداد اروپ و غرایب مشاهدات نظر مبارک را از بدایع صنایع و علوم و محاسن آداب و رسوم ملل متمدنه که بزرگترین غنیمت این سفر تواند بود یوماً فیوماً شرف املاء و تقریر و در روز نامهٔ خاص امر به ثبت و تحریر میفرمودند و پس از رجعت خسروانی بجایگاه خلافت و مرکز سلطنت عظمی حسب الامر قدر قدرت جهانمطاع همایون سفر نامه مبارکه

(در کمال تنقیح و امتیاز بحلیهٔ انطباع متحلی گردید)



هو

مظفرالدین شاه

دمید کوکب فتح و ظفر

بعون الله گرفت خاتم

شاهی

سفر نامهٔ مبارکهٔ شاهنشاهی

(هوالله العالی شأنه العزیز)

روز نامهٔ اولین سفر ما از دارالخلافهٔ طهران به ممالك فرنگستان و دربار دول متحابهٔ اروپ است که بیاری خدای تعالی عزیمت نموده ایم وتا روز مراجعت بطهران انشاء الله تعالی یوماً فیوماً شرح وقایع و حالات این سفر خیریت اثر بطور ساده نگارش میشود فی شهر ذی الحجةالحرام سنهٔ ۱۳۱۷ یکهزار وسیصدو هفدهٔ هجری مطابق سیچقان ئیل ترکی وسال ۱۹۰۰ هزار ونهصد میلادی

سفرنامهٔ مبارکهٔ شاهنشاهی

بسم الله الرحمن الرحیم

بنام خدائی که هستی از اوست (٠) جهانرا بلندی و پستی از اوست

روز پنجشنبه دوازدهم شهر ذی الحجة الحرام سنهٔ هزار و سیصد و هفده هجری بعزم مسافرت فرنگستان که از مدتی بود تصمیم عزیمت این سفر نموده بودیم از مقر سلطنت و دار الخلافهٔ طهران بصوب قریهٔ کن که اول منزل است حرکت نمودیم اول صبح از خواب برخاسته لباس پوشیدیم بعد حضرت علیا بحضور آمد با او قدری صحبت کردیم پس از آن سایر خدام حرم

وبنات سلطنت همگی شرفیاب شدند چون روز پیش بجناب اشرف صدر اعظم فرموده وقرار داده بودیم که چهار ساعت ازدسته گذشته سوار شویم لهذا تاسرچهار ساعت تأمل کردیم معلوم شد جناب اشرف صدر اعظم بزیارت حضرت عبد العظیم علیه السلام رفته بودند بیرون که آمدیم درمنزل معتمد الحرم جناب اشرف صدراعظم مراجعت کرده باجمعی از رجال دولت حاضر بودند جناب آقای بحرینی سلمه الله تعالی وجناب میرزا کاظم آقا دعای سفر بگوشمان خواندند از آنجا باعون الهی سوار کالسکه شده حرکت نمودیم بخیابان امیریه که داخل شدیم ازدو طرف خیابان جمعیت زیادی از اناث وذکور جمع بودند و اغلب از مسافرت ما محزون ومشغول دعا بودند حزن آنها بماهم خیلی اثر کرد و در قلب خود مان همهٔ آنها را مجددا سپرده سلامت و حفظ همگیرا از بدروز گار مسئلت نمودیم از شهر بیرون آمده تا نزدیك باغ شاه هم باز جمع کثیری از مردم درخاکریز شهر وغیره ایستاده بودند قدری که از باغ شاه گذشتیم سپهسالار باصاحبمنصب های نظامی همه حاضر بودند نسبت بهمه تفقد فرمودیم بعد آمدیم بسر صفوف افواج ابتدا افواجی که درشهر طهران مقیم هستند ایستاده بودند بعد توپچیان وافواجی که از برای اقامت اردو مقرر داشته بودیم همه با کمال نظم و ترتیب ایستاده بودند حقیقة سپهسالار خیلی خوب اردوی نظامی را تشکیل داده وافواج را منظم ومرتب داشته بود بعد از ملاحظه افواج آمدیم بچادر سپهسالار در نزدیکی آنجا شعاع السلطنه اجازه خواسته بکن آمد مادر آنجا پیاده شده صرف قهوهٔ کردیم چون سپهسالار اردوی نظامی وافواج راخیلی خوب از نظر ما گذرانید ومستحسن افتاد لهذا محض اظهار مرحمت و خشنودی خود مان یك انفیه دان مرصع بسپهسالار التفات فرمودیم از آنجا خدام و اشخاصی را که ببدرقهٔ ما آمده و ملتزم رکاب بودند مرخص فرمودیم که بشهر مراجعت نمایند بعد سوار کالسکه شده باموثق الدوله ومیرزا ابوالقاسم خان ناصر خاقان صحبت کنان رفتیم تا وارد قریهٔ کن شدیم وزیر دربار بجهت بعضی کارها درشهر ماند که عصر بکن بیاید بعد از ورود بکن نهار خواسته و پس از صرف نهار مشغول نوشتن روز نامهٔ سفر شدیم بعد قدری خوابیده از خواب که برخاستیم بعد از ساعتی امین الحرم ومعین الحرم بحضور آمده عرض کردند که حرم ازشهر آمده وارد شدند ما رفتیم اندرون این عماراتی که در کن منزل کردیم خانه های حبیب الله بیك پسر دایهٔ ام الخاقان است که در طفولیت اورا دیده بودیم و درب خانهٔ ما سمت شاگرد قهوه چی داشته حالا که اورا دیدیم تمام موی ریشش سفید شده است وزیر دربار عصر از شهر آمد اورا در اندرون بحضور خواسته قدری صحبت وفرمایش فرمودیم بعد مرخص شده بمنزل خود رفت وزیر همایون درشهر بود وقت غروب وارد کن شده درب اندرون آمد بعضی با کتها ونوشته

(ونوشته جات)

جات پستی آورده بود باندرون فرستاد دیدیم فرستادیم از او احوال پرسی کردند و بعد چون آن نوشتجات روسی و آلمانی و ترکی بود دادیم که خودش بدهد بندیم السلطان ترجمه نموده بحضور بیاورند بعد شام خورده خوابیدیم * از شهر بقریهٔ کن دوفرسنگ است وهمه جا راه سر بالامیرود وزمین کن از طهران دویست متر مرتفع تراست *

﴿ روز جمه سیزدهم ذی الحجة الحرام ﴾

صبح ازخواب برخواسته نماز خواندیم چای ونانی صرف کرده بیرون آمدیم قدری عرایض ونوشتجات درکیف جمع شده بود بملاحظه وخواندن آنها مشغول شدیم نایب السلطنة از شهر آمده بحضور رسیدند قدری صحبت داشتیم از مسافرت ما و دوری خود ازحضور ما اظهار حزن و گریه کرد وداع نموده ومرخص شده ماهم روی ایشان را بوسیده بشهر مراجعت نمودند جناب اشرف صدر اعظم ومشیر الدوله وزیر امور خارجه بحضور آمدند بعضی نوشتجات وعرایض راجع بوزارت خارجه وغیره بود بعرض رسانیدند و بعضی دستخطهای لازم بود نوشتیم ایشان مرخص شده ازحضور رفتند بعدنهار آوردند مشغول خوردن نهار بودیم که وزیر همایون بحضور آمد با اوقدری صحبت وفرمایش فرمودیم تا نهار تمام شد حاجی مطیع السلطنه واجلال السلطنه هم درحضور بودند بعد از نهار چون حضرت علیا ازشهر آمده بود که بحضور ما برسد رفتیم اندرون اورادیده بیرون آمدیم باقی نوشتجات وراپورتهای تلگرافی که مانده بود باوزیر همایون وناصرخاقان ودبیر السلطان همه را خواندیم بعد از اتمام قدری استراحت کرده ودر ضمن شرح روز نامهٔ سفروامی فرمودیم ووزیر همایون مینوشت قدری هم با حاجی مطیع السلطنه واجلال السلطنه صحبت وفرمایش فرمودیم از خواب که برخاستیم رفتیم توی حیات دو سه فقره دستخط واحکام بود آنهارا نوشتیم بعد وزیر دربار بحضور آمد یك لنگه بار که حاجی ناصر السلطنه ازباد کوبه نزد اوفرستاده بود که بحضور ما تقدیم دارد بحضور آوردند فرمودیم باز کردند بعضی اسباب های نفیس قشنگ بود تحویل محقق السلطنه سرایدارباشی شد که بشهر ببرد بعد از آن دیوانخانه قرق شد حضرت علیا بحضور آمد بعد بعضی دیگر هم که از شهر آمده میخواستند بحضور برسند آنهارا احضارفرموده قدری صحبت داشتیم

﴿ روز شنبه چهاردهم ﴾

ازخواب برخاستیم الحمد لله تعالی امروز حالتمان بسیارخوب بود وزیر دربار ودکتر ادکاك را در اندرون بحضور خواستیم یك اسباب امتحانی نبض آورده بودند که تازه ازفرنگستان

وسیله است خیلی چیز خوبی است دکتر اد کاك بدست یکنفر از کنیز های حرمخانه گذاشت بنا کرد همان اسباب بسرعت خط کشیدن وبه هما نطور که نبض حرکت میکرد مینوشت بعد بنبض ما گذاشت خیلی زحمت پیدا کرد نبض ما عمیق است دیر بدست می آید عاقبت با اسباب متصل شده بنای نوشتن را گذاشت خیلی مرتب نوشت وزیر دربار عرض کرد الحمد لله نبض ما خوب است وعلامت این است که قلب خیلی خوب کار میکند وهیچ نقصی ندارد ۰ بعد قدری با شعاع السلطنه وعضد السلطان که حاضر بودند صحبت وفرمایش فرموده از حیاط اندرون آمدیم بیرون قرق شکست جناب اشرف صدر اعظم و وزیر امور خارجه وناصر الملك وجمعی دیگر بحضور آمدند بعضی نوشتجات راجع بوزیر خارجه وغیره بود خلوت فرمودیم ونوشتجات را خوانده جواب دادیم بعد وکیل الدوله نوشتجات وفرامین واحکام و ملفوفه فرمان زیادی بحضور آورد همه را ملاحظه کرده صحه گذاشتیم ودستخط زیادی نوشتیم بعد از آنکه اورفت ناصر خاقان بعضی فرمان وملفوفه فرمان راجع بوزیر عدلیه ومعاون الدوله بحضور آورده بصحه رسانید بعد نهار خوردیم عزیز السلطان وسایر پیشخدمتان بودند قدری صحبت وفرمایش فرموده بعد خوابیدیم یکساعتی استراحت کرده بیدار شده نماز خواندیم وسوار شده رفتیم توی سبزه ها وباغات زیردست کن گردش کردیم وپیاده شده چای خوردیم با شعاع السلطنه وغیره که ملتزم رکاب بودند صحبت وحکایت سال هزار و دویست ونودونه را میفرمودیم که بطهران آمدیم وهیجده ماه توقف نموده بهار که شد وشاه شهید بجاجرود رفتند ماراهم مرخص کردند بشکار کن آمدیم وجهانگیر شکارچی را همراه فرستادند که بلد ما باشد وحکایت رفتن شکار بدره ولوزنك را میفرمودیم ۰ بعد سپهسالار بحضور رسید با اوقدری فرمایش فرموده بعد سوار شده بطرف منزل آمدیم ۰ از ناصر خاقان سراغ گرفتیم که وزیر همایون که بجهت انجام کارهای خودش بشهر رفته بود و دستخط نوشته اورا خواسته بودیم مراجعت کرده است یا نه دراین فرمایش بودیم که ناصر خاقان عرض کرد کالسکهٔ او آمده است معلوم شد وارد شده است آمدیم به منزل رفتیم اندرون ابتدا قدری با شعاع السلطنه و وزیر همایون فرمایش فرموده حالات شهر را از وزیر همایون پرسیدیم و عرض کرد بعد قدری با اسباب و جعبهٔ حسابی که از قدیم در تبریز داشتیم وحاضر کرده بودند مشغول شدیم پس از آن نماز خواندیم وشام خورده استراحت کردیم

﴿ روز یکشنبهٔ یازدهم ﴾

صبح ازخواب برخاسته چای صرف شد بعد از آن دوش آب سردزدیم ورخت پوشیده مصمم

سواری بودیم که جوهر خان صدیق الحرم آمده عرض کرد وکیل الدوله عرض مینماید که دوسه فقره نوشتجات مختصری است بعرض رسیده بعد از آن سوار شوند ماهم بگمان اینکه نوشتجات معدودی است اجازه فرمودیم وکیل الدوله بحضور فرستاد دیدیم کاغذ و احکام زیادی است همهرا ملاحظه کرده وصحه گذاشته دادیم بردند بعداز آن سوار شده رفتیم کنار رود خانه حرم هم نهار را مهمان ما بودند هوای بسیار خوشی بود شعاع السلطنه وعضد السلطان هم در رکاب بودند تا سه ساعت بغروب مانده درآنجا بودیم الحمد لله خیلی خوش گذشت دیروز حضرت علیا از شهر آمده بود که مشایعت و وداع مجدد نموده مراجعت بشهر نماید چون دیدیم از مسافرت ما وماندن خودش در طهران خیلی دلتنگ است امر و اجازه فرمودیم که تدارك حرکت وسفر اورا تا آذربایجان به بینند که با ما حرکت کنند بعد از کنار رود خانه مراجعت به منزل کردیم دوباره وکیل الدوله بحضور آمده باکمال ملایمت عرض کرد که دوسه ورق نوشتجات وفرامین واحکام لازمی است که باید به عرض ولحاظ ما برساند لیکن تقریباً بقدر دویست طغرا فرمان وملفوفه فرمان ورا پورت ولایات و نوشتجات متفرقه وعرائض لازمه بود که بعرض رسانید وهمه را جواب فرموده وصحه گذاشتیم بعد از آن جناب اشرف صدر اعظم آمده شرفیاب شدند بعضی عرایض ونوشتجات لازمه هم بتوسط ایشان بعرض رسید وتا یکساعت ونیم از شب گذشته با جناب اشرف صدر اعظم مشغول صحبت والقیای فرمایشات بودیم بعد آصف السلطنه صاحبجمع دواب دیوانی آمده عرض کرد تمام مالهای بنه حاضر شده است محض اینکه خدمت خود را خیلی خوب بانجام رسانیده بود یك حلقه انگشتري الماس باو مرحمت فرمودیم وزیر دربار وامیر بهادر جنگ که بشهر مراجعت کرده بودند از شهر آمده شرفیاب شدند با آنها قدری صحبت و فرمایش کردیم وزیر دربار طومار بنائی را بعرض رسانید وترتیبات کار بنائي را که بایستی درغیاب ما بشود دادیم بعد روضهٔ معمولی شب دوشنبه را خواندند ومهمان ختم شد پس از آن باز قدری صحبت وفرمایشات لازمه فرمودیم فردا که دوشنبه است انشا الله از کن کوچ مینمائیم قبل از شام قدری احوالم کسل شد کمی سرما خورده بودم بعد پیراهن عوض نموده عرق کردیم و بحمد الله رفع کسالت شد

(دوشنبه شانزدهم)

امروز صبح که از خواب برخاستیم الحمد لله تعالی حالمان بهتر بود نماز خوانده رخت پوشیدیم امروز باید انشا الله تعالی از کن حرکت کرده بطرف قریهٔ کرج برویم ٭ آمدیم بیرون

شجاع السلطنه وعضد السلطان وسایر نوکرها حاضر بودند • شجاع السلطنه هنگام مرخصی خیلی محزون بود • عضد السلطان هم همانطور • بعد وزیر بقایا وسایر نوکرهائی که باید بشهر مراجعت کنند مرخص شده رفتند • ماهم سوار شده از کوچه باغهای کن سواره عبور کرده از آبادی ده که خارج شدیم • معاون الدوله وسردار امجد هم از آنجا مرخص شده بطهران مراجعت نمودند • بقدر یك فرسنگی که رفتیم جناب اشرف صدر اعظم آنجا بر کاب ما رسیده قدری با ایشان صحبت و فرمایش فرمودیم • وزیر عدلیه هم از آنجا مرخص شده بشهر مراجعت نمود • بعد ما سوار کالسکه شده جناب اشرف صدر اعظم واهم مرخص فرمودیم وقته بکالسکه نشستند وزیر دربار در رکاب بود قدری با او صحبت وفرمایش فرموده • بعد باوزیر همایون وخوانسالار وناصرخاقان فرمایش کنان راندیم • واز اسفار سابقهٔ خود مان که در زمان ولایت عهد مکرر از این راه به تبریز رفته ودر کن شکارها کرده بودیم برای آنها حکایت میفرمودیم • همینطور با کالسکه راندیم تا مسافت زیادی در اطراف راه گاهی زراعت دیده میشود ورشتهٔ کوه البرز همه جا در دست راست ما بفاصلهٔ نیم فرسنگ کم بیش تا جاده مسافت دارد ودست چپ دهات متفرقه است مسافت زیادی که رفتیم رسیدیم بقریهٔ کلاك که تیول امین الحرم است وخانهای آن در دست راست بوضع غریبی توی کوه واقع شده است این وضع آبادیها وخانه های توی کوه در آذربایجان زیاد است • بعد رسیدیم به پل کرج سرپل باج گیر خانهٔ راه شوسهٔ قزوین ورشت است که تازه ساخته اند بدبنائی نیست از آنجاهم گذشتیم زنهای قریهٔ کلاك و کرج را دیدیم که روی دیوارها وپشت بامها بالباسهای الوان زرد وسرخ نشسته بودند تماشا داشت • راندیم تارسیدیم بباغ کرج الحق وزیر دربار عمارات آنجاراخیلی خوب تعمیر کرده مثل این است که همه را از نوساخته باشند • حاجب الدوله هم خیلی خوب باطراوت باغ کرج را نگاهداشته است مخصوصاً فرستادیم تمام باغ را گردیدند یکشاخه از اشجار باغ را قطع نکرده اند بعد نهار خوردیم چون شب درست نخوابیده بودیم بعد از نهار قدری خوابیدیم ازخواب که برخاستیم وکیل الدوله قدری نوشتجات وفرامین واحکام بحضور آورد ملاحظه کرده وصحه گذاشته • بعد نماز خواندیم ورفتیم توی باغ قدری تیر اندازی کردیم یك دلیجه صید شد چای خوردیم • بعد قرق شد وزیر همایون ووکیل الدوله بحضور آمدند مشغول کاغذ خوانی وملاحظهٔ عرایض ونوشتجات شدیم • بعد از آن قرق شد شام خورده خوابیدیم • الحمد لله حالتمان خیلی خوب بود • کرج از سطح طهران یکصد وبیست متر بلند تراست • مسافت از کن بکرج پنج فرسنگ است

(امروز)

(روز سه شنبه هفدهم)

امروز صبح بسیار زود که تقریباً دوساعت بطلوع آفتاب مانده بود از خواب بیدار شدیم دیگر خوابمان نبرد برخاسته نماز خواندیم امین الحرم وجوهر خان چای آوردند چای ونانی خوردیم قدری هم آب کارلس باد خوردیم بعد خواستیم بیرون بیائیم چون صبح زود بود هنوز نوکرها حاضر نبودند قدری راه رفتیم الحق باغ وهوا خیلی لطافت وصفا داشت هوای کرج مفرح است تقریباً دو ساعت از دسته گذشته بود که از اندرون بیرون آمدیم جناب اشرف صدر اعظم ووزرا دربار ووزیر همایون وسایر نوکرها حاضر بودند شاهزاده حاجی بهأ الدوله و آصف الدوله حاکم طهران که تا اینجا ملتزم رکاب بودند بحضور آمده مرخص شده مراجعت بشهر نمودند بعد سوار کالسکه شده را ندیم دربین راه با سیف السلطان وسیف الملك و ناصر خاقان صحبت و فرمایش میکردیم و از مسافرتهای سابق خود مان ازطهران بتبریز و از تبریز بطهران برای آنها حکایت میفرمودیم من جمله در سنه ۱۲۷۷ هزار و دویست وهفتاد وهفت که از طهران بسمت حکومت به آذر بایجان میرفتیم و هنوز منصب ولایت عهد نداشتیم ودر آنوقت عزیزخان سردار کل پیشکار مملکت اذر بایجان بود و ساعد الملك پسر مرحوم میرزا تقی خان امیر نظام ریاست قشون آذر بایجانرا داشت و میرزا فتحعلی خان صاحبدیوان رئیس دفتر استیفا ومیرزا عباس خان معاون الملك که آخر ملقب بقوام الدوله شد نایب الوزاره و کار گذار مهام خارجهٔ آذر بایجان ومیرزا نصرالله مدیر گمرکات بود که در حقیقت انوقت پنج مسند حکومت جز و درتبریز بود که اینها همه درتحت حکومت کلیهٔ ما بودند و همچو شبی را که امروز درینگی امام هستیم وشب هیجدهم ذی الحجه است بخاطر اوردیم که در سنهٔ هزار و دویست و هفتاد وهشت ۱۲۷۸ که یکسال بعد از توقف ما در تبریز بود منصب ولایت عهد را بما دادند و خلعت مارا مرحوم یحیی خان مشیرالدوله از دار الخلافه به تبریز اورد وروز عید غدیر بود که خلعت ولایت عهدرا پوشیدیم در آنزمان ازعلمای معتبر آذر بایجان که خیلی محترم بودند مرحوم حاجی میرزا باقر مجتهد و حجةالاسلام بزرگ بود که مرحوم شدند وحالا که بتبریز میرویم وچهل ودو سال از آن تاریخ گذشته است اغلب نواده های آنها هستند واین شعر فردوسی بخاطر مان آمد که گفته است

﴿ بمردی مرا سال ششصد گذشت ﴾ ﴿ بسر جمله از نیك واز بد گذشت ﴾

مناسب حال خود مان دیدیم وخیلی خوب گفته است الحمد لله تعالی این سفر که میرویم بطور بسیار خوش میرویم واز خداوند تبارك وتعالی عمرو توفیق میخواهیم که این یك مشت

رعیت ومخلوقی را که بما سپرده است بطوری که مرضی خالق بیچون باشد نگاهداری نمائیم خلاصه همانطور که سابقاً نوشتیم کوه البرز همه جا در دست راست است و از کرج باین طرف کم کم دور ترمیشود دهاتی که زیردست جاده واقع است از این قرار است حیدر آباد محسن آباد علی جرد حصارك سیف آباد متعلق بسیف السلطان ده قلعه متعلق بجناب امام جمعه است راندیم تارسیدیم بمهمانخانهٔ حصارك از آنجا رانده رسیدیم بمهمانخانه ینگی امام لدی الورود نهار خورده قدری خوابیدیم باد زیادی میوزید قدری هم باران بارید وقتی که چشم ما بمهمانخانهٔ ینگی امام افتاد بخاطر ماآمد مسافرت سنهٔ هزار وسیصد وپنج که در اواخر پائیز وهوای بسیار سرد ازطهران بتبریز میرفتیم بقدری هواسرد بود که در همین مهمانخانه وقت صبح آب در دستمان بود بمجرد دانیکه بزمین میریخت یخ می بست ونفس از مر مانفس کشید خلاصه چون امشب شب عید غدیر بود موزیکانچیهارا فرمودیم خبر کردند آمدند قدری موزیکان زده رفتند وزیر همایون ووکیل الدوله را خواستیم آمدند اندرون بعضی نوشتجات و دستخطها واحکام بود فرمودیم وکیل الدوله نوشت ودادیم بوزیر همایون که باپست برای وزرا بفرستد

اسامی ملتزمین رکاب را که در این سفر بعضی بفرنگستان می آیند وبعضی درتبریز تامراجعت ماخواهند ماند در اینجا مینویسیم

از آقایان ابنا و احفاد سلطنت که تا تبریز در رکاب هستند

ناصرالدین میرزا   اعتضاد السلطنه

اشخاصی که بفرنگستان می آیند

جناب اشرف صدر اعظم حکیم الملك وزیر دربار موثق الدوله ناظر سردار کل امیر بهادر جنگ کشیکچی باشی وزیر همایون وزیر پست وکیل الدوله ندیم السلطان موثق الملك امین حضرت ضیع السلطنه ناصر خاقان آقا سید حسین پسر جناب آقای بحرینی ناصرالممالك عکاسباشی ناصر همایون دکتر ادکاك دکتر خلیل خان

مهندس الممالك وزیر معادن ومشیر الملك پسر مشیرالدوله وزیر امور خارجه که ادارهٔ تحریرات جناب اشرف صدر اعظم بااوست ومفخم الدوله وزیر مختار اتازونی ینگی دنیاهم با جناب اشرف صدر اعظم بفرنگ می آیند اینها غیراز اشخاصی هستند که از راه گیلان بفرنگ می آیند انشأ الله اسامی انهارا در بادکوبه که برکاب ما پیوستند خواهیم نوشت

(اشخاصیکه)

﴿ اشخاصیکه در تبریز میمانند ﴾

جناب آقای بحرینی حاجب الدوله که بریاست اردوی ماوبملازمت حرمخانه درتبریز میماند آصف السلطنه صاحبجمع سیف الملك تفنگ دار باشی شمس‌الملك امیر آخور عین السلطان خوانسالار سالار اکرم سیف السلطان مستعان السلطنه ناظم خلوت بصیرالسلطنه دبیر السلطان عمید حضور محمد قلیخان شاطر باشی اسلحه دارباشی احمد خان میر شکار اجلال السلطنه معتمد خاقان

﴿ آغایان خواجه سرایان ﴾

امین الحرم صدیق الحرم معین الحرم
عیسی خان ومحمود خان هم باتفاق معین دربار بارض اقدس مشرف خواهند شد

﴿ روز چهار شنبهٔ هیجدهم ﴾

امروز عید غدیر است باید بمنزل قشلاق برویم صبح از خواب برخاستیم دیشب قدری حالمان خوب نبود سرشام وزیردربار آمد حب جوهر آهن با داد خوردیم بعد ازشام که خوابیدیم عرق کاملی آمد معلوم شد رفع سرما خوردگی شداست امروز الحمد لله حالمان خوب بود نماز خوانده امین الحرم و جوهرخان چای وغیره آوردند صرف شد رخت پوشیده بیرون آمدیم جناب اشرف صدر اعظم ووزیر دربار وامیر بها درجنگ و وزیر هایون وجمعی دیگر از نوکرها درب اندرون حاضر بودند آقاسید علاءالدین برادر زادهٔ جناب آقا سید عبدالله مجتهد از طهران آمده عریضه ودعای برای‌سفر آورده بودتقدیم کرد دویست تومان‌هم انعام‌بایشان دادیم مراجعت بطهران نمود آقا میرعلی نقی تاجر رئیس مهمانخانه وچاپارخانه های از طهران الی رشت راهم وزیرهایون بحضور آورده بود بتوسط جناب اشرف صدراعظم معرفی شدبعد سوار شده حرکت کردیم قدری با وزیر هایون وامیر بهادر جنگ وسایر ملتزمین صحبت و فرمایش فرمودیم وزیر دربارهم در رکاب بود عقب مانده بود که‌تفنگ بردارد زمین خورده اما الحمد لله صدمه باو نرسیده بود بسلامت آمد دم کالسکه مقداری از راه راهم باوزیر دربار صحبت داشتیم بعد وزیر دربار رفت بکالسکهٔ خودش از آنجا تا نیمهٔ راه باامیر بهادرجنگ وسیف السلطان وناصرخاقان بصحبت وفرمایشات مشغول بودیم بعد حرم آمده ازما گذشته راندیم تا رسیدیم بمنزل نهارخورده بعد از نهار خواستیم توی چادر بخوابیم وزیر دربار آمده عرض کردند چون توی چادر سرد است توی اطاق بروید استراحت کنید بهتراست رفتیم دراطاق

قدری خوابیدیم منزل مارا درمهمانخانهٔ قشلاق معین کرده اند از خواب برخاسته آمدیم بیرون قدری تیر اندازی کردیم یکدسته مرغابی درهوا پیداشد بقدر هزار ذرع ازما فاصله داشت یك تیر گلوله برای انها انداختیم بوسط انهارسید یك مرغابی از میانهٔ انها سرازیر شده بقدر ده ذرع پائین امد یقین کردیم که تیرخورده است بعد معلوم شد که تیراز نزدیك سراو گذشته گیج خورده سرازیر شده است تماشا داشت بعد قرق شد شب وزیر همایون را خواستیم روز نامهٔ امروز را فرمودیم نوشت بعد قرق شد حرم آمدند قدری با انها صحبت داشتیم پس ازان شام اوردند خوردیم وبعد خوابیدیم

(روز پنجشنبه نوزدهم)

امروز که از خواب برخاستیم الحمد لله تعالی احوالمان بسیار خوب باید برویم بمنزل کونده بیرون آمده سوار اسب شدیم وزیر دربار ووزیر همایون ودیگران از عقب رسیدند امیر بهادر جنگ وموثق الدوله در رکاب بودند قدری باوزیر دربار صحبت وفرمایش فرمودیم هوا خیلی سرد بود رفتیم بکالسکه قدری با کالسکه آمده دوباره سوار اسب شدیم تفنگ برداشته چهار تاقزلاق زدیم بعد باز بکالسکه نشستیم سیف الملك یك ماری در راه گرفته کشته بود بحضور آورد بصیر السلطنه امروز قدری رشادت کرده اسب تاخته بود برای خرگوش زمین خورده خیلی صدمه دیده بود بالجمله راندیم تارسیدیم بمنزل نهار خورده بعد ساعتی استراحت کردیم ولی درست خوابمان نبرد جناب اشرف صدر اعظم یك پاکت بزرگ تلگرافی بحضور فرستاده بودند باز کرده خواندیم وجواب انهارا دادیم عصری هم ایشاق عمادالدوله حاکم قزوین و بشارت السلطنه رئیس تلگرافخانه قزوین را بحضور آوردند قدری صحبت وفرمایشات کردیم رفتند بعد تفنگ خواستیم از توی سراپرده نگاه کرده در صحرا سنگ سفیدی بنظر آمد نشانه گرفتیم که انرا بزنیم ابوالقاسم خان ناصرخاقان عرض کرد باید آدم باشد چون خیلی دور بود بنظر سنگ می آید دوربین خواستیم انداختیم مثل سنگ سفید بود با تفنگ گلولهٔ دم دم انداختیم بقدر دو ذرع فاصله با آن سفیدی بزمین خورد یکدفعه سفیدی بحرکت آمد معلوم شد که آدم است خدا خیلی تفضل فرمود که گلوله باو نخورد بی نهایت شکر خداوند را بجا آوردیم وفوراً فرستادیم اورا آوردند ده تومان انعام باو دادیم وده تومان هم مالیات دیوانی داشت بصیغهٔ تخفیف درحق اومقرر فرمودیم وخیلی این حسن اتفاق را بفال نیك گرفتیم بعد رفتیم اندرون شب دکتر ادکاك بازق ودخترش بحضور آمدند زن ودختر او امروز با کالسکهٔ پست از طهران آمده از راه رشت بلندن میرود

(این)

این منزل که کونده است هفتاد متر از سطح طهران بلند و تر است ازقشلاق تا کونده چهار فرسنگ راه است

﴿ روز جمعه بیستم ﴾

صبح ازخواب برخاسته لباس پوشیدیم و آمدیم بیرون امروز باید بشهر قزوین برویم هواسرد بود بکالسکه نشسته یگفرسنگی را ندیم دربین راه جناب اشرف صدر اعظم را خواستیم عقب بودند امدند قدری شعر خواندیم وصحبت وفرمایش فرمودیم بعد سوار اسب شده چند قطعه (طرقه) زدیم یکی را هم باطپانچه زدیم وزیر دربار هم چند تیر انداخت وچند طرقهٔ خوب زد بعد عماد الدوله باجناب شیخ الاسلام قزوین شرفیاب شدند با نها قدری اظهار التفات فرمودیم بر گشته بکالسکه نشستیم وزیر همایون که همه جا سواره پای کالسکهٔ ما بود با او قدری صحبت وفرمایش کردیم وزیر دربار و امیر بهادر جنگ هم در رکاب بودند بعد علمای قزوین که باستقبال آمده بودند شرفیاب شدند با آنهاهم اظهار تفقد والتفات فرمودیم بعد شاهزاده های ساکن قزوین وتجار واعیان ومعارف آنجا شرفیاب گردیده بهمهٔ آنها علی قدر مراتبهم اظهار مرحمت فرمودیم تانزدیك شهر قزوین که رسیدیم تمام اهالی از مردوزن باستقبال آمده بودند وارد شهر شدیم توی خیابان شهر هم جمعیت زیادی بود این دفعه بیست وسوم است که ما از قزوین عبور میکنیم چون قزوین کم آب است هیچوقت آنجارا آنطوریکه باید آباد وباخضارت باشدندیدیم لهذا در این سفر بجناب اشرف صدر اعظم مقرر فرمودیم که انشأ الله بعد از مراجعت از فرنگ ازطرف دولت اقدام کرده آب شاهرودرا بصحرای قزوین بیاورند که انشأ الله تمام صحرای جلگهٔ قزوین اباد گردد پس از ورود رفتیم بحمام ازحمام در آمده رفتیم اندرون نهار خورده خوابیدیم عصری از اندرون بیرون آمده در باغ قدری گردش وتفرج کردیم کلاغ ودلیجه وسار زیادی روی درختها بود سه چهار گلوله انداخته دوسه قطعه زدیم شاهزاده عماد الدوله خلعت پوشیده بود باملك آراوهردو شرفیاب شدند ملك آرابقزوین آمده است که همشیرهٔ خودرا که در قزوین زن پسر مرحوم میرزا نظرعلی حکیم بود دیدن نماید این پسر میرزا نظرعلی را دیده بودیم قدری خفت عقل داشت ما ازاین شخص حکایت غریبی داریم درسنوات قدیمه سالی بمکه رفته بود امیر جبل یك قبای زری از زریهای بوته بزرگ کار اصفهان به وخلعت داده بود تقریباً درایاب وزهاب از قزوین هفت هشت مرتبه اورا دیده بودیم که همان قبارا پوشیده بود در واقع لباس رسمی اوشده بود خیلی صحبتهای بی معنی میکرد خلاصه عصر چای خورده وتادوساعت از شب رفته بیرون بودیم وزیر دربار هم حضور داشت بعد رفتیم اندرون شام خورده خوابیدیم

(ازینگی امام تاقزوین دهاتی که در عرض راه دیده شد از این قرار است)

(هشه کود) (هلنا نه کسلی) که در دست چپ جاده واقع شده سپرده بسپهسالار است (آب یك) در دست راست جاده مال مجد الدوله است (نظر آباد) زیر دست جاده خالصهٔ دیوان است (خوروهیو) بالادست جاده مال شاهزادهٔ عین السلطان است (قشلاق) زیر دست جاده مال ورثهٔ یوسفخان است (زاغه) قشلاق ایل مافی زیر جاده متعلق بجناب امام جمعهٔ طهران است (گونده) قشلاق ایل مافی دربالادست جاده مال ورثهٔ حاجی سید نقی است (حصار) بالای جاده مال خورده مالك است (شریف آباد) زیر جاده مال حاجی میرزا محمد تاجرقزوینی است (مهدی آباد) مشهور به (بیدستان) ملك آقا میرزا مهدی پسر آقا میرزا ابوالقاسم شهیدی است شهر قزوین پنجاه متر از طهران بلند تراست از گونده الی شهر قزوین چهار فرسنگ واز قزوین تا طهران بیست و چهار فرسنگ است

(روز شنبهٔ بیست و یکم)

صبح از خواب برخاستیم الحمد تعالی لله حالتمان خوب بود نماز خوانده دوباره خواستیم بخوابیم صدای کرنا نگذاشت بخوابیم زیرا که درقزوین رسم است صبح وعصر درجلو دیوانخانهٔ حکومتی نقاره میزنند صدای نقاره مانع خواب شدناچار برخاسته چای خورده آمدیم بیرون جناب اشرف صدراعظم بحضور آمدند وبعد علماً وسادات ـ واعیان ـ واشراف شهر قزوین را بحضور آوردند امروز صبح اب کارلس باد که مسهل است خورده بودیم باین جهت بجای نهار آش خوردیم بعضی عرایض ونوشتجات وتلگرافات ازطهران رسیده بود همه را ملاحظه کرده جواب دادیم بعداز صرف آش قدری استراحت کرده ازخواب که بیدار شدیم وزیردربار وسیف الملك وناصرخاقان بحضور آمدند قدری باآنها صحبت وفرمایش فرمودیم واز احوال وزیر دربار جویا شدیم وعرض کرد بعد تفنگ خواسته یك چالاقان روی درخت چنار بفاصلهٔ سیصد ذرع نشسته بود با گلوله زدیم خوب تیری بود بعد وزیر همایون آمد اجزای پستخانهٔ قزوین و آقا میرعلی نقی و آقا سید اسدالله مدیرراه شوسهٔ گیلان تا طهران وبشیر السلطان رئیس پست فارس را بحضور آورد همه شرفیاب ومرخص شدند ماهم جواب عرایض ونوشتجات شعاع السلطنه راکه اجلال الدوله آورده بوددادیم که ازانجا مرخص شده بطهران مراجعت نماید بعد از آن چای خورده رفتیم اندرون خیلی گرسنه بودیم بصحبت وقت را گذرانده خودرا مشغول نمودیم تاشام آوردند خوردیم و بعد از ساعتی استراحت کردیم

﴿ روز یکشنبهٔ بیست و دویم ﴾

امروز باید از قزوین به سیاه دهن که تیول امین حضرت است برویم صبح از خواب برخاسته نماز خوانده ایم نان وچای صرف کرده رخت پوشیده آمدیم بیرون جناب اشرف صدر اعظم و شاهزاده عماد الدوله حاکم قزوین وعبدالله خان سردار اکرم وجمعی دیگر از خدام درب دیوانخانه حاضر بودند سوارشده باجناب اشرف صدر اعظم صحبت کنان تا بیرون شهر آمدیم عمادالدوله مرخص شده مراجعت بشهر کرد سردار اکرم هم مرخصی گرفته بطهران رفت چون راه خیلی دور است جناب اشرف صدر اعظم را که سواره در رکاب می آمدند مرخص فرمودیم رفتند بکالسکه نشسته همراه آمدند ومابا امیر بهادر جنگ وسیف الملك وشمس الملك وبعضی دیگر که دررکاب بودند فرمایش کنان رانده قدریکه آمدیم از کالسکه پیاده شده سوار اسب شدیم بلدرچین دیده شد دوتا صید کردیم وچون تازگی داشت یکی از آنرا برای جناب اشرف صدر اعظم التفات فرمودیم بعد قدری رانده یك قازالاق هم سواره با طپانچه زدیم دور بود وخوب زدیم بعد سوار کالسکه شده راندیم تا رسیدیم بنهارگاه حرم آنجا قهوه صرف کرده چون معمول ما این است که همه روزه نهاررا در منزل میخوریم راندیم برای منزل دربین راه جویای وزیر دربار شدیم عرض کردند بجهت کارهای زیادی که داشته در قزوین مانده از عقب خواهد آمد وزیر همایون هم بجهت ناتمامی مهمات پستی در قزوین مانده از عقب می آید آمدیم تارسیدیم بمنزل قریهٔ سیادهن بهمان حالت است که مکرر آمده و دیده ایم منزل مارا همانخانه که سفرهای سابق منزل میکردیم معین کرده اند ولی در این سفر امین حضرت آنجارا تعمیرات کلی نموده وخیلی پاکیزه کرده است نهارخوبی هم تهیهٔ نموده مراسم پذیرائی مقدم مارا ازهرجهت فراهم داشته بود بعد از نهار خوابیده عصریکه بیدار شدیم یك قرانقوش درهوا زدیم بعد قرق شد امروز تمام صحرا بقدری طراوت وصفاداشت که بوصف نمی آید طرفین جاده همه جاپا پوشیده از حاصل زراعت یاسبزه زار طبیعی بود خلاصه شب را روضه خواندند بعد وزیر همایون را حسب المعمول احضار نموده روز نامهٔ امروز را فرمودیم نوشت امروز احمد خان میرشکار سه آهو صید کرده بحضور آورده بود فرمودیم یکی را برای خود مان گذاشتند ودوتای دیگررا یکی بجهت جناب اشرف صدراعظم ویکی را برای وزیر دربار مرحمت فرمودیم شخص فرنگی که اتوموبیل شعاع السلطنه دست اوست وازطهران حامل عریضهٔ شعاع السلطنه شده با اتوموبیل شش ساعته بقزوین آمده بود امشب از اینجا جواب شعاع السلطنه را نوشته باودادیم مراجعت بطهران نمود بعد شام خورده استراحت کردیم دهاتیکه از قزوین تا سیاه

دهن در عرض راه دیده شد (سلطان آباد) دست چپ جاده متعلق بحاجی محمد صادق امین است (کهك) ایضاً دست چپ جاده متعلق بجناب شیخ عیسی مجتهد است و از قزوین بسیاه دهن شش فرسنگ است و سیاه دهن سی متر از سطح طهران بلند تر است

(روز دوشنبهٔ بیست و سوم)

امروز از سیاه دهن باید به قروه برویم و راه پنجفرسنگ است دیشب جای خواب ما بسیار خوب بود و خیلی براحت خوابیدیم صبح برخاسته نماز خوانده رخت پوشیدیم فرستادیم جناب اشرف صدراعظم را بحضور بیاورند معلوم شد مشغول اجرای احکام و انجام فرمایشات دیشب ما هستند که درباب پیدا کردن مسروقات پست که ده روز قبل میانهٔ سیاه دهن و قروه واقع شده بود تأکید تأکید فرموده بودیم که مقبل السلطنه و قرا سوران ها را حاضر کرده التزام سخت بگیرند که ده روز سارق و مسروقات پست را پیدا کنند جناب اشرف صدراعظم عرض کرده بودند که بعد از انجام این امر خواهند آمد ما سوار شده حرکت کردیم قدری با کالسکه آمده بعد پیاده شده سوار اسب شدیم در صحرا با تفنگ گردش میکردیم که ناگاه دو تا قازالاق از زمین بلند شد با طپانچه که در دست داشتیم یکیرا میان هوا با یك لوله و دیگری را با اینکه خیلی دور شده بود با لولهٔ دیگر زدیم واقعاً تعریف داشت تا اینجا نمیدانستیم که وزیر دربار هم سوار شده و بموکب ما پیوسته است در آن بین از پشت تپه آمده بنا کرد تمجید از تیر ما نمودن بعد کالسکه نشسته با شمس الملك و سیف الملك و ناصر خاقان صحبت کنان می آمدیم از وزیر همایون جویا شدیم که کجا مانده است ناصر خاقان عرض کرد بجهت روانه کردن اجزأ پستخانه بطهران در سیاه دهن مانده است و بعد می اید خلاصه راندیم نیم فرسنگ بمنزل مانده سالار الدوله که بحکومت خمسه منسوب است باستقبال امده شرفیاب حضور شد مدیر الدوله هم همراه او بود مدیر الدوله را پیشکار خمسه و وزیر بالاستقلال سالار الدوله فرمودیم سعید خان مشیر السلطان هم اینجا بحضور رسید الحق خیلی خوب خدمت کرده و زحمت کشیده مورد کمال تمجید و خشنودی ما واقع شد بعد بمنزل رسیده نهار خورده خوابیدم سه ساعت بغروب مانده برخاستیم وزیر همایون امده بود بحضور رسید شرح حال خود را عرض کرد بعد وکیل الدوله امد بعضی فرامین و احکام بصحه رسانید بعد وزیر دربار امدند قدری صحبت و فرمایش فرمودیم و رفتند پس از ان قرق شد خدام حرم امدند یك ساعت از شب رفته وزیر همایون را خواستیم بعضی دستخطها و احکام برای دارالخلافه نوشته بودیم باو دادیم با پست اردو بطهران بفرستد امشب هوا بقدری سرد بود که وقتی رفتیم بخوابیم با وجود لحاف متعدد تامدتی در رختخواب گرم نمیشدیم دهاتیکه امروز از سیاه دهن تا قروه دیده شد از اینقرا راست (قرهٔ باغی) قشلاق ایل (جلیلوند)

جلیلوند زیردست جاده (حیدرآباد) بالادست جاده ملك برهان الدوله (بجاق لو) قشلاق ایل کاوند بالا دست جاده (جرندق) پشت جاده ملك برهان الدوله قروه دویست متراز سطح طهران بلند تر است

(روز سه شنبهٔ بیست وچهارم ذی الحجة)

امروز باید برویم به خرم دره وراه پنج فرسنگ است صبح ازخواب برخاسته بعداز نماز وصرف چای بیرون آمدیم جناب اشرف صدراعظم حاضر بودند میرزا سلمان بیان السلطنه پیشکار سابق سالارالدوله را بحضور آوردند ومرخص شد که بطهران برود بعد باجناب اشرف صدراعظم دم کالسکه قدری صحبت وفرمایشات کرده ایشانرا مرخص فرمودیم رفتند سوار کالسکه شدند ماهم قدری با کالسکه رانده بعد سوار اسب شدیم باتیر طپانچه چند قطعه طرقه صید کردیم که محل تعجب همهٔ ملتزمین گردید وبا وزیر دربار فرمایش کنان قدری سواره رانده بعد باز بکالسکه نشسته آمدیم وزیر همایون هم از عقب رسید تا نصفهٔ راه هم بااو وسایر ملتزمین رکاب صحبت وفرمایش میفرمودیم وقدری هم در کالسکه کتاب خوانده خود مانرا مشغول داشتیم تا بمنزل رسیدیم وحسب العاده نهار رادرمنزل خورده بعداز نهار قدری خوابیدیم عصر که برخاستیم نوکرها بحضور آمدند وقایع هفده سال قبل را که سنه (۱۳۰۵) بود وازاین راه به آذر بایجان میرفتیم برای آنها حکایت فرمودیم که درآنوقت مرحوم علاءالدوله امیرنظام ازجانب مادرتبریز حکومت داشت وما ازطهران با کمال احتشام به آذر بایجان مراجعت میکردیم ودراین منزل خرم دره که بسیار با خضرت وصفاست هشت شب اتراق کردیم وخیلی خوش گذشت خلاصه شکر وحمد الهی رابجای آوردیم که حالتمان هم خیلی بهتر از اوقات اقامت طهران است بعد وکیل الدوله بحضور آمدیك فرمان بصحه رسانید ورفت دکتر ادکاك آمد اسباب امتحان نبض را بدست ما گذاشته عرض کرد سلامت واعتدال نبض هیچ نسبتی بزمان توقف طهران ندارد تفاوت کای کرده است وروز بروز هم بهتر میشود بعد قرق فرمودیم حرم آمدند خرم دره سیصد و چهل متراز طهران بلند تر است

(روز چهار شنبهٔ بیست وپنجم شهر ذی الحجة)

امروز در خرم دره اتراق است صبح از خواب بیدار شده بحمام رفتیم ازحمام بیرون آمده میرزا محمد خان وکیل الدوله را احضار فرمودیم قدری تلگرافات وعرایض وفرامین نزد اوجمع شده بود بحضور آورد همه را ملاحظه نمودیم وجواب آنها صادر شد وبعضی

تلگرافهای ولایات بود که میبایستی جواب فوری داده شود جواب آنهاهم مرقوم شد بعد جناب اشرف صدر اعظم بحضور آمدند حاجی سیف الدوله که از مکه آمده است با ایشان بحضور آمد تقریباً دوسال است که بمشهد مقدس و مکه معظمه وعتبات عالیات عراق عرب مشرف گشته این ایام بایران مراجعت نموده است باواظهار التفات فرمودیم تاخمسه در رکاب است واز آنجا مرخص شده بطهران میرود امروز چون در خرم دره اتراق است قصد سواری داشتیم بعد موقوف کرده نهار را درمنزل صرف نمودیم بعد از نهار خوابیده عصر که از خواب برخواستیم سالار الدوله بحضور آمد با اوقدری صحبت وفرمایش کردیم بعد وزیر دربار آمد قدری هم با او به صحبت وفرمایشات مشغول شدیم بعد شام خورده استراحت کردیم

﴿ روز پنجشنبه بیست و ششم ﴾

امروز از خرم دره باید بسلطانیه برویم وراه چهار فرسنگ است صبح از خواب برخواستیم نماز خوانده شکر وحمد الهی را بجا آوردیم که سلامت حاصل است چای صرف شد رخت پوشیدیم بیرون آمدیم جناب اشرف صدر اعظم وسایر نوکرها حاضر بودند اول دسته است که حرکت میکنیم هوامرد است قدریکه راه آمدیم وزیر دربار رسید با او صحبت کنان مبلغی راه طی کردیم بعد باوزیر همایون قدری از اسفار سابق خود مان که از این خطوط گذشته ایم حکایت فرمودیم قدریکه آمدیم وزیر دربار را مرخص کردیم رفت باوزیر همایون بکالسکه نشسته و مادر راه با ابوالقاسمخان ناصر خاقان به صحبت و فرمایش مشغول شدیم در این بین خبر آوردند که سیف الملك سواره تاخت کرده است تیر بیندازد از اسب زمین خورده دستش شکسته است بعد وزیر دربار داده است دست اورا بسته ودردش را قدری ساکت نموده با کالسکهٔ وزیر همایون بمنزل رفته است ووزیر همایون در کالسکهٔ جناب اشرف صدر اعظم سوار شده با ایشان آمده است خیال داشتیم امروز نهار را بین راه درده امیر آباد بخوریم چون صبح زود سوار شده بودیم وقتیکه بامیر آباد رسیدیم چهار ساعت از دسته گذشته وخیلی بظهر مانده بود لهذا آنجا نهار نخورده همینطور آمدیم تا رسیدیم بگردنهٔ الله اکبر تا اینجا راه سر بالا بود واز انجا سرازیر میشود تا اینجا باد کم بود از گردنهٔ الله اکبر بطرف سلطانیه باد رو بشدت گذاشت و بطوری سخت شد که ما تمام شیشه های کالسکه را بالا کردیم واز پشت شیشه میدیدیم ازشدت باد متصل از چشم همراهان آب میریخت ناصر خاقان همه جا در رکاب بود ومارا گاهی بصحبت و عرایض خود مشغول میداشت وقتی بسلطانیه رسیدیم دیدیم گرد و دولاخ غریبی است واردورا چنان باد پراکنده کرده که یك چادر بجا نمانده است برای ما هانخانهٔ سید سلطانیه را که در سفر

(های)

های سابق همیشه منزل میکردیم حاضر ومهیا نموده اند وارد منزل شده صرف نهار کردیم بعد خوابیده از خواب که برخاستیم وزیر دربار را در اندرون احضار نموده بعضی فرمایشات باو فرمودیم وبعد مرخص کردیم رفت هوا ابر تیره وطوفان غریبی بود قدرکمی باران آمده بعد هوا آرام شد شب وزیر همایون را خواستیم بحضور آمد روزنامهٔ سفر را فرمودیم نوشت بعد قدری وقایع مسافرت سنهٔ ۱۳۰۵ را که امین حضرت مرحوم حاکم خمسه بود ودر زمستانی سختی از طهران بتبریز مراجعت میکردیم وامین حضرت درآنوقت ناخوش بود وسایر قضایای آن سفر را حکایت فرمودیم پس از آن ندیم السلطان را خوستیم در اندرون بحضور آمد باوهم قدری صحبت وفرمایشات شد وخاطر خودمانرا مشغول داشتیم بعد نماز خوانده شام صرف نموده استراحت کردیم

(روز جمعه بیست وهفتم)

امروز باید ازسلطانیه بشهر زنجان برویم وراه شش فرسنگ است صبح که از خواب برخواستیم قدری پایمان درد میکرد ولی هیچ اعتنائی بان نکرده حاضر حرکت شدیم بادهم باز کمی می آمد اما بشدت دیروز نبود سوار کالسکه شده راندیم هوابواسطهٔ باران دیشب طراوت و صفای غریبی پیدا کرده وسرداست اطراف جاده تماماً یاسبزهٔ طبیعی وچمن است یا کشت زار وحاصل زراعت است بعضی دهات هم که دیده میشود تازه درختهایش سبز شده وشکوفه کرده است درحالی که اکنون سی وهشت روز از عید نوروز گذشته وقت حرکت ما از طهران شکوفه تمام شده بود ودرطهران وقزوین ما دلمهٔ برگ مو خوردیم اما اینجا هنوز اثری از سبزی درخت مونیست ولی باغ واشجار ومزارع وسبزه زار باقدری باطراوت وصفاست که حد وصف ندارد ونهایت لطف نوبهار دراین صفحه مشاهده میشود سبزهٔ زمین بچندین رنگ است بعضی سبز سیر است و بعضی سبز پستهٔ وسبزهٔ درختانی که تازه برگ می آورد هر یك برنگ و کیفیتی خاص که چشم بیننده از مشاهدهٔ انها سیر نمیشود خلاصه را ندیم تا رسیدیم بدستهٔ سواران امیر بهادر جنگ الحق سوار آراسته منظم بسیار خوبی حاضر کرده است همه بالباسهای خوب واسلحه ویراق و اسبهای ممتاز خصوصاً پسر قادر آقای ده بکری باسوارهٔ ابوابجمعی خودش وبالباسهای طرح کردی که پوشیده بودند خیلی تماشا داشت واقعاً امیر بهادر جنگ خوب خدمت میکند ومستحق همه قسم مرحمت است ازسواران گذشته آمدیم تانزدیکی شهر رسیدیم جناب اشرف صدراعظم بحضور آمدند چند فقره تلگراف بود دادند در کالسکه خواندیم بعد وزیر دربار که عقب مانده بود باوزیر همایون رسیدند درنزدیکی دروازهٔ شهرسالار

الدوله با مدیرالدوله بحضور رسیدند سالارالدوله طاق نصرت باشکوه بسیار خوبی داده است زده
اند حقیقة سالارالدوله خوب حکومت کرده و رعیت را خیلی خوب نگاهداری نموده است تمام
اهالی شهر از مرد و زن باستقبال موکب ما آمده بیرون دروازه جمع شده بودند بقدری اظهار وجد
و سرور از ورود ما مینمودند که حد نداشت داخل شهر هم که شدیم طرفین کوچه و معبر همه جا
مردان صف بسته و زن چادر بالای بامها ایستاده و نشسته تماشا میکردند و دعا و سلام و صلوات
میفرستادند ما هم از دیدن اهالی شهر با این همه خوشوقتی و شوق و شعف قلباً مسرور و خوشحال
بودیم آمدیم تا رسیدیم بباغ و عمارت دولتی باغ و عمارت را الحق سالارالدوله خوب و پاکیزه نگاه
داشته است بعد از ظهر رفتیم اندرون و تاشب در اندرون بودیم و شام صرف کرده استراحت نمودیم

(دهات که از قرء و اهالی زنجان در طرفین جاده دیده شد از این قرار است)

طرف راست جاده) (آهك) (قلعه حسینیه میرشکاری) (کاروانسرای حسن آباد) (قلعه عمارت
شاهی) (سنبل آباد) (قرا بلاغ) (خیر آباد) (یوسف آباد) طرف چپ جاده (حصار قاجار) (قبیح آباد)
(نورمین) (شریف آباد) (شناط ابهر رود) (خرم دره) (هیدج) (اصغر آباد) (صاین قلعه) (پیر
سقا) (امیر آباد) (حسین آباد) (سلطانیه) (المکی) (نماور سلطان اباد) (دیزج)
(زنجان چهار صد و چهل متر بلند تر از طهران است و از زنجان بطهران پنجاه فرسنگ است)

(روز شنبهٔ بیست و هشتم)

امروز در شهر زنجان اتراق است که مردم اردو و دواب بارکش استراحتی نمایند و بهمین ملاحظه
فردا را هم قرار شد توقف نمائیم صبح که از خواب برخاستیم درد پا قدری شدت کرده بود درخت
پوشیده آمدیم در تالار بیرونی روی صندلی نشستیم وکیل الدوله با نوشتجات و تلگرافات زیادی
بحضور امد سایر نوکرها هم جمع شدند ابتدا قدری با نوکرها فرمایشات فرمودیم بعد با وکیل
الدوله مشغول ملاحظهٔ نوشتجات و تلگرافات شدیم این عرایض تلگرافی اغلب جواب دستخط
های خودمان بود که بحکام ولایات و وزرا دربار فرموده بودیم یا بعضی عرایض دیگر که متعلق
بخود حکام و وزارت خانهای درباری بود دستخط و احکام زیادی صادر کردیم در بین کاغذ خوانی
واصدارا حکام جناب اشرف صدراعظم بحضور آمده علمای زنجان را باتفاق سالارالدوله بحضور
آوردند (اسامی علما معروف زنجان که بحضور رسیدند ازاین قرار است)
(جناب شیخ الاسلام) (جناب نایب الصدر) (جناب امام جمعه) (جناب آقا سید مهدی)
(جناب شریعتمدار) (جناب نظام العلما) (جناب آقاشیخ حسین حسفونی) (جناب آقا شیخ
حسین بجاسی) (جناب حاجی ملا باشی) (جناب امین العلما تبریز

(علما)

علما و آقایان که رفتند با جناب اشرف صدر اعظم درباب معدن طلای کاوند صحبت داشتیم و تفصیل آن این است که درسال اول سلطنت که مابطهران آمدیم (مسیو کودروسکی) که از اهل آلمان است بتوسط جناب اشرف صدر اعظم بحضور آمده عرض کرد که معدن طلائی درمیانهٔ قزوین و گیلان است فرمودیم برود درست کشف ومعلوم کرده خبر بیاورد بعد بسر معدن طلائی کاوند رفته از آنجا انکشافات واطلاعات حاصل نموده راپورتی نوشته بعرض رسانید که معدن طلای کاوند درچهار کرور مثقال شن که شسته شود بوضع معمول ایران یك مثقال طلا حاصل می شود وملاحظه کردند که باینطور صرفه وسودی ندارد اما بعضی چرخها در فرنگستان درست کرده اند که درمعادن سیبری روسیه کار میکنند اگر از آن چرخها بایران بیاورند درهرسال یك دستگاه چرخ پنجمن طلای خالص حاصل عمل آن است قرار دادیم که خوداو چرخهای مزبور را خریده بیاورد وکار کنند فایدهٔ هرچرخ که پنجمن طلاست نصف مال اوو نصف ازدولت باشد وهرزمان چنان شد که درچهل هزار مثقال شن که شسته شود یك مثقال طلا بدهد دیگر آنوقت حق نداشته باشد درمعدن کاوند کار کنند چرخ واسباب هرچه دارد مال دولت بوده وهرچه از معدن حاصل شود بدولت واصل خواهدشد وگمان داریم ازاین ممرو مدخل انشاالله تعالی بروز فایده ومنفعت عمده برای دولت واهالی مملکت ماحاصل شود خلاصه بعد ازین صحبتها ومذاکرات جناب اشرف صدر اعظم مرخص شده رفتند وزیر دربار بحضور آمد پای ماراديد بعدمرخص شده باوزیر همایون رفتند نهار خوردیم وبعد ازنهار باندرون رفته قدری استراحت کردیم ازدوساعت بغروب مانده دردپا قدری رو به بهبودی گذاشت وامیدواریم تاپس فردا که روز حرکت است انشاالله تعالی خیلی بهتر شود که زحمتی برای حرکت وسواری نباشد عجب است که هرسفر ما بزنجان آمده ایم ازاثر آب وهوای آنجا است یابرحسب اتفاق یك علت و کسالتی از درد پا یاغیره برای مارخ داده است اما ازین درد پا دلتنگی نداریم بلکه کمال شکر الهی را بجامی آوریم زیرا که درد در هر عضو انسان باشد اورا متذکر ذات ذوالجلال خدا میدارد وفرعون چون پانصد سال درد والمی ندید ازدرطغیان درامد ودعوی الوهیت نمود (ان الانسان لیطغی ان راه استغنی) کلام حق است وجای هیچ شبهه وریب نیست پس بنابراین گاهی درد و رنج برای انسان لازم است تا اورا بیاد پرورد گار خویش بیندازد اول غروب وزیر دربار را بحضور خواستیم آمد اندرون سالار الدوله هم شرفیاب شد وزیر همایون وناصرخاقان راهم احضار باندرون نمودیم آمدند قدری صحبت وفرمایش فرمودیم بعد مرخص شده رفتند

﴿ روز یکشنبه بیست ونهم شهر ذی الحجة الحرام ﴾

امروز هم در شهر زنجان اتراق است بجهت درد پائی که عارض شده است امروز مسهل خورده در اندرون بودیم تا بعد از ظهر جناب اشرف صدر اعظم را احضار فرمودیم بعضی مطالب وفرمایشات ودستور العملهای دولتی بود بایشان القانمودیم بعد وکیل الدوله پارهٔ عرایض و نوشتجات بحضور آورده باحضور جناب اشرف صدر اعظم بعرض رسانید بعد از آن جناب میرزا ابوالمکارم که از آقایان وعلمای زنجان است باتفاق سالار الدوله بحضور آمدند قدری صحبت داشتیم مرخص شده رفتند وقت غروب بعضی نوکرها را باندرون خواستیم ازقبیل وزیر دربار موثق الدوله وزیر همایون آصف السلطنه سالار اکرم ناصرخاقان سیف السلطان موثق الملك وامین حضرت قدری باانها فرمایش وصحبت داشتیم بعد وزیر دربار مرخص شده رفت چون شب دوشنبه بود حسب المعمول روضه درحضور خواندند پس از آن دکتر ادکاك آمد با اسباب نبض تشخیص نبض ماراداد خیلی بهتر از قروه ومنازل قبل است بعد نوکرها مرخص شده رفتند جناب اشرف صدر اعظم پیغام داده بودند که امشب سالارالدوله آتشبازی تدارك نموده است فرمودیم همانجا در بیرون آتشبازی کنند چون حرکت برای درد پای ما مناسب نبود خود مان بیرون نرفتیم ولی شنیدیم آتشبازی ممتازی بوده است هوای شهر زنجان بسیار معتدل وخوب است اما یکنوع رطوبتی دارد که بامزاج ما چندان سازگار نیست اینجا حالاوقت شکوفهٔ گلابی وسیب است این عمارات دولتی زنجان همان عماراتی است که در عهد خاقان مغفور بناشده وخیلی خوب ومفصل است اندرونی وبیرونی وهمه چیز بقدر کفایت دارد امروز قرارهای خوب باجناب اشرف صدر اعظم درکارهای زنجان دادیم اولا درباب وجه سیورسات وثوق السلطان را که محل اعتماد است مامور فرمودیم بامدیر الدوله مراقب شوند درغیاب ما تمام وجه سیورسات را برعایا رسانیده قبض رسید بگیرند که دیناری ضرر به احدی واردنیاید ثانیاً هرکس غله احتکار کرده است تحقیق نموده هرچه غله در انبارها هست بیرون آورده باقیمت صحیح مناسبی بخباز بفروشند که فراوانی وارزانی در ارزاق خلق حاصل شود دراین دوساله گرانی غله خیلی بمردم فقیر بد گذشته وفقرا زیاده شده اند باید بیاری و ارادهٔ باری تعالی تمهیدی درتوفیر ارزاق وترفیهٔ معاش مردم نمود که انشاالله ازاین سختی در آتیه دیگرقرار دادیم برای اعانت فقراً وارباب استحقاق زنجان هزارتومان وجه نقد از خود مان داده بقدردوهزار تومان هم جناب اشرف صدر اعظم ووزیر دربار وسایر ملتزمین رکاب ونوکرها کمك واعانت نموده نقد بجناب حاجی میرزا ابوالمکارم که شخص صحیح درستی است

بسپارند تابهر ترتیب وطریقی که صلاح وصواب باشد بفقرا برسانند که تایکدرجه رفع پریشانی آنها بشود تا انشاالله پس از مراجعت از فرنگ بهرقدر که میسر ومقدور گردد ترتیب وقرار آسایش رعایا را که ودایع پرورد گارند بدهیم

(روز دو شنبهٔ سلخ ذی الحجة)

امروز باید اززنجان حرکت کرده بطرف (نیك پی) برویم وراه شش فرسنگ است صبح که ازخواب برخاستیم دردپاهای قدری بهتربود رخت پوشیده بیرون آمدیم جناب اشرف صدر اعظم وسالارالدوله ومدیرالدوله هم درحاضر شده بودند از آنها احوال پرسی کرده سوار کالسکه شدیم جمعیت وازدحام مردم مثل روز ورود بود که برای دیدن ما آمده بودند با کالسکه از کوچهای شهر زنجان عبور فرمودیم وزیر دربار هم در رکاب بود وبااو صحبت وفرمایش میکردیم تا از شهر خارج شدیم حاجی سیف الدوله که مدتی است از مکه مراجعت کرده درعراق عرب وصفحات عربستان بوده ودر منزل قروه به اردو آمده شرفیاب شد تا اینجا ملتزم رکاب بود امروز خلعتی باومرحمت فرمودیم واز اینجا مرخص شد که بطهران برود سیف الملك پسر سپهسالار که در دو منزل قبل از اسب افتاده ودستش شکسته بود چون با این حالت نمیتوانست حرکت کند صبح بحضور آمده مرخص شد که چند روزی در زنجان مانده دستش که بهتر شد اگر بتواند بچا پاری باز به اردو بیاید قدری از راه که آمدیم جناب اشرف صدر اعظم که عقب مانده بودند رسیدند قدری با ایشان فرمایشات شد بعد با وزیر همایون وسیف السلطان اغلب راه را صحبت وفرمایش میفرمودیم راه ما امروز تماماً از کنار رود خانه زنگان روداست واطراف رود خانه غالباً سبز وخودم ودر کمال صفا وطراوت است اشجار غالب جاها تازه برك میکنند وشکوفهٔ سیب وگلابی وغیره باز شده عالم غریبی دارد وچنان تماشای سبزه واشجار وصفای هوای نو بهار مارا مشغول داشته است که اگرچه اندکی درد پا باقی است ولی هیچ ملتفت آن نیستیم اما راه کالسکه که در کنار رود خانه واقع است چندان خوب نیست اغلب جاها پست وبلندی وپیچ وخم دارد ولی زمین اطراف خیلی مستعد وقابل همه قسم زراعت وجنگل وآبادی است که منافع عمده برای مملکت دارد وچندین خیال خوب امروز نمودیم که انشاالله بموقع اجرا برسد فواید آن عاید اهل مملکت ماخواهد شد اولا برای اصلاح را از اینجا تا تبریز وسرحدارس خیال کردیم که در مراجعت از فرنگستان انشاالله تجار معتبر طهران وقزوین وزنجان وتبریز را باهم متفق نموده کمپانئی تشکیل دهیم که راههار بهر درجه که بتوانند شوسه وعراده رو کنند که هم عبور ومرور مسافرین وقوافل داخله

خارجه سهل شود وهم صرفه وسود تجارتی از بابت حمل ونقل امتعه ومال التجاره حاصل گردد یکی دیگر از میانج به آصف الدوله تلگراف خواهیم کرد که شخص فرنگی مهندس زراعت را که درادارهٔ وزارت خالصه داریم ومسیو (لاتس) مهندس جنگل را بفرستد از طهران تا آذربایجان تمام نقاط عرض راه را باکمال دقت ملاحظه کنند تهیهٔ اسباب زراعت وجنگل و آبادی در هر نقطه ممکن است صورت مخارج ولوازم آنرا معین کرده راپورتی حاضر نمایند که در مراجعت ما از فرنگستان ملاحظه نموده امضا وحکم آنرا بفرمائیم تا شروع به آبادی شود وانشأ الله باین وسایل کم کم اسباب سود وثروت وتسهیل امور زندگانی رعیت ایران فراهم آید خلاصه در راه تفرج کنان با ناصرخاقان ودیگران صحبت میداشتیم وفرمایشات میفرمودیم تااوردنیك پی شدیم منزل مارادر پهلوی ده نیك پی معین کرده سراپرده وآلاچیق زده اند ولی بعد ازشام برای خواب برحسب دستور العمل وزیر دربار که باید جای خواب ما اطاقی باشد مطلقا رطوبت نداشته باشد اطاقیکه طرف اندرون بود جزو بیرونی نموده درآنجاترتیب جای خواب مارا دادند زمین نیك پی دویست وچهل متر از طهران بلند تر است

﴿ روز سه شنبهٔ غرهٔ محرم الحرام سنهٔ ۱۳۱۸ ﴾

امروز باید از نیك پی به سرچم برویم وهشت فرسنگ مسافت دارد چون راه امروز دور است صبح قدری زود تر از خواب برخواستیم وسردستهٔ ساعت بود که حرکت کردیم اما مهندسی که مامور انتخاب وتسطیح راه بوده راه را خیلی دور کرده است ممکن بود راه را از رود خانه بگذرانند که خیلی سهلتر وبهتر بود یك ساعت از ظهر گذشته که تقریباً یکی دوفرسنگ بمنزل مانده بود توی صحرا در محل خوبی که مشرف برود خانه بود پیاده شده نهار خوردیم دردپاهم بحمد الله روبه بهبودی است وتخفیف کلی یافته بعد از نهار سوار شده بمنزل آمدیم امشب مطالب سالارالدوله هرچه بود بعرض رسید وجواب داده شد بعد شام خورده استراحت کردیم امشب تاوقت شام خوردن در آلاچیق وچادر بودیم برای خواب رفتیم توی بالاخانه خوابیدیم

﴿ روز چهار شنبه دوم محرم الحرام ﴾

امروز باید از سرچم بجمال آباد برویم که اول خاك آذربایجان وراه تا آنجا پنج فرسنگ است یکساعت از دسته گذشته سوار شدیم قدریکه آمدیم سالارالدوله ومدیرالدوله را مرخص فرمودیم بزنجان مراجعت کنند وحضوراً دستور العملهای کافی بانها در نظم وآبادیش خمسه (دادیم)

دادیم بعد رانده قدریکه آمدیم جناب اشرف صدر اعظم از عقب رسیده دم کالسکه آمدند خیلی با ایشان صحبت وفرمایش کردیم اشخاصی که از نو کرها در رکاب بودند وزیر دربار وزیر همایون امیربهادرجنگ سالار اکرم سیف السلطان وناصر خاقان بودند غالب راه را بصحبت وفرمایش با آنها مشغول بودیم قدریکه از قراولخانه گذشته نزدیك بجمال آباد رسیدیم دیدیم نظام السلطنه پیشکار آذر بایجان باحاجی میرلشگر که بانظام السلطنه به آذر بایجان آمده بود وحالامراجعت بطهران میکند باچند نفر از نوکرهای نظام السلطنه کنار جاده ایستاده اند همینکه نزدیك شدیم بحضور آمدند از نظام السلطنه احوال پرسی فرمودیم واز حالات آذر بایجان استفسار کردیم ومجاری احوالرابعرض رسانید ازحالت ولیعهد جویاشدیم عرض کرد که تایکی دوساعت دیگر بحضور میرسد وبچاپاری می آید بعد آمدیم تا رسیدیم بمنزل امروز خیلی زود وارد منزل شدیم تقریباً سه ساعت ونیم از دسته گذشته بود که نهار خوردیم وبعد از نهار خوابیدیم هوا ابرو رعد وبرق شد یدی شد وباران سختی بارید تقریباً ازچهار ساعت بغروب مانده باران شروع کرده تاغروب میبارید ولیعهد هم یکساعت ونیم بغروب مانده وارد شده بحضور رسید از دیدن اوخیلی خوشوقت شدیم واز احوال او پرسیدیم وبعرض رسانید ساعتی درحضور بود بعد مرخص شده بمنزل خودش رفت اول شب روضه خوانها آمده روضه خواندند وخدام همه درحضور بودند وزیر همایون را خواسته بودیم معلوم شد باوزیر دربار بدیدن ولیعهد رفته بودند سه ساعت از شب گذشته آمد درب اندرون چون دیر وقت بود اورا مرخص کردیم ولیعهد را باندرون خواستیم تامدتی با اوصحبت وفرمایش میکردیم و احوال آذر بایجان را میپرسیدیم واقعاً از وضع حکومت ورفتار ولیعهد کمال خوشنودی و رضایت را داریم بفضل خدا تمام امور آذر بایجان را منظم داشته واز روی میل وسلیقهٔ ما حرکت می کند پیشکاری نظام السلطنه هم بسیار خوب ومناسب واقع شده است در این سال گرانی وتنگی اجناس وارزاق در آذر بایجان خیلی مشکل بود باین خوبی ودرستی کار آنجا از پیش برود ومنظم بماند چون هیچکس بقدر ما از وضع آذر بایجان عموماً وشهر تبریز خصوصاً بصیرت وآگاهی ندارد خلاصه از خدمات ولیعهد نهایت رضامندی را داریم جمال آباد از طهران یکصد متر بلند تر است

(روز پنجشنبهٔ سوم محرم)

امروز باید انشاء الله تعالی ازجمال آباد به میانج برویم وراه سه فرسنگ است صبح یکساعت بدسته مانده حرکت کردیم بقدری زود بود که هیچیك ازنوکرها جز جناب اشرف صدر اعظم حاضر

نشده ودر رکاب نبودند درراه با ایشان مشغول صحبت وفرمایشات بودیم دیشب که ساعت‌سه وچهار درجمال آباد بارید این طرفها زیادتر باریده است و بقدری این باران هوارا طراوت و صفا داده که ازحد وصف بیرون است ازیك سرازیری که با اسب آمدیم فی الجمله پای مادرد گرفت اگرچه سواری کالسکه راحت تروبرای حفظ پایمان بهتربود ولی‌چون راه نشیب وفراز داشت از سواری کالسکه قدری احتیاط کردیم وهمینطور سواره راندیم امروز وزیر همایون و ناصرخاقانی دررکاب نبودند سوار فرستادیم آنهارا بیاورند رسیدیم به پل رودخانهٔ قزل اوزن یك چشمه اش قدری خرابی همرسانیده بود بوزیر دربار سفارش فرمودیم که از تبریز معمار بفرستند مرمت کنند دیگرازسبزه وصفا وطراوت این راه وکوههای اطراف هرچه بنویسم کم است آمدیم تاازرود خانه وپل میانج گذشتیم پل میانج خوب و بی عیب بود آب رودخانه هم آنقدرها زیاد نبود که میگفتند نمیشود گذشت درکمال خوبی وسلامت تمام مال وبنه واهالی اردو از رودخانه گذشتند آمدیم تابمنزل رسیدیم نهارخورده استراحتی کردیم سه ساعت بغروب مانده وزیرهمایون و وکیل الدوله را خواستیم بعضی عرایض ونوشتجات وتلگرافات رسیده بود بعرض رسانید ازروزنامجات تلگرافی معلوم شد که دراغلب نقاط خاك ایران باران کامل آمده است من جمله درطهران وقزوین وزنجان باران خوب باریده است بعد ولیعهد را که خواسته بودیم باجناب اشرف صدراعظم بحضور آمدند قدری صحبت وفرمایشات شد بعد جناب اشرف صدر اعظم مرخص شده ولیعهد در حضور ماند

رود خانهٔ قافلان کوه‌شصت مترازسطح طهران گودتر و بالای قافلان کوه سیصد متر بلندتراست رودخانهٔ میانج یکصد متر گودتر وقریهٔ میانج هشتاد متر گود تراز طهران است

دهاتی که اززنجان تا میانج درطرفین راه ملاحظه شد ازاینقرار است

(طرف یمین راه که رود خانه است) (باغ‌حسین آباد ملکی مظفرالسلطنه) (سارمساقلو) (ینگجه خالصه خریداری مشیرالممالك) (نهرین ملکی مرحوم مظفرالدوله) (وکاهل) (کناوند) (گزه‌بر) (باغلوجار) (قشلاق) (قرچرامان) (قاهمان) (ارسفانجانه) (دوسران) (جلیل آباد) (باغ) (اوچ بلاق) (جوره خاق) (اونیاوان) (سیف آباد) (حسین آباد) (به وا ایل) (قبلاق بولاقی) (داش بولاق) (کهرکین) [بیلا خومی] (تازه کند) [سرچم]

(طرف یسار رود زنجان رود) (کذفل کن ملکی نظام السلطنه) (والا رود) (چیر) امین آباد (اسجین) (یامچی) (اسفناج) (دره لیك) (قزلجه اول) (قزلجهٔ دوم) (قرا آغاج) (تاخ آب) (میرجان (اربت) (آق‌بولاق) (دولان آب) (باغلوجار) (علی آباد) (چودور) (عیدلی) (میدان چاپارخانه اقدار) (به واهل) (کمش آباد) (قول قه) (الوارلو)

روز جمعهٔ چهارم محرم

امروز درمیانج اتراق کردیم ازاول ماه محرم تاحال بحمد الله اتصالامی بارد وهوا خیلی برودت دارد ودر کوه بز کوشی که فاصلهٔ میانهٔ سراب و گرمرود است تازه برف آمده ییلاق ازاین بهتر نمیشود که چهل وپنجروز ازعید نوروز گذشته برف می آید بقرینه باید درتبریز هم برف آمده باشد این کوه را سابق براین هم دیده ایم هم ازطرف سراب وهم از طرف گرمرود مرتع و ییلاق بعضی ایلات این حدود است باری صبح ازخواب برخاسته چای صرف نموده خواستیم برویم لب رود خانه باران مانع شد تادوساعت ازدسته گذشته اندرونی بودیم بعد لباس پوشیده دیوانخانها راقرق فرمودیم و کیل الدوله عرایضی که جناب اشرف صدر اعظم باوداده بودند با جوابهای تلگرافی بحضور اورد ملاحظه شد بعد آمدند عرض کردند که مجتهد خلخال و مجتهد میانج میخواهند شرفیاب شوند آنها را خواستیم بحضور آمدند قدری باایشان صحبت والتفات فرمودیم رفتند بعد جناب اشرف صدراعظم بانظام السلطنه بحضور آمدند قدری صحبت وفرمایشات فرمودیم رفتند بعد ولیعهد آمد مرخص شده به تبریز برود دستگاه فونوگرافی که در قزوین شخص فرنگی پیشکس نموده بود اسمعیل سرایدار آورد کوك نمود ولیعهد تماشا کرد ومرخص شده رفت بعد از آن نهار آوردند صرف شد قدری با نوکرها صحبت وفرمایش فرمودیم وزیر همایون وناصرخاقان وسیف السلطان هم در حضور بودند بعد خوابیده وقتی برخاستیم عیسی خان ودو سه نفر دیگر حضور داشتند با آنها قدری صحبت فرمودیم بعد قرق کردیم خدام حرم بحضور آمدند قدری صحبت داشته یکفنجان چای خوردیم ونماز خواندیم بعد از آن دستهٔ نوحه گر وسینه‌زن که مرکب ازموزیکانچی وسرباز واهل ده‌بودند پشت تجیر سراپرده آمده سینه زدند ونوحه گری نموده رفتند چون هوا خیلی رطوبت دارد امروز درد دست وپا قدری زیاد شده است فرمودیم آمدند دست وپاراشسته روغن مالیدند

روز شنبهٔ پنجم

امروز باید ازمیانج به ترکان برویم مسافت هشت فرسنگ است صبح برخاسته آمدیم بیرون سوار کالسکه شده راندیم قدری ازراه معمول آمدیم تقریباً یکفرسنگی که ازمیانج میگذرد راه دوتامیشود یکی جادهٔ عمومی است یکی‌هم طرف دست‌راست بالامیرود که‌تازه مهندس ازطهران آمده ساخته است وآنرا جادهٔ توپخانه میگویند کالسکهٔ ما ازاین راه جدید میرفت طرفین جادهٔ همه جا سبزوخرم ومصفی‌است ازطرف دست راست تادوسه فرسنگ کوه‌بزکوش واقع است که سلسلهٔ آن‌همه جا کشیده شده ووضع کوه‌بزکوش درانجا خیلی‌شبیه برشتهٔ کوه البرزاست که در

طرف شمالی طهران واقع است قله هایش تمام برف دارد وچنانکه نوشتیم دراین بارندگی تازه برف باریده است دامنهٔ آن دهات زیاد واقع است که از شدت سردی هوا با اینکه الحال چهل و پنج روز ازنوروز میگذرد تازه درختها برگ وشکوفه میکنند واین کوه ییلاق شقاقی است ودست چپ جاده بمسافت زیادی کوه چالداغی واقع است که پشت آل افشار صاینقلعه و گروس وتخت سلیمان معروف که ازجملهٔ جاهای دیدنی دنیا است واقعاست وروبروی ماکه بصوب تبریزمیرویم بمسافت بعیدی کوه سهند معروف پیدا ونمایان است درواقع امروز میانهٔ سه کوه بزرگ میرویم با اینکه تمام کوه ودشت پوشیده ازسبزه و گل ولاله است که منظری ازاین خوشتر نمی شود و شخص دمی ازتماشای آن سیرنمیگردد بواسطهٔ درد دست ماکه امروز شدتی دارد هیچ ازتماشای صحرالذت نمیبریم خلاصه وارد منزل شدیم درتوی ده اطاق ومنزل خوبی برای ما حاضر ومرتب کرده بودند آنجا قدری استراحت کردیم یکساعت ونیم بغروب مانده آصف السلطنه وزیر همایون وکیل الدوله امین حضرت ناصر خاقان وجمعی دیگراز نوکرها بحضور آمدند ازوزیرهمایون وناصرخاقان پرسیدیم چراعقب مانده بودید عرض کردند برای دیدن چاپار خانهٔ میانج و دستور العمل کارهای آنجا عقب ماندیم جناب اشرف صدر اعظم هم از عقب آمده درهمین راه بوزیر همایون برخورده بودند چون حرم در جلو بوده ایشان میان راه نهار خورده وقدری توقف کرده عصری باز دو آمده بودند نزدیك غروب قرق شد نوکرها رفتند وخدام حرم آمدند بحمد الله قدری درد دست ساکت شد

{ دهات عرض راه از میانج تا ترکمان از این قرار است }

{ طرف راست } (قریهٔ کهیه ملکی میرزا مهدیخان نوادهٔ بیان الملك) (اشلق ملکی مؤتمن الدوله) (اذیلق ملکی جناب حاجی نظام العلما) (کاورود ملکی مشهدی نجف گنجهٔ) (صومعهٔ سفلی ملکی منور السلطنه) (چناقلاغ ملکی ورثهٔ میرزا حبیب مستوفی) (خواجه غیاث ملکی ورثهٔ مرحوم میرزا باقرخان تفنگدار)

{ طرف چپ } (برنجه دو مخروبه ملکی میرزا ابوالقاسم) (جویو قلو توی دره ملکی میرزا رفیع خان) ترکمان از طهران چهار صد متر بلند تر است

{ روز یکشنبه ششم محرم }

امروز باید از ترکمان به قراچمن برویم وراه پنجفرسنگ است بحمد الله در دوست خیلی تخفیف حاصل کرده است صبح برخاسته اول فرستادیم آمدند دست را باز کرده دوا مالیده بستند

(بعد)

بعد حاضر حرکت شده بیرون آمدیم درب اندرون جناب اشرف صدر اعظم و نظام السلطنه و سایر نوکرها حاضر بودند سوار کالسکه شده و تامدتی از راه باجناب اشرف صدراعظم و نظام السلطنه صحبت وفرمایش میکردیم درباب آبادی مملکت آذر بایجان وخوشی هوا وصفای این مملکت از بین راه جناب اشرف صدراعظم رامرخص فرمودیم رفته بکالسکه نشستند بعد وزیر همایون ازصفا وطراوت وخرمی اینجاها سخن میگفتیم وضع زراعت وریمسان حاصل این صفحات ماشأ الله خیلی تعریف دارد وازقراریکه شنیده ایم زراعت هشترود وردوقات ومراغه هم خیلی خوب شده است اگر انشاألله دوسه باران دیگر بزراعات این حدود برسد گمانم این است که بخواست خدای تعالی امسال آذربایجان بالمره از آفات تنگی وقحطی خلاص شود وقیمت غله یکمرتبه ازسی تومان تنزل کرده بچهارده پانزده تومان برسد وامیدوار بفضل و کرم پروردگار چنانیم که اسباب راحت ورفاهیت و آسودگی این مخلوق ازهرجهت فراهم آید ــ خلاصه تمام راه خودرا بصحبت وفرمایشات مشغول می‌داشتیم شمش الملك ، وسیف السلطان ، وسالار اکرم ، وناصرخاقان هم درركاب بودند آمدیم تارسیدیم بمنزل مارا دربالاخانه خالةحاجی زمان نام که ازاهل قریهٔ قراچمن است ودراسفارعدیده که ازاینجا گذشته درهمین بالاخانه منزل میکرده‌ایم معین نموده اند بعد از ورود بمنزل وزیردربار آمده ترتیب منزل ومکان مارا داده اندکه سالم وبدون رطوبت باشد نهار خورده استراحت کردیم شب فرستادیم روضه خوانها آمده روضه خواندند وزیر دربادبحضور آمــد قدری صحبت داشتیم هوای اینجا باطهران چهل وهفت روزتفاوت دارد شکوفهٔ آلبالو تازه اینجا باز شده است درحالتی که‌وقت خروج ماازطهران تمام شده بود وحالا قریب یکماه است از طهران‌خارج شده ایم دراین دههٔ عاشورا هرشب تاسه ساعت ازشب‌رفته دستهٔ سینه زنی ونوحه گر گردش می نمایند دهاتی که ازترکمان تاقراچمن دوعرض راه دیده شد ازاینقرار است

(طرف دست‌راست) (غریب دوست ملکی ناظم میزان) (سانیان سفلی ملکی ورثه میرزا علیخان قاجار) (سانیان علیا ملکی حاجی‌علی اکبر تاجر تبریزی) (مشیر آباد) (خورده مالك است) (اروقچی ملکی شمس المعانی)

(طرف دست چپ) (قراچه قایه دررود خانهٔ غریب دوست ملکي ورثه میرزا علي خان قاجار) (بقرآباد ملکی موثق الملك) (قرا چمن چهار صد وچهل متر از طهران بلند تراست

(روز دوشنبه هفتم محرم)

امروز باید از قرا چمن به تکمه داش برویم پنجفرسنگ راه است ســه ساعت بدسته مانده از خواب بیدار شدیم برخاسته نماز خوانده چاه‌خوردیم هوا هم از اول شب تا بصبح میبــارید

صبح هوا بسیار خوب بود نیم ساعت بدسته مانده سوار کالسکه شده آمدیم تا زیر گدوك بعد پیاده شده سوار اسب شدیم کالسکه های حرم وسایر مردم حاضر بود یکی یکی بالا میبردند ما تماشا میکردیم بعد رانده رفتیم بالا امروز از جاهاي باصفا که همه چمن وسبزه زار بود گذشتیم خصوصاً دراراضی طرف دست راست گلهای زرد زیاد شکفته بود که چشم از مشاهدهٔ آن سیر نمیشد فرمودیم سه نفر غلام رفته چند دسته گل آوردند جناب اشرف صدر اعظم وزیر دربار ووزیر همایون را خواسته بودیم دربین راه رسیدند جناب اشرف صدر اعظم ووزیر دربار ناخوش بودند وزیر همایون وقتی بما رسید از اسب زمین خورد خیلی خداوند باو رحم نمود بعد میرزا ابو القاسمخان ناصرخاقانی توی باتلاق با اسب زمین خورد خیلی مضحك بود با امیر آخور وآصف السلطنه قدری در راه صحبت وفرمایش فرموده با سه ساعت از دسته گذشته وارد منزل تکمه داش شدیم این خانهٔ که در تکمه داش ما منزل کرده ایم مال یك غلام پیشخدمت است که مادو پست اورا دیده بودیم ویك مادر پیری هم داشت که تقریباً نود سال داشت درایام ولیعهدی خودمان هروقت ازین راه ایاب وذهاب میکردیم اغلب نهار را در این جامیخوردیم واین پیره زن آش ماست برای مامیپخت ومی آورد وانعامی معمول داشت میگرفت وچند طغرا فرمان ازخاقان مغفور فتحعلی شاه داشت می آورد بما نشان میداد باری بعد ازورود بمنزل نهارخوردیم بعد ازنهار دایوانخانه را قرق فرمودیم حرم آمدند قدری خوابیدیم هوا خیلی باد وباران داشت خوابمان نبرد درد پا بحمدالله بکلی رفع شده است درد دست جزئي باقی است امیدواریم تا دوروز دیگر آنهم بکلي رفع شود عصر چای خوردیم بعد وزیر دربار بحضور آمد با او قدری فرمایش وصحبت فرمودیم بعد آقاسید حسین آقا آمد روضه خواند پس آن نمازمغرب وعشارا خوانده شام خوردیم شب باز دسته جات سینه‌زنی ونوحه گرباردو آمده سینه زدند ونوحه گوی کردند وما استماع نمودیم » دهاتی که ازقرا چمن تا تکمه داش دیده شداز ازاین قرار است (طرف راست) (زکاوچه وهنریه متعلق بجناب حاجی میرزا حسن آقا مجتهد است) (داش آقاق خورده مالك است) (قریه کچین ملکی میرزا ابراهیم خان ورثه میرزا هاشمخان (ینگجه ملکي حاجی حسن تاجر وشمس المعالی است) (نوساله ملکي مشیرالدوله) (چرخواران ملکي مشیرالدوله) (دره جی ملکي ورثه حاجی قوام) (طرف چپ) (کاهین ملکي جناب حاجی میرزا حسن اقامجتهد) (قزلجه ملکي جناب میرزا کریم آقای امام جمعهٔ تبریز) (علی خلج ملکي حاجی میرزا کریم آقا امام جمعه) (تکمه داش ملکي عیال مجید الملك رئیس تذکره) (تکمه داش ششصد وهشتاد متر از طهران بلند تر است]

(روز سه شنبهٔ هشتم)

امروز از تکمه داش بحاجی آقا باید برویم ومسافت سه فرسنگ است صبح که ازخواب برخواستیم الحمد لله تعالی حالت دست وپاخوب است فرستادیم وزیر دربار ودکتر (ادکاك) احضار فرمودیم امدند اندرون دوای دست را دکتر عوض کرده رفتند رخت پوشیدیم آمدیم بیرون درب اندرون جناب اشرف صدر اعظم ونظام السلطنه وسایر نوکرها حاضر بودند سوار شده راندیم هوا بقدری سرد که مثل زمستان است وسبزهٔ زراعت خیلی کم باند شده در راه که می آمدیم بخاطر آوردیم مسافرت سی سال قبل را که بامرحوم میرزا صادق قایم مقام که بوزارت ما منصوب شده بود ازطهران مراجعت به آذربایجان کرده وارد تکمه داش شدیم زمستان سخت وتمام زمینها پوشیده از برف بود بطوریکه در راه جز از محل چقر نمیتوانستیم حرکت کنیم میرزا صادق قایم مقام باتخت حرکت میکرد وما سواره با نوکرها می آمدیم اول کسیکه آنوقت وارد منزل حاجی آقاشد مابودیم ومرحوم میرزا علینقی حکیمباشی وطهماسبقلیخان یوزباشی که آند ونفرهم در رکاب من بودند برف بقدری زیاد بود که اندازه نداشت امروز که در راه آن سفر را بخاطر آوردیم شکر وحمد الهی را میکردیم که مسافرت امسال بامسافرت سی سال قبل خیلی فرق دارد از تکمه داش تاحاجی آقا همه جا صحبت کنان آمدیم نزدیك منزل که رسیدیم میرزا عبدالعظیم مستوفی که درتبریز است باستقبال آمده بود سیدالحکماء هم آمده بود هردو بحضور رسیدند لدی الورود بمنزل جناب اشرف صدر اعظم را خواستیم باایشان ونظام السلطنه در خلوت قدری صحبت وفرمایشات فرمودیم بعد وزیر دربار ووزیر همایون بحضور آمدند باوزیر دربار صحبت شد وباسایر عملهٔ خلوت که درحضور بودند بمذاکرات اسفار سابقه مشغول بودیم نهار خورده دو سه ساعتی خوابیدیم هوای حاجی آقابقدری سرداست که هنوز شکوفه باز نشده است تازه اشجار میخواهد سبز شود درحقیقت امثال تااینجا سه بهار دیده ایم یکی درطهران ودیگری درسلطانیه وزنجان یکی هم حالا در اینجا ملاحظه میکنیم نزدیك غروب قرق شد نیمساعت از شب رفته وزیر دربار را خواستیم بحضور آمد دست مارا باحضور ایشان باز کرد وبستند درحقیقت این دفعه دست ما بحمد الله زود خوب معالجه شد وزیر همایون هم برای نوشتن روز نامه آمد وکیل الدوله هم بعضی تلگرافات بحضور آورده عرض کرد واحکام آنهارا فرمودیم بخط وزیر همایون نوشته شد بعد از آن آقا سید حسین پسر جناب آقای بحرینی حاضر شده روضه خواند دهاتی که از تکمه داش تاحاجی آقا دیده شد از این قرار است (طرف راست جاده) (قرادنه ملکی حاجی میرزا آقای امام جمعه) (عین الدین

ملکی امام جمعه ایضاً) (جزیره خوالی ملکی حاجی میرزا مهدی قاضی) [بوستان آباد] [هلان] نزدیکی حاجی آقا ملکی حاجی میرزا ابوالحسن رئیس السادات] [حاجی آقا ملکی رئیس السادات ایضاً]

[طرف چپ] [شروانه ده ملکی حاجی مشیر دفتر] (قره بابا ملکی امین التجار] [بندر کیل ملکی میرزا هدایت الله پسر حکیمباشی) (خیر آباد ماشیز ملکی ورثهٔ حاجی میرزا محمد علی آقا) (قریه میان ملکی جناب حاجی نظام العلما . منزل حاجی آقا ششصد متر از بلند تراست

(روز چهار شنبهٔ نهم)

امروز بایداز حاجی آقا به باسمج برویم مسافت راه پنج فرسنگ است صبح که از خواب برخاستیم معلوم بود که دیشب باران باریده است وحقیقة طراوت وصفاولطافت هوا از حد وصف بیرون است فرستادیم جناب اشرف صدر اعظم را خبر کردند که بیایند در رکاب سوار شوند معلوم شد بواسطه کسالت ودرد دستی که داشته اند دیشب آنتی پرین خورده دیر عرق امده است وهنوز عرق دارند لهذانتوانسته بحضور حاضر شوند وقتی سوار شدیم نظام السلطنه وسایر نوکرها در رکاب بودند قدری که آمدیم رسیدیم بقوری گل خیلی باصفا بود در کنار دریا چه قهوه خوردیم وزیر دربار اینجا وسید میرشکار تیر خوبی بمرغابی انداخت خیل خوب زد نصف مرغابی بزمین ونصف بهوارفت وزیر دربار هم چند تیر خوب انداخت بعد از آنجا گذشتیم واز دور تماشای قالی جبال سهند که از اینجا خوب نمایانی است مینمودیم ودرفکران شکار های زیاد بودیم که در مدت سی وشش سال ولایت عهد خود مان در آذر بایجان دراین کوهها صید کرده بودیم وشکر وحمد الهی را بجامی آوردیم وباملتزمین صحبت وحکایت میکردیم مخصوصاً دوقله کوه سهند که یکی قوچ کای ودیگری دمیر لواشت بقدری در این وقت برف دارد که مثل قله هائی کوه البرز طهران درچلهٔ بزرگ زمستان است یعنی حالا که پنجاه روز از عید نوروز میگذرد هنوز قالی قوچ کای ودمیرلو تمام پوشیده از برف است ولکهٔ سیاهی ندارد خود ما ارتفاع قله کوه قوچ کای را از دریا چه که ریشهٔ کوه است صحیحاً گرفته ایم هشتصد متر تمام است دمیرلو دویست الی دویست وپنجاه متراست خلاصه راندیم تارسیدیم بگردنهٔ شبلی آنجا سوار اسب شدیم وهمه جا باوزیر دربار ونظام السلطنه وامیر بهادرجنگ وموثق الدوله صحبت کنان می آمدیم تاپای گردنهٔ اینطرف که بجلگهٔ سعد آباد نگاه میکند رسیدیم به اسمعیل آباد که مال مرحوم حاجی میرزا اسمعیل آقا بحر العلوم است از انجا گذشته بسعد آباد رسیدیم که از املاک خالصهٔ مادر آذر بایجان است رعایای سعد آباد وغیره سرراه جمع شده دعا

(وثنا)

وثنا میکردند و اظهار شادی وشعف غریبی مینمودند قدری با انها فرمایش واظهار تفقدو التفات فرمودیم بعد مسیو (پطروف) جنرال قونسول روس ومسیو (وود) جنرال قونسول انگلیس اینجا بحضور رسیدند از انها احوال پرسی کرده اظهار التفات فرمودیم مسیو (پریم] مدیر گمرکات آذر بایجان هم آمده بود پسر مسیو پطروف هم بود تا اورا دیدیم شناختیم پرسیدیم حالا هم ویان میزند عرض کرد من نقاشی میکنم برادر دیگر من است که ویان میزند واو در روسیه است بعد بعضی از تجار معتبر آذر بایجان مثل حاجی سید مرتضی آقا وحاجی حسن ختائی وحاجی محمد علی آقا قراباغی باستقبال آمده بودند دیده شدند میرزا ابراهیمخان کلانتر تبریز هم بحضور رسید از اینجا قله های کوه بابا باغی تماماً پیدا بود که شکارگاه مخصوص ما بوده است واز اینکه بفضل خدای تعالی باسلامت حال واستقامت مزاج به اذر بایجان رسیده و گردشگاههای قدیم خود مان را که سالها دراینجا ها تفرج کرده ایم ملاحظه میفرمائیم شکر الهی را بجای اوردیم ازقراریکه عرض کردند در شگهٔ امین حضرت هم امروز در راه شکسته وضایع شده است خلاصه آمدیم تارسیدیم به باسمج در همان خانهٔ که سفرهای سابق منزل میکردیم نزول نمودیم این خانه مال مهدی وعباس بیگ است که دو برادر هستند هردوجلودار شعاع السلطنهٔ مرحوم بودند وحالا هم حیات دارند خلاصه نهار خوردیم وزیر دربار درحضور بود بعد از نهار خوابیده از خواب که برخواستیم رفتیم حمام بقدریك ساعت درحمام بودیم بعد از حمام وزیر همایون وامین حضرت وموثق الملك وممین دربار وناصرخاقان ووکیل الدوله بحضور امدند چند فرد شعر که در دیوار این اطاق نوشته شده بود فرمودیم وزیر همایون در روز نامه بنویسد (شعر)

(امشب این خانه بهشت است که جانان این جاست * مه من مه مه من آن مــه تابان این جاست)
(بلبلا غصــه مخور بهر گلستان ارم * بلبل اینجا و گل اینجا و گلستان اینجاست)

—— واین شعر نیز بدیوار اطاق نوشته است ——

(نوحی کــه هزار سال یك طوفان دید * من نوح نیم هزار طوفان دیدم)

—— (دهاتیکه از منزل حاجی آقا تا باسمج دیده شــد از این قرار است) ——

طرف راست (تازه کند شبلی ملکی حاجی میرزا اسمعیل آقا) (قزلجه میــدان ملکي حاجی میرزا کریم آقای امام جمعه) (با سمج ملکی عون السلطنه وحسن آقای تاجر باشی)

طرف چپ (اکن اباد ملکی حاجی خان پیشخدمت) (یوسف اباد ملکی حاجی میرزا حسن آقا مجتهد ودبیر همایون) (سعد اباد خالصه)

(باسمج ششصد متر از طهران بلند تراست)

﴿ روز پنجشنبهٔ دهم محرم الحرام ﴾

امروز که روز عاشورا است در باسمنج توقف شـد واز صبح حاضر برای مراسم عزاداری وزیارت عاشورا شده بودیم جناب اشرف صدر اعظم بحضور آمدند آقای بحرینی و آقا سید حسین پسر ایشان ومیرزاحسین خوانساری روضهٔ خوبی خواندند بعد زیارت عاشورا بنا کردیم جناب اشرف صدر اعظم رفتند موثق الدوله وامیر بهادر جنگ وبعضی دیگر از نوکرها که شب عاشورا بجهت چهل ویك منبر بشهر تبریز رفته بودند قبل از ظهر مراجعت کردند از موثق الدوله گذارش حالات وامورات شهرتبریز را پرسیدیم وبعرض رسانید بعدنهارخوردیم درسر نهار وزیر همایونی بحضور آمد بااوفرمایش وصحبت داشتیم بعد از نهار خوابیده عصر که برخواستیم آصف السلطنه وامین حضرت وبعضی دیگر از عملهٔ خلوت در حضور بودند تا امروز دسته جات سینه زن ونوحه گر متعدد بودند که باطبل وشیپور وبالابان نوحه گری وتعزیه داری کامل کردند اگرچه خود ماندیدیم اما عرض کردند که خوب بودند امروز هم تیغ زده بودند وتا عصر نوحه گری ومراسم تعزیه داری کامل بجا اوردند بحمد الله اینجا هم موفق باین فیض وسعادت کامل شدیم ولیعهد که از میانج بشهر تبریز مراجعت کرده بود که در دههٔ عاشورا مراقب نظم شهر باشد درکمال خوبی از عهده بر آمده وامشب دوساعت ونیم از شب گذشته بباسمنج امده شرفیاب حضور شد بعد شام خورده استراحت کردیم

﴿ جمعه یازدهم محرم ﴾

امروز صبح برخاسته رخت پوشیدیم قرق شکست ابتدا وکیل الدوله با نوشتجات وتلگرافات زیادی بحضور آمد وبعرض رسانیده احکام آنها صادرشد بعد ولیعهد وجناب اشرف صدراعظم بحضور آمدند وچندسته علمأ شهر تبریز را بحضور آوردند که اسامی آنها از این قرار است دستهٔ اول که قبل از ظهر بحضور آمدند جناب میرزا صالح آقا شیخ الاسلام جناب میرزا نقی آقا جناب حاجی میرزا عبد الکریم امام جمعه حاجی میرزا اسد الله پیشناز میرزا عبدالشکور پیشناز حاجی میرزا صادق آقا حاجی میرزا ابوالقاسم آقا دستهٔ دیگر بعد ازظهر جناب حاجی میرزا حسن آقا مجتهد) (جناب حاجی میرزا محسن آقا (جناب حاجی نظام العلماء) (جناب حاجی قاضی) (میرزا صادق پیشناز) (میرزا ابوالحسن رئیس السادات شیرازی) (حاجی میرزا یحیی مدیراداره ریاست سادات) (میرزا علی آقا پسرثقة الاسلام) (میرزا سید علی آقا پسر آقا میر فتاح) از ملاقات آقایان علمأ خیلی محفوظ شدیم ونسبت بهریك بقدر مراتبشان اظهار التفات (فرمودیم)





شاهنشاهزاده اعظم و ملکزاده افخم محمد علی میرزا ولیعهد دولت علیه
ایران ادام الله ظلاله بسعی واهتمام اقل محمد حسین لاری در بندر بمبئی
گراوور شده

فرمودیم ارفع الدوله وزیر مختار پطرز بورغ هم اینجا بحضور آمد صبح هم قبل ازعلماء دستهٔ مستوفیان واهل قلم آذربایجان بحضور آمدند سه ساعت بغروب مانده سوار شده بطرف بالای رودخانه که بدرهٔ دیزج میرود رفتیم ولیعهد ووزیرهمایون وامیر بهادرجنگ وجمعی دیگر درركاب بودند اطراف رود خانه تماماً زراعت وسبزه وبسیار پاکیزه وباصفا بود رود خانه هم بواسطهٔ بارانهای تازهٔ که آمده است آب زیادی دارد اشجار وباغات هم ازسابق زیادتر شده است هوا و صفاوطراوت سبزه وباغ واشجار بهتر از آن بتصور نمی آمد تامسافت زیادی بالا رفته با ولیعهد صحبت وفرمایش میفرمودیم بعد مراجعت بمنزل فرمودیم

(روز شنبه دوازدهم محرم)

امروز باید انشاءالله بسلامت وارد شهر تبریز شویم وراه دو فرسنگ است صبح که از خواب برخاستیم حرم زودتر بشهر رفته بودند ولیعهد وجناب اشرف صدراعظم ووزیر دربار وارفع الدوله راخواستیم آمدند توی حیاط قدری باآنها صحبت وفرمایش فرمودیم تاوقت حرکت رسید سوار کالسکه شده از کوچه باغهای باسمنج مدتی عبور کردیم باجناب اشرف صدراعظم ونظام السلطنه درراه صحبت میداشتیم همینطور آمدیم تاخلعت پوشان درراه بعضی باستقبال آمده بودند دیده شدند درخلعت پوشان آفتاب گردان وسراپردهٔ عالی زده بودند قونسولهای دولت خارجه آنجا بحضور آمدند که اسامی آنها از قرار ذیل است (مسیو وود جنرال قونسول انگلیس مسیو برژرون قونسول فرانسه مسیو شیر کوف نایب اول جنرال قونسولگری روس مسیو آنژل مدیرباش شهبندری عثمانی مسیو تلاور یانویسکی مدیر قونسولگری اطریش مسیو ورتل نایب اول قونسولگری فرانسه)

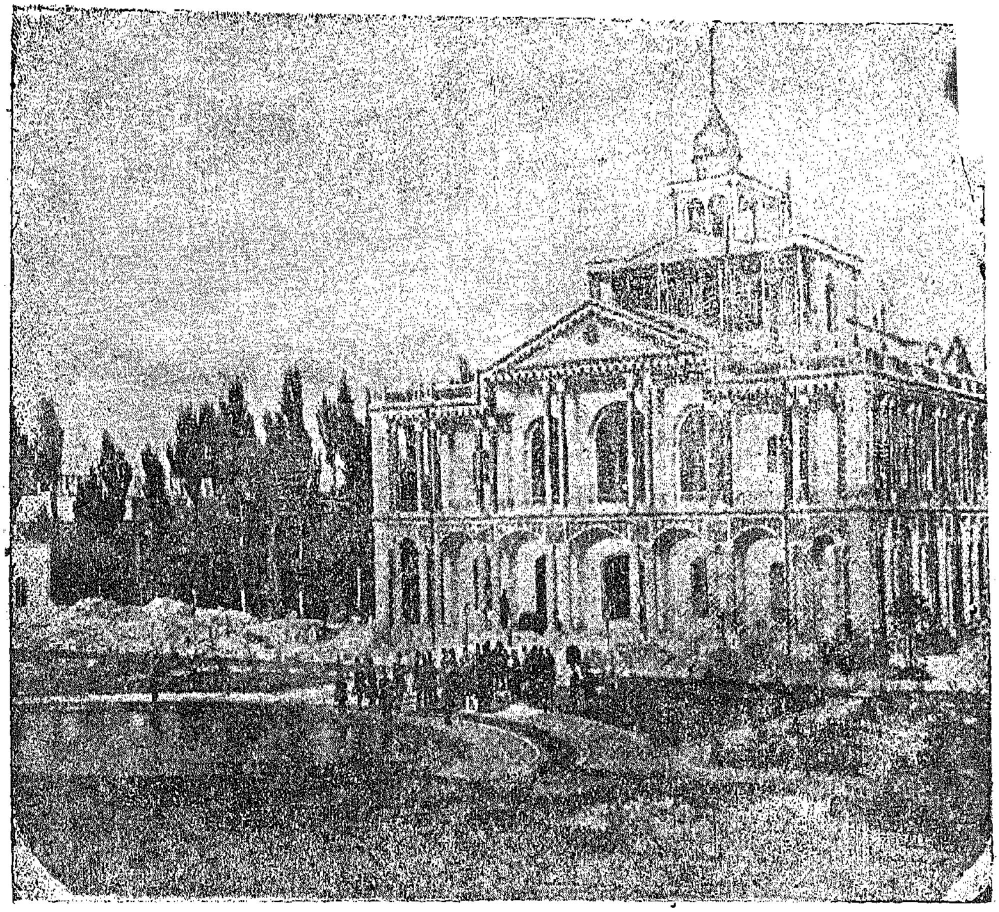
پس از آنکه مامورین رسمی کورد یپلوماتیك ازحضور مرخص شدند خلیفهٔ ارامنهٔ مملکت آذر بایجان مسمی به سماك بحضور آمد بعد نهار خوردیم وپنجساعت بغروب مانده از خلعت پوشان روانهٔ شهرشدیم غدغن فرمودیم وزیردربار عمارت خلعت پوشان را تامراجعت ما از فرنگستان تعمیرنماید دربین راه ازاینجا تانزدیك شهر که مستقبلین آمده بودند تماماً باوزیر همایون صحبت می داشتیم وازوضع شهرتبریز ومردمان آنجا وآب وهوای آنجا برای اوفرمایش میکردیم اجزای پستخانه بامیرزا غلامحسین خان سرتیپ مدیرپست آذربایجان تماماً بالباسهای رسمی ووضع خوب تانزدیك خلعت پوشان باستقبال آمده بودند وزیرهمایون آنهارا معرفی کرد بعد رسیدیم بقشون واهالی نظام مجیرالسلطنه که حالا رئیس قشون آذربایجان است درمحل معروف به شاطرعلی که واقع درخارج شهراست اردوی منظم خوبی تشکیل داده با سوارهای تازهٔ که بطرح ولبـاس

جدید ترتیب وتشکیل داده است وافواج ساخلوی آذربایجان وصاحبمنصبان قدیم وجدید با کمال نظم وآراستگی جلو آمده ازحضور گذشتند وجلو باغ صاحبدیوان نظام‌السلطنه پیشکار کل آذربایجان باوجوه واعیان ومعارف شهرایستاده بودند بعداز آن سایرطبقات اهالی شهر ازطلاب وتجار واسادات واصناف خارجه وداخله تماماً ایستاده دراطراف خیابان وروی پشت بامها هم مرد وزن زیاده صف بسته وازدیدن ما اظهار بشاشت وخوشحالی میکردند ماهم ازورود خود مان به تبریز که بعد از تجسال سلطنت امروز قرین سلامت بازباین شهر که بواسطهٔ سی وهشت سال توقف مادراینجا حکم وطن هم رسانیده بود واز ملاقات رعایا واهالی اینجابی نهایت خوش وقت ومحظوظ بودیم همینطور درخیابان آمدیم طاقهای نصرت باشکوه خیلی خوب ولیعهد دستورالعمل داده ساخته‌اند وسایرمردم هم ازتجار داخله وخارجه هریك درجلوخانه وعمارات خودازقالی وقالیچه وپارچه های الوان زینتها کرده بودند جمعیت وازدحام غریبی بود اشخاصیکه در رکاب مابودند ولیعهد جناب اشرف صدر اعظم وزیردربار نظام السلطنه امیر بهادر جنگ موثق الدوله موثق‌الملك وسایر نوکرها بودند دراطراف خیابان هرجا بالکن وایوان ومحلی بود که مشرف بخیابان بودبعضی ارامنه وفرنگیها ایستاده برسم فرنگستان دستمال سفید تکان میدادند که علامت تهنیت واظهار خوشوقتی وشعف بودبعد رسیدیم باول بازار توی بازار هم همانطور طرفین راه جمعیت وازدحام بود تا ورود بمیدان توپخانه سه ساعت بغروب مانده بسلامت ومسرت وارد دیوانخانهٔ تبریز که منزل قدیمی خودمان بودشدیم باغ بسیار مصفی بود ولیعهد حقیقة تمام مملکت آذربایجان وخصوصاً شهرتبریزرا درنهایت خوبی وانتظام نگاه داشته است کمال رضا و خوشنودی را ازاو حاصل کردیم معلوم میشود فرمایشات ونصایح وتربیت ما دربارهٔ او کاملا نتایج خودرا بخشیده است وخیلی خوب ازعهدهٔ حکومت وشرایط سیاست ورعیت داری بر آمده امروزحالت مردم راکه میدیدیم معلوم بود باطناً ازولیعهد راضی وخوشنود هستند و این معنی خیلی اسباب خوشوقتی ماشد قدری با وزیر همایون وسالار اکرم وسیف السلطان و ناصرخاقان که درحضور بودند صحبت وفرمایش فرمودیم رفتیم بتلگرافخانه تلگراف ورود خودمانرا به شعاع السلطنه وسپهسالار وسایر وزرا دربار بطهران فرمودیم بعدقرق شدخدام حرم آمدند ولیعهد هم تامدتی ازشب گذشته درحضور بود بعد شام خورده استراحت کردیم تبریز سیصد متراز طهران بلندتر است دهاتی که ازباسمنج الی تبریز دیده‌شد از اینقرار است

(طرف راست جاده) (کند رود ملکی حاجی میرزاحسین مجتهد] (نعمت آباد)

(طرف چپ) (جانقور) (ینه شلوار ملکی قاضی) (زوریق ملکی امام جمعه)

(روز)



عمارت مظفریه است که حسب الامر مبارك همایونی ارواحنا فداه در زمان ولایت عهدی در تبریز ساخته شده در این سفر خیرت اثر فرنگستان که اعلی حضرت همایونی جلو عمارت تشریف دارند حسب الامر مبارك عکس برداشته شد بسعی و اهتمام اقل محمد حسین لاری در بندر بمبئی گراوور شده

(روز یکشنبه سیزدهم)

امروز درشهر تبریز توقف کردیم صبح ازخواب برخاسته بیرون آمدیم امروز خبر کرده بودیم شجاع السلطنه وتمام وزرا درتلگرافخانهٔ باغ طهرانی حاضرشده بودند جناب اشرف صدراعظم را خواستیم بعضی احکام ودستور العملها بود وفرمایش شد که بوزرا ابلاغ نمایند بعد از آن وزیر دربار بحضور آمد بعضی اوامر وفرمایشات بود باوفرمودیم بعد قدری درباغ گردش کردیم وزیردربار ووزیرهمایون هم ملتزم حضور مابودند مخصوصاً شرح درختهای این باغ را که هر کدام تاریخی است واغلب را بدست خود مان کاشته ایم برای وزیر همایون میفرمودیم درختهای کهنه اززمان نایب السلطنهٔ مرحوم دارد که خیلی قوی وبزرگ است درجلو حمام درخت زرشکی تاریخی است که تفصیل آنرا میفرمودیم بعد ازگردش نهارخوردیم واستراحت کردیم عصررا خیال داشتیم سوارشویم هوا منقلب شد منصرف شدیم عرایض ونوشتجات زیادی بود که بایستی ملاحظه کنیم واحکام آنها صادر شود ومخصوصاً بعضی دستخطها بود که باید بخط خودمان بنویسیم فرمودیم حاضر کردند وتادو ساعت ازشب رفته مشغول اینکار بودیم بعد نوکرها مرخص شدند وقرق شدشام خورده استراحت کردیم

(روز دوشنبه چهاردهم)

امروزخبر کرده ایم بباغ شمال برویم وسلام مختصری درآنجا منعقد شود که تمام طبقات نوکر وغیرهم راآنجا بحضور بیاورند صبح سوار کالسکه شده حرکت کردیم بقدری جمعیت اطراف راه بود که دوصف وسه صف تا باغ شمال پشت درپشت برای دیدن ما ایستاده بودند وهنگام عبورماسلام وصلوات میفرستادند ودعا میکردند ولیعهد وجناب اشرف صدر اعظم ونظام السلطنه ومجیرالسلطنه وامیر بهادرجنگ دراطراف کالسکه بودند آمدیم تادرباغ شمال ازخیابان وسط وارد شدیم تماشای سبزه واشجار وصفائی باغ رامیکردیم تارسیدیم بتخت جلو سردر آنجا سابقاً تماماً یك قطعه چمن بود حالاوضعش را بهم زد باغچهای کوچك وگلکاری کرده اندوضع سابق از حالابهتر بود ، خلاصه درجلو سردرو دورحوض تمام طبقات نوکر از نظام ولشکر نویسان ومستوفیان ووجوه واعیان شهرتبریز وتجارمعتبر وغیرهم ایستاده بودند ما آمدیم جلو حوض سردرصندلی گذاشتند نشستیم تمام حضار بطوردفیله آمده ازجلو ما گذشتند ولیعهد یك یك را معرفی میکرد الحق بسیارخوب اهالی آذر بایجان واین مملکت رانگاهداشته نصایح و فرمایشات ودستورالعملهای مارا هیچکدام ازدست نداده است همانطور که ما او امرشاه شهید

رحمة الله علیه را تماماً بی‌زیاده ونقصان اجرامیداشتیم ولیعهدهم درامتثال فرمایشات ما همان طوراست وقتیکه طبقهٔ تجار ازحضور میگذشتند آنها را نگاهداشته شرح مبسوط مفصلی بآنها فرمایشات نموده ابتدا قدری توبیخ وسر زنش فرمودیم که چرا هم خود را فقط مصروف خریدن املاك واحتکار جنس نموده وکار تجارت رایکباره بدست خارجه انداخته و منافعی که باید ازراه تجارت برای‌دولت وملت حاصل‌شود بدیگران وگذاشته خودشان چهار من غله‌دهات راحبس می‌کنند که از آن‌فایده برده کار معیشت رابر مردم بیچاره تنگ وسخت مینمایند بعضی عرایض درجواب عرض‌کردند که الحق‌مقبول ومسموع نبود امیدواریم انشاالله ازاین سفر که مراجعت فرمودیم باتجار داخله قرار درستی بگذرایم که کارتجارت را که بمنزلهٔ روح مملکت است بقاعده ادراه نمایند واملاك خودرافرخته سرمایهٔ تجارت کنند وبعشاز کت واتفاق بکارهای بزرگ سود مند دست زنند که هم دست آنها از احتکار جنس کوتاه وهم کار تجارت بایکدرجه از دست خارجه بداخله رجوع شود بعد بتمام طبقات نوکر از لشگری وکشوری وغیره علی قدر مراتبهم اظهار تفقد والتفات فرمودیم وزیر دربار ووزیر همایون هم حالا از شهر رسیدند بعد از آنکه طبقات باریافتگان از حضور گذ شتند آمدیم توی عمارت باغ شمال در اطاقهای طرف دست چپ که وارد میشود نشستیم این همان عمارت واطاقهائی است که نایب السلطنهٔ مرحوم بنا کرده وماتعمیرات در آن نموده ایم قدری در آنجا نشسته چون هوایش گرم وحبس بود رفتیم ببالا خانهٔ سردراما محض اینکه جریان هوا سبب سرما خوردگی نشود فرمودیم ارسی طرف شمال را پائین کردند وفقط طرف جنوب باز بود هوای خوب معتدلی داشت همانجا نهار خوبی که ولیعهد تهیهٔ کرده بود صرف نموده استراحت کردیم طرف عصر رعد وبرق مختصری شد از باغ شمال مراجعت بشهر نمودیم وزیر دربار ووزیر همایون که در مراجعت بکار خانهٔ قالی بافی مشهدی نجف کنجهٔ رفته بودند ازقرار یکه عرض میکردند کار خانهٔ خیلی معتبری احداث ودایر کرده است ووزیر دربار که شب باندرون آمد مفصلا بعرض رسانید که چطور اطفال کوچك کار میکنند الحق کارخیلی بقاعده وخدمت عمدهٔ بملت کرده است تا سه ساعت از شب رفته ولیعهد ووزیر دربار در اندرون بودند بعد مرخص شدند ومانماز خوانده شام صرف کرده استراحت نمودیم

﴿ روز سه شنبه پانزدهم ﴾

صبح جناب اشرف صدر اعظم را خواسته با نظام السلطنه بحضور آمدند پارهٔ فرمایشات لازم بود بآنها فرمودیم وجناب اشرف صدر اعظم را بتلگرافخانه فرستادیم که احکام مارا بطهران









نواب اشرف والا اعتضاد السلطنه بسعی واهتمام اقل محمد حسین لاری
در بندر بمبئی گراوور شدم

وسایر ولایات برسانند بعد چون عرایض ونوشتجات زیادی جمع شده بود باوزیر همایون وندیم السلطان ووکیل الدوله ودبیر السلطان همه را خوانده وجواب فرمودیم بعد فرستادیم از دکان خواجه اولك که از تجار مسیحی تبریز واز سنوات سابقه معروف حضور ماست قدری اسباب آوردند خریدیم یك اسباب کره گیری که هفت سال قبل آورده بود ما نخریدیم ونخریدیم تاحالا در دکانش مانده وامروز باز آورده بود تادیدیم فوراً شناختیم وفرمودیم این همان اسباب است که در آنوقت دیدیم تصدیق کرد بعد نهار خورده استراحت کردیم عصر که برخواستیم رعد وبرق شدیدی شد دیروز اجازه فرموده بودیم که سیف السلطان وناصر خاقان وعمید حضور بروند درباغمیشه شب را مهمان سالار اکرم باشند وصبح امروز به بابا باغی رفته آنجارا تماشا نموده وشکار کرده مراجعت نمایند غروب امروز آمده بودند وازقراریکه عرض کردند خیلی بانها خوش گذشته بود دو شکار هم صید کرده بودند امشب چند شب است که در تبریز چراغان است وامشب علاوه برچراغان آتشبازی مفصلی هم ولیعهد گفته بود حاضر کرده بودند وزیرهمایونرا خواسته بودیم که روز نامهٔ امروز را بفرمائیم بنویسد بواسطهٔ دوری منزلش قدری دیر رسید اورا مرخص کردیم که باولیعهد بمنزل وزیر دربار برود بانجا رفتند درساعت سه ولیعهد ووزیر دربار باتفاق درب اندرون آمدند آنهارا بحضور خواستهٔ قدری صحبت وفرمایش فرموده مرخص کردیم

(روز چهار شنبه شانزدهم محرم)

امروز باید بصوفیان برویم وراه شش فرسنگ است صبح اول افتاب ازخواب برخاستیم قدری که گذشت از اندرون بیرون آمدیم جناب اشرف صدر اعظم حاضر بودند جناب ثقة الاسلام وجناب آقا سید علی آقای یزدی واولاد مرحوم آقا میر فتاح هم بحضور امدند حالت ثقة الاسلام اندك علت ونقاهتی دارد جناب آقا سید علی آقا دعای سفر درگوش ما خواندند خلیفهٔ ارامنه هم آمده بود وپردهٔ خوبی که ارامنهٔ تبریز از روی پردهٔ کار ژاپون باگلابتون دوخته بودند بحضور آورد بسیار خوب ساخته اند وخیلی زحمت کشیده شکل طاوسی است که از گلابتون دوخته وبافته اند جاي تمجید وتحسین بود بعد (مسیو بریم) مدیر گمرك آذربایجان با اجزاء گمرك بحضور آمدند بعد اذان سوار شده حرکت کردیم کوچهای تبریز مثل روز ورود جمعیت غریبی بود جناب اشرف صدر اعظم در رکاب بودند وباایشان صحبت میداشتیم بخارج شهر که رسیدیم قونسول انگلیس وقونسول اطریش بمشایعت آمده بودند مسیو (پطروف) قونسول روس چون بغتةً ناخوش شده نتوانسته بود اینجا حاضر شود لهذا نایب خود را

فرستاده بود شهبندر عثمانی وقونسول فرانسه هم بعد از عقب آمده بما نرسیده بودند باقونسول انگلیس واطریش قدری صحبت داشته مرخص شدند ومارا ندیم تارسیدیم بنزدیك پل سنتح مظفرالملك حاکم ساوجبلاغ ومکری خوانین ورؤساً عشایر ساوجبلاغ ومکری را که خلعت بانها مرحمت شده بود وپوشیده بودند بحضور آورد ومرخص شدند از پل سنتح که عبور کردیم ابری تیره هوارا گرفت وباران بارعدوبرق شروع بباریدن کرد ماراندیم تابصوفیان رسیدیم طرف عصر رعد وبرق زیادتر شد وقتی که وزیر دربار وجمعی ازعملهٔ خلوت در حضور بودند ووزیر همایون روز نامهٔ سفر را مینوشت یکدفعه از بیرون عرض کردند سیلاب سختی در رود خانه جاری شده است ما برخاسته برای تماشا از آلاچیق آمدیم بیرون دیدیم سیلاب ادم موثق الملك را غلطانیده میبرد رفتند از پائین دست برود خانه زده اورا گرفتند وازسیلاب نجات دادند بعد وزیر همایون وناصر خاقان بمنزل رفته معلوم شد سیلاب چادرهای وزیر همایون را برده واسباب اورا ضایع وخراب کرده جای سالمی باقی نگذاشته وعاقبت اضطراراً بچادر طویله پناه برده وشب را در انجا بسر برده است چادر سالار اکرم وسیف السلطان هم که نزدیك چادر های وزیر همایون بوده همانطور دوچار سیلاب شده خسارت واذیت رسانیده است

۰)—﴿ روز پنجشنبه هفدهم ﴾—(۰

امروز ازصوفیان باید بمرند برویم وچهارفرسنگ راه است صبح خیلی زود حرکت کردیم چون قدری زودبود هنوز ماتزمین رکاب همه حاضر نشده بودند اعتضاد السلطنه رافرمودیم آمدتوی کالسکه در حضور ماایستاد برای مشغولیت با او صحبت میداشتیم بعد ولیعهد ونظام السلطنه از عقب رسیدند دم کالسکه قدری با ولیعهد صحبت وفرمایش فرمودیم امروز اطراف راه تاهرکجا بنظرمی ایدبقدری باصفا وطراوت است که حد وصف ندارد طرفین جاده یازراعت یاچمن یا گل ولاله است وقدریکه میگذرد بکوه برفی میرسد کهتازه برفهااب میشود وازدامان سبزه نمایان می گردد الحق خوشتر از این منظر کوه و دشت وسبزه وکشت بتصور نمیاید نزدیك مرند سواره ماکورا خوانین ماکوبحضور اوردند بعد علماً واقاین وسادات مرندی که باستقبال امده بودند بحضور رسیدند جمعیت مستقبلین ازحد شمار بیرون بود قبل ازظهر وارد مرند شدیم منزل ماراخانهٔ شجاع النظام که حاکم مرندا ست قرارداده اند ومشارالیه طاقنمرت باشکوه خوبی جلوخانهٔ خود زده بود بدخانهٔ ندارد قبل ازنهار وزیردربار بحضور آمد قدری صحبت داشتیم ازعقب ماآمده بود شب راهم جناب اشرف صدراعظم بحضورامدند بعضی عرایض ومطالب داشتند بعرض رسانیده جوابهای لازمهٔ داده شد ورفتند این سفر پانزدهم است که ما بمرندمی آئیم اغلب سنوات انجا

(آمده)

آمـده به یکانات بشکار میرفتیم جای خوبی است اشجار میوه وغیره خیلی دارد انشاالله وقت مراجعت ما فصل میوه اینجاها خواهد بود

(روز جمعه هیجدهم محرم)

امروز باید ازمرند به (گیلین قیه) برویم تخفرسنگ راه است صبح برخاسته بازود سوارشدیم هیچکس ازنوکرهای معتبر دررکاب نبودکه با اوصحبت بداریم از منزل صوفیان زکام شده‌ایم وهنوز باقی است همه جاراند تا بمنزل امدیم بعد از نهار استراحت مختصری کردیم عصرجناب اشرف صدر اعظم بحضور امدند بعضی مطالب بود عرض کردند وجوابهای لازمه داده شد وزیرهمایون امد روز نامهٔ دو روزه راکه نوشته نشده بود فرمودیم نوشت نزدیك غروب وزیر دربار بحضور امد باایشان قدری صحبت وفرمایش کرده قرق فرمودیم تاسه ساعت ونیم ازشب رفته در حرمخانه بودیم چون وزیر دربار عرض کرده بود بواسطهٔ رطوبت هوانباید درچادر بخوابیم برای ما ازخانهٔ رعیتی گیلین قیه‌یك بالکن ویك اطاق خوبی انتخاب ومعین کرده بودند وقت خواب درانجا رفته استراحت کردیم وازهمه شب بهتر خوابیدیم

(روز شنبه نوزدهم محرم)

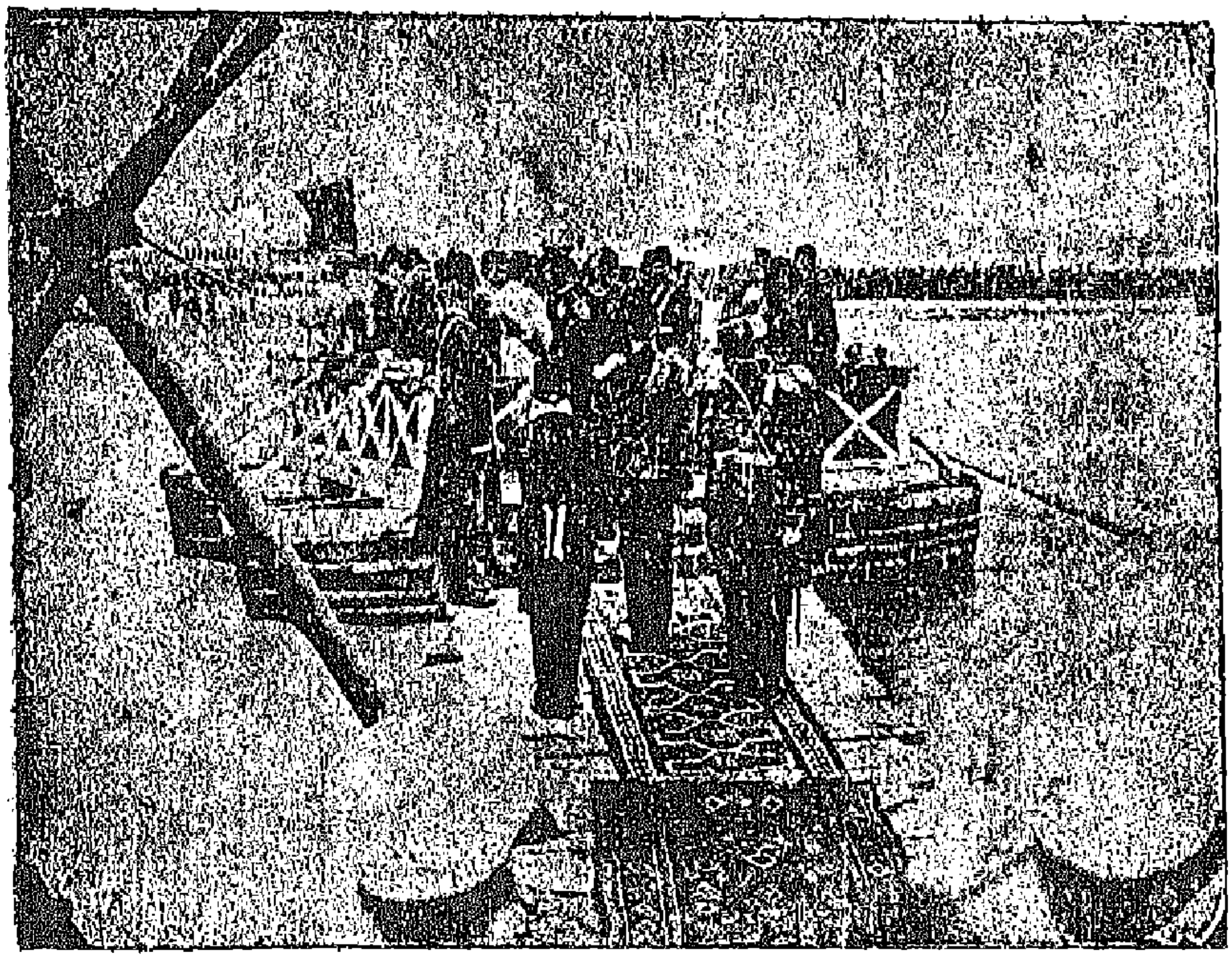
امروز از گیلین قیه بایدبجلفای کنارارس برویم صبح ازخواب برخاسته رخت پوشیده بیرون آمدیم سوارکالسکه شده راندیم ولیعهد وجناب اشرف صدراعظم وزیر دربار ونظام‌السلطنه و وزیرهمایون دررکاب بودند قدری که آمدیم دیدیم یك اسب درکنارجاده مرده است ودم اورا درکارند میکنند پرسیدیم چه است عرض کردند که مارزده است واسب اسلحه دارباشی است از آنجا گذشته بابتدای درهٔ دزرسیدیم همه جاباکالسکه آمده ازدره که خارج شدیم راه کالسکه را کالسکه چی اشتباه کرده قدری از راه دیگر آمده ما ازکالسکه باسب سوار شده راندیم کالسکه را برگرد انده براه خودش انداختند وبما رسانیده دوباره بکالسکه سوارشده راندیم تابمنزل رسیدیم درعمارت تذکره خانهٔ که تازه ساخته اند منزل مارا معین نموده جای حرمخانه راهم درعمارت پستخانه که تازه ساز وپاکیزه است ترتیب داده اند هر دو بنارا خوب تعمیر کرده اند بعد ازورود بمنزل نهارخورده عرایض ونوشتجات زیادی جمع شده بود همه را باوزیر همایون ووکیل‌الدوله خواندیم وجواب فرمودیم بعدقدری استراحت کرده عصر که ازخواب برخاستیم قرق شـد خدام حرم ازمنزل خودشان باینجا آمدند عمارت روسیها هم آن طرف ارس پیداست جمعیت زیادی ازروسیها ومسلمانها درطرفین ارس بتماشا آمده اند مرزبگانچی وقزاق وغیره هم هست

ازطرف ماهم جمعیت زیاد است وموزیك مفصلی میزنند چون چهار دسته موزیکانچی دراردوی ماست شب را تماماً بتماشای رودارس وصحبت مشغول بودیم باران هم از غروب درکمال شدت شروع بباریدن کرد شب آقا سید حسین آمد روضه خواند ورفت وزیر دربار هم بحضور امد قدری صحبت وفرمایش فرمودیم ورفت بعد شام خورده استراحت کردیم

(روز یکشنبه بیستم محرم الحرام ۱۳۱۸)

امروز باید از جاهای خاك خود مان بجاهای روس برویم وبسلامت ازرودارس بگذریم صبح که ازخواب برخاستیم هوابطوری منقلب ورعد وبرق بود وباران میبارید که مافوق نداشت وشدت باران که ازشب تاحال آمده است درطرف درهٔ دیز تشکیل سیل داده وآن سیل به اردو افتاده چادرهای بسیاری ازاهالی اردورا آب گرفته است خلاصه جناب اشرف صدراعظم صبح برای پذیرائی مهماندارهای ما که ازطرف دولت روس آمده اند بعمارت تحتانی تذ کره خانه که منزل ماست آمده بعد ازساعتی مهماندارها آمدند وایشان را دراطاق تحتانی پذیرفته بعد بحضور ما آوردند اسامی آنهـا از اینقرار است [امیرال آرسنیف) که جنرل اجودان اعلیحضرت امپرا طور روس ومرد مسنی است میانه شصت وهفتاد سال دارد خیلی مرد عاقل فهمیده با هوش خوش اخـلاق مهربانی بنظرمی آید صاحبمنصب محترمی است (کلنل ژبوکیوچ) اجودان اعلیحضرت امپراطور (کلنل برگارد) و (جنرال لیوتنانت زیلونی) هم ازطرف فرمانفرمای قفقاز و (مشیو کا خانفسگی) کارگذار مهام خارجهٔ روس درتفلیس ازجانب وزارت خارجه باستقبال آمـده اند (مسیو لین وین) رئیس پستخانه وتلگرافخانهای قفقاز (مسیو کوژین) معاون رئیس پست وتلگراف (غوبرناطور ایروان کنت طیزن هوظن) حاکم ایروان (کلنل فون ویرنوتی) رئیس مهندسین حکومت ایروان غیر از اینها صاحبمنصبان مختلفه از قزاق وغیره هم خیلی آمده وهمراه هستند از این اشخاص کسی را که سابقاً دیده ومیشناسیم (مسیو کاخانفسکی) است آدم بسیار خوبی است تقریباً بیست وپنج سال قبل نایب جنرال قنسولگری تبریز بود وآنوقت سبیلها زردنازك بلندی داشت بعضي ازاوقات که بشکار میرفتیم همراه مامی آمد وتولهٔ داشت موسوم به (سلمن) وخوب تولهٔ بود بما پیشکش کرد خیلی جوان محبوب ومطلوبی بود حالا که اورادیدیم پیر مرد شده است واین اوقات چنانکه اشاره کردیم در تفلیس ازطرف دولت روسیه بمنصب کار گذاری خارجه برقراراست باری بامهماندارها تفقد نموده وقدری صحبت داشتیم بعد مرخص شده رفتند نهار خوردیم وچون خدام حرم میخواستند وقت رفتن وعبور ما از رود خانه تماشا کنند وعمارت پستخانه خوب مشرف برود خانه نبود دوباره اینجا

(را)



عبور اعلی حضرت همایونی از رود ارس مع صاحبمنصبان دولت روس و ملتزمین رکاب مبارک
بطرف جلفا و قفقاز به سعی و اهتمام اقل محمد حسین لاری در بندر بمبئی گراوور شده

را که منزل ماومشرف به ارس است قرق فرمودیم وحرم باینجا آمدند تادوساعت بغروب مانده که وقت حرکت مابود جناب اشرف صدر اعظم فرستادند که موقع حرکت است از اندرون بیرون آمدیم ولیعهد همراه ما بود جناب اشرف صدر اعظم ووزیر دربار موثق‌الدوله وزیر همایون ارفع الدوله وامین حضرت بالباس رسمی درجلو درحاضر بودند وطرفین راه راایرانیها واهل اردو وافواج وسوار حاضر رکاب وموزیکانچیها وقزاقها که همراه هستند گرفته تالب رودارس با کمال نظم صف بسته ایستاده بودند قایق مارالب رود حاضر کرده بودند توکل بفضل خدای تعالی نموده داخل قایق شده روی صندلی که برای ما گذارده بودند نشستیم اشخاصی که در قایق ما بودند از اینقرار است ولیعهد اعتضاد السلطنه که جلو ما ایستاده بود وتماشا میکرد جناب اشرف صدر اعظم ووزیر دربار ووزیر همایون وامین حضرت که قوری آب یخ در دست داشت جلوروی ماایستاده مشغول عرض وصحبت بودند حاجب الدوله و اصف السلطنه هم همراه مابمشایعت می‌آیند واز آنطرف برمیگیرند موثق الدوله وامیر بهادر جنگ هم توی قایق ما بالباس رسمی ایستاده مراقب حالت ما بودند قایق مارا عمله جات که لخت شده اند توی آب باطناب میکشند وضع این رود خانه در اینجا اینطور است که بواسطهٔ بلندیهای زمین که دروسط رود خانه پیدا شده ودرواقع جزیرهٔ تشکیل داده است رود خانه را بدو شعبه منشعب کرده است از یکطرف قایق راکب را میرساند بجزیره از آنجا پیاده شده داخل جزیره میشود واز طرف دیگر بقایق روسیها سوار میشود که بامفتولی از آهن مثل طناب کلفت مهار کرده بساحل آنطرف میکشند وراکبین را با کمال سهولت بخشکی میرساند خلاصه ماقدریکه باقایق رفتیم بلند شده بطرف ایران واهالی خود مان دستمال تکان داده اظهار لطف ومهربانی کردیم که یك مرتبه تمام مردم صداها بدعا وسلام وصلوات بلند کرده هیجان غریبی برای آنها دست داد باهم حالت مؤثری رخ نمود قایق ما بمحاذی جزیره نرسیده قدری از راه و رسم معمول پائین تر رفت خیلی اسباب اضطراب مردم شده بود بحمدالله سالماً بجزیره رسیدیم واز آنطرف سوار شده بساحل روس رفتیم ابتدای خاك روس امیرال مهماندار ایستاده بود وسایر صحبمنصبان روس را که باینطرف نیامده بودند با کمال احترام وادب در حضور مامعرفی کرد اینها همه برای تشریفات ورود ما حاضر شده بودند مهماندار نطق رسمی مفصلی نمود ماهم جوابی که شایسته بود دادیم جنرال پیری هم اینجا جلوراه بحضور آمد ومعرفی خودش را نمود که رئیس پلیس وسوارهٔ قزاق قفقازیه است اسمش (   ) است بعد وارداطاقهائی که برای ما حاضر کرده بودند شده شکر الهی را بجای آوردیم که صحیح وسالم وارد خاك خارجه شدیم ودر حقیقت از اینجا ابتدای مسافرت فرنگستان است بعد دودسته قزاق آمده درجلو ما

مشـق کردند بازوقت غروب باران شروع بباریدن کرده واسباب آتشبازی راکه در جزیرهٔ
وسط رود خانه برای تشریفات ما حاضر کرده بودند ضایع وخراب نمود ساعت دو ازشب رفته
شام خوردیم وزودتر خوابیدیم زیرا که امروز تا یکدرجهٔ خسته شده بودیم امروز وقت غروب
اعتضاد السلطنه را بوزیر همایون فرمودیم برد پیش امیر ال مهماندار ملاقات نماید واز قول ما
باوبگوید این پسر ولیعهد وطرف مرحمت ماست مخصوصاً باحوال پرسی شمافرستادیم امیر ال
ارسنیف خیلی با ومهربانی وادب واحترام کرده تا بیرون در اورا استقبال کرده درمراجعت
بمشایعت آمده برد جمعیت زیادی ازملتزمین رکاب واهل اردوی ماازنوکرها وخواجه هاتا
اینجا همراه آمده بودند شب آنهارا مرخص فرمودیم مراجعت نمودند حاجب الدوله و آصف
السلطنه هم از اینجا مرخص شده رفتند امشب تاصبح اتصالاً باران می آمد

﴿ روز دوشنبه بیست ویکم محرم ﴾

چون در این دو روزه باران زیادی باریده راه از اینجا به نخجوان که شوسه است ودر جلو
رود خانه دارد قدری خراب کرده یك پل هم که نزدیك نخجوان است خراب شده از بین راه
تلگراف کرده بودند به امیر ال که امروز حرکت ما از طرف جلفا به نخجوان غیر ممکن است
باید توقف کنیم ورئیس پستخانها وطرق وشوارع روس از اینجا عمله جات ومأمورین زیاد
فرستاده است که راه را مرمت واصلاح نمایند لهذا امروز قرار برتوقف درجلفا شد صبح که
ازخواب برخاستیم معلوم شد ناصرالملك وظهیر الدوله هم که جزو ملتزمین رکاب هستند و
همراه مابفرنگستان می آیند واز راه رشت بباد کوبه وتفلیس رفته بودند دیشب ساعت
پنج آمده وارد جلفا شده اند وخیلی در راه از باران وسیل بانها بدگذشته است
خلاصه ولیعهد ونظام السلطنه صبح زود بحضور آمدند ومدتی درحضور ما مانده
مرخص شده رفتند اردوی ما که از آنطرف ارس نمایان بود خیلی وضع غریبی داشت
بعضی چادرها افتاده وبعضی بواسطهٔ باران سرپامانده دستهٔ از مردم بارکرده میروند
وبعضی مانده وکنارارس آمده بطرف ماباکمال تأسف نگاه میکنند حرمخانه کالسکه های ایشان
حاضر شده مشغول رفتن هستند قایق میانهٔ ارس هم متصل درحرکت است ونوکرهای مسافرین
می آیند ومیروند ماهم درجلوایوان اطاق خودمان بادوربین تماشا میکنیم وقت ظهر نهار آوردند
درسر میز خوردیم جناب اشرف صدراعظم وسایر ملتزمین هم دریك اطاق بزرگ دیگرکه نزدیك
منزل امیرال است نهارمیخوردند بعد ازنهار ماخوابیدیم بیدار که شدیم جناب اشرف صدراعظم
راخواستیم قدری فرمایشات شد وزیرهمایون روزنامهٔ نوشت آخرکسیکه ازحضور مرخص شده

(رفت)

رفت سیف‌السلطان وسالار اکرم بودند که وقت عصر رفتند بطرف ایران که در تبریز وحدود آذربایجان بمانند تامامراجعت کنیم شب‌ازجناب اشرف صدراعظم تحقیق کردیم که فردا چه‌وقت موقع‌حرکت است عرض کرده‌بودند صبح اول‌دستهٔ ساعت ایرانی که‌ساعت فرنگی شش‌ساعت از نصف شب گذشته است ساعت دو ازشب رفته شام‌خورده خوابیدیم که صبح زودتر بیدارشویم

(سه شنبه بیست ودوم)

امروز بایداز جلفابه (باشنوراشین) برویم ولی ازنخجوان زیادتر نرفتیم صبح زودکه از خواب برخاستیم معلوم‌شد تلگرافی که وقت ورود خودمان باعلیحضرت امپراطور روس‌نموده وایشانرا اطلاع از ورود خود مان بخاك روسیه داده بودیم جوابش ازروی کمال مودت ومهربانی از طرف ایشان رسیده است که ترجمهٔ سؤال وجواب از قرار ذیل است

(صورت تلگراف من باعلیحضرت امپراطور)

بایك مسرت تازهٔ وارد ممالکت اعلیحضرت امپراطوری شدم ودرآنجا امیرال آرسنیف جنرال آجودان آن اعلیحضرت وکلنل ژیو کیوچ دیلماکارا باصاحبمنصبان بزرگ قفقاز بطریق الیق از من پذیرائی کردند باشعف تمام برخود فرض می شمارم که تشکرات قلبی‌خودم رادر مقابل این قسم تشریفات شایان‌باعلیحضرت امپراطوری اظهار نموده وادعیهٔ خالصانهٔ خودم رابرای بقای سلامت ودوام خوشبختی آن اعلیحضرت بیان‌نمایم ازاعلیحضرت امپراطوری خیلی‌متمنی هستم که تحیات وسلام محترمانهٔ مرا باعلیحضرتین امپراطریسها ابلاغ فرمایند

(جواب اعلیحضرت امپراطوری بمن)

ازخبر بهجت اثرتشریف فرمائی اعلیحضرت همایونی بمملکت من‌بلانهایة مسرورشدم امیدوارم که اعلیحضرت همایونی دراین‌سفرطولانی که‌درپیش‌دارند خسته نشده وازمزاج مبارك بکلی رفع کسالت بشود اعلیحضرتین امپراطریسها مرا رسالت داده اند که تشکرات ایشانرا در مقابل بیانات محبوب آن اعلیحضرت اظهار نمایم

(نیکلا)

خلاصه ازعمارت بیرون آمدیم تمام کالسکه های ماوملتزمین ومهماندارها حاضر بودند بیاری خدای تعالی‌سوار شدیم جناب‌اشرف صدراعظم ووزیردربار راهم بجهت‌تنهائی درکالسکه خود مان احضار کرده نشستیم وبراه افتادیم سایر همراهان هم هریك درکالسکهٔ خود سوار شده حرکت کردند تازه درجلفای روس دولت روسیه بنای‌شهر گذارده وعمارات تك‌تك ساخته و

طرح خیابان انداخته اند بعد خوب خواهد شد ماهم خیال داریم درطرف مقابل همینطور بنای آبادی معتبری بنمائیم قدریکه رفتیم راه سربالائی وزمینها بواسطهٔ کثرت بارندگی گل بود وکالسکه ماچون کوچك بود قدری تکان میداد تا رسیدیم باستاسیون اول که موسوم به (النجه چای) و یازده ورس راه است اسب عوض کردند وقدری استراحت نموده فرمودیم کالسکهٔ بزرگتری که لاندواست وبرای جناب اشرف صدراعظم آورده اند برای ماحاضر کرده کالسکهٔ مارا بجهت ایشان بستند وبراه افتادیم بازجناب اشرف صدراعظم ووزیر دربارپیش مابودند ووزیر دربار کتاب توردومند برای مامیخواند از اینجا ببعد راه بهترشد نزدیك نخجوان جمعیت زیادی از ایرانیها متوقفین خاك روسیه واهالی خودنخجوان وارامنه وغیره هم باستقبال امده بودند ازدیدن ما وجد وسرور غریبی داشتند ومتصل صداها بدعا وصلوات بلند میکردند وگاهی هم باصرار روسیها هورا (که کلمهٔ دعا وسلامت خواهی انها است) میگفتند امدیم تا وارد شهر نخجوان شدیم ووضع شهروباغات این شهرخیلی شبیه بمرند وآبادیهای صفحات ایران است اغلب خانها هم بوضع قدیم است الا اینکه حالاتك تك خانه بوضع روسیه میسازند قریب بظهروارد منزل شده نهارخوردیم همراهان درایوان جلواطاقهای مانهار خوردند امروز درجلوراه یك قله کوه بلندی که شبیه بکله قنداست ومنفرداً اززمین سر براوده وموسوم به (ایلان داغی) است دیده شد کمال غرابت وتماشا وا داشت معلوم شد این کوه جای سختی است چشمهٔ ابی هم دارد ویکنفر هم سالهاست گوشه گیری اختیار کرده رفته است دراین کوه معتکف شده است چندنفر قزاق امروز همراه مابودند خواستیم با انها حرف بزنیم ترکی نمیدانستند واز قرار یکه عرض کردند مذهب اینها مثل روسیها ارتودکس گرك است امازبانشان نه ترکی است ونه روسی زبانی مخصوص برای خوددارند خلاصه بعد ازنهار خوابیده وقت عصرکه بیدارشدیم بعضی دستخطها واحکام بود بوکیل الدوله فرمودیم نوشت وبایست بطهران برای شعاع السلطنه فرستاده شدیك تلگراف هم وقت ورود انسلامت خودمان بولیعهد وشعاع السلطنه فرمودیم وزیردربار فارسی بخط فرانسه نوشت ودادیم مخابره نمایند وقت غروب موزیکانچیها شروع کردند بموزیك زدن همراهان و ملتزمین مایك ساعت ونیم از شب رفته شام خوردند وما دوساعت ازشب رفته صرف شام کردیم از اطاق ما سرمیز نوکرها پیدابود بعد از شام نماز خوانده استراحت کردیم

از (النجه چای) تانخجوان بیست وچهار ورس راه است که هرهفت ورس تمام یك فرسنگ ایرانی است

(روز چهار شنبه بیست وسوم محرم)

امروز باید از شهر نخجوان به (باشنوراشین) برویم چون همه روزه با کالسکهٔ چاپاری این

راه راطی میکنیم موافق قرار داد مهماندار باید در شش ساعت بعد از نصف شب که تقریباً یك ساعت متجاوز از افتاب میگذرد حرکت شود لهذا ناچار یکساعت قبل ازوقت حرکت باید بیدار وحاضر حرکت شد همینکه ازروی وقت رخت پوشیده حاضر شدیم امیرال مهماندار امده بعرض رسانید که کالسگه حاضر است امدیم بیرون بازهمان تشریفات دیروز که وقت ورود حاضر بود از قبیل صاحبمنصبان وقشون وغیره تماماً حاضر شده وهمانطور مردم در سر راه اجتماع نموده بودند بکالسگه نشسته جناب اشرف صدر اعظم ووزیر دربار را باز بکالسگهٔ خود مان خواسته نشاندیم وحرکت کردیم نخجوان شهر کوچك قشنگ خوبی است وتازه رو بآبادی گذاشته قدریکه راه رفتیم رسیدیم بقریهٔ (بیلوك دوزا) اینجا پیاده شدیم اسب عوض کردند از نخجوان تا اینجا بیست ویکورس است راه شوسه امروز بهتر از دیروز است و کم کم خوبتر میشود اینجا یك فنجان چای صرف کرده همینکه کالسگه ها حاضر شد امیرال ارسنیف باز امده عرض کرد کالسگه ها حاضر است واقعاً این مرد بقدری ادب ومهربانی وحسن پذیرائی بجای اورد که مافوق ندارد خیلی خوش اخلاق ومحبوب القلوب وبامهرو مراقب اداب واحترامات است متصل میاید میپرسد چه میل دارید کالسگه چه طور برود راحت شما درچه است باهمراهان هم شنیدیم خیلی بامهر ومحبت سلوك میکند خلاصه سوار شدیم از اینجا وزیر دربار ووزیر همایون را درکالسگهٔ خود مان نشاندیم ودر بین راه صحبت میداشتیم وگاهی وزیر همایون کتاب (تور دو موند) میخواند وخاطر ما مشغول بود راه زیاد است از اینجا کوه آقری داغ بزرگ وکوچك پیداست خیلی شبیه است بکوه دماوند همیشه پوشیده از برف است وغالباً قلهٔ ان ابر ومه دارد آقری کوچك از دولت ایران و آقری بزرگ سرحد خاك سه دولت است که روس وایران وعثمانی باشد رود خانهٔ ارس هم اغلب جاها پیداست و خیلی نزدیك براه امروز است کوههای طرف ما کوهم خوب پیداست دوسه درخت در راه دیدیم که خیلی قشنگ بود سبز ومدور مثل گنبد ویکی از انها درخت بلندی هم پهلویش واقع شده بود مثل گلدسته که جلو گنبد باشد تماشا داشت قطعهٔ خاك نیم دایرهٔ هم که در سرحد اذربایجان دولت روس بعوض فیروزه که در طرف بجنورد از ما خواهش کرده گرفت بما وا گذار نموده است امروز از بین راه پیدا بود قریهٔ پسیان هم که وثوق الحرم خواجه سرای حرم از اهل انجاست در راه دیده شد ابادی معتبری است دهات وابادیهای زیاد در راه دیدیم وهمه جا اهالی آنها که مسلمان هستند جلو راه ما امده تعظیم وتکریم می کردند ودعا وصلوات میفرستادند واظهار بشاشت وشکر گذاری مینمودند و بعضی سوار اسب شده عقب ما می تاختند خلاصه خیلی احترام میکردند ومعلوم بود هرچه میکنند مذهبی نیست ومجاز و آزادند راندیم

تا رسیدیم به قریهٔ (کیوراك) که استاسیون است و دوازده ورس ونیم راه بود اینجا هم اسب عوض شد بقدر چند دقیقه توقف کرده سوار شدیم باز وزیر دربار و وزیر همایون در کالسکهٔ ما بودند و خاطر ما به صحبت مشغول بود اطراف راه همه جا ابادی و زراعت و دهات زیاد است ازجمله قریهٔ دیده شد موسوم به (دهرل) که ده اباد بزرگ معتبری است بعد از ظهر رسیدیم به (باشنوراشین) که منزل امشب است بعد از ورود بمنزل نهار صرف شد وقت ورود ما علماء شیعی این ابادی وجمعیت زیادی از مسلمان وارمنی وخلیفهٔ ارامنه وغیره جلو عمارت ایستاده بودند نسبت بهریك اظهار التفاتی شد وقت غروب موزیکانچیها امدند چند دستگاه موزیك زدند بعد امیرال خبرداد که قزاقها میخواهند بسبك وادأب خودشان عبادت کنند بیائید تماشا کنید امدیم جلو ایوان ایستادیم عکاس هم که کاتل قزاق است وریش بلندی دارد در انحال یکی دو شیشه عکس از ما برداشت بعد قزاقها بنوای موزیك نماز ودعائی خوانده هم بما وهم باعلیحضرت امپراطور روسیه دعا کردند ماهم اظهار مهربانی با نها نمودیم ومیرزا ابراهیمخان عکاسباشی را فرمودیم که درهمان حالت از انها عکس برداشت باشنوراشین جای بدی نیست هوای متوسطی دارد اینجا شلتوك کاری هم میشود تابستان باید پشهٔ غریبی داشته باشد

(روز پنجشنبه بیست وچهارم)

امروز باید از باشنوواشین بشهر ایروان برویم صبح باز شش ساعت بعد از نصف شب که یك ساعت از آفتاب گذشته بود امیرال آمده عرض کرد کالسکه حاضر است بیرون آمده سوار شدیم جمعیت زیادی باز ایستاده بودند وزیر دربار ووزیر همایون در کالسکهٔ ما بودند راندیم باز صدای سلام وصلوات از مسلمانها بلند بود ودعا می‌نمودند ودرعقب کالسکهٔ ما مسلمانها وارمنیها میدویدند از سرحد تا اینجا بهر آستاسیون که میرسیم سوارهای قزاق پشت سر کالسکهٔ ما عوض میشوند دستهٔ بدسته باصاحب‌منصب خود شان همراه می آیند تا آستاسیون دیگر در آنجا مرخص شده دستهٔ دیگر بجای آنها ملازم رکاب مایشوند کوه آقری بازهمانطور پیداست رودخانهٔ جلفاهم نمایان است وخاك ایران نیزهمه جا پیداست وقراولخانهٔ که روسها درسرحد ساخته اند بخوبی دیده میشود تا (سیرورك) که استاسیون اول بود واسب عوض شد بیست ودو ورس وربع بود از انجا بازوزیردربار وزیرهمایون درکالسکهٔ مابودند وآبادیهای راه را تماشا وتمجید میکردیم امروز مذاکرهٔ اینمطالب رافرمودهو قرار دادیم که انشأ الله تعالی بعداز مراجعت وورود بطهران رودخانهٔ شاهرودرابطرف جاجگهٔ قزوین بیاوریم وآن جلگه راانخواست خدا آباد کنیم بیشتر آبادی این جلگه هاو صفحات ایروان برای این است که از رودخانهٔ ارس نهرهای عظیم همه جاریده وآورده این

صفحات را بطوری آباد نموده اند که ده بده بسته وزراعت ودرخت وموستان ازیکدیگر قطع نمی شود ازنخجوان باینطرف درهرده وقریه که کنارراه دیدیم یك مدرسهٔ بجهة اطفال خورد سال بنا کرده اند واطفال بامعلمین خودشان که روسی وعربی تعلیم و تعلم مینمایند جلوراه آمده اشعار فارسی وترکی که درتهنیت ودعای ما گفته وترتیب داده بودند عرض وانشاد میکردند تمام قری ودهات دارای مدرسه ودیوانخانه وترتیبات جدیده است آمدیم تا استاسیون (دولو) که نهارگاه است وهیجده ورس وسه ربع راه است انجا که پیاده شدیم باز ما را در اطاقهای استاسیون که با قالیهای نفیس ایرانی وگلیمهای خوب درو دیوار آنرا زینت نموده وبیرقهای زیاد رنگا رنگ به پشت بام ودیوارهای آنجا نصب کرده بودند منزل داده ونهار آوردند برای همراهان هم چادر بزرگی درصحرای پشت این اطاقها زده ومیز بزرگی گذارده آنجا نهار دادند بعدازنهار بقدر یك ساعت راحت کرده کالسکه ها را حاضر نمودند سوارشدیم ازاینجا بازوزیر دربار را با شاهزاده موثق الدوله در کالسکهٔ خودمان نشاندیم وراندیم عجب صحرای باصفائی است ازهر طرف چشم نگاه میکنند یا زراعت یا چمن یا اشجار تبریزی یا اراضی ممتد وسیع موستان است بقدری خوش منظر وبا صفاست که چشم از مشاهده آن خسته وسیر نمیشود تمام این صحرا زراعت گندم وجو است وخوب بلند شده تقریباً هوای اینجاها باشمیرانات طهران شباهت دارد وهر قسم درخت که آنجاها تربیت میشود اینجاها هست ازیك ده بزرگ عبور کردیم که تقریباً دوساعت تمام با کالسکهٔ چاپاری ازوسط آن گذشتیم وهمه را اززیر سایهٔ اشجار وکنار زراعات میرفتیم سکنهٔ این ده اغلب ارامنه هستند وهنگام عبور ما همه کلاه خود را برداشته احترام میکردند دسته دسته مردها و زنهای ارمنی جلوراه ایستاده زنها بسرهای خود زیرچارقد باجقلی زیادی آویخته بودند وزینت آنها همین است دراین صفحات غالب بناها همان وضع قدیم ایران است تك تك عمارت بطرح فرنگی هم ساخته اند که بناهای دولتی وجای مأمورین دولت مثل تلگرافخانه و پستخانه و دیوانخانه ومدرسه وغیره است

رسیدیم باستاسیون (قرلو) هیجده ورس وسه ربع راه بود اینجا بعوض اطاق دوسه چادر برای ما وهمراهان زده بودند وجمعیت زیادی اطراف این چادرها وکنارراه از مسلمانان وارامنه وغیر هم ایستاده بودند تا رسیدیم وپیاده شدیم مسلمانها بصدای بلند یا علی گفتند وارمنیها هورا کشیدند پیاده شده رفتیم توی یك چادر آفتابه لگن خواسته وضوئی بعجله ساخته نمازخواندیم ملتزمین هم هرکدام درچادر خود راحت کرده بعداز پنج دقیقه امیرال عرض کرد کالسکه ها حاضراست سوارشدیم ازاین استاسیون جناب اشرف صدراعظم ووزیردربار درکالسکهٔ ما آمدند ازاینجا بشهر ایروان بایدبرویم وبیست وهشت ورس راه است بازدرراه ده وآبادی وزراعت

است که متصل دیده میشود قدری که آمدیم مستقبلین ایروانی جلو راه آمده بودند وسواره اطراف کالسکهٔ ما تاخت میکردند باران هم نم نم می بارید نزدیك شهر جمعیت زیادی از مسلمانها وارمنه وفرنگیها ازشهر نامقدار زیادی ازراه پیاده باستقبال آمده ایستاده بودند هرچه ارمنی وروس وفرنگی بود هورامی کشیدند ومسلمانها تمام صلوات میفرستادند وصداها بیاعلی بلند میکردند وبعد ازصلوات برسم وعادت مسلمانان این حدود دست بصورت وریش خود میمالیدند آمدیم تا وارد شهر ایروان شدیم این شهر باره وحصار درستی ندارد وبناها وعمارات مختلط است ازعمارات جدید که بعضی خانها بطرح فرنگستان ساخته شده ومیشود وعمارتهای قدیم طرح ایرانی که مشترك ازایرانی وفرنگی است درلب بامها وتوی اطاقها ازجلو پنجرهها تاسطح کوچه مردم ایستاده تماشامیکردند وهورا می کشیدند واظهار بشاشت زیاد مینمودند از کوچه بکوچه گذشته تارسیدیم بجلو عمارت دولتی که دارالحکومهٔ ایروان است وآنجا را برای منزل ما معین کرده اند درابتدای این محوطه طاق نصرت باشکوه ممتازی بپاداشته ودرآنجا بیرق شیروخورشید افراشته واشعارفارسی درتهنیت ورود مابخط خوش نوشته اندیك طرف این ایوان پارك عمومی و طرف دیگر عمارت دولتی است درجلو عمارت دولتی تمام صاحبمنصبان نظامی وقلمی ایروان ایستاده بودندومراسم سلام واحترام بجا آوردند آنجا پیاده شده دستهٔ قشون منظمی هم ایستاده بود ازصاحبمنصبان وقشون احوال پرسی شد امیرال تبلیغ تفقد واحوالپرسی مارابه آواز بلند بآنها نموده آنهاهم اظهارشکر گذاری کردند تاسر صف سرباز رفته ومراجعت کرده واردعمارت شدیم باران شدت کرده وسرداری ماقدری ترشده بود باطاق دیگر رفته سرداری را عوض کردیم جناب اشرف صدر اعظم آمدند عرض کردند امیرال ارسنیف تمام صاحبمنصبان ایروان را دراطاق مخصوص حاضر کرده است که ما بآنجا برویم همه را در حضور مامعرفی نماید ما باطاق مزبور رفته دیدیم تماماً حاضرند بالباس خوب ووضعی خیلی منظم حاکم ایروان آنهارا یك یك بامیرال میگفت واو بما معرفی مینمود ماهم بهریك علی قدر مراتبهم اظهار مرحمت کردیم مخصوصاً بحاکم وکلانتر که بهمان رسم معمول روسیه دربدو ورود ما نان ونمك آورده بودند بعد مراجعت باطاق خود مان نموده راحت شدیم اغلب همراهان مادر هوتل که واقع درجلو عمارت ماست منزل دارند کسیکه در عمارت دولتی نزدیك ماست منحصر بجناب اشرف صدر اعظم ووزیر دربار ووزیر همایون و امین حضرت وموثق الملك ومصدق الملك با عمله جات آبدار خانه ورختدار خانه است ناصر خاقان هم پهلوی وزیر همایون است خلاصه قدریکه استراحت کردیم شکر وحمد الهی را برای صحت وسلامت مزاج خود مان بجا آورده باطاق رفتیم که شاه شهید در زمان ولایت عهد بدیدن نیکلای اول امپراطور روسیه آمده بودند واین اطاق معروف باطاق نایب السلطنهٔ مرحوم

است وخیلی قدیمی است آئینه کاری ودر وپنجره بوضع قدیم دارد ومنظرش بباغچهٔ کوچك باصفائی است بعد باطاق کوچکی که پهلوی این اطاق بود رفته خلوت کردیم و آقاسید حسین پسر آقای بحرینی را باز بمناسبت ماه محرم فرمودیم آمد آنجا روضهٔ خواند وذکر مصیبتی کرد بعد از روضه کاغذ ودستخط زیادی بخط خودم بطهران نوشتم وتلگراف ورود خود مان را بولیعهد وشعاع السلطنه ووزرا نموده بعد آمدیم بتالار بزرگ که نگاه بکوچه میکند جلو منزل مارا چراغان قشنگی نموده اسباب آتشبازی هم فراهم کرده اند اما باران نمیگذارد مرتب باشد الحق برای تشریفات ورود ما از هیچ چیز فرو گذار ننموده اند وقت ورود ما درجزو اعیان شهر علمای ایروان هم در پهلوی صاحبمنصبان ایستاده بودند از آنها هم احوال پرسی نموده واظهار التفات مخصوص کردیم هنگام ورود بجلو عمارت اسبهای کالسکهٔ ما از کثرت هورا وغوغای سلام وصلوات مسلمانها کم مانده بود دیوانه شده کالسکه را بردارند الحمد لله بخیر گذشت تشریفات ورود ما بایروان مثل شهر های داخلهٔ خود مان خیلی مفصل بود والحق شهر بسیار خوبی است یك تپهٔ مرتفعی متصل بشهر است که از بالا تا پائین درخت کاشته جنگل کرده اند و کم کم همهٔ این حدود را میخواهند دستی جنگل نمایند امروز وزیر همایونی همه جا مراقب وملتزم حضور ما بود که از وقایع و حالات سفر درست بخاطرش سپرده تا در روز نامه بفرمائیم بنویسد از ابتدای ورود ماتا حالا که دوساعت ازشب میگذرد هنوز جمعیت واز دحام مردم در کوچه بهما نطور باقی است ومیخواهند مارا ببینند قدری که راحت شده یم رفتیم جلو دری که نگاه بکوچه میکند پرده را بالا کردیم توی کوچه هم ازچراغان منور بود وهم آتشبازی ومهتاب روشن میکردند همینکه مردم مارا دیدند یکدفعه بنای هورا گذاشتند ومسلمانها یاعلی گفته خیلی اظهار خوشوقتی کردند ماهم دستمال برای آنها تکان داده دوباره آنها فریاد وهورا کشیدند خلاصه قدری توقف کرده بعد رفتیم باطاق خود مان شام خورده خوابیدیم

(روز جمعه بیست وپنجم)

امروز بواسطهٔ اینکه به آمیرال آرسنیف خبررسید که راه از آق‌ملقا به باد کوبه را باران خراب کرد ومیخواهند تعمیر کنند ووقت لازم دارد قرار شد در ایروان اتراق کنیم تاخبرسلامت راه برسد درضمن هم بجهت رفع خستگی راحتی کرده باشیم صبح که برخاستیم حمام خبر کرده بودیم سوار کالسکه شده رفتیم بحمام که خارج از این عمارت است وزیر دربارهم همراه بود وقت رفتن بحمام باز بواسطهٔ جمعیت واذدحام مردم که فریاد ها بصلوات ویاعلی وهورا بلند

میکردند اسبهای کالسکه رم کرده نزدیك بود کالسکه را بردارند خداوند تفضل کرد بخوشی وسلامت رد شدیم وضع حمام اینجا مثل حمامهای تبریز است که خزانهٔ آب گرم وخزانهٔ آب سرد دارد حمام را هم از جاو فرش کرده بودند بد حمامی نبود دوساعت بظهر مانده ازحمام مراجعت بمنزل کردیم توی کوچه ومعبر جلو عمارات که پارك دولتی است باز اجماع مردم و صدای هورا درکار بود فرمودیم میرزا ابراهیمخان عکاسباشی عکسی از آنها برداشت بمنزل رسیده میخواستیم نهار بخوریم وزیر همایون مشغول نوشتن روز نامه ووکیل الدوله درکار نوشتن دستخط ازجانب ما بطهران بود درآن بین آسمان را ابر فرو گرفته و کم کم میغرید بطوری هوا تاریك گردید که اطاقها محتاج بچراغ شد یکمرتبه رعد وبرق شدت کرده شروع بباریدن باران وتگرگ نمود وتگرگ چنان شدت کرد که آمدیم دم پنجره تماشا کنیم دیدیم تگرگهای بسیار درشتی درکمال شدت می بارد بطوریکه تمام درختهای باغچه را خزان کرد وسیلاب از اطراف کوچه وخیابان جاری شد وزیر دربار وسایر نوکرها جمع شدند فرمودیم چند دانه تگرگ برداشته آوردند بقدر گردوی کوچك وبزرگ محققاً زیاد داشت بقدر نیمساعت این تگرگ بهمین شدت بارید عقیدهٔ ما این است که درشهر ایروان وهر جا که باریده باشد سردرختی وحاصل زراعت را بکلی خراب کرده است مگر انشاالله خدارحم کرده رگ کوچکی باشد که همه جارا نگرفته باشد حقیقة هنگامهٔ برپا کرد تمام فضای باغچه و کوچه مملو از تگرگ شده مثل برف باریده باشد بعد که تگرگ قطع شد نهار خوردیم طرف عصر عرض کردند خلیفهٔ اعظم ارامنه که در اوچ کلیسا منزل دارد میخواهد بملاقات ما بیاید اجازه فرمودیم قدری که گذشت هوا باز وآفتاب شد دوباره جمعیت مردم درخیابانها برای دیدن خلیفه جمع شدند از پشت پنجرهٔ تالار نگاه میکردیم دیدیم از کنار میدان ابتدا یکدرشگه می آید که دو نفر بالباس سبز توی آن نشسته و دو بیرق در دست دارند واز عقب آنها درشگهٔ دیگری است که یکنفر در آن نشسته بالباس و کلاه سیاه لباس معمولی کشیشان ویکعصای بلند مطلا در دست دارد که در مقابل سینهٔ خود مستقیماً نگاه داشته است ازعقب سراو کالسکهٔ لاندو می آید که کشیش بزرگ با کلاه سیاه ولباس خارای بنفش درآن سوار است وپشت کالسکه او دو نفر بالباس سبز ایستاده ودر حرکت هستند سه کالسکهٔ دیگرهم از عقب سر اوست که چند نفر کشیش دیگر سوارند وباین ترتیب وتشریفات یکدورهٔ میدان وپارك راه طی کرده بطرف عمارت ما آمد خبر آوردند که باید یکنفر از نوکرهای محترم ما باستقبال او تا نزدیك در ورود برود وزیر همایون را فرمودیم کشیش اعظم را استقبال کند در اطاق ما هم جناب اشرف صدر اعظم ووزیر دربار وارفع الدوله حاضر بودند آمیرال (آرسنیف)

ومسیو (کاخانفسکی) هم از منزل خود شان که در همین عمارت ماست آمدند جلو پله وخلیفه را استقبال نموده وارد اطاق ما کردند وهمراهان او بعضی که بیرقها وعصا داشتند دم در ایستاده خود خلیفه نزدیك آمد ومترجم اوهم پهلوی اوبود سه نفر کشیش محترم دیگرهم عقب سر او بودند از خلیفه احوال پرسی کردیم ارفع الدوله بفرانسه بمترجم او گفت اومترجم بزبان ارمنی بخلیفه تبلیغ کرداین خلیفهٔ بزرگ هیچ زبانی غیراز زبان ارمنی نمیداند خلیفه دعای مفصلی کرد وازخداوند سلامت وصحت مارا تامراجعت بمملکت ایران مسئلت نمودماهم اظهارامتنان کردیم ونیت خود مان را در آسایش حال کافهٔ ارامنه ایران اظهارداشتیم اوهم اظهارشکر گذاری نمودازاینکه همهٔ ارامنهٔ ایران درکمال آسودگی هستند و مارا دعوت کرد که درمراجعت ازفرنگستان باوچ کلیسا برویم وقبول کردیم که انشاء الله پس از مراجعت همانطورکه شاه شهید رحمةالله علیه بانجا تشریف بردند ماهم برویم بعدخلیفه وهمراهان اورفتند اسم خلیفهٔ اعظم (مگردیچ) ومردخوشروی محترمی است تقریباً هشتاد وپنج سال دارد بلندقامت وخوش بنیه وریش بلند سفید وسیاه ولباسش باسایرکشیشان فرقی که داردهمان است که نوشتیم مال دیگران سیاه واز اورنگ بادنجانی روشن است خیلی بامتانت حرف میزند * خلاصه امروز دراینجا پسراقبال السلطنهٔ مرحوم که حاکم حالیهٔ ماکواست بحضور آمد بعضی بنی اعمام اوهم بودند جاجیم ابریشمی وبعضی امتعهٔ دیگر ازاز مغان ماکوتقدیم کردچون ناخوش است برای معالجه مرخصش کردیم که تاتفلیس و آنطرفها برود بعد جناب اشرف صدراعظم بحضور آمده عرض کردند آمیرال وحاکم ایروان عرض میکنند که قشون ساخلوی ایروان میخواهند درجلوعمارت آمده همانطور که رسم دارند باعلیحضرت امپراطور دعا میکنند درحضور ما بایشان وما دعا کنند اجازه فرمودیم ودرجلو راه پلهٔ عمارت که بخیابان نگاه میکرد صندلی گذاردند رفتیم نشستیم جمعیت تماشائی هم از زنهای فرنگی ومردم متفرقه زیاد ایستاده بودند قزاقها که درجلوصف کشیده ایستاده بودند یکدفعه اجتماعاً شلیك تفنگ کردند بعد وبما واعلی حضرت امپراطور دعای بلندنموده هورا کشیدند بامیرال فرمودیم ازتمام آنها احوالپرسی نماید همینکه ازجانب ما احوال پرسی کرد تمام قشون یکزبان هورا کشیده بعد ازجلو مادفیله کردند آمیرال آرسنیف وکالل که اجودان حضور امپراطوری است نیز درجزوصاحب منصبان از جلو ما گذشتند بعد سربازها وقزاقها گذشتند بعدتوپخانهٔ سوارهٔ قزاق گذشت هرچه توپ دراینجا دیدیم هشت سانتمتری است این قسم توپ مختص بسواره است بعد از اتمام دفیله آمدیم باطاق خودمان آمیرال آمده عرض کرد که تار قدیم روسیه راچند نفراز قزاقها بلد هستند ومیزنند اگرمیل دارید بیایند بزنند فرمودیم چه ضرردارد آمدند زدند ورقص عجیب وغریب مضحکی

کردند دست وپای خودرا کج وچوله میکردند شکل تار آنها برخلاف تار ایران مثلث است آواز هم خواندند تازگی داشت نت اورا گرفتیم که بموزیکانچیهای خودمان یاد بدهیم بعد باطاق شام رفتیم ناصرالملك راخواستیم بعضی تلگرافات فرانسه فرمودیم بطهران بنویسد

(روزشنبه بیست وششم محرم)

امروز حرکت بطرف (دلیژانش) است از قراریکه خبر آوردند و بامیرال تلگراف شده است راه بادکوبه اصلاح شده اما راه آهن از بادکوبه به ولاد قفقاز خراب است ومشکل است باین زودی اصلاح شود چون قرار بود ازاینجا که میرویم در آقسطفابه راه آهن سوارشده به بادکوبه وولاد قفقاز برویم دیگر بتفلیس نرویم که از کوه بزرگ قفقاز که قاف معروف است عبور کنیم اما خرابی راه مارا مجبور کرد که بتفلیس رفته وازهمان کوه بزرگ گذشته انشاألله به ولادقفقاز وازآنجا بفرنگستان برویم خلاصه صبح زود سوار شدیم بازجمعیت مردم حاضر بودند اسبهای کالسکهٔ چاپاری ازاینجا بهترشده است یك خیابان وسیع طولانی راطی کردیم که ازوسط شهرو جلوعمارت منزل ما یکراست بطرف کوه وهمان جنگلهای دستی میرود وآخر شهر متصل بکوه است ازهمانجا راه سربالا میرود قدری که بالارفتیم شهرایروان درزیر پای ما سبز وخرم وباصفا پیدا بود کوه آقری داغ هم ازپشت شهر پر برف وبلند مثل کوه دماوند وقله اش درحجاب ابر درکمال قشنگی نمایان ودوبهمرفته دورنمای خیلی خوش منظری مشهود نظر بود جناب اشرف صدراعظم وزیردربار درکالسکه مابودند وصحبت کنان میرفتیم هرقدر بالاتر میرفتیم سبزه وصفا ولطافت هوازیادتر بود ودرتمام کوه چیزی جز سبزه و گل دیده نمی شد دراوایل دامنهٔ کوه روی تپه ها دولت روس سرباز خانهای بزرگ عالی ساخته که همه پراز قشون است وهنگام عبور ما همه جلو راه آمده سلام نظامی داده هورا می کشیدند یکدسته سواره قزاق توپخانه هم جلوما آمده همینطور که در کالسکه میرفتیم مشق کردند وشلیك نمودند خیلی تمجید وتحسین داشت الحق سواره قزاق روسیه بسیار آراسته ومنظم هستند بعد گذشته رسیدیم به استاسیون (ایلار) اینجا اسب عوض شد قدری راحت کردیم این استاسیون هم مثل سایر استاسیونها درو دیوارش باقالی مزین و مفروش شده است واهالی اینجا مالاکانی روسیه هستند زنها تماماً جلو اطاق ما جمع شده بزبان خودشان بوضع مخصوصی میخواندند توي آنها صورت خوب کمتر پیدا میشود جنس قالقها هستند بعدسوار کالسکه شده راندیم وزیردربار ووزیر همایون درحضور ما بودند راه همه جا سربالاست وزمین بقدري سبزو مصفی است که بوصف نمی آید راه شوسه راخیلی خوب ساخته اند تمام راه از نخجوان باینطرف رابفاصلهٔ ده ذرع وبیست ذرع توده های سنگ ریخته اند که هم

وقت اندك خرابی درراه بهم رسد فوراً بانجا ریخته اصلاح نمایند الحق بسیار وضع منظمی در چاپار خانهای اینجا ملاحظه میشود رود خانهٔ زنگی جای درطرف دست چپ ماست که میرویم وراه را باینکه سرا بالاست بطوری ساخته اند که نمیتوان فرق باراه مسطح داد کالسکه خیلی راحت میرود و کوه های اینطرف تماماً نرم است هرچه بالاتر میرویم زمینها سبز تر وهواسرد تر میشود درنزدیك ایروان زراعت جو وگندم خوشه کرده بود در این اراضی کم کم کوتاه ترمیشود بطوریکه بعضی جاها هنوز هیچ خوشه نبسته است ودرسر گردنهٔ کوچکه که نزدیك بدریاچه رسیدیم دیدیم تازه بهاره کاری میکنند هوای اینجاها ازسلطانیه وحاجی آقا وتکمه داش خیلی سرد تر است باید بیست روز یکماه بانجاها تفاوت هوا داشته باشد قدری دیگر که آمدیم درختهای سبز پر برگ تمام شد ودریك ده کوچك چند درخت داشت که تازه میخواست شکوفه بکند وهنوز اثری از برگ در آنها نبود رسیدیم به استاسیون (فونستانقا) اینجا نهار خوردیم وباز هانطور زنها درجلو اطاقهای استاسیون آمده خواندند به عکاسباشی فرمودیم عکسی از انها برداشت بعد از نهار حرکت شد باز وزیر دربار و وزیر همایون در کالسکهٔ ما بودند از اینجا کم کم نزدیك بکوه برف دار شدیم وراه امروز برخلاف روز های سابق بطرف شمال میرود از طهران تا اینجا تماماً بطرف مغرب وشمال غربی میرفتیم امروز که از ایروان حرکت کردیم راه یکجهت بطرف شمال شد چند ورس راه که آمدیم دریاچهٔ کوچکه پیدا شد آبی است در کمال پاکی وصفادرمیانهٔ کوههای کوتاه برفی واقع است که سرکوهها مثل یك دایرهٔ سفید برف دارد واز زیر برف شروع بسبزه شده تالب آب دریاچه تمام ومنتهی بریگهای نرم ریزه میشود که در کنار آب واقع است وراه شوسه کابیش از سی ذرع الی پنجاه ذرع فاصله بقدر چندین ورس ازحوالی دریاچه میگذرد این دریاچه ماهیهای خوب دارد که در این چندین منزلی که در خاك روسیه می آئیم شب و روز درشام ونهار بعامید هند خیلی خوشطعم وبامزه است هر قدر ازصفای منظر و آثار حسن طبیعت که دست قدرت در این خاك و آب بروز داده وازلطایف صنع بودیعت نهاده است بنویسم کم است تمام راه را باوزیر دربار ووزیر همایون توی کالسکه بتوصیف وتحسین این صفای طبیعی وقدرت کاملهٔ پرورد گار مشغول بودیم که انسان ازمشاهدهٔ آن حظ ولذت بی نهایت میبرد وزیر همایون عرض میکرد در سفر اخیر شاهنشاه شهید نور الله مضجعه که از اینجا گذشته اند در کالسکه وحضور مبارك شاه شهید بوده است وتفصیل آنوقت را بعرض میرسانید وصحبت فخر الملك را درباب جزیرهٔ وسط دریاچه کودچه وکشیش که در کلیسیای آنجا متوقف است که بحضور شاه شهید آمده بود معروض میداشت در آن بین جزیره وکلیسا پیدا شد که عمارتی بطرح جدید باشیروانی آهن هم تازه

در آنجا ساخته وقدری درخت هم کاشته اند هوای این جزیره که تقریباً هزار ذرع دور آن میشود ویك تپهٔ سبز کوچکی است که ازوسط آب بیرون آمده بقدری سرداست که قریب هفتاد روز از عید نوروز میگذرد وبیست روز به اول تابستان مانده هنوز درختهای آنجا مطلقا برگ نکرده وتازه آثار شکوفه بروز کرده است عکسی از آنجا خود مان برداشتیم خلاصه همه جا مشغول تماشای دریاچه وسبزه وگلهای زیاد اطراف راه بودیم وکالسکه بسرعت میرفت دهات مالکانها هم اطراف دریاچه است وعمارات تك تك خوبی دارند حاصلی زراعت اینجا باقلی کوچك است واستعداد همه قسم آبادی وفواید نباتی در این مکان موجود است ییلاق از این بهتر نمیشود نزدیك بگردنه راه از دریاچه دور میشود ودوسه پیچ خورده تا بالا میرود در آنجا استاسیونی است اسب عوض میشود اینجا بقدر پنجدقیقه توقف شد منتهای سردی را دارد پالتو پوست سیاه پوشیده بودیم فرستادیم پالتو خز حاضر کردند زنهای مالکانی که شبیه به قالمق وترکمانند باز اینجا جمع شده میخواندند کانل اجودان مهماندار که جوان شیرین بامزه ایست زنهارا وادار کرده بود درجلو راه بسبك مالکانها میر قصیدند آمدیم سوار کالسکه شده باز وزیر دربار ووزیر همایون در کالسکهٔ مابودند قدری باز همانطور سر بالا رفته بسر گردنه رسیدیم واز آنطرف سرازیر شدیم ازپهلوی برفها گذشته آنروی کوه که ابتدای درهٔ دایژانس است یکمرتبه وضع وهیئت راه وکوه عوض میشود جنگل زیاد وسختانی وپرتگاه مهیب دارد که نعوذ بالله ولی راه را پیچ داده وبسیار خوب ساخته اند مه هم روی کوهها وجنگلها می غلطید ومی آمد بااینکه راه همه جا سراشیب بود چنان در پیچ وخم کم کم نشیب داده وبطوری ساخته اند که کالسکه همه جای خطر بسرعت برق باد میرفت هرکجا پیچ میخوردیم میفرمودیم آهسته تر برود اول کوه که جنگل بود از فرط سرما درختهــا هنوز برگ نداشت کم کم رو به نشیب که گذاشتیم برگ کوچك وشکوفه پیداشد تامسافتی که پائین آمدیم زمین واشجار سبزوخرم بود باین وضع سبزه وجنگل وصفا وهوا ندیده بودیم مگر در اسکلو از محال قره داغ ایران که خیلی شبیه باینجاست واینجا منتهای صفا را دارد بحدیکه میتوانیم گفت پس از دیدن این روی کوه انسان خوبی ولذت مشاهدهٔ آنطرف کوه را فراموش میکند در این کوهها هم باید توی جنگل مرال داشته باشد ابتداحدس زدیم وبعد تحقیق کردیم معلوم شد مرال دارد وحدسمان صائب بوده است هرقدر تمجـید وتوصیف این راه را بنمائیم کم است توی این جنگلها درکنار راه بعضی اطاقها وعمارات تك تك برای منزل اجزا ومستحفظین راه جنگل ساخته اند بقدری خوب وقشنگ که انسان میل میکند همیشه در آنجاها بماند خلاصه مه وابرهرا وکره وجنگل را فرو گرفت وباران شدت کرد آفتاب غریب بغروب وهوا تاریك شده دوری راه امروز که قریب

هیجده فرسنگ از صبح تاحال آمده ایم مارا خسته کرده است وقت مغرب بمنزل رسیدیم که توی این دره وقریهٔ دلیژانس معین کرده اند حین ورود امیرال آمد تشون ساخلو اینجا دفیله کردند نسبت با نها تفقد واحوال پرسی شد در این ده که فی‌الحقیقه شهر کوچکی است در کمال صفا امشب چراغان کرده اند ومنزل ماهالا خانه ایست که متعلق برئیس پست وتلگراف اینجاست منزل خوبی است ولی چون از جلو کوچه متصل کالسکه میگذرد نمیگذاشت راحت باشیم

(روز یکشنبه بیست وهفتم محرم)

امروز باید از (دلیژانش) به (آقسطفا) برویم دیشب بواسطه آمدن راه زیاد خسته بودم واطاقی که برای من معین کرده بودند چنانکه نوشتیم بواسطهٔ مجاورت کوچه وصدای کالسکه ممکن نبود درآنجا راحت بخوابم ناچار برخاسته باطاقهای عقب منزل خودمان رفته دراطاقی که جای آسوده وبی‌صدا بود رختخواب انداختند خوابیدیم صبح ساعت هفت بعد ازنصف شب که دوساعت‌از آفتاب گذشته بود از خواب بیدار شدیم وبرخاسته رخت پوشیده آمدیم باطاق دیگر حاکم ایروان که ازسرحد جلفا تا اینجا همراه‌بود وخیلی زحمت کشید ومرد بسیار معقول نجیبی است بحضور آمد ومرخص شد که بایروان مراجعت کند اجزا حکومتش هم با او بودند یك حلقه انگشتری الماس باومرحمت کردیم ومرخص‌شده رفتند بعد دخترصاحب این خانه را که منزل او هستیم بحضور آوردند دختر کم‌سن خیلی شیرینی است باو هم یك انگشتری التفات شد بعد امیرال آرسنیف آمد عرض کرد امروز روزعید جلوس اعلیحضرت امپراطور است بایشان تلگراف تبریکی کردیم پس‌از آن کالسکه حاضرشد حرکت نمودیم در آستاسیون اول جناب اشرف صدر اعظم ووزیر دربار درکالسکه باما بودند وراه مثل‌دیروز همه جا باصفاوتمام کوهها پوشیده ازجنگل وزمینها سبزوخرم بود وخط کالسکه دراستاسیون اول ازبغلهٔ کوه ودره وکنار رودخانهٔ که‌از آبهای اینجاها تشکیل یافته برودخانهٔ کرداخل میشود میگذشت در آستاسیون دویم تاسرنهار گاه وزیر دربار ووزیرهمایون در کالسکهٔ مابودند اینجانهارحاضر کرده‌بودند ونهار مارادرچادرقشنگ مقبولی که باقالی وقالیچه وپارچه های مختلف نفیس بطرزی خیلی خوب درست کرده بودند مهیا نموده بودند وچادر بزرگ دیگری هم‌جای نهار ملتزمین بود بعد از نهار خوابیدیم قدری که خوابمان برد از صدای رعد وتابش برق بیدارشدیم دیگرهرچه کردیم خوابمان نبردکالسکه حاضر کردند سوار شدیم ازاینجا که دواستاسیون دیگراسب عوض شد رسیدیم به آقسطفا اما اسبهای چاپاری این استاسیونها آخری بسیار خوب وممتاز بود شب رادر آقسطفا توی‌ترن راه آهن که باید مارا بتفلیس برساند خوابیدیم درحالی که متوقف بود دروقت ورود حاکم آقسطفا

بحضور آمد وقشون ساخلو وسرباز احترام وموزیك هم حاضر بود برسم معمول از آنها احوال
پرسی واظهار التفات شد اسدخان پسر مرحوم میرزا محمد علیخان کاشانی را وزیرهمایون بحضور
آورد جوان معقول خوبی است در مدارس عالیهٔ روسیه تحصیل کرده است ناظم الملك كار
رداز تفلیس هم با بعضی اجزاء قونسولگری خود اینجا آمده بودند بحضور رسیدند شب را
شام خورده استراحت کردیم

(روز دوشنبه بیست وهشتم محرم)

امروز باید بتفلیس برویم صبح زود درواگن از خواب برخاستیم ساعت هفت بعد از نصف
شب بود که واگن حرکت کرد وبراه افتادیم چون معتاد بسواری راه اهن نبردیم ابتداقدری
سرما گیج میرفت وحالت ما بهم میخورد وزیردربار راخواستیم وخود مارا به صحبت با او مشغول
داشتیم صورت استاسیونهائیکه از آقسطفا تا تفلیس عبور میکنیم درواگن بخط فارسی وروسی
نوشته بود همینطور امدیم تایك استاسیون بشهرتفلیس مانده ازروی پل اهنی بزرگی که برروی
رود خانهٔ کرساخته اند گذشتیم طرفین راه همه جا سبزوخرم بود درحقیقت از آقسطفا درهٔ وسیعی
است که رود خانهٔ کرازمیان ان میگذرد وراه اهن از کنار این دره ورود خانه سربالا میرود تا
نزدیك شهرتفلیس دره خیلی تنگ میشود وابادی وعمارات شهرازتوی دره وطرفین رود خانه
شروع شده تابالای کوه خانه ساخته اند قبرشیخ صنعان هم در بغلهٔ کوه پیداست مثل مقابر اما
مزاده های طرف ایران گنبدی دارد و گنبدان سفیدی میزد تمام صحرا سبزوخرم وباصفاست
درخت های تك تك هم درصحرا و کنار زراعات دیده میشود واینجا همان محل است که شاهشهید
آقا محمدخان مرحوم درجنگ تفلیس از اینجا عبور کرده است وکلام که باینجا رسید برای
وزیرهمایون حکایت فتح آقا محمدخان مرحوم ووضع ایلغاران شهریار را باین حدود میفرمودیم
تارسیدیم بگار راه اهن تفلیس پرنس (کالد سین) فرمانفرمای قفقازیه چون حالا درمقرحکومت
حاضر نیست ودر پطرزبورغ میباشد جنرال (فرنده) نایب پرنس مشار الیه با تمام صاحبمنصبان
نظامی و حاکم شهرتفلیس ونایب الحکومه ورئیس پلیس درگار حاضربودند آمدند توی ترن جناب
اشرف صدراعظم وامیرال ارسنیف انهارا معرفی کردند ازانها احوال پرسی و نسبت بهمه اظهار
التفات کردیم ازترن پیاده شده سرباز احترام که حاضر بودند ازحضور ما دفیله کردند بانها اظهار
مرحمت شد بعد از عمارت گار راه اهن گذشته انطرف که کوچه وخیابان است کالسکه های
متعدد برای ما وهمراهان حاضر بود سوار شدیم یکدسته سوارهٔ قزاق برای احترام درجلو
ویکدسته سواره نظام بالباسهای خیلی مزین ازعقب مرامی امدند جناب اشرف صدراعظم و

(امیرال)

امیرال آرسنیف وجنرال فرره نایب فرمانفرما درکالسکهٔ مابودند ازکوچه های تفلیس گذشتیم خیلی شهرقشنگ معتبری است وچنانکه اشاره کردیم توي دره واقع است دراطراف رود خانهٔ کرابنیه وعمارات عالی مفصل ساخته اند که تا روی کوه و تپه ها میرود چندین موضع هم دروسط شهر روي رود خانهٔ کر پل آهنی خیلی معتبر بسته انداز روی پل هم عبور کردیم تمـام اهل شهر در اطراف کوچه ودر و پنجره‌ها ومناظرعمارات اطراف تماشا ایستاده هورا می کشیدند واظهار بشاشت از ورود ما میکردند روی پل رودخانه خیلی خوش منظر و با صفا وبا تماشاست تمـام شهر پیداست چشم اندازی بهتر از این نمیشود عمارات تفلیس اغلب سه مرتبه است وتازه ساخته شده درو دیوار اغلب کوچه هارا که ساکنین انها ایرانی هستند باقالیها وقالیچه های ممتاز کار ایران وبیرقهای شیر وخورشید زینت گرده اند از کوچه هاي بسیار گذشتیم که مردم شهر از دوطرف ایستاده وپلیسها درجلو مردم بودند که هریك بانظام وقاعده حرکت نمایند وخلاف نظمی سرنزند اهالی تفلیس مختلط ازفرنگی وایرانی و گرجی وارمنی وروسی و غیره غیره هستند اطاقهـای نصرت متعدد زده بودند که با بیرقهای روس وایران زینت داده بودند همینطور آمدیم تارسیدیم بجلو عمارت حکومتی وانجا پیاده شدیم تمام صاحبمنصبان شهر تفلیس بلکه کلیهٔ ایالات قفقازدرجلو درایستاده بودند سلام احترام دادند یکدسته سرباز احترام هم حاضر بود باانها برسم معمول اظهـار التفـات کرده آمدیم بداخل عمارت صاحبمنصان ورؤسای بلدیهٔ شهر تفلیس وتمام جنرال قونسولهاي خارجه هریك بحضور آمده معرفی شدند قاضی وشیخ الاسلام مسلمانان شهر تفلیس که نامش عبد السلام ومرد بلند قامت حراف طلیق اللسان کاملی است بحضور آمـده وخطابهٔ مفصلی که بفارسی نوشـته بود تقدیم کرد که سواد خطابهٔ او ازاین قرار است

درمحضر انور واقدس شاهنشاه افخم ایران (مظفرالدین شاه قاجار) خلد الله ملـکه محقق است که مقصود از ایجاد بنی نوع انسانی اصلاح معاش ومعاد ومحفوظي ایشان امت از تعدي وفساد فلاجرم براي حفظ وحراست گوهر گرانمایهٔ حیات بشري وجود سلطانت عادلهٔ باذله وتحقق حکومت قاهره باهره عقلا وشرعاً واجب واهم است چنانچه والی کشور ولایت علی العالی علیه الصلوة والسلام درباره سلاطین عدالت آئین چنین بشارت دادند که (لیس ثواب عندالله سبحانه اعظم من ثواب السلطان العادل والرجل المحسن) وکذا امام همام موسی ابن جعفر علیهمـا السلام بما وصیت فرموده است (یا معشرالشیعه لا تذلو ارقابکم بترك طاعة سلطانکم فان کان عادلا فاسئلوا الله ابقائه وان کان جابراً فاسئلوا الله اصلاحه فان صلاحکم فی صلاح سلطانکم وان السلطان العادل بمنزلة الوالد الرحیم فاحبوالله ما تحبون لانفسکم واکرهوالله ما تکرهون لانفسکم)

وبالعموم خداوند عزوجل درباب عدل ونیکوئی درقرآن منزل درسوره نحل فرماید (ان الله یأمر بالعدل والاحسان وایتاٰی ذی القربی وینهی عن الفحشاٰ والمنکر والبغی یعظکم لعلکم تذکرون) وجناب اقدس نبوی صلی الله علیه وآله (عدل ساعــة خیر من عبادة سبعین سنه) فرمودند پس الحمد لله والمنه زیور این سلطنت قاهره عادلهٔ عظمی وتشریف فاخره این حکومت کبری در این زمان سعادت اقتران درممالک وسیعهٔ ایران بوجود اقدس وانور شاهنشاه صاحبقران (مظفر الدین شاه قاجار) که زبده سلاطین دادکار ومفخر خواقین نامدار ایران است مزین ومشرف گشته است با این همه عظمت واجلال واقتدار بالاستقلال مانند پدر مهربان قدم نازنین خودرا رنجه کرده کلبهٔ اولاد وطن را شرف بل در رفعت وشرافت معنوی رشك آبا علوی فرموده اند خداوندا بحق مقربین درگاهت عمر وشوکت وعظمت وقدرت این شهریار خورشید کلاه را که متمسك بحبل المتین شرع احمدی صلی الله علیه وآله وزیور بخش تاج وتخت کیانی است مزید ومدید فرموده این سیروسیاحت اعلایش را مبارك ومسعود ومنتج فواید عمومی ملت ودولت وموجب انتشار علوم وانواع معرفت فرما آمین

﴿ شیخ الاسلام مملکت قافقاس خادم الملة والشریعه عبد السلام آخوند زاده ﴾

﴿ بسم الله الرحمن الرحیم ﴾ ﴿ نقش بدیع است زکلك قدیم ﴾

بحضور پرنور شرافت دستور اعلیحضرت شاهنشاه دولت علیهٔ ایران مظفرالدین شاه خلد الله ملکه عرض میشود که از تشریف شریف اقدس واز یمن قدوم میمنت لزوم مقدس اعلیحضرت شاهنشاهی خلد الله ملکه وسلطنته ملل وادیان مختلفهٔ این صفات بالعموم که بلا تفاوت بایکدیگر ابنای وطن وتبعهٔ دولت بهیهٔ روسیه ورعایای مخلص اعلیحضرت امپراطور افخم (نیکو لای الکساندروویچ) میباشند فوق العاده مسرور ومفتخر وسرافراز گشتند وبالخصوص از این مژده دلپذیر مسرت مزید درگلزار دلهــای مسلمانان این دیار گلهای ونگارنگ نشاط وشکوفه های گوناگون خرمی وانبساط شکفته گشته یکدیگر را چشم روشنی ومبارکبادی گفتند وبه شکر گذاری این نعمت عظمی که اعظم نعما وآلای خداوند ذوالجلال است پرداخته از دیار عمر واقبال وتزاید شکوه وطنطنه واجلال اعلیحضرت شاهنشاهی را باهزاران نیاز از درگاه خداوند بی نیاز مسئلت می نمایند واز اتحاد ویکجهتی که دائماً فیمابین دولتین علیتین متحابتین روسیه وایرانیه منظور ومرعی وملحوظ است مسلمانان تبعهٔ علیهٔ روسیه فوق العاده دلشاد ومفتخر میباشند واز درگاه خداوند مسبب الاسباب رجا وچشمداشت آنکه توفیق وهدایت خودرا ارزانی فرماید که اینطور اتحــاد وصدق وصفادر مستقبلات نیز زیادتر از سابق از هر

(دوطرف)

دوطرف مرعی ومنظور بوده روز بروز تزاید واستمرار واستحکام یابد وبدین وسیلهٔ مرغوبه به اینکه مجرد دلهای مسلمانان بل دلهای جمیع خیر خواهان ودوستان دولتین علیتین را پر فرح ومسرور سازد واین وسیلهٔ مستحسنه را باعث قوام ودوام بنای سلطنت وروئق افزای تاج و تخت ومنتج نتایج صلاح ملك وملت هردو دولت قویشوکت سازد آمین خداوند ذوالجلال ومهیمن متعال لایزال این سفر میمنت اثر همایون را میمون ومبارك کرده ذات فایض البرکات گرانبهای اعلیحضرت شاهنشاهی را از بلیات ناگهانی ونوازل آسمانی مصون ومحفوظ وبه عین عنایت خود منظور وملحوظ فرماید وبرای مصالح ومنافع لاتعد ولاتحصای اهالی کثیره متوطنین ممالك وسیع الفضای دولت علیه ایرانیه درغایت صحت وعافیت ونهایت مسرت بازبوطن مالوف ومحل حکومت ومقر سلطنت برساند وجملهٔ آنان را که چشم های ایشان در شاهراه انتظار و حسرت کش دیدار فایض الانوار اعلیحضرت شاهنشاهی هستند از انتظار ونگرانی خلاص ونجات عطا فرماید آمین

(خادم الملة والشریعه مفتی اهل السنة والجماعة درمملکت قافقازیه حسین افندی (قایبوف)

(بیستم شهر محرم الحرام سنه ۱۳۱۸ مطابق سنه ۱۹۰۰ میلادی درتفلیس)

(روز سه شنبه بیست ونهم شهر محرم)

امروز درتفلیس توقف شد صبح رفتیم بحمام عربلیانی دربین راه ازدکا کین زیاد که ایرانیها برای تشریفات ورود ما بپارچه های نفیس وقالیهای ایرانی زینت داده بودند گذشتیم وازبسیاری از کوچهای قدیم شهرتفلیس عبورشد وزیردربار هم درکالسکه ملتزم حضوربابود از هر معبر که میگذشتیم زن ومرد هورا می کشیدند ماهم بهمه تعارف والتفات میکردیم تا رسیدیم بحمام برهنه شده داخل حمام شدیم بسیارخوب حمامی است دوخزانه دارد یکی سرد ویکی گرم وازبالا آب گرم توی خزانه میریزد آب معدنی هم دراین حمام هست از حمام بیرون آمده برحسب دستورالعمل وتاکید وزیر دربار تابعد ازظهر بملاحظهٔ اینکه مبادا سرما بخوریم درمنزل مانده بجائی نرفتیم بعد ازظهر به بالکن جلوعمارت رفتیم دو بالون در جلو کوچه هوا کردند تماشا کرده بمنزل آمدیم وشب رابه تیاتر رفتیم چهارپرده بود آخرشب بمنزل مراجعت کرده خوابیدیم

(روز چهار شنبه غرهٔ صفر المظفر)

امروز هم درتفلیس هستیم صبح از خواب بیدارشده بعد از نماز چای خورده رفتیم توی باغ کوچکی که درهمین عمارت است قدری گردش کردیم برادرحاجی محمدباقر تاجررا خواسته

قدری فرمایشات باوفرمودیم ودستورالعملی پاره اسبابها دادیم که برای ما ابتیاع نموده بطهران بفرستند بعد جناب اشرف صدر اعظم و وزیر دربار را خواسته رفتیم بباغ از توی کوچها که میگذشتیم شهرتفلیس را خیلی خوب تماشا کردیم اغلب از کوچهای شهرقدیم عبور میکردیم این باغ درکلهٔ کوهی واقع است ودر این کلهٔ کوه دره ایست که میگویند در آنجا سابقاً قلعهٔ بوده باغ را درجای همان قلعه احداث کرده اند تقریباً ده سال است که این باغ احداث شده است حوض ودریاچهٔ زیادی دراین باغ است وفواره هامی جهد وانواع درختها درباغ غرس شده است اغلب ازدرختان انجارا که درایران نیست خواستیم که انشأالله اسامی آنهارا به مسیو (سیمون) بدهیم بیاید خریده بطهران بیاورد کاشته شود وقت مراجعت از باغ از آن بالا تاپائین را پیاده آمدیم ورفتیم بقونسولخانهٔ خودمان که خانهٔ ابتیاعی ارفع الدوله است وحالا ناظم الملك جنرال قونسول تفلیس درانجا می نشیند عکاس هم حاضربود چند فقره عکس درانجا برداشت تجار مسلمان وارمنی که تبعهٔ ما هستند تماماً درقونسولخانه حاضر بودند وبحضور رسیدند بعد آمدیم منزل وقت نهار یکدسته موزیکانچی را که از ایتام تفلیس هستند ولباس غریب قرمزی بانها پوشانیده بودند ومطربهای قراباغی‌را تماماً دادیم عکاسباشی عکس انداخت خودمان هم چند قطعه عکس انداختیم بعد ازنهار چند ساعتی استراحت شد عصرکه ازخواب برخاستیم رفتیم بعمارت حاکم تفلیس قدری گردش کردیم دوخرس سفید عظیم آمبمه شده درانجا بود هریك اقولش سه ذرع وچیزی بالا وقطرش یك ذرع الی یك ذرع ونیم دوخرس کوچك هم بود که هرکدام یك بشقاب دردست داشتند سایرحیوانات هم از مرغهای مختلف وانواع جانورهای دیگر که تماماً راآمبمه (عطرزدن بجثهٔ حیوانات برای اینکه ضایع وفاسد نشود) کرده بودند دیده شد دو ببرخیلی بزرگ هم بود ساعتی بعد (امیرال) آمده عرض کرد که موقع رفتن بتو طفگاه راه آهن است که ازانجا باید بترن بخارنشسته برویم بتماشا وملاحظهٔ مشق سوارهٔ داگون که تاانجا دوفرسخ راه است با جناب اشرف صدر اعظم و (امیرال) مهماندار در کالسکه نشسته رفتیم بسر راه آهن بعضی ازملتزمین هم در رکاب بودند گار راه آهن را خیلی خوب زینت کرده بودند درگار پیاده شده بواگون نشستیم ترن حرکت کرد سه ربع ساعت که رفتیم رسیدیم به محل مشق سوار درا گرن کالسکهٔ که ازبرای ما حاضر کرده بودند که ازگار سوار آن شویم دواسب سیاه روسی بسیار قوی بان بسته بودند باجناب اشرف صدراعظم و(امیرال آرسینف) ووزیر دربار در کالسکه نشسته رفتیم سواران تماماً صف کشیده حاضر بودند کاندان جلوآمد راپورت آورد ما از تمام آنها احوال پرسی کردیم یکدفعه همگی هورا کشیدند رفتیم بچادر کوچك خیلی قشنگی که برای ما حاضر کرده بودند چای صرف نمودیم (امیرال)

(مهماندار)

مهماندار زوجهٔ جنرال (شرمتیف) فرمانفرمای سابق تفلیس را که فوت شده و زوجهٔ او زن محترمهٔ مسنه ایست با (پرنسس مانیکف) که مانیکف شوهر مشار الیها نیز سابقاً فرمانفرمای قفقاز بوده است هردو را درانجا بما معرفی کرد ماهم بامشار الیهما رسم تعارف واحوال پرسی بجا آوردیم زن ومرد زیادی از برای تماشا آمده در اطراف ما ایستاده بودند سوارهٔ دراگون مشق خیلی خوبی کردند بهمهٔ آنها اظهار التفات واحوال پرسی کردیم در همان موقع مانور یك قطعه نشان ایران را بدست خودمان بجنرال فرزه نایب فرمانفرمای قفقاز دادیم بعد آمدیم سوار کالسکه شده حرکت کردیم سوارهٔ دراگون دوقسمت شده یك قسمت از جلو ویك قسمت ازعقب سر ما همه باآهنگ مخصوصی میخواندند تاآمدیم بسر راه آهن سوار واگن شده وقت مغرب بگار شهر رسیدیم از گار سوار کالسکه شده جناب اشرف صدر اعظم و (امپرال) ونایب فرمانفرمای قفقاز هم بامادر کالسکه نشسته از کوچهای شهر می آمدیم چراغان مفصلی در کوچها وخیابانها کرده بودند بخصوص در یك محل پل آهنی که از رود خانه عبور میکردیم قطعهٔ روبروی انجارا خیلی خوب چراغان کرده بودند کمال حسن منظر وتماشا را داشت مردم هم در این وقت که ما تماشا کنان میرویم مثل باران بما عریضه میدادند وهر کس بزبانی مطلب واستدعائی داشت وماهم بیك اندازهٔ عرایض مردم را بطور مهربانی جواب میدادیم یکساعت از شب گذشته وارد شهر ومنزل شدیم وبعد از ساعتی شام خورده (امپرال) امد عرض کرد چند نفر شعبده باز از اهل چین حاضر شده که شعبده بازی کنند انهارا خواستیم آمدند ومشغول بازی شدند چهار پنج نفر آدم بودند تماماً گندم گون ولاغر وباچشمهای سر بالا وبینیهای پهن وگونهای بر آمده چنانکه خلقت چینیان است یکی از انها آمده چوب دستی بود گرفته حرکت داد یك رشته کاغذ بیرون آمد اول خیلی کم بود عاقبت پنج ذرع طول پیدا کرد این کاغذ را گاهی دایره میکرد بطوریکه بقدر یك خطی تخالف نمیکرد بعضی اوقات بشکل مارمیشد بانواع اقسام با آن رشته کاغذ بازی کرد وآنرا باشکال مختلفه در آورد بعد یکنفر دیگر آمده نعلبکی چینی خیلی کوچکی را گذاشت سر یك چوب باریکی حرکت داد ونعلبکی درسر چوب گردش میکرد واودر آن بین انواع وبشتك وارو میزد ونعلبکی از سرچوب نمی افتاد ومتصل در گردش بود خیلی غرابت داشت بعد یکنفر دیگر بازی دیگر در آورد دوتاچوب داشت بشکل چاپك که آب دران میریزند اما از دوطرف سوراخ بودیکی کوچك ودیگری بزرگ هردورا از توی هم رد میکرد بعد لباس خودش را در حضور ما تکان داده گذاشت توی این دوچاپك دوتا گلدان با گل بیرون آورد بعد یك کوزهٔ کوچك چینی که آب داشت در آورد انواع واقسام چیزها از آن دوچاپك بیرون آورد این بازی که تمام شد چون صبح بباغ رفته وعصر هم بسر از خانهٔ سواره رفته بودیم

خیلی خسته شـده وصبح فردا‌ام باید خیلی زود حرکت کنیم دیگر بتماشای سایر بازیهای شعبده بازان ننشسته رفتیم خوابیدیم از قراریکه شنیدیم جناب اشرف صدر اعظم ووزیر دربار وسایرین تا اواخر بازی نشسته بودند وعرض میکردند بازیهای خوب در آوردند میرزا کریم خان سردار مکرم وزیر قورخانه هم که در این سفر جزو ملتزمین رکاب است واز راه گیلان بباد کوبه آمده در تفلیس شرفیاب شد

(روز پنجشنبه دوم صفر)

امروز از تفلیس حرکت کردیم بهمان ترتیب دیروز بگار راه آهن آمده بواگنها سوار شدیم قونسول خودمان واجزا او ونایب فرمانفرمای قفقاز جنرال فرزه وصاحبمنصبان نظامی تفلیس همه از گار مرخص شدند وترن حرکت کرد دوطرف راه آهن تماماً جنگل وسبزه وگل ورياحين وبقدری باصفا بود که هرچه بنویسیم شمهٔ از صفای این راه نخواهد بود واز کنار رود خانه که میگذشتیم از جملهٔ گلهائی که مسیو (سیدون) از پاریس بطهران آورده بود یك نوع گل زرد خوبی بود که اغلب کوههای اینجا را دیدیم از آن گل مفروش است تقریباً امروز یکصد ورس راه آمدیم سی ورس با راه آهن ومابقی با کالسکه چاپاری واغلب راه را وزیر دربار وامیر بهادر جنگ در کالسکهٔ ملتزم حضور ما بودند وصحبت میداشـتیم تمام این راه را ازمیانهٔ جنگل وسبزهٔ باصفا عبور میکردیم راه را بطوري خوب ساخته اند که نشیب وفراز آن هیچ معلوم ومحسوس نمی شد همه جا از کنار رود خانهای مختلف کوچك وبزرگ میگذشتیم دربین راه درقصبهٔ (دوشیت) نهار خوردیم ویك حلقه انگشتری الماس بزوجهٔ رئیس قصبه مرحمت کردیم یك ساعت از شب گذشته وارد (مایت) شدیم که منزل امشب ماست خیلی استاسیون باصفائی است شب خیلی خسته بودیم قدری اسباب در تفلیس بعضی تعارف وپیشکش ما کرده بودند آنها را دادیم وزیر دربار در کتابچهٔ مخصوص ثبت نموده تحویل موثق الملك صندوقدار فرمودیم چون هرچه اسباب در این سفر انشأ الله تعالی ابتیاع شود تحویل موثق الملك خواهد شد وزیر همایون چون امروز تب کرده وقدری کسل بود بناصر خاقان فرمودیم روز نامهٔ این دو روزه را مسوده کرده بوزیر همایون بدهد که او بعد در کتابچه بنویسد آقا سید حسین امشب روضهٔ خیلی خوبی خواند بعد شام خورده خوابیدیم امشب کشیك موثق الدوله وناصر خاقان بود

(روز جمعهٔ سوم)

امروز آمدیم به (کزبك) (قاضی بیك) که استاسیونی است دربین راه ولاد قفقاز سوار

(شده)

شده حرکت کردیم در بین راه وزیر دربار وامیر بهادر جنگ درحضور بودند وصحبت میداشتیم وهروقت به آن پرتگاهها میرسیدیم محض اینکه چشم ما بانجاها نیفتد وزیر دربار عرض میکرد اطراف را تماشا کنید ومارا بحرف وصحبت مشغول ومنصرف میداشتند وامیر بهادر جنگ هم گاهی حدیث میگفت وشعر میخواند وراه را بشعر خواندن وصحبت داشتن طی کردیم میبایستی امروز یکسر بولاد قفقاز برویم ولی چون دور قبل یکصد وچهار ورس راه آمده بودیم امروز در کاز بك منزل کردیم وچون جاوسعت نداشت اغلب همراهانرا جلو فرستادیم وخودمان باچند نفر امشب اینجا ماندیم شب هم زود تر شام خورده خوابیدیم

﴿ روز شنبهٔ چهارم صفر ﴾

امروز باید بولاد قفقاز برویم صبح برخاسته حاضر حرکت شدیم وزیر دربار در کالسکهٔ ما بود باران هم میبارید راه همه سبزه وجنگل ودرهٔ بسیار باصفائی بود که چشم از مشاهدهٔ آن سیر نمی شد اما چندانکه صفا وطراوت داشت درمقابل هم فراز ونشیبهای موحش ومهیب و پرتگاههای غریب داشت که هروقت چشم ما بآن می افتاد سرمان دوران میکرد وهرچه وزیر دربار بسا انشاد میداد که فلان طرف وفلان جنگل را تماشا کنید ما از بیم اینکه مبادا سرمان گیج بخورد نگاهرا بجاهای دور میکردیم خلاصه در استاسیون دیگر وزیر دربار ومسیو (کاخانفسکی) در کالسکه باما بودند وما بصحبتهای مسیو (کاخانفسکی) مشغول میشدیم وقتیکه از جاهای مهیب پرخطر گذشتیم (کاخانفسکی) عرض کرد که سابقاً وقتی در فصل زمستان از اینجا گذاشته بود درحین عبور بهمن میان راه افتاده میانهٔ کالسکهٔ خودش وزن ودخترش فاصله شده بود که مدتی زحمت کشیده تا خود شانرا در اینجا بهمدیگر رسانیده بودند حادثهٔ غریبی بوده است باری آمدیم تا باوایل آبادی شهر ولاد قفقاز رسیدیم که کنار صحرای سبز پرجنگل واقع است بیرون شهر اردوی نظامی بود هنگام ورود ما سربازان جلو راه آمده سلام دادند وهورا کشیدند درورود بشهر باز باران می آمد (امیرال آرسنیفس) درکالسکهٔ مابود شهر ولاد قفقاز تازه آباد میشود مثل نفایس بناهای عظیم ندارد اما شهر قشنگ نظیفی است درورود ترن راه آهن بعضی ازملتزمین که پیش از ما آمده بودند در گار دیده شدند بعد از جلو صف نظام گذشته ایرانیهای ساکن ولاد قفقاز وشیخ الاسلام اینجاهم درجلوگار حاضر شده بودند بهریك اظهار التفاتی شد بعد به ترن راه آهن رفتیم وزیر همایون که دوروز بود تب وکسالت سخت داشت امروز حالش بهتر شده اینجا بحضور رسید اما هنوز ضعف و نقاهت دارد روز نامه را فرمودیم نوشت شب وزیر دربار وناصرالملك ووزیر همایون ومهندس

الممالك وناصر خاقان مهمان اسد الله خان پدر مرحوم میرزا محمد علی خان کاشانی که منصوب با معاون الدوله ووزیر همایون است بوده اند ارفع الدوله هم دعوت داشته است خیلی از طرز مهمانی ووضع مهربانی آنها کردند براي ماهم انسا خانم عیال مرحوم میرزا محمد علی خان شام ایرانی تهیه کرده فرستاده بود ما ساعت چهار درترن راه آهن شام خوردیم و امشب تا صبح اینجا هستیم فردا درساعت ده حرکت خواهد شد

(روز یکشنبه پنجم صفر)

بسلامت امروز صبح از خواب بیدار شدیم دست وروشسته ووضو گرفته نماز خواندیم و قرآن ودعای معمول صبح را تلاوت کرده بعد منتظر حرکت ترن راه آهن شدیم وترن در ساعت ده بعد از نصف شب حرکت میکرد ازوقتیکه برخاستیم تا ساعت حرکت همه قسم اشخاص درسر راه آهن دیدیم بعد (جنرل زیلونی) که ازسرحد جلفا تا اینجا همراه مابود بحضور آمده مرخص شد بجنرال یك انفیه دان مرصع وبمعاون اویکدرجه نشان شیروخورشید مرحمت شد رئیس پست وتلگراف ولاد قفقاز ومعاون اوهم آمده مرخص شدند وترن راه افتاد اما چه راهی وچه دشت تماشا گاهي ازطرفین راه آهن تا هرجا مد نظر است صفحهٔ زمین یکپارچه فرش زمردین بنظر می آید وسبب سبزی این صحرا این است که میانهٔ دو دریا واقع است که یکی دریای خزر ودیگری قرادنگیز باشد وشانزده رود خانه از این خاك میگذرد خیلی چمنهای با خضرت وصفا دارد که شخص باید بفرصت ومهلت درك لطف ولذت آنرا بنمایند ما که با راه آهن عبور میکنیم دربین راه دوهزار سوار قزاق با صاحب‌منصبان آنها جلوراه آمدند از آنها احوال پرسی وتفقد کردیم هورا کشیدند بعد به استاسیون (براخلو) رسیده برای نهار توقف کردیم قراول احترام دراستاسیون حاضر بود دفیله کردند حاکم ولاد قفقاز را یك قطعه نشان درجهٔ اول شیر وخورشید خارجه ونایب اورا یك قطعه نشان سرتیپی دوم داده ازاینجا مرخص کردیم بعدنهار خوردیم ترن بجاو حرکت کرد بقدری این راه سبز وخورم وبا صفاست که هرچه دروصف آن بنویسیم کم است در استاسیون سوم زنها که بکنار راه آمده بودند گل زیادی براه آهن ریختند وما بادست بانها تعارف کردیم اغلب جاها درحوالی جاده بعضی جنگلهای تنك دیده میشود بعضی جاها اشجار اقاقیای سفید است که تازه گل کرده وبرودت هوای این صفحات باین درجه است که هفتاد وپنج روز ازعید نوروز گذشته وحالا موسم گل اقاقیای اینجاست یك ده آبادی هم امروز از دور دیدیم که تقریباً یك قصبهٔ اینست حالا که سه ساعت بغروب مانده است درتوی واگون راه آهن چند عدد نیم کت راباهم وصل کرده ودو سه پشتي انداخته دراز کشیده وتکیه داده صحبت میداریم

امیر بهادر جنگ و آقاسید حسین هم درحضور ماهستند این نقطهٔ راه که ترن میرود شبیه است بصاحبقرانیه وصحرای زیردست انجا هم مشابه است بصحرای شمیران وجلگهٔ طهران که در فصل بهار سبز باشد وشخص ازبالای قصر صاحبقرانیه نگاه بکند الحق از آثار قدرت وبدایع صنع حضرت احدیت که دراین آب وخاك مشاهده میشود شخص واله میگردد یك کوهی حالا درقرب راه دیده میشود شبیه بکوه (وند) که در شکارگاه باباباغی خودمان در آذربایجان است اما تفاوت این دو کوه این است که این تماماً سبز وجنگل است وآن از سنگ صخره است هوا امروز غالباً صاف وآفتاب است وامروز اول روزیست که بعد ازاروان آفتاب دیده‌ایم امروز دروقت نهار رعد غریبی شد که صدای آن خیلی عظیم بود اینجاها قاز سفید زیاد دیده میشود رسیدیم بده دیگری که استاسیون است اشجار اقاقیای زیاد که مثل خوشه های مروارید گل داشت دیدیم ودراطراف راه زنها وبچه ها زیر درختها ایستاده بودند رسیدیم بشهری دیگر (امیرال) آمده حاکم آنجارا بحضور آورد باواظهار التفات شد بعد جناب اشرف صدر اعظم رفتند بیرون وبرگشتند دیدیم کتابچهٔ جلد سبزی دردست دارند پرسیدیم چیست عرض کردند چند ورق قرآن است یکی ازصاحبمنصبان روس پیدا کرده وجلد نموده بحضور آورده است این را خیلی بفال نیك گرفته باز کردیم که زیارت نمائیم این آیهٔ مبارکه دراول صفحه بود (حین لایکفون عن وجوههم النار ولاعن ظهورهم ولاهم ینصرون) تامدتی ما درخیال این اوراق قرآن بودیم بعد اهالی شهر جلو راه آمده هورا کشیدند یك نشان به آورندهٔ قرآن دادیم واز خداوند مسئلت کردیم که مارا توفیق دهد که نصرت دین احمدی را بطوریکه وظیفهٔ سلطنت ماست بنمائیم که دین ودولت باهم توام ومربوط ونظام وقوام هریك بدیگری منوط است چنانکه فردوسی علیه الرحمه گفته است شعر (چنان دین وشاهی بیکدیگرند) (تو گوئی که در زیرك چادرند) خلاصه براه افتادیم تمام صحرا باز سبزه وچمن است وعلفهای کهنهٔ پار سال که بریده وجابجا درصحرا خرمن کرده اند مثل گنبد ازدور پیداست وحالا که ازاین نقطه میگذریم ظهیرالدوله وندیم السلطان درحضور حاضرند وپای ندیم السلطان پیچیده درد می کند حقیقةً چشم از تماشای سبز وصفا وگلهای رنگارنگ صحرا سیر نمی شود بعد رسیدیم به قصبهٔ (ناکودا) وبعد ازآن رسیدیم به (نیونیبرسکی) که در آنجا توقف وصرف شام شد

(روز دوشنبه ششم صفر)

دیشب بعد از شام که درواگرن خوابیدیم ابتدا بواسطهٔ حرکت ترن راه آهن تایکساعتی خوابمان نبرد بعد چنان خوابمان برد که دیگر تاصبح هیچ بیدار نشدیم امشب کنیك موثق الدوله

وناصر خاقان بود یکدفعه که از خواو برخاستم از موثق الدوله پرسیدیم چه قدر از دیشب تا بحال راه رفته ایم عرض کرد باید چهل پنجاه فرسنگ راه رفته باشیم بعد برخاسته نماز خوانده دوباره قدری در رختخواب استراحت کردیم معلوم شد دیشب از خیلی جاهاواستاسیونها گذشته ایم موثق الدوله عرض کرد حالاازپل ویك استاسیون عبور کردیم مردم جمع شده فریاد میزدند وهورا می کشیدند یکنفر که ترکی میدانست پیدا کرده باو حالی نمودم که شاه استراحت کرده اند بگوید قال ومقال نکنند اورفته مردم راساکت کرد بعد ما برخاسته نشستیم باز صحرا همه جاسبز وخرم وباصفا بود تا رسیدیم برود خانهٔ (دن) که ازجاو شهر میگذرد بقدر بیست دقیقه راه آهن از روی پل آنجا گذشت شهر (رستف) که از دور نمایان شد شهر خیلی قشنگ پاکیزه ایست رسیدیم به استاسیون شهر از اهالی شهر جمعیت کثیری درآنجا بود پیاده شدیم (امیرال) عرض کرد حاکم شهر (رستف) برای ملاقات (جنرال کوراپاتکین) وزیر جنگ روسیه که دراین نزدیکی ها بجهت سرکشی آمده است رفته وحاضر نیست نایب وحاضراست بحضور آمد کلانتر واجزأ حکومت هم برسم معمول نان ونمك باسینی ورشو بحضور آوردند دستی بنان ونمك زدیم وباقونسولهای خارجه وتبعهٔ ایران وغیرهم که درسرراه حاضر بودند اظهار تفقد والتفات فرموده بعد مراجعت براه آهن کردیم ترن بخار بقهقری برگشت که بطرف شهر (تغان روق) برود دوباره از رود خانهٔ (دن) عبور کردیم وحالا که میرویم راه از کنار رودخانه است جناب اشرف صدراعظم درحضور ایستاده وماهم ایستاده بتماشای صحرا ورود خانه وصحبت وفرمایش باایشان مشغول بودیم ومیفرمودیم اگر اسب باشد گویا نمیتوان از این آب گذشت ایشان عرض کردند مشکل است فرمودیم حیف که اسب نیست امتحان کنیم اینجا هرچه می بینیم گلهٔ قاز ومرغابی است بعد باجناب اشرف صدر اعظم صحبت رودخانه شاهرود را که انشأالله بصفحهٔ قزوین بیاوریم وآنجارا آباد کنیم ونهر (الثان) را بصفحهٔ مغان جاری نسازیم که محال توقف ایل شاهسون آنجا آباد گردد می فرمودیم وراههای منافع طبیعی مملکت ودولت را کهباید انشأالله اقدام بازشود میفرمودیم واغلب راه راباجناب اشرف صدر اعظم باین مذاکرات مشغول بودیم راه آهن حالا درزمین بلندی از کناردریای (آزوف) میگذرد ودریا در زیردست واقع است وروی دریا کشتیهای متعدد در حرکت بود وما بتماشای دریا وسفاین وگاهی بصحبت مشغول بودتا رسیدیم بشهر (تغان روق) جمعیت زیادي ازاهل شهر سرراه حاضر بودند از آنجا که می گذشتیم اغلب طرفین راه خیابان ودرخت بود واشجار خیابانها حایل ومانع تماشای صحرا میشد دودترن هم ممرکه میکرد معهذا الحمدلله تعالی خیلی خوش گذشت تاآمدیم به استاسیونی که شب باید در آنجا بمانیم ترن ایستاد حاکم

(خارکف)

(خارکف) که پیشخدمت اعلیحضرت امپراطور است تا اینجا باستقبال آمده بود امیرال بحضور آورد او قونسول ایران مقیم (خارکف) هم که داماد پالیاکوف یهودی است بحضور آمد میرزا جعفرخان برادر حاجی سیاح هم که درمسکو میباشد اینجا آمده بحضور رسید شب درتوی ترن شام خوردیم و بعد خواستیم بخوابیم تا مدتی صوت وصدای ترنها مانع از خواب بود تا نزدیکیهای صبح خوابمان برد

(روز سه شنبه هفتم صفر)

دیشب تا صبح ترن متوقف بود وصبح بطرف (خارکف) حرکت کرد امروز چند قطعه عکس از کلیسائی که امپراطور مرحوم الکساند رسوم بیادگار وشکرانهٔ اینکه از ترن پرت شده بسلامت جسته بودند بنا کرده اند برای ما آوردند وامروزهم از همان محل که امپراطور مرحوم زمین خورده بودند میگذریم و گفتیم هروقت از مقابل کلیسای مزبور بگذریم ترن را آهسته ببرند که درست آنجا را تماشا کنیم ودیگر عکس اسبی را آوردند که دولت روس از انگلیسیها بدویست هزار مناجات خریده است وبکمپانی بیمه داده وسالی یازده هزار منات بان کمپانی میدهد که هروقت اسب مرد باید کمپانی دویست هزار منات را بدولت بدهد وحالا درمحلی گذارده واز هرکس که اسب مزبور را برای مادیان خود بخواهد یکهزار منات میگیرند وسالی چندین هزار منات هم از این بابت مداخل می کنند باری این صحرا که حالا میرویم اغلب جنگل است رسیدیم بمحل زمین خوردن امپراطور که کلیسا ساخته اند اینجا دوکلیساست یکی کوچك ویکی بزرگ ومحلی که راه آهن ساخته اند در زمینی است که پهلوی خط آهن ده ذرع از سطح راه آهن گود تر است وبعبارت آخری درهٔ عمیقی پهلوی راه واقع شده که ترن امپراطور از خط راه بآن دره افتاده وخورد شده است فقط همان محل واگون که امپراطور وامپراطریس نشسته بودند سالم مانده است ودر همان موضع این کلیسای کوچك مطلا را ساخته اند وپنجاه ذرع فاصله باینجا کلیسای بزرگ دیگر بامریضخانهٔ بزرگی به یادگار این واقعه بنا کرده اند که عمله جات پیر ازکار مانده راه آهن در آنجا بخرج دولت زندگانی مینمایند میرزا ابراهیمخان عکاسباشی را فرمودیم عکسی از آنمحل بردشت از آنجا گذشته قدری که رفتیم رسیدیم بجنگل کاج که همه را دستی کاشته اند بعد از آن بجنگل طبیعی رسیدیم که خیلی انبوه وزیاد بود ولی صنیع السلطنه عرض می کرد که جنگلهای مازندران خیلی از اینجا بهتر وانبوه تر است وزیرهمایون هم که عرض میکرد در رکاب شاه شهید مکرر مازندران دیده است تصدیق مینمود که جنگل صفحهٔ مازندران بهتر از این صفحات است رسیدیم به (خار

کیف) گار خار کف خیلی گار بزرگی است و تازه ساخته اند جمیع امرأ ورؤسأ و صاحب منصبان شهر خارکف باستقبال آمده بودند پیاده شده تا آخر صف سرباز رفتیم و مراجعت کردیم تمام اجزأ بلدیه و پلیس شهر آمدند راپورت دادند تبعهٔ ایران هم آمده بودند نان و نمك نیز برسم معهود آوردند الحمد لله تا الی خوش گذشت بعد نهار آوردند خوردیم بعد از نهار آمدیم جلو در نشستیم قدری دستخط و نوشتجات بتبریز و طهران نوشتیم و یکدو سه قطعه جواهر خیلی کوچك برای یادگار استاسیون خارکف خریده بطهران و تبریز فرستادیم بعد باوزیر همایون وامیر بهادرجنگ و آقا سید حسین بصحبت وفرمایشات مشغول شدیم طرفین راه باز همانطور یا جنگل یازمین سبزه زار است زنها دسته گلهای خیلی خوب در راه آهن بما تعارف کردند ماهم گرفته اظهار خوشوقتی وامتنان نمودیم روز نامه نویس اینجاهم چند (؟)به عکس مارا انداخته بود آورد یك قطعه نشان باو مرحمت کردیم چند قطعه نشان هم بحاکم ونایب الحکومهٔ اینجا ادیم در راه باز باوزیر همایون و آبدار باشی وناصرخاقان بصحبت مشغول بودیم یك قطب نما و کشتی ولنگر کوچك موثق الملك رفته خریده بود بحضور آورد باغلب استاسیونها که میرسیدیم مردم کاملا جمع بودند ومتصل هورامیکشیدند الحق دولت روسیه وکلیهٔ اینمملکت در این سفر خیلی خوب از ما پزائی نمودند که اسباب کمال رضایت و خشنوقتی خاطر ما شده است امروز در ترن راه آهن رفتیم تامنزل جناب اشرف صدر اعظم قدری باایشان صحبت و فرمایش کردیم ومراجعت نمودیم بعد رسیدیم باستاسیونی باز جمعیتی از مرد وزن بود از انجا گذشته آمدیم تارسیدیم باستاسیون (ورچ یا) در این استاسیون جمعیت زیادی نبود چراغهای نفطی بلند خوبی داشت که خیلی روشنائی میداد از این نوع چراغ انشأ الله چند عدد خواهیم خرید حاکم شهرو رئیس قزاق وغیره بحضور آمدند پس از رفتن آنها مامشغول نماز شده بعد از نماز نشستیم دو سه کاغذ ودستخط بتبریز وطهران نوشتیم بعد شام خوردیم تا ما اینجا بودیم دو ترن آمد باعظمت وشکوه مثل دو کره متحرك که چشمهای روشن داشته باشد ویك لکوموتیف وا گون های بیشماد از عقب خود می کشید ومی آورد بوزیر دربار فرمودیم برود آن چراغهای نفطی استاسیون را درست ملاحظه کرده شکل ووضع آنهارا بذهن خود بسپارد که درموقع خود از آنها بخریم بعد یك ترن حامل مسافر بسیار وارد شد معین التجار بوشهر هم از ایران آمده است بپاریس میرود امشب به ترن ما آمده بود بعد ترن مارا بقدری جلو تر بردند که از جهت مسافرین دور باشد راستراحت کردیم ترن تا صبح متوقف بود

﴿ روز چهار شنبه هشتم ﴾

صبح از خواب برخاستیم دست وروئی شسته ووضو ساخته نماز کردیم وزیر دربار وناصر الملك وبعضی دیگر از ملتزمین آمده قدری در حضور بودند بعد جناب اشرف صدر اعظم را خواستیم آمدند قدری باایشان صحبت وفرمایش کردیم ورفتند باطاق خود شان بعد وزیر دربار بحضور آمد بعضی کتابهای از طهران آورده بودیم باز کردیم کتاب خواجه حافظی همراه بود بوزیر همایون دادیم برای این سفر ما تفأل زد این غزل آمد که مطلعش این است ﴿ سحر چون خسرو خاور علم بر کوهسار ان زد ﴾ ﴿ بدست مرحمت یارم در امید واران زد ﴾ محل تعجب شد زیرا که در سنه ۱۳۰۸ که ده سال قبل باشد از همین خواجه درامورات خود مان تفأل زده بودیم همین غزل آمده بود که بخط خود مان یاد داشت کرده بودیم باری طرق طی راه میکرد تارسیدیم بجنگل زیادی از کاج که اشجار عظیم قوی داشت از قراریکه وزیر همایون از روسیها تحقیق کرده بود این جنگل قدیماً خالصهٔ دولت بوده امپراطور قدیم روس تماماً را به بسکاویچ معروف بخشیده است وحالا مال پسر اوست وچون او ملاك معتبري شده است دیگر خدمتی در دولت ندارد این املاك وعلاقه جات او نزدیك شهر (کمل) واقع است همانجاهم عمارت ییلاقی براي خود ساخته تابستانها را آنجا بسر می برد وزمستانها درجاهای خوب و نقاط مطلوب اروپاسیر وسیاحت میکند قصر وکلیسای اوهم کنار رود خانهٔ معتبری پیدا بود واز دور دیدیم از پل رود خانه گذشته رسیدیم به استاسیون قصبهٔ (کمل) در استاسیون جمعیت زیادی از اهالی بودند حاکم شهر وغیره بحضور رسیده مورد التفات شدند ونشان باآنها بذل نموده رفتند بعد نهار خوردیم وپس از نهار که ترن راه افتاد قدری خوابیدیم خواب وبیدار بودیم که باستاسیون اول رسیدیم بواسطهٔ جمعیت مردم که متصل هورامیکشیدند درست خوابمان نبرد دو روز است در این واگون گرد وخاك ودود قدری اذیت میکند مثل خیابان شمیران است در فصل تابستان که مردم زیاد از انجا عبور ومرور میکنند امروز تا دوسه استاسیون دیگر طرفین راه جنگل بود وچوب زیادی از جنگل بریده ودسته کرده کنار راه گذاشته بودند که حمل بشهرهای روسیه نمایند وجنگل تماماً اشجار کاج کهن است که دوطرف راه را تامسافتی بعید فرو گرفته است در استاسیون آخری سردار کل وظهیر الدوله ومهندس الممالك درواگون ما بحضور رسیدند با آنها قدری فرمایش وصحبت داشتیم بمنازل خود شان رفتند تا قریب بغروب در راه آهن بتماشای جنگلهای اطراف وسبزهٔ زمین وصفای هوا مشغول بودیم بعضی جنگلهای سوخته وبعضی سبز وخوب است زمینها اغلب سبز وبعضی جاها باتلاق

است درعالم تفکر سیر و تماشای قدرت خدارا میکردیم ولذت میبردیم بعد رسیدیم باستاسیونی که باید در آنجا صرف شام نموده باشیم و آنوقت سه ربع ساعت بغروب مانده بود ترن راه نگاهداشتند چون چند روز بود که از ترن پیاده نشده بودیم اینجا پیاده شده در خط ترن قدری راه رفتیم وبچراغهای نفطی که قصد خریدن نوع آنرا داریم نزدیك شده دیدیم خیلی خوب نوع چراغی است بعد رفتیم بتماشای لکموتیف خیلی قشنگ وباتماشا بود بعد برگشته دیدیم وزیر دربار یکنفر یهودی پیدا کرده است که دوشاخ مرال دارد میخواهد از او بخرد اورا بحضور آورد قیمت آنهارا پرسیدیم گفت صد وپنجاه منات است اما بمن دیگر مشتری مثل شما گیرم نمی آید خوب است چیزی علاوه بمن داده بخرید درصورتیکه پنجاه منات زیاد تر نمی ارزید ما دویست منات باو دادیم وقتی دویست منات را دید نزدیك بود از شدت خوشحالی وفرح دیوانه شود باحضور امپرال وحاکم پنجاه دفعه تعظیم کرد وبخاك افتاد وزمین را بوسید معلوم میشود جنس یهودی در تمام دنیا یکی است بعد برگشته رفتیم بطرف باغچهٔ کوچکی که مال رئیس استاسیون بود باوین کوچکی ازچوب سفید ساخته بودند رفتیم آنجا نشسته قدری صحبت داشتیم اما پشه و گرمای آنجا معر که است هوای آنجا شبیه بهوای تا بستان میانهٔ عشرت آباد وقصر قاجار است بعد رفتیم توی واگون نماز خوانده شام خوردیم جناب اشرف صدر اعظم ووزیر دربار ووزیرهمایون وسایر ملتزمین هم رفتند در استاسیون آنجا شام خوردند بعد از شام ترن را قدری عقب برده نگاهداشتند استراحت کردیم

امروز غوبر ناطور ایالت (ماغلوفسکی) که برادر مسیو (زیناویف) وزیر مختار اسبق روسیه درطهران است عریضه وراپورتی از وضع حالت این ایالت عرض ونگارش نموده بحضور آورده بود مقرر فرمودیم ارفع الدوله آنرا ترجمه نموده وعین ترجمهٔ آنرا در اینجا ثبت ومرقوم میداریم بعرض خاکپای همایونی میرسانم که حوزهٔ حکومت سپردهٔ بمن ازهرجهت اسباب آسایش وامنیت فراهم است وباکمال خوشبختی مختصر اطلاع از وضع این حکومت در ضمن راپورت خود تقدیم خاکپای مبارك میدارم (سرتیب دویم قلمی کنسیلی روری زیناویف) ٢٤ ماه مای روسی سال ١٩٠٠ مسیحی مطابق چهار شنبهٔ هشتم شهر صفرالمظفر سنهٔ ١٣١٨

درحکومت ماغلوف یازده شهر بزرگ دوشهر کوچك وهشتاد وچهار قصبه وچهار صد وهفتاد ویك ده بزرگ وپنجهزار وپانصد وچهل ده کوچك دارد که جمعاً ششهزار ویکصد وهشت باب شهر وقصبه وقری میباشد

(عدد نفوس)

(نجبای خانوادهٔ	١٨٤٦١ ((نجبای شخصی	(٦٠٦٠

(روحا)

(روحانیین	۶۰۶۴۶) (سگنهٔ محترم	(۲۴۳۲
(تجار	۳۳۸۵) (ملاك وصنعتگر	(۳۰۱۹۳۱
(دهاتیان	۱۳۴۴۸۶۵) (اشخاص متفرقه	(۱۱۷۵۲۴

۱۸۰۱۳۰۴

یك ملیون وهشتصد ویکهزار وسیصد وچهار نفر

﴿ عساکر موجوده ﴾

﴿ پیاده نظام ۸۴۰۰ ﴾(سپاه مستخدم درحکومتهای مختلفه ۳۸۰۰۰۰ ﴾

(مقدار زمین) محل زراعت صیفی وشتوی	۱۷۰۲۲۲۳	وساطین
چمن وعلفزار	۵۳۴۸۷۷	وساطین
جنگل	۸۷۴۱۵۳	وساطین
من جمله جنگل خالصه	۱۲۱۱۲۷	وساطین
باغات ومراتع وراهها وجاهای لم یزرع	۱۱۳۰۵۶۲	وساطین

۴۲۴۱۹۱۹

چهار ملیون ودویست وچهل ویکهزار ونهصد ونوزده وساطین زمین دارد وهروساطین عبارت است از چهار هزار وهشتصد ذرع که هفتهزار ودویست ذرع روسی است آذوقهٔ اهالی محصول زراعت امسال بنظر خوب می آید زراعت بهاره را همه جا مشغول کاشتن هستند

در انبار های قری ودهات گندم موجود	۲۷۷۵۰۵	چتورط
گندم بهاره	۱۴۱۴۶۷	چتورط
تنخواه نقد بجهت خرید آذوقه از مال حکومت	۴۵۷۵۰۷	منات
تنخواه ایضاً متعلق بدهات	۹۴۵۱۱	منات

﴿ قیمت مأکولات ﴾

آرد ارزن	نه پوت	۶ منات	۷۷ کپك
آرد گندم	هشت پوت	۱۰ منات	۵۷ کپك
جو	چتورط	۳ منات	۲۵ کپك

گوشت گاو	گیروانکه	١١ کپك
علف	پوت	٣٤ کپك
کاه	پوت	١٦ کپك

(صنایع)

در ایالت ماغلوف دوهزار وششصد وپنجاه وشش باب فابریکهای مختلفه است وسالی هفت ملیون وهشتهزار ویکصد وپنجاه وسه منات محصول این فابریکها میشود
راهها آمد وشد درحکومت ماغلوف در روی رود خانهای مفصلهٔ درذیل کشتی رانی میشود (دنیپر) (شورودردتی) (بیردن) (ایوتی) (بی سیدی) در روی رود خانهای دنیپر وشور دردتی کشتی بخار کار میکنند راههای خشکی اولا راه آهن است که عبارت است از راه آهن (مسکوسکی برسیط اسکی) و (لیاوومنکی) و (راسو آرلوسکی) و پولیسکی) علاوه براین راههای آهن امسال بساختن راه آهن (وطبسکی ژلانبسکی) هم شروع شده است ثانیاً راههای شوسه است که عبارت است از راه شوسهٔ (کیو) و (بو بروی سکا) و (مسکو وسکی) (ورشووسکی) و (آرلووسکی ویطبسکی) همهٔ این راههای آباد ودایر میباشند بجهت حمل ونقل بسته وحرکت مسافرین در راههای شوسه پنجاه یکباب استاسیون وچهار صد و سی رأس اسب چاپار خانه موجود است (کلیساهای واقعهٔ درحکومت ماغلوف) (کلیسای سنگی ١٧٨ باب) (کلیسای چوبی ٥٣١ باب) (کلیسای تار کین دنیا ١٥ باب) که جمعاً ٧٢٤ باب وتماماً متعلق بمذهب ارتودوکس میباشد علاوه بر این دوباب کلیسای لوطیران وسی ودو باب کلیسای کاتولیك است

(ابنیهٔ دولتی)

از برای دیوانخانه ها ومدارس وپستخانها ومریضخانها وحبس خانها هشتاد وسه باب خانهٔ سنگی وهشتاد و نه باب خانهٔ چوبی باپول دولت بناشده است
مدارس ومکتب خانها) دوباب گمنازیهٔ مردانه ودوباب گمنازیهٔ زنانه ویکباب معلمخانه رآل در حکومت ماغلوف موجود است (علاوه بر اینها یکباب مکتب زنانه است که در تحت نظارت ومراقبت ادارهٔ روحانی است) (معلمخانهٔ روحانی مسمی به (سمناریه) یکباب) (معلمخانهٔ روحانی چهار باب) (مدرسهٔ شهری ومجانی ده باب) غیر از مدارس مزبوره مدارس دیگر نیز هست از قبیل مدرسه های علمی ومکاتب ابتدائیه وغیرها که بجهت اطفال ودخترهای فقیر ساخته اند بر رویهمرفته درحکومت ماغلوف یکهزار وششصد ونود ودوباب مدرسه ومکتب

(است)

است که هفتاد وپنجهزار وپانصد وپنجاه نفر پسر ودختر درانجاها مشغول تحصیل میباشند

(ابنیهٔ خیریه)

در شهر حاکم نشین دو باب مریضخانه است که یکصد ونود وپنج تخت خواب بجههٔ مرضی مهیا شده است ودر شهر های دیگر هشت باب مریضخانه بجهت یکصد ونود وچهار مریض ومریضخانهای دهات افتاد ویك باب بجهت چهار صد وچهار ده مریض است در شهر حاکم نشین یازده باب خیرات خانه از برای یکصد وسی وشش نفر شکسته وپیر در شهر های محال و حدود نوزده باب خیرات خانه بجهت سیصد وپنجاه ویکنفر شکسته وفقیر دارد علاوه برخیرات خانهای مزبور در همهٔ محال حکومت ماغلوف هشتاد وهشت باب خیرات خانه است که یکهزار ویکصد وچهار ده نفر علیل وشکسته وپیر وفقیر مسکن دارند

(عدد محبوسین)

در اول ماه مای درمحبس شهر ماغلوف یکصد ونود ونه نفر ودر حبس خانهای محال پانصد و نود وچهار نفر محبوس بوده است .

واردات حکومت ماغلوف　　از قبیل مالیات تجارتی وصناعتی ومزرع ومراتع وغیره وغیره دو ملیون وسیصد وسی وششهزار وششصد ونود وهشت منات وچهل وچهار کپك میباشد

(روز پنجشنبه نهم صفر)

الحمد لله تعالی بسلامت صبح از خواب برخواسته چای خوردیم موثق الدوله وظهیر الدوله و آبدار باشی بحضور آمدند مشغول صحبت شدیم بعد وزیر همایون آمد بقیهٔ روز نامهٔ دیروز را فرمودیم نوشت در آن بین جناب اشرف صدر اعظم بحضور آمدند مرخص فرمودیم نشستند مشغول صحبت وفرمایشات شدیم وترن در حرکت بود رفتیم تارسیدیم به (برست) (ژنرال کورچو) که فرمانده سی هزار قشون است با نوزده هزار نفر از قشون خود درجلو راه باستقبال آمده بودند وباقی توی قلعه جات بودند از یك نفر سنگ بگار راه آهن مانده سرباز آمده دوطرف راه دو پشته ایستاده بودند وهورامی کشیدند ودر سر هردسته موزیك بنوای روسی میزدند خیلی وضع باشکوهی بود امیرال آرسنیف از توی واگون ترن از آنها احوال پرسی میکرد تا بگار راه آهن رسیدیم ترن ایستاد حاکم شهر وفرمانده کل قشون بحضور آمدند ما پیاده شده سر فوج رفتیم در مراجعت بترن نهار خوردیم بعد از نهار نشان بفرمانده

قشون وحاکم دادیم بعد حرکت شد تامقداری از راه که رفتیم باز سرباز دوطرف راه بصف ایستاده بودند وهورا می کشیدند بمحاذی توپخانهٔ نظامی که رسیدیم توپ زیادی بسلام احترام ما انداختند قلعه های نظامی که مثل باستیان طهران اطرافش خندق وخاکریز وباره دارد دیده شد که اغلب سربازان در آنجاها بودند این باستیانهارا خیلی محکم ساخته اند وازدور وضع بنا واستحکام آنها معلوم بود همه جا مراسم احترامات وتعظیمات نظامی بجامی آوردند تا آمدیم بگار راه آهن شهر ورشو رسیدیم پرنس فرمانفرمای لهستان روس که اسمش (امیر تیسکی) است باجمیع صاحبمنصبان نظامی مقیم ورشو در گار حاضر بودند سربازان واهل نظامرا تا آخر صف ملاحظه کردیم بعد که ازجلو مادفیله کردند من وجناب اشرف صدراعظم وپرنس وامیرال دریک کالسکه نشسته سایرملتزمین هم در کالسکه های دیگر بطرف شهر روانه شدیم دربین راه همه جا سرباز وسوار وتوپچی در کنار خیابانها صف زده بودند وتماماً برای تهنیت واحترام ماهورامی کشیدند عموم مردم از ورود ما زیاده اظهار شعف مینمودند ماهم بهمه اظهار مهربانی میکردیم وباد ستمال تعارف مینمودیم حقیقةً خیلی خوب از ما پزیرائی کردند از پلی گذشتیم که برروی رود خانهٔ ورشو ساخته اند که تقریباً سیصد ذرع طول پل میشود خیلی پل غریبی است دو کشتی بخاری هم روی رود خانه در حرکت بود بعد آمدیم بعمارت (لازنسکی) که از برای نزول ما حاضر کرده بودند این عمارت از بناهای سلاطین لهستان است پارك وعمارت غریبی است دو دریاچه در جلو این عمارت واقع است که بقدر دریاچهٔ سلطنت آباد می شود خیلی مصفی است درختهای مارونیهٔ خیلی بزرگ دارد من خیلی مایل بودم بزرگ این درخت را ببینم ودر اینجا که دیدم بقدر درختهای نارون بزرگ ایران است درختی دیدم که تا امروز ندیده بودم برگهای قرمزی داشت برنگ آلوچه های قرمز ایران ناصر خاقان را گفتیم رفت شاخهٔ از آن چیده آورد تماشا کردیم خیلی غرابت وتماشا داشت چون شب شد اطراف خیابان ودریاچه این پارك را چراغان الوان خیلی قشنگی کردند اسباب آتشبازی هم جلو این عمارت حاضر کرده بودند در آن بین رعد وبرق شدیدی شد وباران سختی بارید باوجود این چراغان وآتشبازی خیلی جلوه ونمایش داشت مخصوصاً کرجیهای کوچك که در دریاچه انداخته وچراغان الوان کرده بودند ومتصل روی آب درحرکت بود جلوه وتماشای غریبی داشت در حالی که بتماشای چراغان وآتشبازی مشغول بودیم ناگاه رعد وبرق شدیدی شد که از تابش برق تمام پارك مثل روز روشن گردید جمعیت زیادی از مردو زن برای دیدن ما وتماشای چراغان بپارك آمده در اطراف گردش می کردند واظهار بشاشت از ورود ما مینمودند الحمد لله از هرجهت خیلی خوش گذشت بعد از ساعتی شام خورده استراحت کردیم

(روز جمعه دهم)

صبح که از خواب بیدار شدیم (امیرال) آمـده عرض کرد ترتیب مشق ومانوری درخارج شهر داده شده باید بانجا برویم (پرنس) فرمانفرما هم در آنجا برای پذیرائی حاضر است من وجناب اشرف صدر اعظم و (امیرال) ووزیر دربار دریك کالسکه نشسته حرکت کردیم بعضی از ملتزمین هم در رکاب بودند از این پارك تا آن نقطه که موقع مانور بود بیست دقیقه راه است وارد شدیم چادر بزرگ ممتاز قشنگی برای ما افراشته بودند نشستیم بنای سان قشون شد تقریباً ده الی پانزده هزار سوار وپیاده وتوپخانه سان دادند خیلی آراسته ومنظم بود میرزا ابراهیمخان عکاسباشی را فرمودیم عکسی از آنها برداشت درموقع دفیله (کاندان) کل و (ژنرال) که مرد پیری بود پای اسب اوروي چمن لغزیده زمین سختی خورد قدری بپایش صدمه وارد آمد خیلی از این فقره متأسف شدیم جناب اشرف صدر اعظم ووزیردربار رفتند اورا دیدن و احوال پرسی کردند وقـدري تسلیت خاطر دادند باري در اطراف ما جمعی کثیر از هرقبیل ایستاده بودند دسته های سواره خیلی خوب تیر اندازي میکردند وروي اسب انواع واقسام حرکات خوب مینمودند پادشاهزادهٔ اسبانیا که اسمش پرنس (بور بون) وحالاجزو مستخد مین دولت روس است از ما اجازه خواست که در بالون نشسته بهوا صعود نماید اجازه دادیم ببالون نشسته بالارفت خیلی تعریف میکرد که بالون نشستن کار خوبی است وتماشا دارد بعد از اتمام مانور ما با جناب اشرف صدر اعظم و (امیرال) سوار کالسکه شده بطرف منزل آمدیم ودر بین راه بدر خانهٔ (پرنس) فرمانفرما آمده کارت گذاشتیم واز آنجا گذشتیم آمدیم منزل عکاسی را که طبع السلطنه حاضر کرده بود که عکس مارا بیندازد چند قطعه عکس ما را برداشت نیمساعت بغروب مانده امیرال آمده عرض کرد که باید به تیاتر برویم کالسکه حاضر کردند رفتیم چندین پرده از رقصهای خیلی خوب کردند که تماشا داشت در آخر تیاتر برخاسته بطرف منزل آمدیم وپس از ورود شام خورده استراحت کردیم

(روز شنبه یازدهم صفر)

امروز صبح که از خواب برخاستیم پس از صرف چای امیرال آمد عرض کرد که باید بباغ (بوتانیك) که یکی از باغهای دولتی است برویم کالسکه حاضر کردند با جناب اشرف صدر اعظم وامیرال سوار شده رفتیم بباغ این باغ خیلی خوب وقشنگ است لیکن اغلب اشجار این باغ را من در جنگل قرا داغ دیده بودم بعضی را که از چین وژاپون آورده بودند ندیده بودم وتازگی داشت درخت گلشن کمتر بود اما بعضی گلهای بدیع خوب داشت بعضی تخم گلها

یاد داشت کردیم واز باغبان آنجا خواستیم که برای ما فرستند پیاده در باغ خیلی گردش کردیم بعد از ساعتی سوار کالسکه شده آمدیم منزل درهمان پارك (لازنسکی) که منزل داریم باز قدری گردش کردیم از غرایبی که در این باغ دیدیم این است درختهای گل (رداندرم) که مسیو (سیمون) هم در تبریز وهم در طهران در دو سفر خودش بفرنگ برای ما آورده بود وخیلی کوچك بود در اینجا بارتفاع چهار ذرع وکلفتی دوباز وبود یکدرخت نارنجی هم دیدیم تقریباً مثل درختهای نارنج معمولی طهران است گفتند ما تاریخ داریم که سیصد سال بیشتر عمر این درخت است دیگر درخت کافور دیدیم آنراهم میگفتند سیصد سال عمر دارد آنهم شبیه بنارنجهای معمولی ایران است از قراریکه عرض کردند اینجا یکجفت (قوی) سیاه بزرگی است قوی سفید هم یکی دوتا دراین پارك دیده شد عصری موثق الدوله وناصر خاقان وجمعی دیگررا فرمودیم درکرجی نشسته روی دریا چه گردش کردند امیر بهادر جنگ هم باامیرزاد صناخان موید السلطنه بکرجی دیگر نشستند بعد آمدیم دربالا خانه نماز خواندیم موثق الملك رافرستادیم از برای خرید بعضی اسبابها یکساعت بعد (امیرال) با (پرنس) فرما نفرما آمدند که درساعت هشت به تیاتر بایدبرویم جناب اشرف صدر اعظم باسب دوانی رفته بودند مابا امیرال وپرنس درکالسکه نشسته رفتیم بهتیاتر این همان تیاتر دیشب است مادرلژ پائین بطور غیررسمی نشستیم خیلی خوب تیاتری در آوردند آوازه خوان ایطالیائی که اسمش(باسینی) است خیلی خوب خواند ورقصید انواع رقص کل وبازیهای خوب کردند بعد آمدیم منزل فوراً شام خورده استراحت کردیم

(روز یکشنبهٔ دوازدهم)

صبح ازخواب بیدار شدیم چای صرف شد بعد دربالاخانهٔ که منزل خودمانی است نشسته قدری کاغذ نوشتیم پس از آن آمدیم پائین موثق الدوله وامیر بهادرجنگ وسردار مکرم وناصرخاقان و ناصرالممالك حاضر بودند جویای حال وزیر دربارشدیم گفتند قدری کسالت دارد محمدخان را فرمودیم رفت ازجانب مااحوال وزیر دربار را پرسید بعد رفتیم بگردش وتفرج ناصرالملك به بیرونها رفته بود دراین بین که ماگردش میکردیم با کالسکهٔ رسید چون قدری خسته شده بودیم بناصرالملك فرمودیم پیاده شد مادر کالسکهٔ او نشسته سواره گردش کردیم موثق الدوله وناصرالملك راهم فرمودیم آمدند درکالسکه ما نشستند که صحبت بداریم در آن بین ناصرخاقان وناصرالممالك که پیش مابودند گم شدند بعد من که می آمدیم آنهارا دیدم درجائی گیر کرده اند که اطراف آن طارمی آهن است ماهارا دیدند یکدفعه فریاد کردند که ما گم شده ایم خیلی حال

آنها خنده داشت فرموديم رفتند آنهارا ازراه معمول آوردند بعضی گلهای خیلی خوب در اینجا دیدیم باغبان آنجا که یك زنی بود چند شاخه گل بماداد گردش کنان آمدیم بمنزل نهارخوردیم آن عکاسی که پریروز عکس مارا انداخت امروز عکس هارا حاضر کرده بود بتوسط صنیع السلطنه بحضور آورد الحق خیلی خوب عکس انداخته بود بعدبقدر دوساعت خوابیدیم ناصر خاقان را فرمودیم آمد قدری کتاب خواند وماخیلی براحت خوابیدیم ازخواب که برخاستیم امین حضرت آبدار باشی را خواستیم عرض کرد امشب برحسب فرمایش ودستور العمل مایك چلاو و خورشی ایرانی برای ماتهیه کرده است حقیقة خیلی خوب غذائی بود ازمراقبت امین حضرت در خدمات راضی هستیم عصری دوباره آمدیم پائین قدری گردش کردیم صبح که درپارك گردش میکردیم قوهای سیاه را که پیش ذکر آن شددیدیم چهار قوی خیلی قشنگ بود عکسی از آنها برداشتیم جمعیت زیادی از اناث وذکور در باغ برای تماشا ودیدن ما آمده بودند چند قطعه کارت پستال عکس مارا درست کرده بودند بحضور آوردند آنها را دستخط کردیم وبتبریز فرستادیم بعدنماز خوانده چای صرف کردیم یکربع بغروب مانده (پرنس) و (امیرال) آمده عرض کردند درخود همین پارك (لازنسکی) تیاتری حاضر کرده ومحض تشریفات ما جمعیت زیادی ازمحترمین ورشورا مجاناً دعوت نموده اند باید بانجا برویم با امیرال وسایر ملتزمین خود مان چون نزدیك بعمارت مابود پیاده رفتیم سه پرده تماشا دادند تمام این سه پرده رقص بود و حقیقة خیلی خوب رقصیدند تیاتر که تمام شدآمدیم منزل وزیرهمایون دو روز است تب کرده وامروز بهترشده در موقع شام حاضر بود بااو فرمایش وصحبت داشتیم بعد از صرف شام استراحت کردیم

(روز دوشنبه سیزدهم صفر)

امروز صبح (امیرال) وپرنس (امیرتیسکی) فرمانفرمای لهستان روس آمده عرض کردند کالسکه بجهت حرکت حاضر است سوارشده ازقصر (لازنسکی) آمدیم تا بگار راه آهن باز اطراف راه مثل روز ورود جمعیت ایستاده بودند قشون نیز همانطور با کمال نظم وآراستگی از کنار راه صف بسته بودند رسیدیم بگار (پرنس) فرمانفرما که بسیارمرد نجیب عاقل درستی است ویك قطعه نشان تمثال خود ماراهم بایشان داده بودیم از اینجا مرخص شده رفت (امیرال) وسایر مهماندارها همراه بودند سوار ترن شده براه افتادیم تا رسیدیم به (الکساند روف) که سرحد مابین خاك روسیه والمان است آنجا ترن ایستاد روسیها نهاری حاضرکرده بودند از ترن بیرون آمده رفتیم ببالاخانهٔ گار راه آهن اینجا ها بجاست که شاه شهیدهم در

سفر آخر شام خورده بودند وزیرهمایون هم امروز حالتش بهتراست ودرحضور بود وتفصیل آن سفررا عرض میکرد میرزا رضاخان مؤیدالسلطنه وزیرمختار برلن‌هم ترن المان را باینجا آورده بود از اینجا باید به ترن المان که خود مان تا (کنتر کسویل) اجاره کرده وبخرج خودمان بانجا میرویم سوار شویم تانهار خوردیم بارها واسبابها را حمل به ترن تازه نموده و همراهان نیز داخل آن‌شدند ماهم رفتیم بانجا امیرال آرسنیف و کلنل ژیکویچ ومسیو باگارد از آنجا مرخص شده باتفاق ارفع الدوله وزیر مختارما به پطرز بورغ رفتند ماهم اظهار کمال‌خشنودی ورضا اززحمات وخدمات این مدت امیرال وسایر مهماندار ها نمودیم مسیو کاخانسکی هم که با آنها بودچون ناخوشی کلیه دارد برای معالجه به کنتر کسویل میاید عیال وسه اولاد خود راهم ازتفلیس تااینجا همراه آورده بود قرار دادیم از آنجا کنتر کسویل درترن‌ماباشد دروقت خروج از سرحد روس تلگرافی از خروج خودمان باعلیحضرت امپراطور روسیه نمودم وجواب آن اعلیحضرت هم که از روی کمال مودت بود در راه بمن رسیده

خلاصه مهماندار ها رفتند وترن ما حرکت کرد بقدر ساعتی که گذشت از خاك روسیه خارج وداخل خاك المان شدیم قلعهٔ نظامی که المانها بجهت استحکام وحراست حدود خودشان در سرحد روسیه ساختـه اند از نزدیك دیدیم بسیار قلعهٔ مستحکم خوبی است قشون زیادی از قرار مـذکور در آنجا دارند بعد از آنجا گذشـته از (کت بوس) عبور کردیم صحرا باز هانطور همه جاسبز وجنگل است اما اینجاها خیلی آباد تر از روسیه است ترن ما وهمراهان خیلی خوب است اما قدری تند میرود وشب راچون کسالت داشتیم وسرعت حرکت ترن مانع استراحت بود قدری بدگذشت وزیر دربار آمد پیش ما وتاوقت خواب ما درحضور بود خیلی از مراقبات وخدمات اوراضی هستیم بعد فرستادیم میرزا حسین خان پسر مؤید السلطنه را که در المان تحصیل کرده است واینجا بحضور رسید آوردند فرمودیم برود هرطور هست قرار بدهد ترن را نگاه دارند که امشب تا صبح متوقف بوده فرداحرکت کند اورفت وهمانطورکرد ولی از کسالت اول شب ترن که مثل زلزله مارا تکان میداد خیلی کسل شده بودیم وبد گذشت

﴿ روز سه شنبهٔ چهار دهم صفر ﴾

امروز صبح که خواب برخاستیم الحمدلله تعـالی حالم خوب بود چای خورده دعای هرروز را خواندیم ترن هم راه افتاده بود ومیرفت خیلی براحت میرفتیم ابتدأساعتی چهارده فرسنگ میرفت حالا قرار دادیم که هفت فرسنگ برود بعد جناب اشرف صدر اعظم وسایر نوکر ها بحضور آمدند بعضی صحبت وفرمایشات شد واز صبح تا ظهر از این شهرهای المـان گذشتیم

ابتدا (مالـكين برگ) بعد (اپزيك) كه شهر بسيار عظيم معتبري است وناپليون اول دراينجا سختي كرده است بعد از (ويمار) و (كناو) و (ايزناخ) گذشته نهار خورديم وخوابيديم بعد از خواب بيدار شده آقا سيد حسين وناصر همايون وناصرخاقان بحضور آمدند وناصرخاقان مشغول خواندن شاه نامـه بود كه يكدفعه ديديم روز روشن مبدل بشب تاريك ظلماني شد ما نميدانستيم كه داخل تونل شده ايم از اين تاريكي وظلمت تا هنگام قلب ماخفه شـد وحالت وحشتي دست داد اسـمعيل خان را آواز كرديم كه كبريت روشن كن وهي فرياد ميكرديم كه كبريت بياورند چراغهارا روشن كنند گويا كسي صداي مارا نمي شنيد در آن بين جناب اشرف صدر اعظم چون منزلشان نزديك تر بما بود صداي مارا شنيده كبريت دادند آوردند تا كبريت رسيد از تونل بيرون آمديم وروشن شد از وحشت خلاص شديم وضع وحالت صحرا وآبادي خاك اينجاها خيلي باروسيه تغيير كرده است اينجاهم زراعت زيادتر است وهم عمـارت وده و آبادي پيوسته بيكديگر چنانكه يكوجب زمين بي زراعت ياجنگل ديده نميشود وطرفين راه آهن را درخت پيوسته بهم كاشته وقدريكه بلند شده باقيچي زده چنان موزون ومرتب داشته اند كه مثل يك ديوار كوتاه سبز قشنگي بنظر مي آيد كه فرسنگها از دوطرف جاده كشيده است رفتيم تارسيديم بشهر (فرانكفرت) ترن يكراست رفت تاداخل گار بزرگي شديم كه دويست متر طول ويكصد وهفت متر عرض دارد وتمـام اين فضا بسه طاق پوشيده شده است روزي چهار صد ترن از اينجا حركت كرده بشهر هاي ديگر ميرود گار بسيار عظيمي است وسقف مرتفعي دارد كه انسان از ديدن آن حيرت ميكنند پياده شـده قدري توي گار بانوكرها وملتزمين راه رفته مراجعت به ترن كرديم وراه افتاديم الحق راه ديگر از اين باصفاتر نميشود وشهر (فرانكفرت) كه راه آهن از وسط آن ميگذرد شهر بسيار عظيمي است ودرحال عبور ترن ازميان شهر تماشاي كوچها وعمارات مرتفع قشنگ وعبورومرورواهالي از كوچها باد رشگه و كالسگه واتومبيل وغيره وباغچهاي قشنگ موزون و گل كاريهاي رنگارنگ بقدري لذت داشت كه بحدوصف نمي آيد وشخص نميخواهد يك لحظه چشم از اين مناظر بديع وعمارات رفيع بردارد از روي يك رودخانهٔ بزرگي كه پل آهني عظيمي برروي آن كشيده بودند دومرتبه عبور كرده بعد به صحرا وجنگل كاج وغيره رسيديم نزديك غروب آفتاب قرص خورشيد خيلي تماشا داشت مثل يك طبق آتشي بود كه به افق فرو رود خيلي ديدني بود خاصه شب پانزدهم ماه هم بود كه ازطرف ديگر قرص ماه مثل يك طبق نور طالع ميشد طرف مغرب خورشيد تمام سبزه و گل وجنگل كاج بود وسمت مطالع ماه يك رشته كوه طولاني كوتاه پاي دامنه تماماً پوشيده از جنگل وزراعت بود ودرميان سبزه وجنگل عمارتهاي تك تك خوشگل كه در دامنه ها تاسر كوه بطرحهاي بديع و

وضعهاى خوش منظر ساخته اند و قرص ماه از روي عمارت و جنگل و كوههاى كوتاه كه نزديك بجاده است خودرا نشان ميداد باجمله ميرفتيم وباجناب اشرف صدر اعظم ووزير همايون صحبت ميداشتيم وسخن از صفاى اين راه وتماشاى غروب وطلوع خورشيد وماه بود تاده دقيقة بعد بدهى رسيديم كه چراغهاي برق زياد روشن كرده بودند آنجا ترن در جلو گار قدرى ايستاد شام خورديم وترن درمقابل شهر (كارلسروه) تاصبح توقف كرد وما استراحت نموديم

(روز چهار شنبه پانزدهم صفر)

صبح ازخواب برخاسته نماز كرديم بعد از نماز خواستيم دوباره بخوابم نبرد بعد برخاسته بقرار معمول قدري قرآن خواندم قدرى كه گذشت نوكرها از خواب برخاسته يك يك بحضور آمدند وبعضى وقتند جناب اشرف صدر اعظم ووزير دربار ووزير همايون ومؤيد السلطنه وزير مختار بران درحضور بودند وما حالات راه را ميپرسيديم امروز از خاك مملكت آلمان ميگذريم راه آهن در بلندى ميرود ورود خانة (رن) كه رود بسيار عظيم عميق است كه كشتى بخار در آن كار ميكنند و آب صاف گواراى پاكيزة دارد از زيردست مابفاصلة پانصد ذرع ازوسط صحراى حاصل خيز سبز خرمى مثل مارمى پيچد وميرود وازطرف ديگرما كوه است كه تمام دامنة آنرا تا بالاى جاده درخت انگور عمل آورده اند يازراعت است كه آب جواز آن عمل ميايد تمام كوه وصحرا جنگل تك تك است ودرميانة اشجار درخت گيلاس زياد كه پراز گيلاس رسيده بود ديده شد گلستانهاى خوب دهقانها تربيت كرده اند كه همه نوع گل از گلهاى سرخ و گل چاى و گل مختلف ديگر دارد كه بعنوان تجارت ازاينجا بشهرها برده ميفروشند امروز بقدرى اطراف راه باصفاست كه ازحدتوصيف وتعريف بيرون است قدرى كه آمديم عرض كردند بتونلها خواهيم رسيد چراغها را قبل از وقت روشن كردند كه ديگر مثل ديروز اسباب وحشت وخفگى قلب نشود دراين بين به تونل اول رسيديم كه خيلى طولانى بود توى تونل درعبور ترن بخاريك هواى كثيف متعفن بدى هم ميرساند كه نميتوان وصف كرد خيلى موذى وموحش وهولناك است از آن گذشته باز به سه تونل ديگر رسيديم كه قريب بهم بود هروقت به تونل ميرسيديم مثل آن بود كه يك دفعه شخص ازهوا وفضاى مثل بهشت داخل سوراخ جهنم شود وباز دفعة ازتنگناى ظلمانىدوزخ بفضاى روح افزاى بهشت درآيد بارى رفتيم تا رسيديم بشهر (بال) كه خاك سويس است نظرآقاى يمين السلطنه كه وزير مختار مادر پاريس است آنجا ديده شد كه در گار راه آهن ايستاده است اگرچه تا امروز اورا نديده بوديم ولى غايبانه مى شناختيم كه مرد درست معقول

(صحيحى)

صحيحي است ودرزمان وليعهدي تمام رجوعات وكارهاى مادر فرنگ با او بود وهمه وقت نهايت درستكارى وحسن خدمت ازاو مشاهده شده است خلاصه اورا خواستيم در ترن بحضور ما آمد حالات (كنتر كسويل) وغيره راازاو پرسيديم وعرض كرد تا دو ساعت ديگر درخاك سويس هستيم بعدداخل خاك فرانسه شده پس از شش ساعت به (كنتر كسويل) خواهيم رسيد نهاررا درترن خورديم بعد ازنهار هم از دو تونل طولانى كه يكي از آنها سيصد ذرع طول داشت گذشتيم وقت غروب ظهير الدوله ودكتر ادكاك بحضور آمدند امروز هم باران كاملى آمـد وبرطراوت وصفاى راه وصحرا افزود نزديك غروب هم از دو تونل ديگر گذشتيم كه امروز تقريباً ازهيجده تونل عبور شد از طول راه وكثرت تونل ما وهمهٔ همراهان خسته شده ايم ونوكرها وملتزمين همه ساعتها در دست گرفته دقيقه مي شمارند چونكه امشب بايد در ساعت ده بعد از ظهر وارد كنتر كسويل بشويم والحال متجاوز از دو ماه است كه متصل در حركت هستيم وراه مى پيمائيم كه باينجا برسيم در اينوقت متصل از يمين السلطنه ومؤيد السلطنه تحقيق وبسؤال ميشود كه چقدر بمنزل مانده است وآنها عرض ميكنند كه حالاميرسيم وباوزير دربار ووزير همايون صحبت وفرمايش ميكنيم كه مشغول شـويم ترن راهم باز تند كرده اند و بعجله ميرود كـه زود تر بمنزل برسيم تاساعت ده رسـيد واز دور چراغانى نمـايان شـد كه جلو عمارات وخانهاى شهر كرده اند تقريباً دوساعت از شب رفته بگار كنتر كسويل رسيديم حاكم اين قلمرو كه معروف به (برفه) است با حاكم وكدخداي شهر ومقدارى سرباز احترام وموزيك نظامى درجلو گار منتظر ورود ما بودند از ترن كه پياده شديم مثل آن شب ورود به دلبزانس خسته شده بوديم حاكم نطق مفصلى در تبريك ورود ما از قبل رئيس جمهوري واهل مملكت فرانسه نمود ماهم جوابي كه مقتضى بود داديم بعد با حاكم سوار كالسكه شده رانديم چراغان قشنگى كرده بودند همه جا آمده تا به منزل رسيديم كه درباغ قشنگ باصفائى واقع است وتمام باچراغ برق روشن است ومنزل ما هوتل خوبى است كه خود ما با تمام نوكرها وملتزمين دراينجا منزل داريم قهرمان خان پسر يمين السلطنه منازل را تقسيم ميكرد ومى آمد وميرفت بعد شام آوردند خورده استراحت كرديم

﴿ اسامى شهر هائى كه ازور شوى تا كنتر كسويل ديده واز آنها گذشتيم از اين قرارست ﴾

(ورتز) (الكساندروف) (قلعهٔ نظامى ترن) (برن) (كونن) (كت بوس) (مالكبن برگ) (ليزيك) (ويمار) (كناد) (ايز ناخ) (هانور) (فرانكفرت) (دار مشتاد) (مانهايم) (هايد لبرگ) (كارلسروه) (بال) (كنتر كويل)

(پنجشنبه شازدهم صفر)

امروز در (کنتر کسویل) راحت کردیم الحق در این سفر بزرگ که بحمد الله تعالی از هر جهت تا امروز برما خوش گذشته است از حسن خدمات جناب اشرف صدر اعظم درهر مورد ومقام چندانکه اظهار خوشنودی بفرمائیم جادارد واز روز عزیمت از طهران تا امروز که فی الحقیقة بنقطه مقصد رسیده ایم تمام دقایق زحمات وخدمات ایشان برما مکشوف بوده ونهایت رضایت را از مراقبات وخدمات ایشان داریم باری وقت ظهر نهار خوردیم وبعد از نهار میرزا ابراهیمخان پسر مرحوم حکیمباشی را که در پاریس تحصیل کرده وخوب از عهده بر آمده طبیب حاذقی شده است وزیر دربار بحضور آورد قدری با او صحبت وفرمایش کردیم قرار شد فردا بپاریس برود که اطبای بزرگ را که (پروفسر) هستند به (کنتر کسویل) بیاورد که در اینجا شروع بمعالجه شود بعد نماز خوانده رفتیم توی پارك جلو عمارت گردش کردیم پارك باصفائی است اطراف پارك عمارات وهو تلهای عالی ود کاکین پاکیزهٔ قشنگ که جای فروش هرقبیل امتعه است دارد اینجا درحقیقت قریه ایست اما بواسطهٔ این آبهای معدنی که محل رجوع ونزول اغلب اهالی بلاد است کم کم شهر میشود وسط این پارك پاویینی است سر پوشیده مانند که پایه هاي آن آهن وسقف وديوارش از بلور است ودروسط آنجا آبهای معدنی را ازحوض بیرون آورده وفواره ها که آبش کج میریزد تعبیه کرده اند که بسهولت استیکان و بطري را زیر آنها نگاهداشته پرمیشود ودر کنار واطراف حوضها را هرواست که مردم میگردند وپای هرحوضی چندین دختروزن است که از آبهای معدنی درگیلاس ریخته بمردم میدهند وگیلاس هرکسی علیحده است ونمرهٔ معین دارد که بتجویز اطبا از آن پرکرده میخورند وگیلاس را در کنارحوض گذاشته خود شان دراین محوطه راه میروند وبعد از مدتی برگشته باز آب میخورند واز صبح تاقبل از ظهرهم که موقع خوردن آب است یکدسته موزیك در وسط پارك جلو پاوین ها مترنم است ودر پهلوی آنهم چند دستگاه اسباب قمار مختلف از بازی اسب وروات وغیره فراهم وموجود است که هر کس بخواهد میتواند خودرا در آنجاها مشغول نماید واین سر پوشیده های بلور بد کاکین اطراف متصل است که هم مردم خرید میکنند هم آب میخورند ووقت نهار وشام هم در هوتلها جمع شده شام ونهار صرف مینمایند وهمانجاها میخوابند تا مدت وموعد معین که آب خوردن شان تمام شد مراجعت بولایات واوطان خود مینمایند خلاصه ما قدری درپارك گردش کردیم دکتر (شنیدر) با دختر وزنش هم آنجا قدری چوگان بازی کردند تماشا کردیم بعد رفتیم بعمارت تیاتری که تازه دراینجا می

(سازند)

سازند تماشا کردیم بسیارخوب عمارتی ساخته اند تقریباً یکصد وپنجاه نفر جمعیت میگیرد بعد رفتیم بد کاکین سری زده بعضی خورده چیزها از قبیل انگشترهای الماس کوچك وغیره خریدیم پس از آن آمدیم ببالاخانهٔ خود مان قدری دستخط ونوشتجات بطهران از ورود خودمان نوشتیم بعد شام خوره استراحت کردیم میرزا ملکمخان نظام‌الدوله وزیرمختار ایطالیا باینجا آمده است ودیشب درسر گار راه آهن حاضر بود امروز بحضور آمد وبااو قدری صحبت داشتیم

(جمعه هفدهم صفر)

امروز صبح از خواب برخاسته از اطاق خواب بیرون آمدیم نوکرها بحضور آمدند علاءالملك سفیر کبیر اسلامبول هم حالا از راه رسیده است وبحضور آمد بعد رفتیم بحمام وضع حمامهای اینجا اینطور است که دوسه دالان طولانی دارد که اطاقهای عدیده درهر دالان است وهر اطاقی دارای یك حوض فلزی است که دوشیر دارد یکی آب گرم یکی آب سرد که داخل حوض میشود باید لخت شد وبه آن حوض رفت شست وشو کرده بیرون آمد بعضی اطاقها بخاری هم دارد که اگرشخص بخواهد گرم شود آنرا روشن کرده گرم میشود ازحمام که بیرون آمدیم حالمان الحمد لله خوب بود بمنزل آمدیم نهارخورده بعد از نهار مختصر خوابی کرده برخاستیم رفتیم توی باغچه گردش کردیم خبرنگار روزنامهٔ (ایلوستراسیون) عکسی از ما انداخته بعد کالسکه حاضر کردند سوار شده ازیك خیابان مستقیمی گذشتیم که اطراف آن خیلی سبز وخرم بود قدری که رفتیم زن دهقانی دیدیم دوعدد اشرفی صورت خودمان را باو دادیم وزیر دربار در کالسکه ما بود علاءالملك و نظر آقای یمین السلطنه هم درکالسکه دیگر عقب ما بودند در آنجا قدری با آنها صحبت داشته مراجعت بمنزل کردیم هوای اینجا خیلی خوب است صبح اگرچه باران مختصری بارید اما عصر هوا باز شده آفتاب بود وهوا خشك وخوب مثل هوای صاحبقرانیه است بعد ندیم السلطان بحضور آمده روز نامه خواند وشرح ورود مارا به (کنتر کسویل) که در روز نامهای پاریس نوشته بودند بعرض رسانید وماچون غروب جمعه بود سورهٔ والصافات را خوانده بعد چای خوردیم وشب را به تیاتر رفتیم چند پرده بالارفت اصل بازی حکایت رفتن سردار اسپانیول به پرتوغال بود که از ممالك پرتوغال ضمیمهٔ اسپانیا نماید و آنروز عاشق شده است بمعشوقی که سرگذشت حال اورا محسوس میداشتند و خیلی مؤثر بود بعد از قدری توقف وتماشا مراجعت بمنزل کردیم

(روز شنبه هیجدهم صفر)

صبح هنوز در رختخواب بودیم که وزیر دربار ودکتر (ادکاك) آمده عرض کردندامروز

باید شروع بخوردن آب معدنی کنید وقتی این عرض را کردند بما مشگل وسخت مینمود که امروز باید شروع کرد ولی بهرحال برخاسته چای نخورده آمدیم سر چشمه نیم استیکان آب خورده بنا کردیم براه رفتن وراه زیادی رفتیم امیر بهادرجنگ وبعضی دیگراز نوکرها هم آمده با ما راه رفتند بعد نیم استیکان دیگر آب خورده باز راه زیاد رفتیم دراین بین آکتریسها (زنهای بازیگر) که دیشب درتیاتر دیده شدند واز دور بنظر خیلی خوب می آمدند باینجا آمدند حالا که ازنزدیك آنها را دیدیم هیچ تعریفی نداشتند وحکایت همان است که گفته‌اند (شب گربه سمور مینماید) دیشب که آن لباسها را پوشیده وتابش چراغهای برق را بانها انداخته بودند خیلی از دورخوب بنظرمی‌آمدند امروز که ازنزدیك دیدیم هیچ خوب نبودند بعد بازیك نیم استیکان آب خورده بنای راه رفتن گذاشتیم ورفتیم تا جائی که محل تیراندازي است چند تیری هم ما انداخته تخم مرغ وغیره زدیم درآن بین جناب اشرف صدر اعظم آمدند زکام سختی شده واز این عارضه خیلی کسل بودند بعد آمدیم نهار خورده پس از نهار قدری استراحت کردیم عصر (دکتر ادکاك) آمد که باید باز آب بخورید رفتیم سرچشمه آبی خورده قدری راه رفتیم باز سر تیر اندازي آمدیم وزیر دربار چند تیر انداخت وبه نشانه زد ماهم چند تخم مرغ زدیم جناب اشرف صدر اعظم هم یکی زدند بعد سیب وگو هائیکه روی آب می اندازند از آنها باتیر زدیم بعد آمدیم بجائی که در روی میزي بازی اسب میکنند مثل همان است که کوچك آنرا درطهران داریم قدری ایستاده تماشای بازی مردم را کردیم بعد مراجعت نموده باز آب خورده راه رفتیم پس از آن آمدیم بمنزل امشب در ساعت دو شام خورده خوابیدیم

﴿ روز یکشنبه نوز دهم صفر ﴾

امروز رفتیم بسر چشمه آب خورده ناصر الملك روز نامهٔ اروپ خواند منهم با میرزا ملکمخان نظام الدوله صحبت میداشتم وراه میرفتیم وبا استیکان آب بسمت دکاکین صحبت کنان رفته در آنجا انگشتری وبعضی اشیأ متفرقه خریداری شد جمعیت زیادی بود بعد از آن جناب اشرف صدر اعظم آمده دو سه تلگراف از طهران آوردند خواندیم بعد رفتیم سر بازی اسب تماشا کردیم واز آنجا بمحل تیر اندازی رفتیم جناب اشرف صدر اعظم ووزیر همایون وقوام السلطنه هم همراه ما بودند تخم مرغها وسر چپوقها ومجسمه های کوچك را که نشانه گذاشته بودند زدیم وباهر یك از همراهان که نظر بسته بودیم بردیم یك فوارهٔ کوچکی که گلولهٔ از فلز خیلی سبك نازك ومجوف ساخته روي فواره انداخته اند که باحرکت آب بالا میرود ودر سر فواره قرار میگیرد گاهی هم پائین وبالا میرود که زدن آن خیلی مشگل است آنراهم مکرر زدیم

مراجعت بمنزل کرده نهار خورده ساعتی استراحت نمودیم وعصر سوار کالسکه شده رفتیم بدهی که پریروز وزیر همایون رفته گردش کرده وتعریف آنجا را میکرد اگرچه ده چندان دیدنی نبود اما راه خیلی باصفائی داشت گردش کرده مراجعت بمنزل نمودیم وچون شب اربعین و موقع تعزیه داری بود روضهٔ خوانده شد اطبای معروف پاریس هم وقت غروب با میرزا ابراهیم خان دکتر وارد شدند قرار شد فردا حالت مارا استفسار ومعاینه نمایند اسامی آنها یکی (دکتر ژاکوت) ودیگری (دکتر ویالافوا) است که هر دو پروفسر معتبر یعنی معلم کل علم طب می باشند

(روز دوشنبهٔ بیستم صفر)

امروز اربعین است اول صبح ازخواب برخاستیم هوارا ابر غلیظ تیرهٔ فرو گرفته وتاریك بود بطوریکه چراغهارا روشن کردند آسمان چند غرش شدیدی هم کرد چنانکه فردوسی گوید (تگرگ برسر فیل زد شاه چین) (بغرید چون تندر فرودین) مقصود از تندر فرودین غرش خیلی سختی است که بیشتر درفصل بهار میشود باری وزیر دربار دکتر (ژاکوت) ودکتر (ویالافوا) ودکتر (ادکاك) ودکتر (شنیدر) ودکتر (فایفر) المانی را بحضور آورد هنوز رخت نپوشیده منتظر ورود آنها بودیم درب دوشام بردرتن مابود دکتر (فایفر) بهمان صورت است که سابقاً اورا دیده بودیم همانطور خوش بنیه وچاق قرمز است دکتر (ژاکوت) پیر مردیست قریب هفتاد سال دارد دکتر (ویالافوا) پنجاه وپنج سال دارد خیلی اطبای کامل حاذق هستند وچنانکه اشاره کردیم باصطلاح فرنگیان مقام پروفسری یعنی معلمی واستادی کل اطبا را دارند که هر کدام روزی سیصد الی چهار صد شاگرد را درپاریس درس میدهند واگر کسی بخواهد آنهارا برای معالجه ومداوا ملاقات کنند وبمنزل آنها برود حق هردفعهٔ ملاقات یکصد فرانک است مشروط بر اینکه بمنزل آنها برود واگر بخواهد انهارا دعوت نمایند باید دویست فرانک که متجاوز از چهل تومان پول ایران است بدهند دکترها که آمدند از ما سؤالات وتحقیقات نمودند ما حالت خود مانی را بالتمام برای آنها تقریر وبیان کردیم ووزیر دربار ودکتر (ادکاك) تقریرات مارا برای آنها ترجمه نمودند بعد مارا برهنه کرده با اسبابی که دارند همه جای بدن مارا گوش دادند بقلب واطراف من دست میگذاشتند وهر کدام مکرر گوش میدادند وقتی که دیدن وتحقیقات وسخنان آنها تمام شد باطاق دیگر رفته درآنجا باحضور وزیر دربار مشاوره ومذاکرهٔ کامل از حالت ومزاج ما نمودند هنوز صورت دستور العمل و حاصل آرا واقوال آنهارا نیاورده اند که ببینیم چه گفته وچه دستور العمل داده اند ولی همینقدر

اجمالا شنیدیم که آنها تصدیق بر سلامت مزاج ما کرده و گفته اند چندان علاق نیست خیلی اسباب خوشحالی ما و همراهان شد اما کتباً وضع معالجه و حالت مارا تماماً نوشته وامضا کرده اند نزد وزیر دربار است که بعد ترجمه کرده عرض خواهد نمود وضع معالجهٔ سابق ولاحق وزیر دربار را هم همه کمال تحسین و تصدیق کرده اند که تا بحال بفضل خداخوب معالجه ومراقبت نموده است بعد نهار خوردیم واستراحتی کرده برخاستیم دوباره اطبأ برای مرخصی بحضور آمدند نسبت بانها خیلی اظهار التفات وبذل انعام ونشان وغیره نموده رفتند بپاریس وقرار شد و یکماه دراینجا توقف شود و آب معدنی بخوریم در آخرهم اگرخواستیم ولزومی همرسانید یکدفعه دیگر بیایند مارا ببینند آنها که رفتند دکتر (ادکاك) عرض کرد که باید آب بخورید رفتیم سرچشمه آب خوردیم بعد جلودکانها بنا کردیم راه رفتن جناب اشرف صدر اعظم و میرزا ملکمخان نظام الدوله و نظر آقای یمین السلطنه و نریمان خان قوام السلطنه وزراً مختار خودمان هم حضورداشتند علاءالملك هم بعد آمد از نوکرهای ملتزمین رکاب نیز ناصرالملك و وزیر همایون وامیر بهادرجنگ بودند خیلی راه رفتیم باز بدودکان آن دختر انگشتری فروش رفتیم انگشتری زمردی داشت که قیمت آنرا دوهزار وهفتصد فرانك گفت علاءالملك خریده پیشکش کرد بعدازقدری گردش رفتیم بتماشای توپ بازي واز آنجا رفتیم بمحل تیراندازی قدری تیر انداختیم یك اسبابی دراینجاست که وزن اشخاص را می سنجند ما هم امروز روی آن رفته ایستادیم معلوم شد هشتاد کیلو گرم وزن ماست بعد آمدیم منزلچای صرف کرده اول مغرب رفتیم بتیاتر خیلی قشنگ خوبی بود بازیهایش هم بدنبود حکایت (ترواَ مسکتر) (سه تفنگدار) بود که کتاب داستانی آن معروف است حکایت شیرینی بود ماهم تا آخر بازی نشستیم بعد برخاسته آمدیم منزل

امروز میرزا عبد المطلب‌خان مستشار پست را که بماموریت موقع جشن پستی بسویس میرود وزیرهمایون بحضور آورده مرخص شد بانجا برود

(روز سه شنبه بیست ویکم صفر)

امروز صبح زود (دکتر ادکاك) آمده مارا بیدار کرد برخاستیم رفتیم به آب خوردن و مشغول گردش شدیم خیلی گردش کردیم وازیك مغازهٔ هم یکدستگاه ساعت خریدیم بعد از اتمام گردش و آب‌خوردن رفتیم بتیر اندازی بعد از تیر اندازی موقع نهار شده نهار خوردیم بعد اشخاصی که از نوکرها وملتزمین ما میخواستند بپاریس بروند آنها را مرخص و روانه داشتیم که اسامی آنها از اینقرار است (امیر بهادر جنگ) (وزیر همایون) (صنیع السلطنه) (وکیل الدوله)

(وکیل الدوله) (آقا سید حسین) (ناصر همایون) (دکتر خلیل خان) وزیر همایون بجهت معالجهٔ سوء هضمی که داشت وصنیع السلطنه راهم بجهة فراهم آوردن اسباب گراور وچرخ طبع کتب وروز نامه وغیره فرستادیم که انشاء الله ابتیاع نموده حمل بایران نماید وسایرین هم هر یك بیك مهمی بپاریس رفتند وبعد از چند روز مراجعت خواهند کرد خلاصه قدری خوابیدیم از خواب که بیدار شدیم کاغذ های طهران وتبریزرا بتوسط پست فرستادیم بعد رفتیم جلواطاق یك محلی است که گلوله بازی میکنند دخترهای مسیو (کاخانفسکی) بازی میکردند ناصرخاقان را فرمودیم رفت باآنها قدری بازی کرد ساعتی بعد کالسگه حاضر کردند سوارشده رفتیم بتیر اندازی چهار پنج کبوتر زدم وضع ماشین وترتیب کبوترزنی آنجا خالی از تماشا نیست چند دستگاه از آن ماشینها فرمودیم بخرند بطهران بیاورند وزیر دربارهم چند قطعه کبوتر زد چند سکه هم که بهوا انداخته خوب زد ماهم چندپول بهوا انداختند بوضع خوب زدیم هوا بشدت گرم بود سوار کالسگه شده مراجعت بمنزل کردیم آمدیم بالاخانه حکیمی که اینجا متوقف است آمـد مارا دید وقلب مارا گوش داد بحمد الله تعـالی گفت هیچ علت و کسالتی ندارید وبلطف خداوند حال ماهم خوب است وزیرهمایون چون بپاریس رفته است ناصرخاقان نشسته روز نامه را تقریر میکنیم ومینویسد حالا هم عرایض ونوشتجات تبریز رسید عریضهٔ حاجب الدوله را باز کرده خواندم وخیلی خوشوقت شدم تمام عرایض ونوشتجات را ملاحظه کردیم بحمدالله تعالی ولیعهد واعتضاد سلطنه وهمهٔ بستگان وخدام ما بسلامت بوده اند چون امشب شب کشیك ارسلان خان ناصرهمایون بود و بپاریس رفته است فرمودیم مصدق الملك بعوض او بیاید کشیك بدهد ومراقب خدمت ما باشد

﴿ روز چهار شنبه بیست ودویم صفر ﴾

صبح ازخواب برخاسته رفتیم باب خوردن امروز سه گیلاس آب خوردیم هوای امروزاخیلی خوش است قدری گردش کرده دربین گردش رفتیم دریکی از دکانها خریدی بکنیم صاحب دکان سکهٔ ایران را میخواست یك پنجهزاری صورت خودمان رابا ودادیم درحین گردش ناصرالملك وعلاءالملك هم روزنامه برای ما میخواندند وترجمه میکردند بعـد از اتمام گردش آمدیم دوساعتی توقف کرده بعدنهار خوردیم وبقدر دوساعت خوابیدیم ازخواب که بیدار شدیم رفتیم پائین فقط درجلوعمارت خودمان گردش کردیم بعد رفتیم باطاق بلیارد جنـاب اشرف صدراعظم هم حضور داشتند قدری تماشای بازي بلیارد نموده بعد با میرزا ملکمخان نظام الدوله وعلاءالملك وامین السلطنه قدري صحبت وفرمایش کردیم وآمـدیم ببالاخانه وزیر

دربار آمد قدري هم با او صحبت داشتیم در آن بین حاجی ناصرالسلطنه وارد شد وقدري ازوقایع سفر مکهٔ خود عرض کرد خلاصه بعد نماز خوانده شام صرف شد ودر سرشام جزامین حضرت وناصرخاقان لولوئی پیشخدمت سرمیز کسی دیگر حاضر نبود

(روز پنجشنبه بیست وسوم)

امروز صبح زود از خواب بیدار شدیم دکترمتوقف ود کتر کسویل که طبیب دائمی اینجاست گفته بود اول از چشمهٔ که جلو هوتل منزل خودمان است قدری آب خورده بعد بسرچشمهٔ بزرگ معمولی هرروزه برویم برحسب دستورالعمل او اول از چشمهٔ کوچك جلو یك گیلاس آب خورده بعد رفتیم آب معمولی را از چشمهٔ بزرگ خوردیم و گردش کردیم دربین گردش دختری زیبا وخوشرو دیده شد برادری داشت ازما استدعا کرد که عکس مارا بیند ازدماهم قبول کردیم وعکسی ازما برداشت امروز شخصی ازاهل انگلیس دیدیم قدی خیلی بلند و ریشی بسیار طویل داشت سبیلها را تراشیده شکل وصورت عجیب وغریبی همرسانیده بود گیلاس دویم آب را که خوردیم باز مشغول گردش شدیم آن دخترهم همه جا همراه بود ودر گردش بإما همراهی مینمود بعلاءالملك فرمودیم قدری با او صحبت کند واز موطن واصل و نسبش جویا شود قدری که با او صحبت وتکلم کرد معلوم شد ازنجبای (اپ نال) است که یکی از شهرهای فرانسه و باراه آهن تا آنجا یکساعت راه است برادراوهم که عکاس بود خیلی جوان خوشروئی بود بعلاءالملك فرمودیم عکس اورا بخواهد باکمال ادب قبول کرد که عکس خودش وبرادرش را برای ما بفرستد یك مادر و خواهر ومادر بزرگ هم داشت که اهل (مارسیل) بودند امروز عصر یکدسته موزیك (نظامی) ازشهر (مارسیل) آمده بودند خیلی خوب زدند بعد از استماع موزیك رفتیم بحمام این حمام دوش داشت دیگر خزانه نداشت از حمام آمدیم بیرون جناب اشرف صدراعظم بحضور آمدند قدری با ایشان صحبت داشتیم چای صرف شد عکس مارا که این چند روزه در اینجا انداخته بودند بتوسط عکاسباشی بحضور آوردند ملاحظهٔ کردیم بعضی را برای طهران وبعضی را برای تبریز سوا کردیم که بفرستیم باغ هم دراینوقت خلوت شده وباران می آید هواهم خیلی خوب است الان کسانیکه ازعملهٔ خلوت مادرحضور هستند [مصدق الملك] (ناصرخاقان) و (اسمعیلخان) است الحال که یکساعت ازشب میگذرد تلگرافاً خبر رسید که وزیر امور خارجهٔ روس (کنت مورا ویف) غفلةً فوت شده است ویکی از پادشاهزاد های چین خاقان وملکهٔ چین را کشته است درهرجای اروپاحتی دردهات که خط تلگراف دارد از این قبیل اخبار که میرسد فوراً نوشته بدیوارها می چسبانند امابعد که معلوم شد خبر ثانی بی

اصل بوده است خلاصه شام آوردند درسر شام امین حضرت وناصر السلطنه وناصر خاقان حاضر بودند وصحبت میداشتیم بعد از شام دوساعتی نشسته نماز خوانده خوابیدیم

(روز جمعه بیست چهارم صفر)

صبح زود از برای نماز بیدار شده خوانده دوباره خوابیدم بعد از خواب برخاسته دیدم هوای مترشح بسیار خوبی است ونم‌نم باران می آید رفتیم به آب خوردن آبی که در جلو است گویا مسهلیت دارد زیاد خوردن از این آب بمن اذیت میکرد وبقسمی شد که قدری سستی دست داد دکتر (دوبو) که طبیب کنتر کسویل است وباید بدستور العمل اورفتار کنیم تاکید کرد که دیگرما از این آب نخوریم بعد رفتیم بنقطهٔ که آب معمول را باید بخوریم گیلاس اول‌را خورده مشغول گردش شدیم قدری که راه رفتیم خسته شدیم رفتیم بمغازه شخصی که دربیخ گالری بود بقدر ربع ساعتی آنجا نشسته سه عدد قیچی‌نقره خریدیم درموقعی که دوباره آب میخوردیم ژنرال (اغناتیف) را دیدیم اول اورا نمی شناختم مسیو (کاخانوفسکی) اورا معرفی کرد بعد از شناختن از او احوال پرسی کردیم از امیرال (آرسنیف) صحبت شد خیلی ازاو اظهار رضایت کردم ژنرال (اغناتیف) خیلی آدم باشعور هوشمند خوش روئی است با او ایستاده قدری صحبت داشتیم بعد از آن باز گردش کرده دوباره خسته شدیم رفتیم بیکی از مغازه ها توقفی کرده بیرون آمده مراجعت بمنزل نمودیم جناب اشرف صدراعظم ووزیر دربار بحضور آمدند قدری صحبت شد بعد نهار خورده بقدر دوساعت خوابیدم ازخواب که برخاستیم نماز خوانده رفتیم پائین بنقطهٔ که تیراندازی میکنند چند تیر انداخته چندتخم مرغ وسایرچیزها که نشانه گذاشته بودند زدیم پس از آن کالسکه خواسته سوار شدیم رفتیم به تیر اندازی کبوتر جناب اشرف صدر اعظم ووزیر دربار وموثق الدوله ویمین السلطنه وعلاءالملك وقوام السلطنه وناصرالسلطنه وامین حضرت دررکاب بودند ووکیل الدوله هم از پاریس آمده است بعد از مراجعت بمنزل ناصرخاقان را فرستادیم آمد مشغول بنوشتن روزنامهٔ سفر شد وماهم چون عصر جمعه بود مشغول بخواندن سورهٔ والصافات شدیم بعد ساعت سازی آمد چند دستگاه ساعت آورد پسندیدیم پس برد پس از آن خیاطی که از پاریس خواسته بودیم و آورده بودند بحضور آمد چند دست لباس رسمی وغیر رسمی برای خودمان دستور العمل دادیم حاضرکند بعد یك دستخطی بصدق الدوله نوشته بایکقطعه عکس خودمان بایست برای اوفرستادیم اول شب هم رفتیم به تیاتر (اژ) خوبی از برای ما درست کرده بودند (اژغرفهٔ تماشا خانهٔ است) بازی اول را تماشا کردیم در بازی دویم چون نماز نخوانده بودیم وشام هم صرف نشده بود

برخاسته آمدیم منزل نماز خوانده شام خوردیم جناب اشرف صدر اعظم ووزیر دربار تا منزل همراه ما آمدند ولی دو باره به تیاتر رفته بودند

(روز شنبه بیست پنجم صفر)

دیشب خوابم نبرد صبح چون کسل بودم قدری خوابیدم بعد دکتر (ادکاك) آمد مارا بیدار کرد برخاسته رفتیم پائین اول کسی راکه دیدیم ناصرالملك بود کتابی در دست داشت نگاه میکرد از او پرسیدیم چه کتابی است عرض کرد مال زنی است که درچشمه گیلاسهای آب را میدهد وخط قدیم فرانسه است رفتیم باب خوردن امروز دیگر از این آب جلو منزلمان نخوردیم ازهمان آب معمول قدرسه گیلاس ونیم خوردیم وراه زیادی رفتیم ناصرالملك همروز نامه میخواند دروقت گردش جنرال (اعنا تیف) را دیدیم با اوقدری صحبت کردیم یك گل سرخ هم دستمان بود باو دادیم بعد رفتیم بیکی از مغازه های اسباب ورشو قدری خریدیم واز آنجا بتماشای اسب دوانی رفتیم که همه روز معمول داشتیم مرد وزن زیادی جمع شده بازی می کردند وپول میگذاشتند در آنجا قدری توقف وتماشا کردیم وزیر دربار وعلاءالملك هم قدری بازی کردند بعد از آنجا رفتیم به تیراندازی تیر زیادی انداختیم آمدیم منزل نهار صرف شد بعد از نهار یمین السلطنه یك نایبی را که ازجانب وزیرا مورخارجۀ فرانسه آمده بود بحضور آورد اسمش مسیو (روکفریه) است اورا سابقاً درتبریز دیده بودیم خیلی ازجانب مسیو (دلکاسه) وزیر امورخارجه اظهار تشکر وخوشوقتی از ورود ما بخاك فرانسه نمود ماهم آنچه لازمۀ مهربانی واظهار خوشوقتی خودمان بود درجواب اوفرمودیم قدری اسباب میخواستیم ابتیاع نمائیم نمونۀ آنهارا به یمین السلطنه دادیم که برود بگیرد بعد از آن قدری کاغذ بطهران و تبریز نوشته باعکسهای خودمان فرستادیم ناصرخاقان را خواستیم آمد مشغول نوشتن روز نامۀ سفرشد از وزیر همایون تلگرافی رسید که درپاریس قدری کسالت دارد بناصر خاقان هم نوشته بود باو تلگراف کردیم فوراً حرکت کرده بیاید حالا که دو ساعت بغروب مانده است موثق الدوله درحضور است وجهان نما تماشا میکنیم وحالتم الحمدلله بسیار خوب ومخصوصاً از دیروز خیلی بهتراست ناصرالملك هم بحضور آمد یکي دو فقره تلگراف بود فرمودیم بفرانسه نوشت ودستورالعمل ابتیاع پارۀ اسبابها در تلگراف بمهندس الممالك که درپاریس است دادیم یك قطعه عکس خودمان راهم دستخط کرده بناصرخاقان مرحمت فردیم

(روز یکشنبۀ بیست ششم صفر)

صبح زود از خواب بیدار شدیم دکتر (ادکاك) آمد رفتیم به آب خوردن امروز چهار

(گیلاس)

گیلاس آب خوردیم در گیلاس دوم که راه میرفتیم (جنرال اغناتیف) را دیدیم ولی نزدیك نبود که صحبتی بداریم دربین را رفتن با نظام الدوله و بمین السلطنه وسایر سفرا صحبت میداشتیم ناصر الملك هم روز نامه ترجمه میکرد عرض مینمود مردم هم باشکال مختلف گردش میکردند موزیك خیلی خوبی هم نزدیك ما میزدند بعد آمدیم منزل قدری هم در اطاق راه رفتیم جناب اشرف صدر اعظم مسیو (سووار) وزیر مختار فرانسه را که مأمور باقامت طهران است بحضور آوردند از جانب جناب رئیس جمهوری فرانسه مسیو (امیل لوبه) بعضی عرایض کرد ماهم اظهار ملاطفت فرمودیم بعد از رفتن او نهار صرف شد وبعادت هرروزه قدری خوابیدیم ازخواب که بیدار شدیم یك دسته موزیکانچی که از شهر (مرکور) آمده بودند حاضر شده چند نوت خیلی خوب زدند چون امروز یکشنبه است جمعیت زیادی از اطراف آمده وبرای دیدن ما واستماع موزیك پای منزل ما مردم بیشمار جمع شده بودند ماهم از بالا خانه تماشای آنهارامیکردیم موزیکانچیها که مرخص شدند رفتیم پائین شخصی اتوموبیلی حاضر کرده بود فرمودیم ناصر خاقانی پیش او نشسته قدری گردش کرد بعد آمدیم بالاخانه چای خوردیم از بالاخانه تماشای پائین را میکردیم در این بین دیدیم مهندس الممالك از پاریس وارد شد فرمایشاتی که باو دستور العمل داده بودیم انجام داده وتمام کرده بود از او جویای امیر بهادر جنگ شدیم عرض کرد باهم بودیم والآن شرفیاب میشود بعد که شرفیاب شد قدری با او صحبت وفرمایش فرمودیم

(روز دوشنبهٔ بیست وهفتم صفر)

صبح زود بعادت هرروزه ازخواب بیدار شدم از برای آب خوردن رفتیم پائین گردش زیادی کردیم ناصر الملك هم روز نامه میخواند چند نفر عکاس هم از اطراف عکس مارا بهیأتهای مختلف برمیداشتند واقعاً از دست عکاسهای اینجا خسته شده ایم یکساعت نمیگذارند آسوده باشیم بعد از مغازه های گالری قددی اسباب متفرقه خریده شد امیر بهادر جنگ وجمعی دیگر همراه بودند وصحبت متفرقه میداشتیم بعد از ساعتی آمدیم منزل نهار صرف شد قدری استراحت کردیم ازخواب بر خاسته نماز خواندیم وچای خورده رفتیم پائین قدری گردش کرده ودر آن گالری که مغازه هاهست راه رفتیم

(روز سه شنبهٔ بیست وهشتم)

صبح بوقت هرروز ازخواب بیدار شدیم باران می آمد هوای خیلی خوبی مایل بسردی بود

رفتیم به آب خوردن و گردش در بین گردش یك زنی را معرفی کردند معلوم شد زوجهٔ وزیر دربار اعلیحضرت پادشاه بلژیك واسمش (کنتس دولترمون) است خیلی زن نجیبهٔ بود تقریباً پنجاه سال از عمرش میگذشت قدری با اوصحبت داشتیم بعد از صرف چهار گیلاس آب آمدیم بالا قدری هم دربالا بانوکرها به صحبت مشغول شدیم تاموقع نهار رسید نهار صرف کرده دو ساعتی خوابیدیم ازخواب که برخاستیم عرض کردند پسر (مسیو کتابچی خان) از پاریس بایك اتوموبیلی آمده وحاضر است رفتیم پائین اتوموبیل را دیدیم چهار ده ساعته از پاریس با آن آمده است میخواستیم بخریم چون بشکل بار کش بود نخریدیم جای چهار نفر دارد که می توانند بنشینند فرمودیم ندیم السلطان وامین حضرت سوار شده درجلو ما بقدری حرکت کردند بعد فرمودیم ناصرخاقان سوار شد ومسافت زیادی ازپارك اورا بیرون بردند ومراجعت نمود عرض میکرد که خیلی خوب وراحت حرکت میکند امروز از صبح تادوساعت بغروب مانده اتصالا می بارید باز قدری درجلو عمارت گردش کردیم عرض کردند (عمرتوسین پاشا) که عموزادهٔ خدیو حالیهٔ مصر است از برای معالجه وآبخوردن باینجا آمده است ولی ما هنوز اورا ملاقات نکرده ایم شب بعد از صرف شام مدتی بانوکرها ازهرقبیل صحبت وفرمایش میکردیم هوای (کنترکسویل) منتهای خوشی وخوبی را دارد گاهی ابراست ومیبارد بدون رعد و برق و گاهی باز می شود غالب روزها هواهمین طوراست وخیلی باصفاست از آمدن وزیر همایون جویا شدیم ناصرخاقان عرض کرد که فرداخواهد آمد امشب تاساعت یازده که یکساعت بنصف شب مانده بود بیدار بودیم واز هرجهت خوش گذشت ناصرهمایون ومسیو (لمر) را که بپاریس فرستاده بودیم امروز آمده وفرمایشات مارا از بابت نوتهای موزیك بخوبی انجام داده اند

(روز چهار شنبه بیست ونهم صفر)

امروز صبح بموقع هرروزه ازخواب بیدار شده رفتیم پائین ازبرای آب وسلامتی صرف نموده گردش زیاد کردیم باز به محل تیراندازی رفتیم همهٔ نوکرها هم درحضور بودند وصحبت میداشتیم قدری تیراندازی کرده مراجعت بمنزل نمودیم وبعد ازصرف نهار بعادت هرروزه قدری خوابیدیم از خواب که بیدار شدیم آمدیم پائین اتوموبیلی که پسر مسیو کتابچی خان از پاریس آورده است حاضر بود امیر بهادرجنگ رافرمودیم باپسر کتابچی خان سوار آن شده ماهم کالسکه خواسته سوار شدیم رفتیم درجنگل گردش کردیم جناب اشرف صدر اعظم ووزیر دربار همدرکالسکه ما بودند وصحبت میداشتیم بعد از گردش مراجعت کرده ساعت هشت ونیم بعد از ظهر رفتیم به تیاتر تیاتر خوبی بود در پردهٔ دویم خسته شده برخاستیم آمدیم منزل

(روز پنجشنبه سلخ صفر المظفر)

صبح بعادت هر روز برخاسته رفتیم باب خوردن گردش زیادی کردیم در مغازه های گالری بعضی اسبابها خریدیم از آنجا رفتیم باسب دوانی جناب اشرف صدراعظم و نظام الدوله قدری پول گذاشتند وجزئی بردو باختی کردند قدری تماشا کرده از آنجا بتیراندازی رفتیم بعد بمنزل آمده صرف نهارشد وقدری خوابیدیم چهارساعت بعد از ظهر خبر کرده بودیم به (وتیل) برویم که یکی از دهات نزدیك اینجاست واز اینجا تا آن نقطه یك فرسنگ راه است آنجا هم یك قسم آب معدنی دارد که برای بعضی از امراض مفید است هزار نفرسکنهٔ اصلی آنجاست ولی درموقع آب خیلی جمعیت ازاطراف بآنجا میروند رفتیم بآنجا جناب اشرف صدر اعظم و وزیر دربار و پارهٔ از نوکرها در رکاب بودند پارك بسیار خوبی دارد دکاکین خیلی قشنگ مهمانخانهای متعدد دو تیاتر بسیار مقبول خیلی جای مصفای خوبی است هوای خوشی هم داشت بمیرزا ابراهیم‌خان عکاسباشی فرمودیم که عکس همهٔ آنجارا بردارد از قراریکه عرض کردنددە بیست سال است اینجارا احداث و آباد کرده اند جای مصنوعی تعبیه کرده بودند برای شکار گراز خیابانی ساخته بودند که طول آن چهل پنجاه قدم بود اطراف خیابان را بقدر یك ذرع خاك ریخته وبلند کرده ودرآخر خیابان دو قراولخانهٔ کوچك خوبی ساخته بودند گراز را از آن قراولخانه ول می کردند بعرض خیابان میدوید وشخص باید دربین دویدن او که تقریباً سه ذرع میرود اورا بزند وبهرکجای تن او میخورد از آن قراولخانه هاچوبی بلند می کردند که نمرهٔ زدن اورا نشان میداد ما چند تیر انداختیم همه را زدیم وزیر دربار هم خیلی خوب زد بهرجهت خیلی جای تماشائی وتیراندازی خوبی بود از آنجا رفتیم بشکار کبوتر تقریباً مثل کبوترزنی کنتر کسویل است تفاوتی که دارد جلو آن باز است واطاق ندارد چند قطعه کبوتر زدیم از آنجا رفتیم بدکاکین وهوتلها قدری گردش کردیم در آنجا هم سه آب دارد تقریباً مثل آب کنتر کسویل است جمعیت زیادی از اطراف آمده بودند همان پسریکه چند روز قبل در اینجا عکس ماوا انداخت وسوار ولوسیپد وهمه جا همراه بود در اینجا هم چندین مرتبه عکس مارا بتفاوت برداشت معلوم شد خود اوهم از اهل (وی تل) است خیلی تماشا کردیم بعکاسخانهٔ آنجا هم رفته چند قسم عکس انداختیم تقریباً نزدیك غروب مراجعت بمنزل نمودیم وقدری درباغ گردش کرده آمدیم بالاخانه بعد از شام امیر بهادر جنگ وناصرهمایون وناصرخاقان درحضور بودند وخیلی صحبت داشتیم ساعت یازده خوابیدیم

(روز جمعه غرهٔ ربیع الاول)

امروز صبح زود از خواب بیدار شدیم و برسم هرروزه رفتیم به آب خوردن امروز باز قدری آب را علاوه کردیم خیلی راه رفتیم و با نظام الدوله و علاءالسلطنه وزیر مختار ما که تازه از لندن آمده است قدری صحبت کردیم مهندس الممالك هم روز نامه میخواند ناصر الملك دیروز مرخصی گرفته رفت بپاریس که بعضی لوازم خودرا تهیه نموده بزودی مراجعت کند بعد از آب خوردن عرض کردند بعضی نوتهای آواز ایرانی را که ناصرهمایون درست کرده و به ارکستها داده بود مشغول زدن هستند رفتیم دیدیم خیلی خوب میزدند یمین السلطنه وجمعی دیگر همراه بودند الحق ارسلان خان ناصرهمایون هم خیلی خوب ازعهدهٔ تعلیم آنها برآمده است بعد بمنزل آمده نهار خورده استراحت کردیم بعد از خواب بحمام رفته از حمام که بیرون آمدیم یك دسته موزیك نظامی از شهر پاریس آمده بود چند نوت خیلی خوب زدند ومرخص کردیم رفتند حالا که نزدیك غروب جمعه است مشغول خواندن سورهٔ والصافات شدیم یمین السلطنه راخواسته به او دستورالعمل ساعت دادیم که چند دستگاه از پاریس بخواهد علاءالسلطنه را هم خواسته باودستور العمل چند قبضه تفنگ دادیم که سفارش بدهد از لندن برای ما حاضر نماید دوربین عکاسی هم که از پاریس بتوسط صنیع السلطنه خواسته بودیم رسید از آن چند شیشه عکس انداخته بعکاسباشی دادیم که آنهارا ظاهر کرده بحضور بیاورد نیمساعت از شب گذشته رفتیم به تیاتر تیاتر بامزهٔ بود پرده سوم که تمام شد چون شام نخورده بودیم برخاسته آمدیم منزل وزیر دربار وامیر بهادرجنگ وناصرخاقان وجمعی دیگر از نوکرها درحضور بودند وبصحبت مشغول بودیم بعد خوابیدیم

(روز شنبهٔ دوم ربیع الاول)

صبح بسلامت از خواب برخاسته رفتیم بسر چشمه دوسه روز است باز چهار گیلاس آب میخوریم الحمد لله این اب خیلی بما سازگار شده است حالتم خیلی خوب است مهندس الممالك روزنامه میخواند واحوال چین وژاپون را به عرض میرسانید قدری در گالري گردش کردیم ارکسها قدري موزيك ايراني زدند و خيلي خوب ميزدند تمام فرنگيها نوت ايرني را پسنديده اند بعد آمديم منزل نهار صرف کرده رفتيم بعكاس خانه بالباس رسمی عکس انداختیم بعد قدری استراحت کرده ازخواب که برخاستیم دندانسازی آمد دندانهای مارا اصلاح کرد تقریباً متجاوز از نیمساعت طول کشید جای صرف شد یك کتابی که سیاحت نامهٔ شخص انگلیسی بایران بوده وآنرا بفرانسه ترجمه کرده بودند ناصرالسلطنه خریده پیش کش کرد بعد را خیال سواری

(و گردش)

و گردش داشتیم که در آن بین هوا شروع بباریدن کرد منصرف شدیم موثق الدوله وامین حضرت وندیم السلطان وسعد الدوله وزیر مختار بلژیك هم که باینجا آمده است بحضور آمدند بعد جناب اشرف صدر اعظم هم آمدند ویك قوطی سیگار خیلی ممتازی پیشکش کردند سعد الدوله هم چند قطعه عکس فامیل (مس کوریرا) بحضور آورد

(روز یکشنبهٔ سوم)

امروز صبح ازخواب بیدار شده بوقت هرروزه رفتیم توی پارك وآب خورده موافق معمول گردش کردیم وزیر دربار حاضر نبود اورا احضار فرمودیم بعد از ساعتی بحضور آمد مشغول صحبت وراه رفتن بودیم امروز سه فنجان آب خوردیم جناب اشرف صدر اعظم هم نزدیك نهار بعمارت آمده شرفیاب شدند دکتر (ادکاك) ودکتر (دوبو) هم حاضرشده حالت مرا ملاحظه کرده واز ترتیب خواب استمزاج نموده رفتند مشغول نهار شدیم بعد از نهار میرزا ابراهیم خان عکاسباشی را خواسته فرمودیم بپاریس برود وپارهٔ دستور العملهای باو داده شد که چند عدد دور بین عکاسی ابتیاع نماید ناصرخاقان هم استدعای رفتن پاریس را نمود مرخص کردیم که بپاریس رفته وزیر همایون را اگر بهتر شده است بیاورد امروز ظهیر الدوله وموثق الدوله ومهندس الممالك وجمعی دیگر از سویت برای اسب دوانی رفته اند بعد از نهار استراحت کرده از خواب برخاستیم رفتیم پائین قدری تیر اندازي کردیم وچون امروز یکشنبه بود جمعیت وازدحام زیادی شده بود ودور ما برای تماشا اجتماع کرده قدري اسباب زحمت شده بودند به پلیس اشاره کردیم بزبانی از آنها اعتذار نموده دور کردند ندیم السلطان وامیر بهادرجنگ وناصرالسلطنه وامین حضرت وآقا سید حسین وسایر نوکرها هم بودند بقدر یکهزار قدم راه رفته از باغ ومنزل خودمان خارج شدیم بیرون (کنترکسویل) را هیچ روز مثل امروز ندیده بودیم خیلی باروح وصفا است وآن سمت راه آهن راکه میدیدیم بعینه مثل اراضی بیرق ولیوان که از ییلاقات آذربایجان است بود وافسوس داشتیم که اسب حاضر نبود که سوار شده شکار بلدر چین وغیره بکنیم جلو منزل ماچون درختهای بزرگ زیاد سایه انداخته است آن روح وصفای اطراف شهر را ندارد بیرون (کنترکسویل) بسیار با صفا است بعد از ساعتی بمنزل مراجعت کردیم سعد الدوله عکس سرسکه هارا بحضور آورد وزیر دربار هم بود قدری صحبت کردیم حقیقة وزیر دربار درباب پول وسرسکهٔ ایران خیلی خدمت کرده است چون امروز ناصرخاقان بپاریس رفته است روزنامهٔ سفر را داده ایم وکیل الدوله مینویسد وحالا که یکساعت ونیم بغروب مانده است مشغول صحبت وتقریر مطالب روزنامه

هستیم دندانسازیکه از پاریس خواسته بودیم آمده بود چند دانه دندانهای مارا اصلاح کرده دو سه تا هم مانده است که فردا اصلاح نماید حالا که هنگام عصر است بسیاری از زنها جلو عمارت ما جمع شده اند عکس آنها را فرمودیم انداختند شب را به تیاتر رفتیم هوای آنجا بسیار گرم بود وبازی کمدی بود بسیار خوب بازی میکردند بعد از اتمام بمنزل مراجعت کرده صرف شام شد ماسه نفر پیشخدمت داریم که باید خدمت مارا بکنند آنکه ناصر همایون است ناخوش شده آنکه ناصر الممالک است سرش درد میکند وآنکه ناصر خاقان است بپاریس رفته امشب هیچ کدام از آنها حاضر نبودند امیر بهادر جنگ وسقاباشی وسه نفر فراش خلوت وآقا سید حسین حاضر شدند قدری به صحبت مشغول شده بعد استراحت کردیم

(دو شنبه چهارم ربیع الاول)

صبح از خواب بیدار شده الحمد لله حالتمان خیلی خوب بود برای خوردن آب پائین رفته بعادت همه روزه مشغول خوردن آب وراه رفتن شدیم داخل مردم بودیم ووضع خوشی داشتیم ودرمیان مردم اشخاص مختلف از هرقبیل از مرد و زن دیده میشدند یکنفر فرنگی بود خیلی خوب تیرمی انداخت ودرقراول رفتن دقت میکرد پسر دندان ساز پاریسی هم بود اوهم چند تیر انداخت امین حضرت وناصر السلطنه ووکیل الدوله وسایرعملهٔ خلوت هم حاضر بودند ما چند تیر خوب انداخته نشانهارا زدیم گرهائی که در هوا آویزان بود ومیچرخید وبعضی که روی آب انداخته بودند همه را زدیم ناصر السلطنه هم چند تیر انداخته خلط مبحث کرد خلاصه چون خوردن آب تمام شده بود ببالا خانه آمدیم جناب اشرف صدر اعظم ووزیر دربار شرفیاب شدند بعد صرف نهار کرده ساعتی بعد استراحت نمودیم ازخواب که بیدار شدیم دندانساز حاضر شده باقی دندانهای مارا اصلاح کرد پس از آن نماز خوانده برای تفرج رفتیم پائین قدری راه رفتیم جناب اشرف صدر اعظم ووزیر دربار وسایرین هم بودند امروز آن عکاس پیرمرد ورشوی سابق الذکر عکسهای مارا از ورشوی به (کنترکسویل) آورده بود یکهزار منات باو انعام دادیم حالا که یکساعت بغروب مانده است درعمارت هستیم نوشتجات تبریز رسید و ملاحظه شد امروز اسبابی خریدیم که مسافت راههارا ازروی نقشه معین میکرد ومهندس الممالک تانیمساعت بغروب مانده مشغول تعیین ونوشتن آن بود تلگرافی از ولیعهد رسید از سلامت او وسایر بستگان خوشوقت شدیم امشب هم تیاتر است اما چون هوای آنجا گرم است نرفتیم ولی خبر دادیم که فرداشب در قهوه خانه جلو عمارت (کنسر) تهیه نمایند وانشاء الله فرداشب (بکنسر) خواهیم رفت دوساعت از شب گذشته شام خورده ساعتی بعد استراحت (کردیم)

کردیم امیر بهادر جنگ هم ضمناً مشغول گفتن حکایات بود که مارا مشغول بدارد دو ساعت از شب گذشته رعد وبرق شدیدي شد وباران خوبی بارید

(روز سه شنبه پنجم ربیع الاول)

الحمدلله باحالتی خیلی خوش از خواب بیدار شدیم وبا کمال تردماغی موافق معمول پائین رفته مشغول خوردن آب شدیم باران هم اتصالا می بارد وهواي خوبی است مدتی راه رفتیم جناب اشرف صدر اعظم ووزیر دربار وسردار کل و ظهیرالدوله وامیر بهادر جنگ وجمعی دیگر از نوکرها حاضر بودند یکی از جنرال های معتبر فرانسه هم امروز شرفیاب شد باواظهار التفات فرمودیم واز طرف فوج ابواجمعی خود عرض تشکر کرد نزدیك ظهر بود که بمنزل آمدیم باران هم بازمی آمد دکتر (ادکاك) ودکتر (دوبو) ومیرزا ابراهیمخان دکتر شرفیاب شده حالت مارا ملاحظه کردند بعد مشغول صرف نهار شدیم واستراحت کردیم عصر پائین آمده درجلو مغازه ها وگالری گردش نمودیم و بتیراندازی رفته قریب یکصد فرانك از ناصرالسلطنه شرط بندی کرده بردیم یك زنیهم بود که خیلی خوب تیراندازی میکرد وچند تیرانداخت بعد ما تفنگ را گرفته گنجشگی دربین هوازدیم وچند عدد پول هم درهوا زدیم اطراف مارا زیاد جمعیت کرده بودند مدتی در بالکن راه رفتیم وزیر دربار بشهر (نان سي) برای دیدن کار خانه جات رفته است شب مراجعت مینماید سه ساعت بغروب مانده است موثق الدوله و ظهیرالدوله وامیر بهادرجنگ ومصدق الملك در حضور هستند وکیل الدوله هم مشغول نوشتن سفرنامه است (آنتوانخان) پسر نظم الملك (کنت درمنت فرت) هم که دراین سفر بسمت نیابت ایشیك خانه همراه ظهیرالدوله است حاضر بود چون خوب پیانو میزند فرمودیم قدری پیانوزد بعد از یکساعت وزیر همایون با ناصر خاقان از پاریس آمده شرفیاب شدند وزیر همایون شرح سفر خود وآنچـه در (اکسپوزیسیون) پاریس دیده بود یکي یکی بعرض رسانید بعد رفتیم به (کنسر) برای استماع سازیك خانمی که خیلی خوشگل ومو قرامت وپوست روباه سفیدی در گردنش بود وآواز خواند وبسیار خوب خواند معلوم میشود ازتجبأ است بعدناصر همایون را فرمودیم پیانوزد خیلی خوب زدتمام فرنگیها تمجید کردند بعد (آنتوان خان) پسر (کنت) قدری پیانوزد وزیر دربار که بشهر (نان سی) رفته امشب را آنجا مانده است جناب اشرف صدراعظم وعلاءالملك ونظام الدوله و وزیرهمایون وعین السلطنه ودیگران بودند ساعتی بعد مراجعت بمنزل کردیم

﴿ روز چهار شنبه ششم ربیع الاول ﴾

بعادت هر روزه صبح زود و بلکه از روزهای دیگر قدری زودتر از خواب برخاستیم زیرا همه روزه ساعت هفت بعد از نصف شب میرفتیم به آب خوردن امروز صبح که برای نماز برخاستیم دیگر خوابمان نبرد همان ساعت شش رفتیم برای خوردن آب تمام مردم خواب بودند فرستادیم دکتر (ادکالک) را بیدار کردند مهندس الممالک را هم احضار کردیم آب خورده مدتی راه رفتیم بعد جناب اشرف صدراعظم هم آمدند پس از آن آمدیم بالا نهار خورده خوابیدیم از خواب برخاسته رفتیم بائین وزیر همایون آمد گردش کنان بمحل تیر اندازی رفتیم تیر زیادی انداختیم ناصرالسلطنه سوار ولوسیپد شده قدری راه رفت تماشا کردیم بعد از گردش آمدیم بالا وزیرهمایون را خواستیم سفرنامه را فرمودیم نوشت دختر رئیس پلیس آنجا را که بسن نه سال خواستیم آمد قدری پیانو زد خوب میزند دختر کوچك خوبی است یك انگشتری هم باو مرحمت فرمودیم بعد رفتیم به تیاتر تماشای خوبی دادند خیلی خوش گذشت سه پرده بود اما ما زیاده از دو پرده را تماشا نکرده مراجعت بمنزل کردیم

﴿ روز پنجشنبهٔ هفتم ربیع الاول ﴾

صبح برخاستیم برحسب معمول آب خورده قدری راه رفتیم بعد رفتیم بتیر اندازی از ناصر السلطنه نذر بسته چندلوئی برویم بعد باامیر بهادر جنگ فرمودیم رفت ببازی اسب بازی بقدر یکصد فرانك باخت بعد آمدیم ببالا خانه نهار خوردیم وخواب مختصري كرده عصر سوار کالسکه شده رفتیم بگردش جناب اشرف صدراعظم هم درکالسکه با ما بودند وزیردربار وموثق الدوله هم ازعقب ما می‌آمدند از آن راهی که سربالامیرود وخیلی مصفی است رفته قدری گردش کرده مراجعت بمنزل نمودیم وزیرهمایون بحضور آمد از او جویا شدیم که امروز کجا بوده است معلوم شد در اطاق خلوت مشغول جمع آوری ونوشتن روز نامهای عقب ماندهٔ ایامی که به پاریس رفته بود بوده است شب بعد ازصرف شام رفتیم به تیاتر امشب بازیگرهاي تازه آمده بودند چندان تعریفی نداشتند دوپرده مانده مراجعت بمنزل کرده خوابیدیم

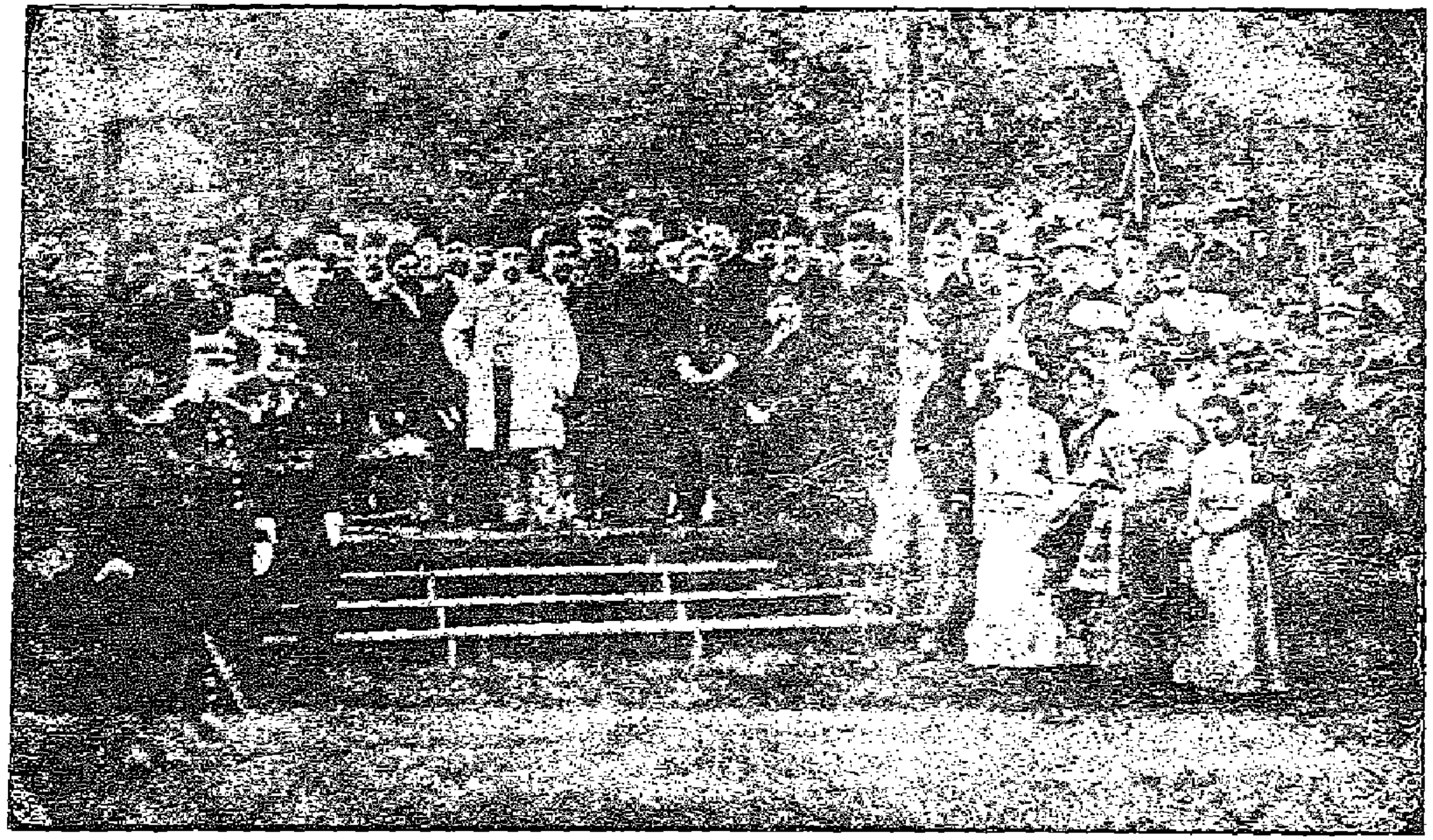
﴿ روز جمعه هشتم ربیع الاول ﴾

امروز بعد از نهار باید برویم بشهر (اپی نال) صبح برحسب معمول آب خورده قدری راه رفتیم وبمغازه رفته مختصر خریدی کردیم بعد آمدیم بالاخانه نهارخورده بیست دقیقه ازظهر گذشتهٔ سوار کالسکه شده بکنار راه آهن رفتیم وازآنجا سوار ترن بخار شدیم همراهان ما

(بمنازل)

بمنازل خودشان که در گار معین کرده بودند رفتند در واگون منزل ما جناب اشرف صدر اعظم وزیر دربار وامیر بهادر جنگ ووزیر همایون ویمین السلطنه ومسیو (طالن) حاکم (ابی نال) ومحال کنتر کسویل وناصر السلطنه وامین حضرت بودند ترن حرکت کرد باران هم می بارید بقدری صحرا با طراوت وصفا وسبز وخرم است که میتوان گفت اغلب از سال هوای فرنگستان بهار است تابستان ندارد از بعضی شهرها وآبادیها گذشتیم که اسامی آنها از این قرار است (بازوال) (همیون ماتا نکور) (راسی کور) (ومیبر) بعد به (ابی نال) که شهر معتبری است رسیدیم در گار راه آهن پیاده شدیم بااینکه غیر رسمی آمده ایم ولباس ساده داریم معهذا نایب الحکومهٔ شهر وکدخدا ورئیس پلیس وغیره تماماً در گار راه آهن حاضر شده بودند نطق رسمی از طرف اهالی شهر درتشریفات ورود مانمودند ماهم جوابی دادیم از گار بیرون آمده داخل شهرشدیم توی شهر جمعیت زیادی ایستاده بودند این شهر بقدرسی هزار نفر جمعیت دارد وبواسطهٔ اینکه نزدیك سرحد المان است دولت فرانسه قلعه‌جات نظامی متعدد با تمام مهمات حربیه ولوازم قشونی دراطراف این شهرساخته و پرداخته که در نهایت اعتبار واستحکام است وما باید امروز بملاحظه وتماشای آنها برویم در جلو خیابان برای ما کالسکه حاضر بود سوار شده از کوچه های شهر گذشتیم زن ومرد زیادی درمعابر جمع بودند وهورا می کشیدند گویا اهالی این شهر هیچ ایرانی ندیده اند رفتیم برای قلعه های نظامی از شهر تا آنجا با کالسکه بقدر یکساعت راه بود از شهر خارج شده زمین همه جا جنگل وسبزهٔ بسیار باصفا بود تارسیدیم به بلندی وتپهٔ سبزی که در این صحرا وجنگل از تمام زمینها بلند تر ومشرف باطراف است آنجا قلعهٔ نظامی را باین وضع بنا کرده اند که زیر تپه را سوراخ نموده راهی مانند دالان باز کرده اند که کالسکهٔ تاوسط آن رفت بعد از طرف دیگر بیرون آمده پیاده شده تا سر تپهٔ که مرتفع ترین نقاط است رفتیم آنجا سرپوشی از آهن درست کرده اند که زیر آن دو توپ است که دهن توپها محاذی دو سوراخ زیراین سرپوش است ووقت تیر انداختن سرپوش با توپها حرکت میکند و گلوله را به نشانه می اندازند واز قراریکه گفتند چون این توپها در زیر سرپوش است توپچیٔ که مهندس است نشان گرفته توپ را بهرجا میخواهند می اندازد و بنشانه میخورد اما اگر از دشمن گلولهٔ توپ باینجا برسد برروی سرپوش خورده ابداً صدمهٔ بتوپ وتوپچی نخواهد رسید ونیز از قراریکه عرض کردند در زیر این سرپوش آئینه گذارده اند که با آن آئینه مقیاس نشانه را صحیح کرده تیر را مي اندازند وبه نشانه میرسد ولی ما خودمان ندیدیم در اطراف این تپه همه جا زیر کوه را خالی کرده واطاقها ساخته اند که در هراطاقی بیست نفر سرباز درکمال استراحت میگذرانند

وهر اطاق سوراخ ومنفذ مختصری ببالا دارد که روی آنرا باسرپوش بسته ودر موقع جنگ باسرپوش آهن محفوظ میدارند و بالفعل بقدری جا و منزل در زیر این تپه است که بقدرچهار هزار نفردر این زیر زمینها وپورتها منزل دارند وروی منازل آنها تپهٔ خاکی است که سبز و خرم وجنگل است که ابداً گلولهٔ توپ وتفنگ دشمن بانها کار گرنمی شود انبار قور خانه و ذخیره ومخزن مهمات حربیه ولوازم این قشون نیزتماماً در زیر همین تپه ها موجود است بلکه در موقع جنگ بقدر کفایت هیجده هزار نفرقشون مهمات جنگ آماده دارند واز این قبیل قلعه ها درتمام سرحدات فرانسه متعدد بناشده است بخصوص در اطراف شهر (نان‌سی) که بقدر هیجده قلعهٔ نظامی بهمین وصف دارند که این طرفها را از قشون دشمن محفوظ میدارد امروز برای ملاحظه وتماشای مانریب جنگ نظامی داده‌اند که قشونی بطرف این تپه حمله آورده میخواهد اینجا را فتح نماید واز قلعه سرباز‌ها باتوپ وتفنگ دفاع میکنند خلاصه آمدیم بالای تپه دور همان سرپرش آهنی صندلی گذارده بودند ژنرال کل این قشون باسرهنگ وسایر صاحبمنصبان خود وحاکم شهر (نان سی) بودند از همراهان ما هم جناب اشرف صدر اعظم ووزیر دربار وامیر بهادر جنگ ووزیر همایون ویمین السلطنه وسایر ملتزمین حضور داشتند با دوربین تماشا میکردیم والحق خیلی هم تماشا داشت بسیار خوب طرحی بود اول سر بازها در اطراف تیر اندازی کردند بعد سوار های زیاد آمده در این طرف سر بازها بوضع خوبی شلیك نمودند آخر فتح نصیب طرف مقابل شد خیلی تمجید وتحسین کردیم بعد آمدیم پائین روی تپهٔ دیگر توپی بما نشان دادند که هشت سانتیمتری بود از روی قواعد نظامی که در توپخانه میدانیم بعضی اطلاعات اظهار کردیم که صاحبمنصبان فرانسه تمجید وتحسین نمودند بعد رفتیم توپ دیگری که دریك دقیقهٔ هشت تیر می انداخت دیدیم بسیار توپ خوبی بود پس از تماشا مراجعت کرده به ترن راه آهن نظامی آمدیم که بسیار قشنگ وکوچیك وظریف است سوار شده بشهر (اپی نال) رفتیم این قسم راه آهن برای شمیرانات طهران بسیار خوب است در نزدیك شهر کارخانه بود که صورت برای روز نامجات وغیره چاپ میکردند رفتیم تماشا کردیم چرخها وماشینها زیاد دارد که از هر کدام درساعتی هزار ورق کتاب مصور وروز نامهٔ مصور وغیره بیرون می آید از یکطرف روی یك چرخ کاغذ سفید میگذارند از طرف دیگر چاپ شده بیرون می آید وبایك چرخ کوچك دیگر جمع آوری ودسته می شود بطوریکه عقل حیرت مینماید از آنجا رفتیم بخانه وباغ حاکم زوجهٔ او که زن بسیار نجیب محترمی است از ما وهمراهان پذیرائی کرد چای وعصرانه خورده نماز خواندیم بعد رفتیم بباغچهٔ بتازری (صیفی کاری) قدری گردش وتماشا کردیم خیلی خوب وباطراوت بود چندین قسم کاهو های خوب داشت



عکس گروپی است که در موقع مشق نظامی در حضور مبارک در کنتر کسویل برداشته شد
بسعی واهتمام اقل محمد حسن لاری در بندر بمبئی گراوور شده





سبزی آلات را خیلی منظم وبا کیزه کاشته بودند بعد رفتیم به پارك شهر که بیرون عمارت حکومتی بود گردش کردیم بقدري اطفال کوچك دور ما جمع شده بودند و ویولوشاه (زنده بادشاه) میگفتند که نگذاشتند آسوده باشیم عاقبت پلیس آمـده از آنها جلو گیری کرد متصل فریاد میکردند وباطراف میدویدند گویا تا بحال هیچ ایرانی ندیده بودند خلاصه وقت غروب بود که از آنجا سوار کالسکه شده آمدیم براه آهن این شهر رود خانه بسیار خوبی دارد که از وسط شهر میگذرد آب پاك باصفائی دارد وچندین سد در رود خانه بسته اند که آبشارها تشکیل یافته است این رود خانه ماهی قزل آلاهم دارد بجا تم گفتیم بگویید چند قطعه گرفته بجهت ما به کنترکسویل بفرستد بعد براه آهن سوارشده مراجعت به کنترکسویل کردیم یکساعت ازشب رفته وارد منزل شدیم شام خورده چون خسته بودیم زود تر استراحت کردیم دستور العمل مانوری که امروز در (اپینال) دادند ازروی قواعد نظامی که رئیس کل نوشته بود وصورتی از آن بما داده از اینقرار است

(حرکت مشق جنگی در اپینال)

حرکت مشق جنگی قشون ساخلوی در (اپی نال) درششم ماه ژولیه یکهزار ونهصد مسیحی مطابق ربیع الاول یکهزار وسیصد وهیجده ۱۳۱۸ هجری

یك حرکت مشق جنگی ازقشون ساخلو در روز جمعهٔ ژولیه بفرماندهی کلنل مسیو (نیارد) درحضور اعلیحضرت شاهنشاه ایران مجری ومعمول خواهد شد

آتشهای طرف مقابل (لنشان دنوبل) بواسطهٔ دسته جات توپخانه محـاصره کننده که مصمم حمله کردن به قلعهٔ (لنشان) است خاموش میگردد قسمت قشون حمله کننده که (آ) باشد در تحت حکم سرهنگ مزبور که فرمانده فوج یکصد وچهل ونهم است مرکب از سه باطالیان صد وچهل ونهم ودو اسکادرون (شاسریا) مخبران تیر انداز از فوج چهارم

قسمت قشون مدافع که (ب) (د) باشد درتحت حکم نایب سرهنگ (مسیو نیبره) است ومرکب از چهار دسته که هریك از آن دسته ها ازیك باطالیان آمده وعبارت از دویست وپنجاه نفراست

ودستهٔ دواز دهم سواره از فوج هشتم توپخانه

ودستهٔ سوم توپخـانهٔ پیاده از فوج هشتم توپخـانه

دو اسکادرون از فوج چهارم شاه

ترتیب حرکات دو قسمت لشکر

احکام مفصل بواسطهٔ فرماندهان هر قسمت قشون به فرماندهان اسلحهٔ سه گانه که مدافعین

(فرانسه)

همینکه میرسد که قشون باید بهمان اوقات معینه حرکت نموده مکانهای خود را بگیرند

وضع جنگ

تدارك مهمات

به هر سربازی یازده فشنگ بی گلوله و به هر توپ بزرگی ده کیسه باروط و به هر توپ کوهستانی

بیست وپنج تیر فشنگ داده میشود

علامت

قسمت قشون حمله کنند که (آ) باشد برروی کلاه پارچهٔ سفیدی میگذارند ودر صورتی که

مسافتهای موقع حرب بعد بهم برساند دستور العملهای ثانوی بجهت فرماندهان هر قسمت

فرستاده میشود پس از اتمام حرکت قشون حمله کننده ومدافع بزودی وجابکی آمده درجادهٔ

راه آهن که شصت سانتیم عرض دارد باطراف مغرب وممتد است ازنقطهٔ زاویهٔ خط راه جنگی

صف میکشند وفوج چهارم شاسر از پهلوی پل سنت (از این) می آیند

روز شنبهٔ ۲۴ ربیع الاول

امروز صبح برسم معمول برخاسته آب از چشمه خورده بنا کردیم براه رفتن در این گردش

اشخاص زیاد از هر قبیل میدیدیم که راه میروند و آب میخورند و گردش میکنند واز دکاکین

های امتعه خرید مینمایند بعد از مدتی گردش بعمارت منزل خودمان مراجعت کرده نهار

خورده خوابیدیم از خواب که برخاستیم سوار شده رفتیم بتیر اندازی کبوترها باران هم

بشدت می بارید به محل مزبور رسیده هفت هشت تیر انداختیم وتماماً را زدیم فرنگیها تعجب

نمودند بعد سوارشده مراجعت بمنزل کردیم آن شخصهٔ که گاهی از او ذکری نموده وحدس

زدیم که آواز دارد تا اینکه آمد وخواند ولی آواز فرنگی میخواند این دو روزه ارسلانخان

ناصرهمایون ومسیو (لمر) ازروی نوت آواز ایرانی وشعر فارسی باو آموخته بودند امروزعرض

کردند حاضر است که آواز ایرانی بخواند باطاق جلو تیاتر رفتیم در آنجا ایرانیهای خدام

ماوچند نفر از فرنگیها بودند ناصر همایون پیانوزد ودختر مغنیه شروع کرد بخواندن آواز

ایرانی را بقدری خوب خواند که ما تعجب کردیم شعرفارسی راهم در کمال خوبی میخواند

ناصرهمایون درظرف دوسه روز خوب باو آموخته است بعد بمنزل آمده نماز خوانده شام

خوردیم ورفتیم به تیاتر امشب دسته تازه آمده بازی میکردند دونفر شان بدنبودند اگرچه

ماچندان خوشمان نیامد اما دیگران خیلی تعریف وتحسین میکردند ولی آن زنیکه رئیس دستهٔ

زنان بازیگر تیاتر است از اول تاحال اینجاست وهر دستهٔ می آیند او بر آنها رئیس است

(خلاصه)

خلاصه سه پرده تیاتر را ماندیم بعد برخاسته بمنزل آمده خوابیدیم

—(روز یکشنبه دهم ربیع الاول)—

امروز صبح برخاستیم رفتیم پائین بجهت خوردن آب بقدری هوا سرد بود که هیچ میل بخوردن آب وراه رفتن در پارك نمی کردیم گیلاس اول را خورده قـدری راه رفتیم باز آمـده آب خوردیم دیدیم خیلی هوا سرد است با اینکه اول تابستان هوای اینجا مثل هوای اواسط پائیز تبریز است هرقدر راه رفتیم دیدیم گرم نمیشویم آخر رفتیم توی دکان آخري قدری با صاحب دکان صحبت داشتیم گرم شده آمدیم بیرون دیگر از شدت سرما گیلاس آخری آب را نخورده آمدیم بالاوقت نهار بود نهار خورده مختصراستراحتی کردیم طرف عصری بعکاسباشي فرمودیم آن شخصی که بتوسط صنیع السلطانه از پاریس (سینمو فتگراف) و (لان ترما ژیك) آورده است اسباب مزبوررا حاضر کند که ملاحـظه نمائیم رفتند نزدیك غروب اورا حاضر کردند رفتیم بمحلی که نزدیك مهمانخانه است که نوکرهای ما درآنجـا شام ونهار میخورند نشستیم اطاق را تاریك کردند هر دواسباب را تماشا کردیم بسیار چیز بدیع خوبی است اغلب امکنهٔ (اکسپو زیسیون) را بطوری درعکس بشخص تماشا میدهد ومجسم مینماید که محل کمال تعجب وحیرت است اکثر دور نماها وعمارات (اکسپوزیسیون) وحالت باریدن باران ورود خانهٔسن وغیره وغیره را در شهر پاریس دیدیم وبعکاسباشی فرمودیم که همهٔ آن دستگاه ها راابتیاع نماید بعد عرض کردند تیاتر حاضر است رفتیم به تیاتر همان بازیگرهای همیشگی بودند بازی خوب ممتازی نشان دادند حکایت دختر کشیشی بود که بکوه رفته پرت شد وبعضی اتفـاقات فوق العاده باورو داده بود که تماماً درتیاتر نمودند خیلي تماشا داشت بعد از اتمام که مـدتی از شب گذشته بود مراجعت بمـنزل کرده شام خورده استراحت نمودیم امروز هم بعضی جواهریها از پاریس آمده بودند جواهر زیدی داشتند قدری از آنها خریدیم الماس وزمرد های مارا با تسبیهای مروارید دیدند خیلی تعریف وتمجید کردند

—(روز دوشـنبه یازدهم)—

صبح برخاسته آب خوردیم امروز مدت خوردن آب تمام است چهار نصف استیکان آب خوردیم الحمد لله تعـالی این آب خیلی بما نفع کرده والحق دستورالعمل ومعالجات وزیر دربار بصلاح دید اطبای بزرگ خیلی نافع واقع شده است بعد از خوردن آب قدری راه رفته آمدیم بالا بعد از نهار خواب مختصری کرده عصر باز قدری گردش کردیم امشب دیگر بتیاتر نرفتیم بعد از شام باامیر بهادر جنگ وامین حضرت که درحضور بودند قدری صحبت داشتیم

(روز سه شنبه دوازدهم)

امروز دیگر آب نخوردیم روز راحت است نهار خورده عصری رفتیم بمحلی که سوار های فرانسه حاضر شده تیر اندازی میکردند چندین قسم تیراندازی نمودند اول نیزه بازی زیادی کردند بعد دفیله نموده پس از آن سرهای کاغذی زیادی در میدان ریخته با نیزه برمی داشتند بعد حلقهٔ زیادی آویخته بودند سوارها می آمدند با نیزه برمیداشتند خیلی تماشا دادند جمعیت زیادی هم که تقریباً بقدر دو هزار نفر بود جمع شده بودند وتمام مردم می گفتند شاه ایران وقشون فرانسه زنده باد بعد آمدیم منزل وشب را به تیاتر رفتیم امشب دستهٔ تازه در تماشا خانه بودند اینها بازیگرهائی هستند که در شهر (ویشـی) بازی میکنند والحق بد بازی میکردند مادو پرده باقی بود که برخاسته آمدیم منزل

(روز چهار شنبهٔ سیزدهم ربیع الاول)

امروز صبح ازخواب برخاسته رفتیم پائـین قدری راه رفتیم بعد جلو عمارت نشستیم ساعت ده کالسکه حاضر شد با جناب اشرف صدر اعظم ووزیر دربار سوار شـدیم جمعی دیگر از همراهان هم ملتزم رکاب بودند رفتیم به (ویشی) نهار را آنجا خوردیم وبعد از نهار قدری خوابیدیم بیدار شده درپارك ویشی گردش کردیم سوای جناب اشرف صدراعظم ووزیردربار اشخاصی که امروز در رکاب بودند امیر بهادر جنگ موثق الدوله امین حضرت ناصر الملك وزیر همایون ناصرخاقان بودند بعد رفتیم قدري تیراندازی کردیم حاکم اینجا مجسمهٔ بیادگار تقدیم کرد بعد بدکانهای آنجا رفته گردش نمودیم وبعضی چیزهای مختصر خریدیم سه ساعت بغروب مانده مراجعت بمنزل نموده درباغچه (کنتر کسویل) باز گردشی کردیم ورفتیم بتیر اندازی دختر انگلیسی در آنجا تیراندازي می کرد وهرچه تیرمی انداخت تماما به نشان میزد همچو دختری که باین خوبی تیراندازی نماید ندیده بودیم بعد آمدیم منزل وشب به تیاتررفتیم بسیار تیاتر خوبی بود تا آخر بازی مانده آمدیم منزل

(روز پنجشنبهٔ چهار دهم ربیع الاول)

امروز روز آخر توقف در کنتر کسویل است صبح برخاستیم قدری گردش کرده بعد به تیر اندازی رفتیم دختر انگلیسی که دیروز درسر تیراندازی بود وخیلی خوب تیرمی انداخت امروز هم آمد وچندین تیر انداخته همه راخوب زد ماهم تیر زیادی انداختیم واغلب رازدیم بعد از تیر اندازی آمدیم بالانهار خورده بعد از نهار ماد موازل (مارسیز) وماد موازل (سیلمان)

که هردو مغنیه اند بحضور امدند مسیو (لمر) وناصر همایون ساز زدند و آن دونفر آواز ایرانی که ناصر همایون بانها یاد داده بود خواندند خیلی خوب خواندند در اینوقت خدام ما ندیم السلطان وزیر همایون امین حضرت ناصر السلطانه شاهزاده ناصر الممالك ناصر خاقان وناصر همایون در حضور بودند بعد شاهزاده موثق الدوله هم وارد شد عصر باز بتیر اندازی رفتیم قدری تیرانداخت بعد بنا کردیم براه رفتن مردم در پارك جمعیت کردند از پارك خارج شدیم جناب اشرف صدراعظم ووزیر دربارهم رسیدند بقدر چهار هزار قدم راه رفته بعد مراجعت بپارك ومنزل نمودیم امشب چراغانی بسیار خوبی کرده بودند شب رفتیم پائین صندلی گذاشتند بقدر یکساعت ونیم آنجا نشسته بعد رفتیم بتماشای آتشبازی محل آتشبازي همان جای تیراندازي هم روز بود ودرمیان آتشبازی یك شیر وخورشید ارم ایران را ساخته بودند بسیار خوب بود بعد آمدیم منزل جناب اشرف صدراعظم ووزیردربار ووزیرهمایون وبعضی دیگر ازهمراهان مارا مسیو (طالن) حاکم کنترکسویل دعوت به سوپه کرده بود بمنزل اورفته ومراجعت کرده بودند

(روز جمعه یازدهم ربیع الاول)

امروز روز حرکت از کنترکسویل بطرف پطر زبورغ است صبح که از خواب برخاستیم اشخاصی که در اینمدت توقف کنترکسویل بجهت آب خوردن ومعالجه باینجا آمده وبا ما آشنا شده بودند بدیدن ما آمده بودند اشخاصی هم که در اینمدت رود بخاك فرانسه واقامت در کنترکسویل از حاکم صاحبمنصبان نظامی وغیر هم خدمت کرده وزحمت کشیده اند دیروز عصر بفراخورشأن هریك نشان وانگشتری وغیره داده بودیم امروز که بحضور آمدند نشانهای خودرا زده بودند خانواده دکتر (دوبو) هم که طبیب کنترکسویل است بحضور آمدند ورفتند درساعت ده وربع حرکت کرده ازمنزل به سر راه آهن آمدیم دربین راه اغلب اهالی کنترکسویل درپارك و کوچه وخیابان جمع شده سلام میدادند واظهار تأسف از رفتن ما میکردند وحالت خیلی محزونی داشتند در گار راه آهن هم جمعیت زیادی از آشنایان اینجا بودند من جمله (حکاك پاشا) که از معتبرین مصر وارمنی است سابقاً داخل خدمت دولت بوده وحالا بازوجهٔ خودش برای معالجه به کنترکسویل آمده است در اینجا با ما آشنا شده وانس گرفته بود اوهم برای مشایعت بگار آمده واز مفارقت ماحالت گریه داشت پسرعموی خدیو مصر عمر توسین پاشاهم که جواني است بلند قامت وباریك اندام وسیاه چرده وچشمهای سیاه کوچك وسبیل نازكي دارد وچنانکه از پیش اشاره کردیم برای معالجه باینجا آمده است اونیز بمشایعت ما آمده بود ما بحکاك پاشا عکس خود مارا بیادگار دادیم وزرای مختار خود

مانی هم که اینجا بودند مثل میرزا ملکمخان نظام الدوله وقوام السلطنه از اینجا مرخص شده بپاریس رفتندو ترن ما حرکت کردموزیك بنا کردنوای ایرانرا زدنوزن ومرد بنا کردند دستمالهای خودرا تکان دادن ولوله وقلقلهٔ غریبی از میان مردم برخاست وفریاد (ویولو شاه سولپرس) (زنده بادشاه در ایران) بلند شد اغلب مردم حالت گریه داشتند ماوهمراهان هم از رفتن از اینجا محزون بودیم خلاصه ترن رفت از کوچه باغهای کنترکسویل که گذشتیم ماد میزال (مارسیز) سابق الذکررا دیدیم درسایهٔ درخت گلی ایستاده چتر قرمزی برسرداشت بطرف ترن گل میریخت وفریاد میکرد شاه زنده بادشاه زنده باد ماهم دستی بطرف اوتکان دادیم وکم کم ترن تند شدو کنترکسویل از نظرغایب گردید ترن ما بطرف شمال غربی میرود باید برویم بسرحد فرانسه از آنجا داخل خاك المان شده بسرحد روس برسیم که آنجا مهمانداران دولت روس حاضر شده مارا پذیرفته به پطر زبورغ برسانند درحقیقت ابتدای سفر رسمی از اول خاك روسیه شروع خواهد شد اگرچه تاوسط فرنگستان آمده اما دوباره مراجعت بروسیه میکنیم که از آنجا شروع بسفر رسمی بنمائیم وجهت این است که خواستیم بهمان سبك وترتیب سه سفر شاه شهید بفرنگستان رفتار کرده باشیم که ابتدأ از دولت روسیه شروع کرده بسایر دول فرنگستان وپای تختهای معتبر برویم واز وتیرهٔ شاه شهید خارج نشده باشیم از ابتدأ هم همینطور اعلان سفر را کرده بودیم خلاصه ترن با کمال خوبی میرفت واین ترن بهتر وراحت تر از ترنی است که مارا به کنترکسویل آورد قدری که رفتیم رعد و برق شدیدی شد باران هم باکمال شدت می بارید اما ما در راه آهن در کمال راحت میرفتیم یك صدای رعد غریبی هم بلند شد که خیلی نزدیك بود بایستی برقی باطراف اینجاها زده باشد یمین السلطنه وپسرهای اوبا برفه حاکم این محال ومسیو (شنیدر) تاسرحد فرانسه با ما بودند از آنجا یمین السلطنه وپسرهای اومرخص شده بپاریس رفتند از اینجا که داخل خاك المان شدیم اگرچه ترن ما از فرانسه است اما کارها بامؤید السلطنه وزیر مختار مقیم برلن است که دیشب در کنترکسویل وارد شده وهمراه است میرزا ابراهیمخان دکتر برادر زاده وزیر دربار پسر مرحوم میرزا ابوالحسنخان حکیمباشی که درپاریس تحصیل علم طب می کند وخوب هم کار کرده وجوان بسیار معقولی است از روزیکه اطبأ فرانسه را به کنترکسویل آورد بعد از رفتن آنها تاامروز پیش ما بود از اینجا مرخص شده بپاریس رفت تااورا دوباره آنجا ملاقات کنیم در حرکت از کنترکسویل شهرهائی که ازخاك فرانسه دیده واز آنها گذشتیم یکی شهر (سرکوربن ویل مانس) که شهر بزرگی است نزدیك بسرحد المان وسرباز زیادی در گار سلام ایستاده بودند مجسمهٔ (مسیوتیر) رئیس جمهوري را در میدان جلو خان این گار برپاداشته اند یکی

(دیگر)

دیگر در نقطهٔ سرحد شهر (ماچ‌ـبن) بود که فرانسویها آنجارا هم بجهت تشریفات ورود ما آئـبن بسته بودند از ماچبن تا شهر (متس) که کرسی ایالات (لوزن) است اندکی راه است وترن ما از خارج شهر متس گذشت المانها براستحکامات وقلاع اینجا خیلی افزوده اند وکارخانجـات بسیار نیز در حوالی این شهر وسر راه دیده شد رود بزرگ (موزل) معروف از این شهر میگذرد ومسافتی طی کرده در شهر (کپ انز) برود خانهٔ معظم (رن) متصل میشود بعد از شهر متس بشهر (سار بورغ) رسیدیم شهر های معروف عرض راه (نوین کرخ) (ش ذبدل) (مرکن فلا) (هایم باخ) (دوین برخ) (اور شاین) (کیدن) (بین قرر که) (بهان قن) بود امروز وامشب اغلب در ترن با نو کرها بصحبت کننتر کسویلی ومذاکرهٔ گذارشات آنجا مشغول بودیم خلاصه شب ترن ایستاد واستراحت کردیم

﴿ روز شنبـهٔ شانزدهم ربیع الاول ﴾

امروز در ساعت هشت ربع کم بعد از نصف شب ترن راه افتاده از سر پازن گذشتیم که شهر نظامی در کنار راه واقع شده وقلعه جات متین دارد رود خانهٔ (من) هم در این نقطه برود (رن) داخل میشود نزدیك (امس) و (ویس بادن) که از آبهای معدنی معروف المـان است گذشتیم وبشهر (فران کفورت) رسیده بهمان گار بزرگ معروف که بزرگترین گار های راه آهن فرنگستان است وارد شدیم بقدر نیمساعت توقف بود پیاده شده باجناب اشرف صـدر اعظم وسایر همراهان درگار گردش کردیم اطاقی در اینگار مخصوص اعلیحضرت امپراطور المان است بسیار اطاق خوبی است در چهار گوشهٔ اطاق ستونها دارد از آن اطاق درجلو شهر براي تماشا رفته مراجعت کردیم بعد سوار ترن شده براه افتادیم واز شهر های (فولدا) و (ببرا) و (ایزناخ) و (گتا) و (ارفورت) و (ویمار) و (ناآوم بورغ) و (لیزیک) و (ایلن بورغ) و (فالـکن بورغ) و (کت بوس) و (پوزان) پای تخت لهستان قسمت پروس و (اینوورازلاو) و (تورن) قلعهٔ سرحدیهٔ المان نزدیك نقطه سرحدیهٔ (آلـکساندرف) روس واز انجـا که داخل خاك روس میشود از شهر های (س ر ه) و (یابلنو) و (دویچی ایلو) و (اس سان) و (کودن) گذشتیم در ساعت نه بعد از ظهر شام خورده وامشب را باز در ترن خوابیدیم وترن نصف شب ایستاد تا درست استراحت نمائیم

﴿ روز یکشنبهٔ هفدهم ربیع الاول ﴾

امروز صبح ترن درساعت شش ونیم از دسته گذشته حرکت کرد زمینها مثل دیروز همه‌جا

سبز وخرم واطراف جنگل کاج وغیره بود ماهم در توي ترن باوزیر دربار وسایر عملهٔ خلوت خودمان را بصحبت مشغول میداشتیم تا رسیدیم برودخانهٔ (ویستول) وپل (ترن) خیلی پل طولانی بود بقدر دو دقیقه طول کشید تاترن بخار ازروی آن ردشد هوا در نهایت گرمی بود دود زغال سنگ هم اذیت میکرد نهاررا درترن خورده بعد ازنهار قدری خوابیدیم بیدار که شدیم بازترن میرفت از شهرها وابادیهای زیاد وکارخانجات بسیار گذشتیم بقدری مملکت المان اباد است که حد وصف ندارد ومتصل راه آهن وترن بخاراست که درحرکت می باشد واطراف راه آبادی وزراعت بهم پیوسته است انواع محصول بحد وفور عمل میاید خصوصاً چقندر قند وسیب زمینی که از الکل اعلی گرفته بامریکا میبرند ومال التجارهٔ عمده ایست که در خاک المان منافع خطیره ازان میبرند وقت غروب ترن در استاسیون ایستاد پیاده شده رفتیم قدری گردش کردیم ودر کنار گار تماشای لکمو تیف هارا نمودیم دختری دستهٔ گلی بما داد ماهم اشرفی صورت خودمان را بیادگار باو دادیم بازسوار ترن شده حرکت کردیم هشت ساعت بعد از ظهر شام را در ترن خوردیم امشب باید در نصف شب بسرحد روسیه برسیم یکساعت بعد از خوردن شام استراحت کردیم وترن هانطور میرفت

(روز دو شنبه هیجدهم ربیع الاول)

امروز صبح درختخواب بودم که یک دفعه دیدم امین حضرت مارا بیدار میکنند وزیر همایون هم بالباس رسمی ایستاده عرض میکنند که اینجا (ورژبولو) سرحد روسیه است وامیرال آرسنیف باتمام مهماندارها وسربازان قراول خاصهٔ امپراطوری درگار ایستاده اند حاکم وتمام اهل شهر نیز حاضر وساعت ورود است برسیدیم جناب اشرف صدر اعظم کجا هستند عرض کردند تازه بیدار شده بعجله رخت میپوشند ما هم زود برخاسته رخت پوشیده حاضر شدیم وبجناب اشرف صدراعظم اطلاع دادیم ایشان امیرال (آرسنیف) وسایر مهمانداران‌را که سابق هم بودند بحضور آوردند ارفع الدوله هم بود از ملاقات امیرال خوشوقت شدیم شرحی ازقول اعلیحضرت امپراطور اظهار مهربانی واشتیاق بملاقات ما پیغام آورده بود ماهم کمال شوق خودمان را بملاقات ایشان اظهار نمودیم بعد ازترن پیاده شدیم برسم معمول نان ونمک آوردند حاکم شهر (ورژبولو) هم بحضور آمد ازاو صاحب‌منصبان اینجا تماماً احوالپرسی شد بعد بطور معمول ازقراول خاصه احوالپرسی شد واز جلو صف آنها گذشتیم بعد آنها در حضور دفیله نمودند پس از آن از این عمارت گذشته آنطرف ترن مخصوص اعلیحضرت امپراطور حاضر بود همان واگونهای سابق وبسیار خوب است داخل ترن شده بقدر دو ساعت

در آنجا توقف شد تا همراهان وبارها از آن ترن باین ترن نقل نمودند امروز در حقیقت اول سفر رسمی ماست همراهان همه بالباس رسمی وارد این ترن شدند ماهم لباس سادهٔ که در کنترکسویل داشتیم ترک کرده امروز لباس نظامی پوشیدیم خلاصه بعد از انجام کارها ترن حرکت کرد آمدیم تارسیدیم بشهر (ویلنا) اینجا باید همراهان از ترن پیاده شده در گار نهار بخورند ما در ترن نهار خوردیم درورود بگار حاکم شهر وغیره باسر باز احترام حاضر بودند برسم وترتیب معمول پیاده شده هریك را معرفی کردند واحوالپرسی نمودیم واز جلو صف سر باز گذشته بعد دفیله کردند اهل شهر هم بجهت دیدن ما آمده ایستاده هورا میکشیدند بعد مراجعت به ترن کردیم حاکم اینجا که اسمش (مسیو طروتسکی) است پیر مرد مجربی است وفرمانده یکصد وشصت هزار قشون است از قراریکه مذاکره میشود بواسطهٔ اینکه در چین شورش وبلوای عام برپا شده وشورشیان سفارتخانهای خارجه را در پکن محاصره نموده اند وهمه روزه خبر میرسد که وزرای مختار دول را کشته اند حال دول اروپا درخیال تنبیه وانتقام چینیان هستند وگویا دولت المان خیال پیشدستی دارد دولت روس باینملاحظه که مبادا اقدامات المانی درچین مخالف صلاح روس باشد حکم کرده است قشون سرحد المان را ازیاد نمایند مثلا فوجی که در وقت صلح در سرحد ششصد نفر است درموقع جنگ باید هزار نفر باشد وحالا اینطور شده است یعنی تمام سرحدات عدد نفری افواج مطابق زمان جنگ گردیده است شهر (ویلنا) یکصد وشصت هزار نفر جمعیت دارد که هشتاد هزارنفر آنها یهودی وهشتاد هزار نفر مسیحی هستند در ایالت ویلنا یکصد وشصت هزار قشون متوقف است که فرمانده آنها همین پیر مرد است واین قسمت قشون روس ردیف دویم کمك قشون سرحدات ودر تمام سرحد المان واطریش از قرار که میگویند دولت روسیه امروز هشتصد هزارنفر قشون موجود دارد ودر این چند روزه که درپطرزبورغ مذاکرهٔ جنگ بادولت چین بوده است دولت روس ازروی دقت تحقیق قوای نظامی خودرا سنجیده است که چقدر قشون میتواند درموقع جنگ حاضر کند ازقراری که تحقیقاً معلوم ومعین نموده وبتوسط کنت (مورا ویف) بتمام سفراء اعلان کرده وبارفع الدوله هم اطلاع داده اند سه ملیون ونیم بوده است که هفت کرور باشد خلاصه با ترن حرکت کرده رفتیم نزدیك غروب رسیدیم بزود خانه (دی وی نا) پل طولانی داشت از دوتونل هم گذشتیم دراینجا هم دولت روس قلعه جات نظامی معتبر دارد ساعت نه وربع کم بعد از ظهر رسیدیم به (وتیسك) از ترن پیاده شده با جناب اشرف صدر اعظم ووزیر دربار وموثق الدوله وبعضی دیگر ازملتزمین رفتیم در باغچهٔ پهلوی گار گردش کردیم امیرال هم آمد چون نزدیك سه ساعت ترن در اینجا بجهت خوردن

شام همراهان متوقف است فرصتی برای گردش وتفرج داریم بعد رفتیم بجلو ترن که لکموتیف بسته اند قدری تماشای لکموتیف را نموده آمدیم به واگن منزل خودمان شام خوردیم نوکرها وهمراهان هم رفتند به رستوران شام خوردند واز قراری که گفتند توی رستوران گرم بوده امیرال حکم کرده است میزشام را از اطاق خارج کرده در بیرون شام خورده اند بعد از شام ترن حرکت کرد ومادر ترن خوابیدیم

(ترجمهٔ تلگراف اعلیحضرت امپراطورروس است که دیروز ورودما بخاك روسیه نموده اند)

خیلی خوشبختم که اعلیحضرت همایونی تشریف فرمای مملکت من شده اند وامیدوارم که بوجود مبارك خوش بگذرد باکمال شعف درانتظار پذیرائی اعلیحضرت همایونی فردا در پای تخت خودم دلم را خوش دارم

(روز سه شنبه نوزدهم ربیع الاول)

امروز بعد از ظهر انشاالله وارد پطرز بورغ میشویم دیشب درست خوابم نبرد مگر نزدیك صبح که قدری خوابیدم وقرار است که سه ساعت از ظهر گذشته بگار راه آهن پطرزبورغ برسیم وقت ظهر به (گات چینا) رسیدیم ومادر توی ترن نهار صرف نمودیم نوکرها رفتند در رستوران گار راه آهن نهار خوردند حاکم بلدیهٔ شهر پطرز بورغ ونایب ایشیك آقاسی باشی اعلیحضرت امپراطور ویك نفرصاحب‌منصب گارد امپراطوری باستقبال آمدند امیرال آرسنیف ایشانرا معرفی کرد وبانها نشان مرحمت شد بخود امیرال آرسنیف هم دراینجا بجهت حسن خدمت ومراقبتی که در پذیرائی مادارد نشان مرصع امیر تومانی دادیم در هنگامی که ترن ماایستاده بود یك ترن مفصلی آمده مثل برق ردشد بطوری صدا میکرد که تایکساعت صدای آن در گوش مابود بعد ازنهار فی الجمله استراحت کرده میخواست خوابمان ببرد که ترن حرکت کرد فوراً برخاسته لباس رسمی پوشیده حاضر از برای ورود پطرز بورغ شدیم نوکرها وهمراهان هم تماماً لباس رسمی پوشیدند اشخاصی که در ترن ما بودند جناب اشرف صدر اعظم وزیر دربار ناصرالملك وزیرهمایون امیرال آرسنیف ومهماندارها ونایب ایشیك آقاسی باشی وحاکم بلدیهٔ پطرز بورغ بودند درسر سه ساعت بعد از ظهر بدون یکدقیقه تخلف وارد گار شدیم اعلیحضرت امپراطور ونواب ولیعهد روسیه وتمام خانوادهٔ سلطنتی وگراندوکهای محترم حاضر بودند چون (کنت موراویف) وزیر خارجهٔ روسیه همین چند روزه سکته کرده وفوت شده است مسیو (لامسدورف) مدیر کل وزارت خارجه همراه اعلیحضرت امپراطور آمده وموقتاً کار وزارت خارجه با اوست تا وزیرخارجه معین شود ازترن که اعلیحضرت امپراطور را دیدیم خود شانی با تمام شاهزادگان خانوادهٔ

سلطنت بحالت نظامی ایستاده منتظر ورود ما بودند پیاده شده با ایشان دست داده با کمال گرمی ومهربانی وخصوصیت ملاقات نمودیم واز دیدن ایشان خیلی محظوظ شدیم ایشان هم اظهار کمال بشاشت کردند بعد ولیعهد خودشان نواب (گراندوك میشل الکساند رویچ) و گراند وکهای معظم را بما معرفی نمودند ما هم جناب اشرف صدراعظم را معرفی کردیم تاآخر صف نظام رفته وبرگشتیم بااعلیحضرت امپراطور درکالسگهٔ روبازی نشسته تاعمارت (ارمیتاژ) که منزل ماست صحبت کنان آمدیم طرفین راه وخیابان سرباز ایستاده در عبور ماهورا می کشیدند اهالی شهر بطرز بورغ هم که بی اختیار متصل هورا کشیده اظهار خوشوقتی مینمودند ومن واعلیحضرت امپراطور جواب میدادیم در ورود بعمارت با اعلیحضرت امپراطور ازپله های (ارمیتاژ) بالا رفتیم درسر سرای عمارت یکدسته سرباز گارد مخصوص امپراطوری باریشهای بلند وقباهای ماهوت آبی که لباس عجیبی بود ونمونهٔ از قدیم است سلام احترام دادند داخل اطاقهای عمارت شدیم بسیارعمارت عالی ممتازی است اعلیحضرت امپراطریس در اطاق مخصوصی که بجهت ما معین کرده بودند باخانم دترها وماد موازلها بودند با ایشان دست داده وارد اطاق شدیم گراند وشس‌ها که دراطاق بودند اعلیحضرت امپراطریس بما معرفی نمودند و در نهایت مهربانی تااطاق خواب ما با اعلیحضرت امپراطور آمده بما نشان دادند مراجعت باطاق اول کردیم همراهان ما که درآنجا ایستاده بودند با اعلیحضرت امپراطور و امپراطریس معرفی نمودیم جناب اشرف صدر اعظم را چون درگار باعلیحضرت امپراطور معرفی کرده بودیم دراینجا باعلیحضرت امپراطریس معرفی نمودیم بعد وزیر دربار وموثق الدوله وامیر بهادرجنگ وناصرالملك ووزیر همایون راخودمان معرفی کردیم باقی را جناب اشرف صدر اعظم معرفی نمودند بعد اعلیحضرتین امپراطور و امپراطریس بما دست داده رفتند بمنزل خودشان بعد از نیمساعت ما سوار کالسکه شده رفتیم ببازدید اعلیحضرت امپراطور وامپراطریس جناب اشرف صدر اعظم وامیرال ارسنیف در کالسکه ما بودند کالسگهٔ چهاراسبه بود و کالسکه چیها لباس مخصوصی داشتند رفتیم تا درب عمارت پیاده شده رفتیم توی دالان به اسانسر سوار شده بالا رفتیم تاامروز باسانسر سوار نشده بودیم ببالا رسیدیم در را باز کردند از آسانسر بیرون آمدیم اعلیحضرت امپراطور دم آسانسر ایستاده بودند دست دادیم وباتفاق رفتیم باطاق اعلیحضرت امپراطریس ماتزمین ماهم در اطاق جلو صف کشیده بودند ما واعلیحضرت امپراطور داخل اطاق امپراطریس شده با ایشان دست داده باطاق مخصوص رفته نشستیم در آنجاصحبتهای شکار ومتفرقه بمیان آمد ازفحوای حال وطرز صحبت ومذاکرات معلوم میشود

که اعلیحضرت امپراطریس بسیار باهوش وبافراست وعاقله و کامله هستند صحبتهای مفصل از
شکارهای ایران وهندوستان داشتیم اعلیحضرت امپراطور نشان وحمایل (سنت آندره) که
اول درجهٔ نشان روسیه است بدست خود شان بما دادند ماهم درنهایت امتنان قبول کردیم
بعد از قدری توقف برخاسته با اعلیحضرت امپراطریس دست دادیم ومراجعت نمودیم
اعلیحضرت امپراطور تادم آسانسر مارا مشایعت نمودند باز به آسانسر نشسته آمدیم پائین
وبا کالسکه مساودت بمنزل نمودیم دونفر غلام سیاه بالباس مخصوص درب اطاق ما وامپرا
طریس هستند که درها را باز کرده ومی بندند وهمیشه در پشت در متوقف می باشند
(لایحهٔ اهالی شهر پطرزبورغ درشکرگذاری وتهنیت ورود ماعرض کرده اند که ازقرار ذیل است)
اهالی پای تخت دولت امپراطوری روسیه با کمال مسرت بحضور انور شاهنشاه مقتدر ممالک
همسایه بعرض تبریك ورود مبادرت میورزند درزمانی که در اقصای شرق برای ترویج تمدن
وتربیت خونهای گرانبهای انسانی ریخته میشود ماهمان عزیز وشاهنشاه صاحب دوست را
استقبال کرده ومن ازطرف اهالی شهر پطرز بورغ بتقدیم مراتب انبساط وادعیهٔ صمیمی
خود مان بحضور اعلیحضرت پادشاهی جسارت میورزم واز خداوند مسئلت میکنم که دولت
علیهٔ ایران در تحت فرمانگذاری حکیمانهٔ آن اعلیحضرت بمنتها درجهٔ ترقی وسعادت برسد
وطغرای نام همایونی در بیرق ملت ایران شیر دلیر وخورشید حقیقت وصلح وترقی ابدالدهر
برقرار وپایدار بماند

امشب را چون خسته بودیم زودتر شام خورده استراحت نمودیم
ساعات ورود وحرکت از شهرها واستاسیونهائیکه امروز از (ویلنا) تا (پطرزبورغ)
آمدیم از اینقرار است

(ویلنا) حرکت ساعت چهار بعد از ظهر روز سوم ماه ژولیهٔ روسی مطابق شانزدهم
ژولیهٔ فرانسوی سنه ۱۹۰۰ میلادی
(سومیم) ورود ساعت پنج وچهل پنج دقیقه حرکت ساعت شش
(ویتسك) ورود ساعت هشت وهشت دقیقه حرکت ساعت ده وچهل دقیقه شام در اینجا
خورده شد و در باغچه پهلوی راه آهن قدری گردش کردیم
(آن‌توپول) ورود ساعت دوزاده و نوزده دقیقه حرکت دوازده وسی ودو دقیقه رودخانهٔ
(دی وی نا) در قرب اینجاست
(کرسوکا) ورود ساعت یك وپنجاه وشش دقیقه بعد از نصف شب حرکت دوساعت و
شش دقیقه در اینجاهم دولت روس قلعه جات نظامی دارد

(استرو)

(استرو) ورود ساعت سه وپنجاه وسه دقیقه حرکت چهار وسه دقیقه
(پسکو) ورود ساعت پنج وبیست وپنج دقیقه حرکت پنج وسی وپنج دقیقه
(بلایا) ورود ساعت هفت وبیست وسه دقیقه حرکت هفت وسی وهفت دقیقه
(لوگا) ورود ساعت نه وبیست وسه دقیقه حرکت نه وسی وسه دقیقه
(گاتچینا) ورود ساعت دوازده بعد از نصف شب حرکت یك ساعت وسی دقیقه بعد از ظهر
(پطرزبورغ) ورود ساعت سه بعد از ظهر

(روز چهار شنبهٔ پنجم ربیع الاول)

امروز صبح برخاسته رفتیم کنار رود خانهٔ (نوا) که از وسط شهر پطرزبورغ میگذرد تقریباً عرض رود خانه سیصد ذرع میشود چندین پل هم روی رود خانه بسته اند هرپنج دقیقه یك کشتی از وسط رود خانه میگذرد خیلی منظر خوشی دارد این قصر (ارمی تاژ) که منزل ماست عمارت خیلی عالی ممتاز است وبهمین رود خانه نگاه میکند سوار کشتی شده از روی رود خانه رفتیم تارسیدیم باسکله کلیسائی که قبور سلاطین روس درآنجاست از اسکله تا آنجا دویست قدم راه است از آنجا پیاده بکلیسا رفتیم سرباز طرفین راه ایستاده بود وارد کلیسا شده بسر قبر مرحوم امپراطور الکساندر سوم رفتیم وتاج گلی برسرقبر امپراطور گذاشتیم وسر قبور سایر امپراطوران ماضی فاتحهٔ خوانده دسته گلی هم که شاه شهید مبرور نور الله مضجعه بسرقبر مرحوم الکساندر دویم گذاشته بودند دیدیم قبور سلاطین قدیم روسیه را تا پطرکبیر همه را برای ما معرفی نمودند بعد رفتیم بضرابخانهٔ دولتی گردش وتماشای کاملی کردیم مدالی هم در آنجا بیادگار ورود ماسکه کردند بنائی عالی ومحلی دیدنی است بعد با کشتی مراجعت بمنزل نموده نهار خوردیم سه ساعت ونیم بعد ازظهر نواب ولیعهد بمنزل ما آمده مارا برداشته باتفاق رفتیم عکس انداختیم وآمدیم بگار راه آهن سوار ترن شده رفتیم به (پطرهوف) در گار راه آهن درشگه حاضر بود ما و نواب ولیعهد در یك درشگه سوار شدیم سایر ملتزمین هم در کالسکه های دیگر نشسته رفتیم تا قصر دولتی پطرهوف که ییلاق اعلیحضرت امپراطور است امروز بدیدن علیا حضرت امپراطریس والدهٔ اعلیحضرت امپراطور آمده ایم حقیقهٔ پارك وعمارات پطرهوف بقدری پاکیزه ومصفی وممتاز ومزین است که بحد وصف نمیاید تمام زمین پارك سبزه وگل ودرختهای بلند وکهن که تمام برگهای آنها مثل اینکه روغن خورده باشد براق وشفاف است هوا درنهایت خوشی وملایمت وعمارات تك تك در وسط پارك خیلی است فواره های زیاد دارد که روبروي عمارات جستن میکنند و

در مقابل این عمارت حوض بزرگ طولانی ساخته اند که وسط واطراف آن فواره هاي بلند میجهد وانتهای این حوض بدریا متصل میشود که در واقع دریا مثل حوض بزرگ در مقابل این عمارت پیداست وبقدر دویست ذرع فاصله دارد خیلی عالم خوش دارد خلاصه نواب ولیعهد در کالسکه با مابودند واز خیابانهای با صفای پطر هوف میگذشتیم تا رسیدیم بدرب عمارت سلطنتی آنجا پیاده شدیم اعلیحضرت امپراطور تا دم پله باستقبال آمده بودند باایشان دست داده باتفاق بالا رفتیم وارد تالار بزرگي شده از آنجا بچند اطاق دیگر رفتیم تا وارد اطاق علیاحضرت امپراطریس والدهٔ امپراطور شدیم با ایشان دست دادیم درنهایت محبت و مهربانی پذیرائي نمودند حقیقة بسیار زن نجیبهٔ محترمه هستند در این اطاق سوای اعلیحضرت امپراطور وامپراطریس حالیه مسماة به (الکساندرا فئودرونا) و ولیعهد وهمشیرهٔ اعلی حضرت امپراطور کسی دیگر نبود نشستیم وباعلیا حضرت امپراطریس والده امپراطور مقدارمفصلی صحبت داشتیم خیلی اظهار خوشوقتی از این مسافرت من میمنودند واظهار امتنان نیز از اینکه بسر مقبرهٔ امپراطور مرحوم رفته بودیم نمودند ماهم گفتیم درحقیقت با داشتن فرزندی مثل اعلیحضرت حالیه مثل این است که امپراطور مرحوم نمرده وزنده هستند بعد پرسیدند از نوکرهای شاه شهید که در آن سفر آخر همراه بودند وآنهارا دیده بودم چندنفر همراه خودتان آورده اید گفتیم چهار نفر ازنوکرهای مخصوص شاه شهید همراه ماهستند و اینجا حاضرند گفتند میخواهیم آنهارا ببنیم فرستادیم جناب اشرف صدر اعظم وناصرالملك و وزیر همایون ومهندس الممالك را آوردند بایشان معرفی نمودیم دست دادند واحوال پرسی کردند بعد مرخص شدند هنوز علیا حضرت امپراطریس سیاه پوشیده عزادار امپراطور مرحومند بعد برای اینکه ما قدری راحت کرده بجهت شام حاضر شویم اعلیحضرت امپراطور با علیاحضرتین امپراطریسها وولیعهد برخاسته رفتند پائین بکالسکه نشسته بقسمت عمارت دیگر رفتند ماهم باطاقهاي دیگر رفتیم که بجهت ما چای وعصرانه حاضر کرده بودند وزیر دربار راخواسته بااو قدری صحبت داشتیم نماز خواندیم دراطاقها گردش کردیم بقدری اطاقها قشنگ ومزین است که بوصف نمیاید وشرح اینجا ها همان است که در اسفار سابقه شاه شهید درسفر نامهای خودشان مرقوم فرموده اند خلاصه قدری که گذشت وقت شام که هفت ساعت بعد ازظهر معین کرده اند رسیداعلیحضرت امپراطور وامپراطریس مجدداً باینجا که ما هستیم آمدند باتفاق رفتیم بتالار شام سرمیز ابتداً ما واعلیحضرت امپراطریس بعد اعلیحضرت امپراطور باملکهٔ یونان وبعد سایر گراندوکها و گراندو شسها به ترتیب آمدند از نوکرهای ماهم طبقهٔ وزرا در سرمیز امپراطور حاضر بودند علیا حضرت امپراطریس دروسط

(نشسته)

نشسته دست راست ایشان ما نشستیم ودست چپ اعلیحضرت امپراطور وزیر دست امپراطور ملکهٔ یونان وبعد وبترتیب هرکسی درجای خودش نشست تالار شام خیلی بزرگ ومزین و عالی بود چهار صد نفر مدعو بودند شام خیلی خوب صرف کردیم مهندس الممالك پشت سر ما ایستاده مترجمی میکرد در اواخر شام اعلیحضرت امپراطور بسلامت ما تستی کردند ماهم بسلامت ایشان وعلیا حضرت امپراطریس جام شربتی نوشیدیم موزیك نوای ایران وروس هردورا زدند خیلی مجلس مجال باشکوهی بود بعد از شام هماطور با علیا حضرت امپراطریس به بالکن عمارت که بپارك نگاه میکند رفتیم نشستیم هوای خوشی داشت بعد اعلیحضرت امپراطور تمام وزرای خود شان ومنتسبان خانوادهٔ امپراطور را که اسامی آنها از اینقرار است معرفی کردند

(کنت لا مسدوف مدیر وزارت خارجه) (کوراپاتکین وزیر جنگ) (بارون فرید رکس وزیر دربار) (مسیو وطی وزیر مالیه) (پرنس خیلکوف وزیر طرق وشوارع) یرمولوف وزیر زراعت وفلاحت مسیو مورا ویبف وزیر عدلیه باگالو یف وزیر علوم ویس امیرال آویلان معارن وزیر بحریهٔ دور ناوو معاون وزیر داخله کنتر ولر ژنرال جنرل لوبکو گراندوك میشل نیکولا یویچ گراندوك ولادیمیر الکساندر ویچ گراندوك الکسی الکساندر ویچ گراندوك پول الکساندر ویچ گراندوك ژرژ میخائیلوویچ گراندوك سرژ میخائیلویچ گراندوك میشل الکساندر ویچ گراندوك دمطاری گراندوك نیکلا پرنس ژرژ لیختن بورکیسکی پرنس پیرا ولد نبور غسکی پرنس میکلا نبورك پرنس ناپلیون باهرکدام باندازهٔ خود شان اظهار مهربانی کردیم بعد با اعلیحضرت امپراطور وداع کرده باتفاق نواب ولیعهد سوار کالسکه شده براه آهن آمدیم در گار ایشان ماندند و مابه پطرز بورغ مراجعت کردیم شب شام خورده استراحت کردیم شبهای پطرز بورغ حالا پنجساعت است وتا صبح هوا روشن است که کاغذ بدون چراغ خوانده میشود

(روز پنجشنبهٔ بیست و یکم ربیع الاول)

امروز باید برویم بسان قشون که در خارج شهر پطرز بورغ در (کراسنوی سلو) حاضر کرده اند صبح نواب (گراندوك الکسی الکساندر ویچ) عموی اعلیحضرت امپراطور که امیر البحر دولت روس هستند بمنزل ما آمدند باتفاق ایشان رفتیم بگار راه آهن کالسکه های روسیه را اسبها خیلی تند میبرند وچون معتاد نیستیم قدری زحمت میدهد در گار به ترن مخصوصی که آورده بودند باگراندوك سوار شده جناب اشرف صدر اعظم ووزیر دربار وسر

دار کل وناصر الملك وسردار مکرم ووزیر همایون وارفع الدوله ومهندس الممالك در حضور
ما بودند امیرال ارسنیف ومسیو (کاخانفسکی) هم در ترن ما بودند سایر همراهان در ترنهای
دیگر نشسته بودند رفتیم تارسیدیم به (کراسنوبسلو) باراه آهن نیم ساعت راه است وارد گار
که شدیم اعلیحضرت امپراطور در گار منتظر ورود ما بودند از ترن پیاده شده با ایشان
دست دادیم معلوم شد ایشان با اعلیحضرت امپراطریس از (پطرهوف) باهم باراه آهن باینجا
آمده اند امپراطریس جلوتر رفته درسر قشون منتظرند وخود ایشان در گار مانده که باتفاق
ما بسر قشون برویم سوار درشگهٔ سربازی شدیم وبا اعلیحضرت امپراطور دربین راه خیلی
صحبت داشتیم تا رسیدیم بصحرای مسطح سبزی که چادر های اردوی نظامی در یکطرف
صحرا پیدا بود ودر دست بالا افواج پیاده وسواره توپخانه بوضع بسیار منظمی صف بسته
ایستاده بودند اعلیحضرت امپراطور از دور هرچه پیدا بود بمانشان میدادند ومعرفی می کردند
تا نزدیك بصفوف نظام رسیده دیدیم اعلیحضرت امپراطریس از کالسکهٔ خوشان پیاده شده
ایستاده منتظر ورد ماهستند ما از درشگهٔ امپراطور پیاده شده وباتفاق امپراطریس سوار
کالسکهٔ ایشان شدیم که چهار اسبه بود و کالسکه چی ها هم سوار اسبها بودند اعلیحضرت
امپراطور هم سوار اسب شده باتمام صاحبمنصبان نظامی از عقب کالسکهٔ امپراطریس بنا کردند
باآمدن وبا این وضع وهیئت داخل صفوف قشون شدیم دسته جات قشونی بوضع مربع ایستاده
بودند ما وعلیا حضرت امپراطریس در کالسکهٔ سرباز واعلیحضرت امپراطور وهمراهان سواره
از جلو تمام دسته جات گذشتیم از جلو هر دسته که میگذشتیم سلام داده هورامی کشیدند و
ما باآنها جواب میدادیم واحوالپرسی میکردیم خیلی قشون آراسته منظم خوش لباس مرتبی
بود بقدر یکساعت متجاوز طول کشید تاما ازجلو افواج سواره وپیاده بهمین وضع گذشتیم
هواهم در نهایت گرمی وآفتاب شدیدی بود اگر چه امپراطریس از چترکوچك خودشان
گاهی باسایه میدادند اما گرما خیلی اذیت میکرد بعد از آنکه تمام قشون را دیدیم آمدیم
بطرف چادری که روی تپهٔ مصنوعی زده بودند که این تپه بقدر ده ذرع از زمین ارتفاع داشت
ودور انرا سبز کرده گلکاری نموده بودند آنجا پیاده شده از پله های طبیعی که درست کرده
بودند من وامپراطریس رفتیم بچادر جمعی خواتین محترمه مثل ملکهٔ یونان که دختر عمو وزوجهٔ
دائی اعلیحضرت امپراطورند وسایر (گراندوشسها) و (دام دنورها) و (دموازل دنورها)
وبعضی نوکرهای معتبر دربار امپراطوری درچادر بودند وزرای ماهم که جناب اشرف صدر
اعظم بودند ووزیر دربار وناصرالملك ووزیر همایون وسردار مکرم در اینجا وسایر ملتزمین و
همراهان ما با جنرالهای روس پائین تپه در جلو چادر بودند اعلیحضرت امپراطور هم خود

شان سواره آمده پائین جلو چادر ما ایستادند وتمام گراند و کها وجنرالها وصاحبمنصبان نظامی در پشت سرایشان صف کشیدند و بنای دفیله شد تمام آن قشونی که درصحرا دیده بودیم ازجلو ما امپراطور بحرکت دفیله گذشتند الحق دیگر قشونی از این بهتر وخوش لباس تر ومنظم تر نمی شود بسیار سان مجلل باشکوهی بود قریب سی وچهار هزار نفر سرباز وتوپچی وسوارهٔ قزاق وهوسار وغیره درنهایت آراستگی ازسان گذشتند وبسیار طول کشید هر دستهٔ سربازیا سوار که میگذشت اعلیحضرت امپراطور از آنها احوالپرسی میکردند وآنها همه یك آواز عرض تشکر مینمودند بعد از اتمام دفیله اعلیحضرت امپراطور رفتند بفاصلهٔ پانزده قدم در جلوما آنجا یکدسته سرباز و توپچی حاضر شده بود که بچین برود از سان گذشت آنوقت تمام رؤسای دسته جات قشونی سواره صف کشیده را پورتهای خود را باعلیحضرت امپراطور دادند وایشان اغلب را تمجید وتحسین کردند درحقیقت این قشونی که امروز دراینجا بما سان دادند قشون ساخلوی شهر پطرز بورغ است که بریاست عموی امپراطور است جنرال (کوراپاتکین) هم که متجاوز ازشش سال قبل بسفارت فوق العاده بطهران آمده بود وحالا وزیر جنگ دولت روس است حاضر بود ودیروز هم بدیدن ما آمده بود بسیار مرد خوبی است بعد اعلیحضرت امپراطور آمدند بالا تادم چادر ایشان را استقبال کردیم امپراطور درنظام درجهٔ سرهنگی دارند ومنصب اجودانی مرحوم الکساندر سوم پدر بزرگوار خود شان را نیزدارا هستند امروز لباس سرهنگی سواره هوسار را پوشیده بودند سن ایشان سی و یکسال است متوسط القامه ونازك اندام هستند وریش زرد کمی دارند خیلی خوش رو وباخلاق جمیله و عادات حسنه که اگر انسان قدری باایشان محشور باشد ابداً دیگر میل بمفارقت نمیکند ازروز ورود مادر هرمجلس که ملاقات کرده ایم تمثال شاه شهید را با نشان وحمایل اقدس که در سفر اخیر شاه شهید بایشان داده شده زده اند امروز از حالتشان معلوم بود که خسته شده اند زیرا که بقدر سه ساعت متجاوز در میدان سان قشون بودند خلاصه بسرمیز نهار آمدند ما وعلیا حضرت امپراطریس پهلوی همدیگر بودیم واعلیحضرت امپراطور روبرو نشسته بودند نواب ولیعهد وهمشیره ودو عموی امپراطور وملکهٔ یونان هم در سر میز ما بودند وسایر وزرا و صاحبمنصبان روسیه ووزرای مادر سرمیز دیگر که زیردست این چادر است نهار خوردند بعد از نهار اعلیحضرت امپراطریس وملکهٔ یونان باما دست داده بالاتفاق رفتند ما واعلیحضرت امپراطور هم سوار کالسکه شده آمدیم براه آهن امپراطریس هم آنجا بودند با ایشان و امپراطور وداع کردیم آنها بطرف پطرهوف وما بطرف شهر رفتیم در ساعت هفت بعد از ظهر بشهر رسیدیم چون امروز آفتاب زیاد وگرما خسته بودیم زودتر خوابیدیم آقاسید حسین

امشب روضهٔ خوبی خواند در هر حال متوسل بحضرت خامس آل عبا صلوات الله و سلامه علیه هستیم

(روز جمعه بیست دوم ربیع الاول)

امروز صبح از خواب برخاستیم الحمد لله حالمان خوب بود امروز بعد از ظهر باید کشتی از رودخانه نوابه بطرهوف برویم وشام را باعلیحضرت امپراطور بخوریم صبح امیرال (آرسنیف آمد عرض کرد اگر میل دارید بتماشای باغ نباتات که در پطرز بورغ است بروید گفتیم چه ضرر دارد آمدیم پائین کشتی کوچکی حاضر کرده بودند با موثق الدوله ووزیر همایون وناصر السلطنه وامین حضرت سوار کشتی شده رفتیم بطرف بالای شهر پطرز بورغ وقت رفتن کشتی خیلی خوب رفت امیرال هم در کشتی ما بود بقدر نیم ساعت رفتیم تادرطرف مغرب رود خانه از کشتی پیاده شدیم وزیر زراعت روسیه آنجا بود اورا معرفی کردند بعد داخل باغ شدیم باغبان آنجا جاو افتاده نباتات را معرفی میکرد اغلب گلها که بما نشان میداد تخم آنها را خواستیم که بایران بفرستند که کاشته شود باغ خیلی باصفا بود بگرمخانهٔ رفتیم که هوایش بگرمی هوای افریقا بود آنجا هم نباتات خیلی عجیب وغریب دیدیم در همان گرمخانه یك حوضی ساخته اند که بعضی از نباتات که در آب سبز میشود در آن حوض تربیت میکنند من جمله (گل ویکتوریا) است که در زمان سابق قایم مقام شرح آن را برای ما عرض کرده بود که برگهای آن خیلی بزرگ است روی آب پهن میشود و گل سفید خوشهٔ بزرگ دارد ووقتیکه گل باز میشود صدای طپانچه میکند وما باور نمیکردیم امروز بچشم خود مان دیدیم که برگهای زیاد برروی این حوض افتاده است بقدر مجموعه های دیوانی بزرگ ولب هم دارد اما گلش باز شده بود چیدند بما دادند تماشا کردیم خیلی چیز غریبی است تخم آنرا سابقاً بایران خواسته بودیم آوردند نتوانستند عمل بیاورند جای آن باید خیلی گرم باشد انشاء الله بلکه بعد از اینسفر بگوئیم ازروی علم واهتمام عمل بیاورند از تخم آن هم خواستیم که بفرستند این گرمخانه مدور است وسقف آن مثل گنبد از بلور سفید زده شده که هم روشن است وهم آفتاب دارد حوض وسط آنهم عمق زیاد ندارد شاید بقدر نیم ذرع باشد چون خیلی گرم بود زیاد نمانده برگشتیم بباغ خواستیم قدری راه برویم وزیر همایون عرض کرد بعد از ظهر سفرای خارجه شرفیاب میشوند عصرهم که بطرهوف باید رفت باین ملاحظه زیاده توقف نکرده مراجعت بکشتی نمودیم وبمنزل آمده نهار خوردیم سه ساعت بعدازظهر سفرای خارجه بحضور آمدند ابتدا سفرای کبار دول عثمانی والمان وفرانسه وانگلیس را باطاق خود ما یك یك خواستیم وهرکدام بقدر دو دقیقه ماندند ورفتند بعد بتالار بزرگ که همه جمع بودند

(رفتیم)

رفتیم و با فرد فرد آنها احوالپرسی واظهار مهربانی کرده همه را معرفی نمودند دوبار باطاق خود مان مراجعت کردیم (٥) (اسامی سفرا از اینقرار است)
(جنرال اجودان مارشال حسنی پاشا سفیر کبیر عثمانی) (مارکیزد مونطی بیلو سفیر کبیر فرانسه) (پرنس رادولین سفیر کبیر المان) (کنت مورو سفیر کبیر ایطالیا) (سرشارل اسکوت سفیر کبیر انگلیس) (کنت شارل د کنفسکی شارژ دافرا طریش) (مسیو پرس شارژ دافرا تازونی آمریك)(دوك دووسطیر موزا سفیر کبیر اسپانیا) (بارون دو کاسیر وزیر مختار باویر) (جنرال کالار دو وزیر مختار مکسیك) (مسیولون هم وزیر مختار دانمارك) (مسیو تومار وسیلو شارژ دافر پرتوغال) (مسیورارطی تولیسکو وزیر مختار رومانیا) (مسیو لو گی وزیر مختار بلژیك) (مسیوابز یوا وزیر مختار برزیل) (مسیو قوزا شارژ دافر سیام) (کنت گلدایستولپ وزیر مختار سوئد ونروژ) (مسیو وان ستال وزیر مختار هلاند) (مسیو کومهلو وزیر مختار ژاپون) (چین یوم لی وزیر مختار کره) (کلنل کریسیج شارژ دافر سربستان) (مسیوطو مبازی شارژ دافر یونان) (مسیو استانچیوف آژان دیپلوماتیك بلغارستان) بعدا ز رفتن سفراء در ساعت پنج بعد از ظهر کالسکه حاضر کردند جناب اشرف صدر اعظم ووزیر دربار وامیرال آرسنیف در کالسکهٔ ما وسایر همراهان در کالسکه های دیگر سوار شده رفتیم تا کنار رود خانهٔ نوا باسکله رسیدیم پیاده شده داخل کشتی شدیم امیرال کشتی که مرد معقول محترمی است حاضر از برای پذیرائی مابود وارد کشتی شدیم تا امروز بکشتی بزرگ سوار نشده بودیم اگرچه چندان بزرگ نبود اما خیلی قشنگ وپاکیزه بود ابتدا قدری درعرشهٔ کشتی راه رفتیم صندلی های خوب داشت روی صندلی نشسته بعد باطاق زیر رفتیم که بسیار اطاق منزین مقبول وجای راحتی بود میزی چیده بودند که همه قسم شیرینی داشت آنجا جای خوردیم و باز بعرشهٔ کشتی آمدیم و کشتی بنرمی روی رود خانهٔ نوامیرفت آنقدر رفتیم تا ازشهر وآبادی پطرزابورغ خارج ودور گشته کشتی داخل خلیج (فنلاند) شد خیلی خوب وبراحت میرفت ماهم وزیر دربار وموثق الدوله وامیر بهادرجنگ وناصرالملك ووزیر همایون بصحبت مشغول بودیم کوههای فنلاند هم از دور پیدا بود وامیرال آرسنیف بما نشان میداد اگر قدری دور نبود خیلی میل داشتیم که یك شبی هم بآنجا رفته باشیم چونکه غروب آفتاب در آنجا خیلی تماشا دارد دراین ایام واوقات سال در آنجا ها زیاده از دوساعت فاصلهٔ از غروب تا طلوع آفتاب نیست قدری که بوسط دریا نزدیك شدیم کشتی حرکت مکروهی هم رسانید که قدری حالت مارا تغییر میداد در طول وعرض حرکت داشت اما چندان سخت نبود از اینجاها بطرهوف و عمارت آن پیدا بود کشتی رو با نطرف گردش کرد تا رسیدیم بنزدیك ساحل

خیلی مصفی وبا تماشا بود سبزه ودرخت ساحل تا بدریا متصل شده و اب دریا هم صاف و روشن وخنك بود یك کشتی تر پیل هم با ما همراه کرده بودند بقدری تند حرکت میکرد که ما فوق نداشت با اینکه کشتی ماهم خوب میرفت ولی آن کشتی مکرر دور کشتی ماطواف میکرد وآب دریا را میبرید خیلی تماشائی بود وترپیلی هم که ازحیوانات بحری ومایل بماهی است که در دریا از هرطرف با کمال سهولت وسرعت دور میزند وحرکت میکند اسم این کشتی را بجهت شباهت باو گذارده اند خلاصه وارد اسکلهٔ باغ پطرهوف شدیم کالسکهٔ زیادی در آنجا حاضر بود سوار کالسکه شده درباغ پطرهوف گردش طولانئی کردیم انواع واقسام فوارهٔ ها دیدیم که از تعریف وتوصیف خارج است فوارهٔ بود که بقدر دوسنگ آب جستن میکرد بقطر فوارهٔ جلو عمارت موزهٔ ما وبارتفاع ده ذرع میپرید باغ وییلاق دیگر از این بهتر نمیشود آمدیم تارسیدیم بعمارت آنجا پیاده شده بالارفتیم درهمان اطاق مخصوص که دوروز قبل آمده بیم مدتی توقف نموده واحت کردیم تا اعلیحضرت امپراطور وامپراطریس والده محترمهٔ ایشان وامپراطریس حالیه و خانوادهٔ سلطنتی آمدند درکمال گرمی ومهربانی با ایشان ملاقات نموده دست دادیم بعد از قدری صحبت بسرشام رفتیم مدعوین سرمیز امشب منحصر بخانوادهٔ سلطنت ودرحقیقت شام فامیلائی امپراطوری است احدي غیر از خانواده سلطنت در سرمیز نبود وامتیاز بزرگی که داشت این بود که اعلیحضرت امپراطریس سابق والده اعلیحضرت امپراطور که عزادارند تا امشب درسر میز با مهمان خارجی شام نخورده بودند وامشب با مادرسر شام بودند بسیار شام خوبی صرف شد وخیلی خوش گذشت بعد از شام ما واعلیحضرت امپراطریس حالیه واعلیحضرت امپراطور با ملکهٔ یونان سایر همراهان ونوکرهای ما که درجای دیگر با نوکرهای اعلیحضرت امپراطور شام خورده بودند بکالسکه ها سوار شده بتیاتر پطرهوف رفتیم این تیاتر مخصوص امپراطور ورسمی است تمام وزرأ وامرأ روسیه وسفرای کبار خارجه باخانمها یشان حاضر بودند ما واعلیحضرت امپراطور درلژ مخصوص باخانواده سلطنتی نشستیم ونوکرهای ماهم درلژ مخصوص دیگر نزدیك به سن (سن محلی است مسطح که دریك سمت تماشا خانه ساخته ودر آنجا بازی درمیاورند) نشسته بودند تیاتر کوچکی است اما خیلی قشنگ وپاکیزه است دوپرده بالارفت همه اش رقص بود درمابین دوپرده که پائین کردند ببالا رسو به رفتیم آنجا سفرای خارجه هم بودند اعلیحضرت امپراطور با نها تعارف واظهار محبت نمودند ماهم دست داده مهربانی کردیم بعد مراجعت به تیاتر نموده نشستیم تاپرده آخر تمام شد با اعلیحضرت امپراطور وداع کرده براه آهن آمدیم نواب ولیعهد تاراه آهن مارا مشایعت نمودند وبرگشتند (گراندوك الکسی) تا شهر با ما بودند شب در

(ساعت

ساعت یازده ونیم که نیمساعت بنصف شب مانده بود بمنزل رسیده استراحت کردیم

(روز شنبهٔ بیست وسوم)

امروز باید نهار را بسفارتخانهٔ خود مان برویم که برحسب دعوت واستدعای ارفع الدوله مهمان اوهستیم قبل از حرکت (کنت کار) که زمان مسافرت شاه شهید جزو مهمان دارها بوده است وحالا جنرال شـده وحکومت هم دارد بپاس مهربانیهای شاه شهید بدیدن ما آمده بود اورا دیده اظهار مهربانی والتفات کردیم ورفت بعد امیرال (سکرید لف) که بطرف چین میرود وفرمانده کشتیهای جنگی روسیه درطرف چین است بدیدن ما آمد اوراهم ملاقات کردیم ورفت بسیار مرد کافی بنظر آمد آنوقت کالسکه حاضر بود باجناب اشرف صدر اعظم ووزیر دربار وامیرال ارسیف کالسکه شده رفتیم بخانهٔ ارفع الدوله که سفارت ایران است در بین راه مردم زیاد جمع شده سلام میدادند وهورا می کشیدند ماهم باآنها جواب میدادیم تا بدرب سفارت رسیدیم ارفع الدوله با اجزای سفـارت وتبعهٔ ایران دم درحاضر بودند رفتیم داخل عمارت شدیم اطاقهای بسیار منقح خوبی درست کرده ومبله نموده است در اطاق دویم بعضی چیزها برسم تقدیم گذارده بودند از جمله صورت ما است که بالباس الماس ساخته اند اجزای سفارت وغیره را معرفی کردند صمد خان ممتاز السلطنه مستشار سفارت جوان باهوشی است باپالیکف ها که قونسول ایران در پطر ومسکو هستند درباب راه شوسهٔ رشت بطهران که ساخته اند بعضی سفارشات وفرمایشات کردیم بعد باطاق دیگر رفته نهار خوردیم علاوه بر اغذیهٔ معمول آنجا غذاهای ایرانی خوبی هم حاضر کرده بودند ساز هم در کار بود بعد از نهار خوابیدیم چهار ساعت بعد از ظهر (گراندوك پول) عموی اعلیحضرت امپرطور آمدند که باتفاق بشهر (سار سکو سلو) برویم سوار کالسکه شـده براه آهن رفتیم باراه آهن تا (سار سکو سلو) نیمساعت راه است در راه آهن با گراندوك صحبت میـداشـتیم تارسیدیم باآنجـا بکالسکه سوار شدیم از ملتزمین ماوزیر دربار وناصر الملك ووزیر همایون ومهندس الممالك وامین حضرت همراه بودند ارفع الدوله هم مترجمی میکرد ابتدا که وارد پارك شدیم تا مدتی با کالسکه اطراف پارك را گردش کردیم خیلی با صفاست درختهای بلند عظیم خیابانهای خیلی خوب که باچمن سبز کرده اند فوارهای متعـدد دارد اما نه بقدر پطرهوف ابتداً بعمارت (کترین) ملکهٔ قدیم روسیه رفتیم چیز تازه که آنجا دارد این است که بالاخانهٔ آنجا میزی تعبیه کرده اند که درجای خودش بمرتبهٔ زیر فرو میرود ودرپائین اقسام میوه جات ومشروبات وغذاها روی آن میچینند دوباره بالا می آید واین میز را بجهت این تعبیه کرده اند که اگر

کسی مهمان داشته باشد ونخواهد نوکر داخل اطاق نشود که صحبت وسخنان آنهارا بفهمد وبشنود ممکن است هرقسم خوراك وغذا که بخواهد بکاغذی نوشته روی میز گذارد وزنك بزند میز باطاق تحتانی فرو رفته بعد از پنج دقیقه همان خورا کها که خواسته است روی میز چیده شده با بشقاب های خالی برمیگردد بجای خودش وطوری قرار میگیرد که احدی ملتفت نمی شود که میز از سطح اطاق خارج است مخصوصاً برای امتحان ما و گراندوك پهلوی میز ایستادیم وزنگ زدیم میز پائین رفت بعد از چند دقیقه بالا آمد با کارد وچنگال ویك تنگ بزرگ هلو وشلیل وانگور وغیره که همه میوه جات خوب بود در چهار طرف میز هم بشقابها ودستمالهای سفید منظم گذارده بودند همینکه بجای خود آمد قرار گرفت ومااز آن میوه جات برداشته خوردیم دوباره پائین رفت ومیز را پاك کرده معاودت دادند بدون اینکه خدمتگاری دیده شود انشاالله در طهران یك چنین میز واطاق درست میکنیم بعد از آنجا سوار کالسکه شده بعمارت بزرگ (سارسکو سلو) رفتیم از کالسکه پیاده شده با (گراندوك) و (امیرال) از پله ها بالارفتیم همراهان ماهم بودند پرنس (داموروسکی) وزیر تشریفات وپیشخدمت باشی اعلیحضرت امپراطور هم مخصوصاً اینجا آمده برای ما عصرانهٔ خوبی تهیه کرده بودند اول عمارات واطاقهای اینجا را گردش وتماشا کردیم بسیار ممتاز واعلی وقابل دیدن وتوجه کامل است درهر اطاق یك مدتی باید ماند تا بدقت پردهای نقاشی وغیره آنرا ملاحظه وتماشا نمود افسوس که ماوقت نداشتیم یك تالار خیلی بزرگ باروح مزین دیدیم که سقف آنهم یك پردهٔ نقاشی صورت عیسی ومریم وملائکه بود همینطور اطاق باطاق گردش وتماشا کرده درآخر تالاری بو مزین بنقاشیهای چینی که دیدنی بود بعد بمحوطهٔ گلکاری وعمارات دیگر رفته بقدریکه فرصت بود گردش کردیم درجلو این عمارت فواره هائی بود که یازده ذرع فوران داشت از آنجا مراجعت کرده به اطاقی رفتیم که کهربای ممتاز مثل منبت (یعنی خاتم کاری از سنگ) ساخته اند این کهربا هارا فردریك کبیر پادشاه پروس بجهت کترین دویم بهدیه فرستاده است واوهم باین اطاق نصب نموده بعد رفتیم باطاقی که عصرانه وچای حاضر بود صرف کرده چون دیر وقت بود زودتر مراجعت براه آهن نمودیم وباتفاق گراندوك پول بپطرز بورغ آمدیم ایشان از گار راه آهن خداحافظ کرده بمنزل رفتند وماهم بعمارت آمده استراحت کردیم گراندوك پول بسیار مهربان وخلیق وخوش صحبت وخیلی بلند قامت هستند امشب خیلی خسته وکسل بودیم آثار زکام هم بروز کرده بود نماز کرده زودتر شام خورده خوابیدیم

روز یکشنبهٔ بیست وچهارم ربیع الاول

امروز قرار بود با کشتی به (کرنشتاد) رویم قلعه جات نظامی آنجارا تماشا کرده شام هم آنجا بخوریم بجهت کسالت مزاجی که داشتیم به (امیرال آرسنیف) گفتیم باعلیحضرت امپراطور تلگرافاً کسالت مارا اطلاع بدهد وعذر بخواهد که امروز رفتن با آنجا موقوف و توقف در منزل شود اعلیحضرت امپراطور هم قبول کرده بودند باین جهت امروز را در منزل توقف کردیم از حسن اتفاق امروز دریاهم منقلب بود واعلیحضرت امپراطور به (آرسنیف) تلگراف کرده بودند که خود من هم بواسطهٔ انقلاب دریا رفتن با نجا را موقوف کردم امروز (مسیو منلیکف) و (مسیو بوتسف) که وزیر مختار های سابق طهران بودند هردو بحضور آمدند آنهارا دیدیم واحوال پرسی کردیم از ملاقات آنها خوشوقت شدیم از واقعات امروز این است که یك شیشهٔ در تالار بزرگ جلو اطاق ماشکسته بود وباد میآمد یکنفر پیشخدمت اطاق که دستش را بدرب بزرگ گذارده وایستاده بود باد زد لنگهٔ دیگر درب ضرب وشدت تمام باین لنگهٔ که دست او بود خورد ودو بند انگشت اورا فوراً قطع کرد که بی حال شده افتاد اورا بمریضخانه بردند که زخمش را معالجه کنند خیلی اوقات ما از این فقره تلخ شد فرمودیم باو مدال وانعام بدهند نهارهم امروز در منزل خوردیم زکام اذیت کرد عصری بموزهٔ (ارمی تاژ) رفته گردش کردیم چیزهای دیدنی خیلی دارد چون شاه شهید نور الله مضجعه در سفر نامهای خود از این موزه فقط یاد داشتی فرموده اند ما مختصراً آنچه دیده ایم مینویسیم مجسمهٔ پطر کبیر را در یك دالان گذارده اند با تمام آلات واسبابیکه او در زمان حیات خودش با آنها نجاری و کشتی سازی وغیره وغیر مینموده است صندلی نشیمن او که خودش ساخته است واندازهٔ قد اورا که باچوب بلندی گرفته اند آنجا بود نشان دادند بوزیر همایون فرمودیم آنرا ذرع کرد بقدر دو ذرع و دو گره بود دیگر مجسمه های کوچك که پطر کبیر بدست خودش ساخته ومنبت کاری کرده است در آنجا زیاد دیده شد که خیلی محل دقت نظر بود از کارها و آثار اعمال وتاریخ او پیداست که پادشاه خیلی بزرگی بوده است هدایای ایرانرا که خاقان مغفور وغیره فرستاده اند دریك محل مخصوصی گذارده اند که همه دیده شد بعضی اسباب واسلحهٔ ناپلیون اول که درجنگ با روسیهٔ در مسکو گذارده ورفته است روسها جمع آوری نموده در اینجا ضبط کرده اند دیدنی است چندین قبضهٔ شمشیر مرصع بجواهر وپاره چیزهای دیگراست که خیلی نفیس است یك جاهم اسبابهای ملکهٔ سابق فرانسه ماری آنطوان است که خریده ونگاه داشته اند دیگر مجسمهٔ حضرت ابراهیم و اسمعیل علیهما السلام و کار

دو گوسفند قربانی که در حکایت ذبح اسمعیل معروف است با عاج ساخته اند بقدری خوب و بوضع و هیئت طبیعی است که انسان از دیدن آن کمال حیرت را مینماید دیگر گلدان بزرگی است از نقره که چهارده پوت نقره دارد و مجسمهٔ چهار شیر با زنجیر در زیر آن بجای پایه ساخته اند و دو نفر ملك در دوطرف این گلدان است وسایر جاهای گلدان با برگ و خوشهٔ انگور و گلهای مختلفه منبت کاری شده که در نهایت امتیاز است دیگر هدایائی که از انگلیس برای روسیه فرستاده اند همه را دیدیم بعد باطاقها وتالار های بزرگ دیگر که پرده های نقاشی خیلی ممتاز درآنجا هاست رفتیم از کار استادان قدیم ایطالیا وروم وسایر جاها هست بقدری خوب ساخته اند که انسان یکسال وقت میخواهد که فقط تماشای پرده های نقاشی را نماید دیگر گلدان سنگ یشم بزرگی است بارتفاع دو ذرع که درنهایت جلاء وصفا ساخته‌اند دیگر میز های سنگ ملاخیت که سنگ سبزاست واشیاء نفیسهٔ دیگر فراوان است که باکمی وقت مجال دقت وتحقیق نبود قدری خسته شدیم وچون فردا هم باید از پطرز بورغ برویم بمنزل برگشته استراحت کردیم وزیر همایون وناصر خاقان شب را بجزایر طرف دریای پطرز بورغ رفته بودند ازآنجا خیلی تعریف میکردند که باصفاست ولی مادرشهر پطرزبورغ جزخط راه آهن که مکرر رفتیم وبرگشتیم دیگر مجال نکردیم هیچ جا را به بینیم و سیاحت کامل بکنیم ناصرهمایون هم بتماشای باغ حیوانات رفته وآمده بود عرض میکرد مرغی دیدم که دوپا و دو دست دارد خیلی اسباب تعجب شد بعد که تحقیق بعمل آمد معلوم شد دوتا پا داشته اما دستش همان بالها بوده که پر نداشته است

(روزدو شنبه بیست وپنجم ربیع الاول)

امروز روز حرکت از پطرز بورغ است صبح لباس رسمی پوشیده حاضر شدیم که در ساعت حرکت دیگر معطلی نداشته باشیم وزیر دربار امپراطور که اسمش (بارون فرید رکس) است چون این چند روزه ناخوش بود اورا درست ندیده بودیم وتمثال خود مارا برای اوفرستادیم امروز بهتر شده برای تشکر ودیدن ما آمده بود بحضور رسید و آلبومی از صورت تاج گذاریها آورده بود تقدیم نمود ومطبوع شد مرد بلند قد لاغر اندامی است سبیل زرد نازك بلندی دارد بنظر مامرد لایق باهوشی آمد قدري صحبت کردیم ورفت پسرمرحوم بهمن میرزا هم بحضور آمد اورا دیده اظهار تفقد کردیم ورفت بعد وقت حرکت شد چون باید از ارمیتاژ بعمارت زمستانی که منزل اعلیحضرت امپراطور است برویم وآنجا با ایشان نهار خورده وداع نمائیم واین عمارات هردو متصل بیکدیگر است از همین اطاقها که در هارا باز

(کرده)

کرده اند یك یك گذشتیم والحق بسیار عمارات عالی مزینی است اطاق باطاق درها نها با لباسهای ممتاز ایستاده راهنمائی کردند تابه تالار بزرگی که میزهای نهار بود داخل شدیم و از در دیگر آن تالار بیرون رفته باطاق مخصوص اعلیحضرت امپرا طور رسیدیم امپرا طور تا بیرون درمارا استقبال نمودند ودست هم را گرفته وارد اطاق شدیم اعلیحضرت امپرا طریس والدهٔ امپرا طور حاضر نبودند ودر پطرهوف هستند عکس مارا بیاد گار خواسته بودند عکس خودمانرا امضا نموده با مختصر نامهٔ نوشته بودیم که سواد آن از اینقرار است باعلیحضرت امپراطور دادیم که بایشان برسانند وازطرف ما وداع کنند

اعلیحضرتاامروز که از پطرزبورغ میروم بااین کاغذاعلیحضرت شمارا وداع نموده واز مهربانیهای اعلیحضرت امپراطوراظهار امتنان مینمایم وخوشبختی وسعادت آن اعلیحضرت وخانوادهٔ سلطنت امپراطوری را از خدای تعالی همیشه مسئلت مینمایم عکس خودم را هم که آن اعلیحضرت از راه مهربانی ومحبت خواسته بودند فرستادیم ۲۵ ربیع الاول ۱۳۱۸ ازعمارت زمستانی‌ازپطرزبورغ

بعد شمشیر جواهری هم حاضر کرده بودیم برسم یادگار باعلیحضرت امپراطور دادیم انرا هم با نهایت محبت قبول کردند وجعبهٔ آنرا باز نموده تماشا وتمجید کردند وسایر شاهزادها هم آمده دیدند بعد یك عکس خودمان را هم چون اعلیحضرت امپراطریس حالیه خواسته بودند باسم خود نوشته بایشان دادیم یك عکس خودمان راهم باعلیحضرت امپراطور داده بعد وامپراطور و امپراطریس هم عکسهای خود شان راکه امضا کرده بودند بیادگار بمادادندیك قطعه نشان عقاب مرصع هم برای ولیعهد ما دادند که بتبریز فرستاده شود ما هم سابقا بنواب ولیعهد ایشان نشان خود را داده بودیم وهمچنین نشان آفتاب وحمایل آنراهم در پطرهوف باعلیحضرت امپراطریس بیادگار داده بودیم به گراندوکها و وزراء روس نیز نشان تمثال خودمان راداده بسایرین هم علی قدر مراتبهم از نشان شیر و خورشید خارجه وحمایل سبز بامدال طلا و نقرهٔ ایران داده شد خلاصه با علیا حضرت امپرا طریس دست داده رفتیم باطاق نهار در این تالار بزرگ چندین میز نهار که همه گرد ومدور است چیده اند که جوقه جوقه هرکدام باهمشأ نهای خود نهار میخورند میز خانوادهٔ سلطنت دراول اطاق بود آنجا نشستیم دست راست ما امپرا طریس و روبروی ما امپرا طور بودند وغیراز ولیعهد وملکهٔ یونان ومحترمین خانوادهٔ سلطنت دیگر کسی دور میزما نبود وزراء ونوکرهای ما هم درسر میزهای دیگر بودند بعد از نهار باطاق اولی معاودت کرده قدری که صحبت داشتیم نواب ولیعهد آمده گفتند وقت حرکت ترن راه

آهن است برخاستیم باعلیحضرت امپراطریس و گراندو شهادست داده وداع کردیم وباتفاق اعلیحضرت امپراطور از تالار های بزرگ گذشته از پله پائین آمدیم بکالسکه نشسته آمدیم بگار راه آهن اطراف راه همه جا جمعیت بود ودر هنگام عبور ماهورا میکشیدند وما با سرو دست جواب میدادیم دویست نفر سوار قزاق و کمال آراستگی از جلو وعقب کالسکهٔ ما میآمدند تا رسیدیم بگار راه آهن تمام گراندو کها وجناب اشرف صدر اعظم ووزیر دربار و سایر نوکرهای ما قبل از ما بگار آمده دراطاق جلو ایستاده بودند ما که با اعلیحضرت امپراطور وارد شدیم جلو آمدند با تمام گراندو کها دست داده وداع کردیم اعلیحضرت امپراطور و گراندوکها و (کنت لا مسدروف) مدیر وزارت خارجه وجنرال (کوراپاتکین) وزیر جنگ تا جلو ترن آمده ایستاده آنجا بامدیر وزارت خارجه ووزیر جنگ هم دست داده خدا حافظ کردیم بعد باعلیحضرت امپراطور در کمال تأسف وتألم وداع نموده دست دادیم واظهار امتنان از مهربانیهای ایشان کردیم وداخل ترن شدیم اعلیحضرت امپراطور و گراندو کها ووزرای ایشان ایستاده بما سلام دادند ماهم درجلو ایستادیم وجواب سلام داده منتظر حرکت ترن بودیم که یکدفعه موزیك بنوای ایرانی مترنم شده سلام داد وترن بحرکت آمده ماتاممکن بود از پنجرهٔ ترن تعارف میکردیم و میرفتیم تا از گار خارج شدیم واقعاً درین چند روزهٔ توقف پطرز بورغ بسیار خوش گذشت ونهایت پذیرائی ومهربانی را نسبت بما نمودند که هیچ وقت فراموش نخواهد شد خلاصه رفتیم تا شب را به شهر (دوینسکی) رسیدیم این شهر هفت هزار نفر جمعیت دارد دراینجا شام خوردیم از ترن پائین آمده باطاق شام ملتزمین که در رستوران بود رفته گردش کردیم ومراجت به کرده استراحت نمودیم

(روز سه شنبه بیست وششم ربیع الاول)

دیشب ترن (دو ینسکی) توقف نموده صبح ساعت پنج بعد از نصف شب حرکت کرد وقت ظهر به (ویلنا) رسیدیم نهار در اینجا خورده شد مادر ترن وهمراهان در گار راه آهن حاکم اینجا بحضور آمد زن و دختر حاکم را هم امیرال بحضور آورده معرفی نمود دختر بسیارخوش صورت با کمالی است هفت زبانرا حرف میزند وضع پذیرائی روسیها بهمان رسم وسیاق همیشه است که نوشته ایم وچون این خط که میرویم همان خط آمدن است که شرح آنرا وقت آمدن به پطرز بورغ نوشته ایم دیگر تکرار نمیکنیم بعد از نهار اندکی خوابیده وبیدار شدیم با امیر بهادر جنگ وناصر خاقان و دیگران بصحبت مشغول بودیم شش ساعت بعد از ظهر به (ورژ بولوو) رسیدیم که سرحد روس است ووقت آمدن هم اینجا بترن روسها داخل شدیم اینجا

که رسیدیم دیدیم میرزا رضا خان مؤید السلطنه وزیر مختار برلن حاضر است صنیع الدوله هم که از طهران بجهت کارهای خودش ببرلن آمده است اینجا دیده شد از ترن روسیها پیاده شدیم امیرال (آرسنیف) ومسیو (کاخانفسکی) وکانل (ژنکوویچ) و (بالگارد) مهمانداران روس لباس رسمی پوشیده مارا تا ترن فرانسه ها که وقت آمدن سوار آن شده باینجا آمده بودیم ونگاه داشتیم تا مراجعت کنیم مشایعت نمودند سرباز احترام وتشریفات کامله باز درگار حاضر بود داخل ترن فرانسه شدیم وامیرال را خواستیم آمد بالا چون اززحمات او کمال رضایت را دراین سفر داشتیم یك آلبوم عکس خود مان وشکارگاههای خود مان را بیادگار باو دادیم و گفتیم اظهار امتنان مارا باعلیحضرت امپراطور تبلیغ نماید مسیو (کاخانفسکی) هم که خیلی زحمت کشیده بود از او نیز اظهار رضایت شد آنها مرخص شدند وترن مادر ساعت هشت حرکت کرد باز ساعتهای خود مان را درست کردیم زیرا که ساعت روسیه باالمان یك ساعت فرق وتفاوت دارد خلاصه بعد از پنج دقیقه از خاك روسیه خارج شده بسرحد المان رسیدیم دوباره وضع خاك وهوا ومردم تغییر کرد ومعلوم بود که ازروسیه خارج شده ایم شب درساعت یازده بشهر (کونیکس برگ) المان رسیدیم شام خوردیم و باوزیر هایون صحبت از کنترکسویل میداشتیم خیلی خوش گذشت شب که ترن از شهرها وآبادیها میگذشت که چراغهای زیاد داشت خیلی قشنگ و باتماشا بود

(روز چهار شنبهٔ بیست هفتم ربیع الاول)

امروز صبح شش ساعت از دسته گذشته ترن از (کونیکس برگ) حرکت کرد حالتمان الحمد لله تعالی خوب بود تمام صحرا واطراف راه تا هرکجا بنظر میرسید آبادی وجنگل وزراعت بود فرقی که با سابق دارد این است که درچهل روز قبل که به کنترکسویل میرفتیم واز خاك المان گذشتیم زراعتها سبز و فصل بهار بود اما حالا قلب الاسد است ومحصولات راچیده ودروکرده درصحرا خرمن نموده اند زراعت سیب زمینی وچغندر دراین صحرا خیلی زیاد است وچنانکه سابقاً نگاشتیم یك تجارت عمدهٔ دولت المان از الکل سیب زمینی وشکرقند است که از چغندر حاصل میشود فرسنگها میگذریم که زراعت سیب زمینی گل کرده وکمال صفارا دارد از این قطعهٔ خاك المان بار سوم است که عبور وسیاحت مینمائیم اما این خط راه سوای خط سابق است در واقع جنوب غربی المان است وامروز از وسط شهر برلن عبور خواهد شد چون اعلی حضرت امپراطور المان بییلاق سؤد ونروژ رفته اند وتاچندی دیگر مراجعت خواهند نمود وهوای برلن هم حالا گرم است لهذا دعوت مارا برای یکماه دیگر قرار داده اند که خودشان

حضور داشته باشند وهوا هم مساعد شود تا خوش بگذرد باینجهت حالا من غیررسم از المان عبور میشود از صبح تا وقت نهار را گاهی بصحبت با جناب اشرف صدر اعظم مشغول بودیم وقدری با صنیع الدوله که برای کارهای خود از طهران بفرنگستان آمده و از دیروز تا بحال همراه است صحبت میداشتیم واز حالات طهران میپرسیدیم بعد وزیر دربار آمد با او قدری مذاکرات شد وقت ظهر نهارما وهمراهان را درترن دادند بعد از نهار هم باز از آبادیهای معتبر وشهرهای خوب المان گذشتیم شش ساعت بعد از ظهر ترن راه آهن بابتدای آبادی شهر برلن رسید و سواد عظیمی از دور نمودار شد شهربرلن در وسط جلگهٔ مسطح بزرگی واقع است وجنگل کاج وغیره اتصال بشهر دارد خلاصه همینطور آمدهٔ از وسط کوچه ها وعمارات خیلی مرتفع گذشتیم هوا بسیار خفه ودر نهایت گرمی بود ترن آمد در گار بزرگ برلن بقدر یکربع ساعت مکث کرد اینجا معرکهٔ غریبی است تا مدتی که در گار بودیم هردقیقه یکی دو ترن می آمد ومیرفت عرض این گار نودو دومتر وطول آن دویست هفتاد متر است خیلی بنای مرتفع عظیمی است امادر اینمدت توقف درگار از گرمی وبدی هوا وعفونت دود زغال سنگ ماشینهای لکموتیف هیچ نفهمیدیم و آخر فرستادیم بعجله ترن را حرکت دادند پسر مؤید السلطنه و پسر والی و پسر میرزا طاهر مدیر اختررا هم که دربرلن تحصیل میکنند مؤید السلطنه در گار راه آهن بحضور آورد خیلی جوانهای هوشی هستند وخوب کار میکنند ترن که حرکت کرد ازروی یك پل طولانی عبور نمودیم که بشهر برلن مشرف است وعمارات شهر زیردست می افتد واین پل تقریباً یك فرسنگ طول دارد از زیر پل هم خط راه آهن است و متصل ترن بخار است که از زیر وبالا در حرکت وایاب وذهاب است صادر و وارد این شهر نسبت بهیچ جا ندارد در راه آهن که میرفتیم اغلب کوچه ها وعمارات وخیابانهای شهر پیدا بود عمارات دولتی وپارلمنت ومنارهٔ فتح راهم که دولت المان بعد از جنگ با فرانسه بیاد گار آن فتح بنا کردهٔ است دیدیم ماشاء اشخاصی که درحضور بودند مثل ناصرالملك ووزیر همایون وناظم السلطان [illegible] که آیا [illegible] منظر [illegible] بهتر است یا برلن اگرچه ما برلن [illegible] را با جمال دیدیم [illegible] پس وارد میشویم آنجارا بدون دیده تقریباً رفع اختلاف آنهارا بنمائیم خلاصه خیلی طول کشید تا ترن از این شهر بزرگ عبور کرد گارهای راه آهن متعدد دیدیم و گذشتیم ترن با کمال سرعت میرفت وباز از شهرهای عدیده عبور کردیم تا شب شد ساعت نه بعد از ظهر شام خورده خوابیدیم امشب ترن خیلی اذیت کرد متصل تکان میداد صبح که برخاستیم دیدیم ترن در شهر (کلون) ایستاده است که از شهرهای معروف المان است و (اودکلون) عطر معروف از این شهر بتمام دنیا میرود و

سیصد و پنجاه هزار نفر جمعیت این شهر است

(روز پنجشنبهٔ بیست و هشتم)

ساعت هفت خواستیم از ترن پیاده شویم چون قرار داده ایم یك شب در شهر کلون بمانیم وفردا بعد از ظهر بطرف فرانسه حرکت کنیم تحقیق کردیم کالسکه حاضر بود جناب اشرف صدر اعظم را خواستیم آمدند مؤید السلطنه وزیر مختارهم حاضر شد قونسول ایرانی مقیم شهر کلون موسوم به (مسیو کارل آشتل درك) هم که از مردمان معتبر متمول اینجاست و از جانب مؤید السلطنه ترتیبات منزل وغیره را داده است بالباس رسمی در جلو ترن حاضر بود ماو جناب اشرف صدر اعظم از ترن پیاده شدیم واز گار خارج گردیده بکالسکه نشسته داخل شهر شدیم از جلو کلیسای بزرگ معروف این شهر گذشتیم که قریب ششصد سال مشغول بنای آن بوده اند تا تقریباً سی سال قبل باتمام رسیده است میگویند یکصد و پنجاه ودومتر ارتفاع بنای آن است خیلی کلیسای عظیمی است ازجلو کلیسا گذشته بمیدانی رسیدیم که در یکطرف آن هوتل منزل ماست قبل از ورود به هوتل با جناب اشرف صدر اعظم قدری شهر کلون را گردش وتماشا کرده مراجعت به هوتل نمودیم عمارت هوتل بسیار عالی است مخصوصاً سالن منزل مادر نهایت قشنگی وخوبی است همچنین تالارغـذاخوری عمومی آن که حالا برای همراهان مادر آنجا نهار حاضر کرده اند همه را رفته گردش کردیم بعد باطاق خودمان آمده صرف نهار نمودیم منظر عمارت ما بمیدان وسیعی است که یکطرف آن همین کلیسای بزرگ واقع است جمعیت زیادی از اهل شهر برای دیدن ایرانیها جلو عمارت ایستاده نگاه می کنند و هروقت ما بجلو پنجره میرویم بزبان المانی میگویند (هه) یعنی زنده باد طرف عصر گفتیم کالسکه حاضر کردند با جناب اشرف صدر اعظم ووزیر دربار سوار کالسکه شده رفتیم بگردش وزیر همایون وناصر السلطنه ودکتر ادکاك وغیره هم همراه بودند ومؤید السلطنه وقونسول کلون هم در کالسکهٔ جلو ما بودند وما ازعقب آنها میرفتیم اگرچه رسماً باینجا وارد نشده ایم وامشب هم که در این شهر مانده بخرج خودمان هستیم که همین قونسول برای ما هوتل وشام ونهار و کالسکه وغیره تهیه کرده است ولی برای محافظت ازحکومت بلدیه چند نفر پلیس سواره وپیاده خواسته ایم که همراهند وزیر دربار اعلیحضرت امپراطور المان هم تلگرافی نموده بود که اگرچه اعلیحضرت امپراطور دریيلاقات خارج شهرند وشما هم رسماً نمیخواهید درکلون توقف نمائید ولی هر مطلبی باشد بحکومت بلدیه سفارش شده است که در انجام آن حاضر ومطیع باشد یکدسته موزیك ارکست هم برای تشریفات ما گفته اند وقت شام ونهار

از زیر پل راه آهنها رفته ابتدا باکالسکه خلاصه بزنند موزیك شده حاضر عمارت دربای گذشتیم در کنار رود خانهٔ (رن) سیرو سیاحت کامل نموده از طرف دیگر که بباغ وحش میرود با نجا رسید پیاده شدیم ودرباغ وحش گردش مفصلی کرده وحوش وطیوري که دیدیم اجمالا از اینقرا است (شتر مرغهای زیاد) (موش بزرگ که از طرف استرالیا می آورند و بقدر گربهٔ کوچك است) (خرس سفید) (دوشامپا نزده) که یکنوع میموں خیلی بزرگی است که از طرف هندوستان آورده اند (مرغ های کوچك وبزرگ بانواع مختلف) (اقسام طوطیها) (ارغالی) (یکنوع بزی دیدیم که به بزرگی الاغ بود) (پلنگ سیاه که تا امروز ندیده بودیم وخیلی تماشا داشت از جنس پلنگهای معمولی قدری کوچکتر است وجز سیاهی رنگی دربدنش نیست) (یك نوع مرغی دیدیم از جنس طوطی بود ونکی داشت که بقدر یکوجب بود) دربین گردش وتماشا یکدفعه ملتفت شدیم که وزیر دربار متوحش است واطراف مارا باوزیر همایون ود کتر خلیل خان مواظبت دارند ویك مرد کوتاه قد بدترکیب کثیفي در اطراف ماءواظب است که خود را بما نزدیك کند ویکدستش هم متصل در جیب شلوارش پنهان است مثل اینکه میخواهد حربهٔ بیرون بیاورد خیلی مرد بد قیافهٔ منحوسی بنظر مان آمد بجناب اشرف صدر اعظم گفتیم پلیس وغیره را ملتفت کردند از اطراف ما حراست ومواظبت نمودند وما زیاده توقف ننموده رو بطرف بیرون روانه شدیم وزیر دربار باوزیر همایون متصل دوطرف مارا گرفته بودند واین مرد که از زیر دست آنها میخواست خودش را بما نزدیك نماید این بود که فضل خدا شامل شده زودتر از در باغ بیرون رفتیم وخود مان را بکالسکه رسانیده باجناب اشرف صدر اعظم ووزیر دربار سوار شده بکالسکه چی گفتیم زودتر برود ازطرف بالای شهر سیاحت و گردش کنیم ازخیابان بزرگی که خیلی طولانی است باکالسکه عبور کردیم طرفین خیابان درختهای چنار خیلی قوی داشت که موزون ومنظم کاشته بودند دراینجا ولو سیپد بار کشی دیدیم که شخصی سوار آن بود وبار حمل می کرد درخط این خیابان سه مجسمهٔ خیلی بزرگ دیدیم که یکی از آنها مجسمهٔ (فردریك کبیر) ودیگری مجسمهٔ (گیلیوم اول) فاتح فرانسه جد اعلیحضرت امپراطور حالیهٔ المان است ویکی هم مجسمهٔ (فردریك دویم) که از زیر پای آن آبشاري درست کرده بودند که وضع طبیعی آب از آنجا میریخت حقیقة تاحال هیچ شهری بقشنگی وپاکیزه گی ونظافت شهر کلون ندیده بودیم بسیار خوشمان آمد دوساعت بغروب مانده بدرب دکانی رسیدیم که اسباب ورشو وغیره داشت آنجا پیاده شده قدری اسباب خوب خریدیم اینجا حالت جناب اشرف صدر اعظم قدری کسالت همرسانید مرخص شده بمنزل رفتند ماهم نیمساعت

(بعد)

بعد سوار کالسکه شده بمنزل آمدیم برسم معمول اول شب شام خورده تامدتی هم از جلو بالکن تماشای شهر وجمعیت مردم را می کردیم بعد استراحت نمودیم

(روز جمعه بیست ونهم شهر ربیع الاول)

امروز صبح که از خواب برخاستیم باز فرمودیم کالسکه حاضر نمایند برویم شهر را گردش کنیم چرا که بعد از ظهر باید حرکت نمود ورفت وحیف است که این شهر را کاملا سیاحت نکرده باشیم جناب اشرف صدر اعظم ووزیر دربار وموثق الدوله ووزیر همایون ومؤید السلطنه همراه ما بودند مدتی با کالسکه رفتیم تا از شهر خارج شدیم نزدیك باستیان توپهای زیادی دیدیم که خارج شهر گذاشته اند دولت المان استحکامات وقلعه جات معتبر نظامی در این شهر دارد باقشون مستعد قابلی که هروقت لازم شود فوراً حاضر حرکت هستند بعد از گردش کامل بدکانی آمده قدری ساعت وغیره خریدیم بعد بمنزل آمده نهار خوردیم امروز هم حالت جناب اشرف صدر اعظم کسالت دارد چون باید برویم ناچار حاضر حرکت شدیم و یکساعت بوقت مانده برای تماشای کلیسای بزرگ که قبل از وقت خبر کرده بودیم به آنجا رفتیم الحق بنای خیلی عظیمی است کشیش بزرگ وسایر کشیشانی که خدمه ومتکفین این کلیسا هستند همه دم در باآداب احترام حاضر بودند تمام کلیسا را گردش کردیم قبور معارف ومعتبرین زیاد از سلاطین ورؤسا مذهب وغیرهم در این کلیسا است که مجسمهٔ آنها را بهیئت خوابیده باسنگ مرمر در نهایت امتیاز ساخته روی قبر آنها خوابانیده اندار تفاع سقف این کلیسا بقدری است که اگر شخص بخواهد طاق آنرا نگاه کند قطعاً کلاه ازسرش می افتد بعد از گردش کامل بیرون آمده بگار راه آهن که خیلی نزدیك باینجاست رفتیم بهمان ترن خود مان که تا اینجا سوار بودیم نشسته منتظر حرکت شدیم دوساعت بعد از ظهر براه افتاده از صحراهای سبز وخرم وجنگلهای سرو وکاج وآبادیهای بزرگ عمده خیلی گذشتیم المان بسیار مملکت آبادی است چند ساعت که رفتیم رسیدیم بخاك بلژیك چونکه باید از یك گوشهٔ خاك بلژیك عبور کرده داخل خاك فرانسه شویم درسر حد بلژیك باانکه غیر رسمی وارد شدیم معهذا یك مقداری سر باز ویکدسته موزیك نظامی باحکومت بلدیه جهت احترام ورود ما در سرحد حاضر کرده بودند در آنجا توقف زیادی نشد همینقدر اظهار التفاتی باآنها نموده روانه شدیم چندین ساعت درخاك بلژیك راه می پیمودیم که تماماً یا معدن زغال سنگ یا معدن آهن وکارخانهای خیلی بزرگ پهلوی هر معدنی است که بسهولت آهن را از معدن استخراج مینمایند آبادی مملکت بلژیك از سایر ممالك فرنگ که تا اینجا دیده ایم

بنظر مان زیادتر آمد میتوان گفت که خانه بخانه و آبادی به آبادی متصل است وچون تمام اهل این مملکت صنعتگر وپیشه ورهستند این است که کارخانجات صنایع خیلی زیاد است ویك کف زمین بی حاصل دیده نمیشود نزدیك غروب رسیدیم بشهر (شارل روا) در این ایالات سیصد هزار نفر عمله کار میکنند وجمعیت سکنهٔ شهر بیست وپنجهزار نفر است روزی چهارصد ترن راه آهن از این شهر می گذرد که دویست ترن تجارتی است که اقمشه وامتعه حمل ونقل می کنند ودویست ترن حمل مسافر مینماید ما که بگار راه آهن وارد شدیم حاکم بلدی و حاکم نظامی شهر با تمام کدخدایان واشراف واعیان شهر ودوفوج سرباز ودودسته موزیکانچی وجمعیت زیادی از مردم متفرقه در گار حاضر بودند وکمال توقیر واحترام را بجا آوردند از طرف ماهم نسبت بهریك بمترجمی ناصرالملك اظهار التفات شد از احوال اعلی حضرت پادشاه بلژیك پرسیدیم واز خبر سلامت ایشان مشعوف شدیم قشون بلژیك را خیلی آراسته ومنظم دیدیم وبعد از یکساعت توقف در گار حرکت کرده بطرف سرحد فرانسه عزیمت نمودیم یك ساعت ونیم از شب گذشته قریب بنقطهٔ سرحدی بلژیك وفرانسه رسیده متوقف شدیم باران شدیدی می بارید در همانجا شام خورده استراحت کردیم

(روز شنبه سلخ ربیع الاول)

امروز صبح که از خواب برخاستیم هوا صاف وآفتاب وخیلی باطراوت بود برخلاف دیشب که متصل رعد وبرق وباران شدید در کار بود هنوز ترن ایستاده بود ودرخاك بلژیك بودیم دیشب جناب اشرف صدر اعظم با تلگراف به یمین السلطنه ومهماندار های فرانسه که در سرحد فرانسه آمده اند اطلاع داده بودند که امروز قبل از ظهر ما وارد خاك فرانسه میشویم وآنها هم درنقطهٔ سرحدی منتظر ورود ما بودند ما لباس رسمی پوشیده نشان وحمایل (لژیون دونور) را بسینه آویختیم همراهان هم لباس رسمی پوشیده حاضر حرکت شدیم ترن براه افتاد بقدر نیمساعت فاصله به (ژومون) که اول خاك فرانسه است رسیدیم مسیو (سوهار) وزیر مختار فرانسه در طهران که سابقاً درکنتر کسویل آمده بحضور رسید حالا با مهماندارهای فرانسه باینجا آمده باسایر مهمانداران که اسامی آنها از اینقرار است حاضر بودند (ژنرال پاران) سرکردهٔ دستهٔ شانزدهم پیاده نظام رئیس مهمانداران) (دکتر شنیدر طبیب معروف هم که سابقاً در طهران بود وحالا جز و مهماندار ها آمده است) (کلنل سیلوست اجودان جناب مسیولو به رئیس جمهوری) (کماندان اقای اجودان وزیر جنگ) (کاپیتن) (پرم هم) از دستهٔ اول سوارهٔ آهن پوشان) (کاپتن سوره از دسته شصت وپنجم پیاده نظام) (مسیو

ر کف ریه قونسول فرانسه مقیم وزارت خارجه) (بارون رژو) از طرف وزارت خارجه بحضور آمده‌اند یمین السلطنه وزیر مختار ما آنهارا معرفی کرد و نسبت بهریك اظهار التفات فرمودیم ژنرال (پاران از طرف دولت فرانسه وریاست جمهوری بتریك ورود مارا تبلیغ و اظهار نمود وما از ترنی که بکرایه داشتیم نقل وتحویل به ترن مخصوصی که دولت فرانسه فرستاده است نمودیم نهاررا در اینجا صرف کرده در واگون مخصوص ریاست جمهوری سوار شدیم وترن باکمال سرعت حرکت کرد تا امروز حرکت ترن راه آهن باین سرعت ندیده بودیم چونکه تا بحال بمیل واختیار ما حرکت میکرد وامروز باید در ساعت معین مخصوص وارد پاریس بشویم این است که بعجله میرود وتقریباً ساعتی دوازده الی چهارده فرسنگ طی مسافت میشود خاك فرانسه هم مثل خاك المان وباژیك خیلی معمور وسبز وخرم اما هوا امروز قدری گرم تراست بشهر پاریس که قدری نزدیك شدیم برج ایفل از دور نمایان شد که در نهایت عظمت وارتفاع از مسافتی بعید پدیدار است در واگون مخصوص ما جناب اشرف صدراعظم ووزیر دربار وسردار کل وموثق الدوله وامیر بهادر جنگ وناصر الملك وسردار مکرم ووزیر همایون ووکیل الدوله و مهندس الممالك وناصر السلطنه بودند بابتدای آبادی شهر پاریس که رسیدیم از دور عمارات مرتفع باشکوه زیادی دیده شد که علامت عظمت شهر بود وراه آهن گاهی از زیر وبالا میگذشت واهالی شهر در وپنجرهٔ عمارات ومناظر راهها را باز کرده دستمال تکان میدادند وماهم از پنجره های واگون باشاره وحرکت دست تعارفات آنها را جواب میدادیم وترن در اینوقت قدري آهسته میرفت در سرسه ساعت وربع بعد از ظهر رسیدیم بگار شهر پاریس که خیلی گار بزرگ طولانی است دروسط گار جناب مسیولو به رئیس جمهوری دولت فرانسه باسایر وزراً و رؤسای ادارات دولتی ایستاده ورود مارا منتظر بودند ترن که بمحاذی ایشان رسید ایستاد وما از واگون پیاده شده جلو پلهٔ ترن که پا بزمین گذاردیم جناب رئیس جمهوری جلو آمده دست دادند واز ورود ما اظهار بشاشت نمودند ما از ملاقات ایشان وورود بپای تخت دولت فرانسه اظهار خوش وقتی ومسرت نمودیم جناب رئیس وزراً و رجال دولت فرانسه را که اسامی ایشان از قرار ذیل است بما معرفی کردند وما نسبت بهر کدام علی قدر مراتبهم تعارف نمودیم (مسیو والاك روسو رئیس دارالشوری و وزراً) (مسیو دلکاسه وزیر امور خارجه) (ژنرال داود شانسلیهٔ بزرگ لژیون دونر)(جنرال اندره وزیر جنگ) (مسیو کرروزیر وزیر تشریفات) (مسیوالك وزیر علوم) (مسیو سولار رئیس پرتو کل) (جنرال بروزه حاکم شهرپاریس)(مسیو کم باریو سکرتر ژنرال رئیس‌جمهوری) (مسیو کاورار رئیس لطمیه) (مسیو لپن رئیس پلیس) بعد از معرفی ایشان ما هم ابتدا جناب

اشرف صدر اعظم وبعد وزیر دربار وسایرین را معرفی کردیم ایشان هم باهر یك از وزرا و ملتزمین مادست داده تعارف کردند وزرای مختار ما هم مثل میرزا ملکمخان نظام الدوله وزیر مختار مقیم رم وقوام السلطنه وزیر مختار وینه وفریدون خان پسر نظام الدوله ومسیو کتابچی خان که سابقاً در ایران بود وحالا رئیس اکسپوزیسون قسمت ایرانی است در گار بحضور رسیدند بعد از آن باتفاق جناب رئیس جمهوری به سالون مخصوص گار آمده قدری نشستیم هوا خیلی گرم بود برخاسته بیرون آمدیم کالسکه های دولتی حاضر بود ما و رئیس جمهوری دریك کالسکهٔ روبازی سوار شدیم یکدسته سوارهٔ نظامی زره پوش خیلی مجلل اطراف کالسکهٔ مارا احاطه کرده روبراه نهادیم سایر همراهان وملتزمین هم در کالسکه های دیگر ازعقب سرما می آمدند در فضای خیابان ومعبر بقدری جمعیت بود که حساب نداشت و متصل صدای ویولوشاه) (ویولو پرس) (یعنی زنده بادشاه وزنده باد ایران) از زن ومرد بگوش ما میرسید و کلاه های خود را برداشته تعارف میکردند وماهم جواب میدادیم در و دیوار متن وحواشی معبرما مملواز جمعیت تماشائی بود اما شهر پاریس الحق بسیار شهر معتبر قشنگی است عمارات غالباً شش وهفت الی هشت مرتبه است و جلو عمارات از پائین تا بالا همه باسنگ تراش ساخته شده رنگ سنگها خاکستری مایل بسفیدی است و در سر درها وستونها وبالای عمارات حجاریهای خوب از اشکال انسان وحیوان و گل وبوته بوضعهای خوب و خوش نموده اند زمین کوچه وخیابان برسه قسمت است وسط خیابان که کالسکه رواست زمین را باتخته فرش کرده وروی آنرا قیر اند ونموده اند که هم سخت وهم ملایم است که صدای کالسکه اذیت نمیکند وبراحت میرود وطرف کوچه هم پیاده رواست باسنگهای تراشیدهٔ خیلی صاف فرش نموده اند که درنهایت خوشی وراحت مردم عبور ومرور مینمایند و فاصلهٔ مابین خیابان وسط وراهروهای طرفین رااز دوجانب درختهای چنار سایه افکن کاشته اند که دردو چیز باجنس چنار های ایران قدری فرق دارد یکی شاخهٔ این چنارها سیاه رنگ و دیگر برگش از برگ چنار های ایران کوچك تراست ودر فاصلهٔ مابین اشجار چراغهای گاز و الکتریك نصب کرده اند که شبها روشن میشود درمرتبهٔ اول عمارات که مساوی سطح کوچه وخیابان است تماماً دکاکین ومخازن است یا قهوه خانه یارستوران یا هوتل که درها و پنجره های آن بخیابان باز میشود و آئینه های بی حبوهٔ یکپارچهٔ خیلی بزرگ گذارده اند بطوریکه از داخل خارج را واز خارج داخل را درنهایت خوبی میتوان دید منتها هر دکان یاهوتلی که نخواهند از بیرون دیده شود از داخل نور سفیدی چنانکه در ایران هم تازه رسم شده است روی شیشه ها می آویزند که از داخل خارج را می بینند اما از خارج داخل دیدهٔ نمی شود مرتبه

(بالائی)

بالا هم منازل و مساکن مردم است که یا ملکی یا کرایه ایست ولی غالباً اجاره میشود واز هر اطاقی یکی دو در بکوچه است وضع عمارات فرنگستان برخلاف ایران است فضای هرخانه و عمارت منحصر بکوچه وخیابان است درداخلهٔ منازل محل تفرج وتفریحی ندارد مگر متمولین که پارك و باغ وحیاط مخصوص هم ازخود دارند خلاصه از میدان (شاتادون) گذشته به کوچهٔ (به پهن بر) رسیدیم واز آنجا به (بولوار هوسمان) که خیابانی بزرگ معروفی در پاریس است رسیده عبور کردیم و با جناب رئیس جمهوری صحبت میداشتیم زنها از اطراف معابر بشادمانی ورود ما متصل دستمالها تکان داده دسته های گل بکالسکهٔ ما میریختند وما مراسم مهربانی وتهنیت آنهارا جواب میدادیم و اظهار خشنودی میکردیم همه جا بهمین طور رفته تا از پهلوی (آرك تریومف) گذشتیم که بنائی بسیار عالی وعبارت از دروازهٔ نصرتی است که ناپلیون اول امپراطور فرانسه بنا کرده با قشون فاتح خود از آن دروازه وارد شهر پاریس شده است بعد از آن داخل خیابان (بواد وبولان) شده نزدیك بمنزلی که بجهت ما معین نموده اند رسیدیم اینجا ازدحام غریبی بود ویکدسته موزیك سلام ایرانی مینواخت ومردم فریاد میکردند (زنده باد پادشاه ایران و ملت ایران ومملکت فرانسه) حقیقة بقدری دولت و ملت فرانسه خوب و ازروی مهربانی وشوق خاطر امروز از ما پذیرائی کردند که هیچوقت فراموش نخواهد شد باتفاق جناب رئیس جمهوری وارد باغچه عمارت منزلگاه گردیده از آنجا داخل اطاقها شدیم جناب رئیس تابالای پله آمده اطاق ومنزل مخصوص مارا معرفی کرده و با ما وداع نموده بمنزل خوشان مراجعت کردند قدری از خستگی حرکت و گرمای راه استراحت نموده بعد از نیمساعت مصمم بازدید جناب رئیس جمهوری شدیم کالسکه خواسته سوار شدیم جناب اشرف صدر اعظم ووزیر دربار وژنرال پاوان مهماندار وسردار کل و وموثق الدوله وامیر بهادر جنگ و ناصرالملك ووزیر همایون وسرداو مکرم ومهندس‌الممالك هم در رکاب بودند از خیابان (بواد وبولان) (وشانز الیزهٔ) معروف گذشتیم هرقدر از صفا و پاکیزگی اینجاها بنویسیم کم است وارد عمارت دولتی (الیزه) شدیم که این خیابان باسم این عمارت مرسوم است یکفوج پیاده نظام در کمال آراستگی با دستهٔ موزیك خود شان در جلو عمارت ایستاده سلام ایرانی زدند بعضی از صاحبمنصبان جلو عمارت باستقبال آمده‌بودند جناب رئیس جمهوری هم خود شان یا بعضی دیگر درسر پله حاضر بودند با ایشان دست داده وارد سالون بزرگی شدیم عمارت الیزه قدیمی است و بسیار منقح وممتاز ساخته شده است قدری انشسته با رئیس جمهوری صحبت ومذا کرهٔ زیادی از مهربانیها وپذیرائیهای امروز که خودشان ودولت وملت فرانسه نسبت بما نموده بودند داشتیم مسیو (لوبه) مردی معمر و

خیلی عاقل وملایم ومخته هستند بعد از صرف چای وعصرانه باتفاق جناب رئیس جمهوری به اطاق مادام لو به (زوجهٔ ایشان) رفته ایشانرا ملاقات کردیم خیلی زن محترم مهربانی هستند بعد از مقداری صحبت از کنتر کسویل وخوبی آب آنجا که بما منفعت کرده واینکه در خاک فرانسه از هرجهت بما خوش گذشته است برخاستیم وبا ایشان وداع کرده جناب رئیس جمهوری تا پای پله مارا مشایعت نمودند مراجعت بمنزل کردیم وبرای رفع خستگی دیگر امروز بجائی نرفتیم بعد ازغروب با وزیردربار ومیرزا ابراهیمخان دکتر پسرمرحوم میرزا ابوالحسن حکیمباشی (که سابقاً نوشتیم درپاریس مشغول تحصیل علم طب وخیلی خوب ترقی کرده است) گردش مختصری نموده مراجعت بمنزل کردیم وزیر همایون را خواسته روز نامهٔ امروز را فرمودیم نوشت بعد شام خورده استراحت کردیم

(روز یکشنبهٔ غرهٔ شهر ربیع الثانی)

امروز صبح که خواب برخاستیم در اطاقهای عمارت قدری راه رفته گردش کرده بجلو بالکن عمارت که منظر آن بخیابان بوادو بولن است آمدیم بسیار منظر خوبی دارد درخیابان متصل کالسکه ودرسکه واتوموبیل درحرکتست دیشب باران کاملی بارید امروز هواخیلی خرشست عین السلطنه عرض میکرد در این چند روز گذشته بطوری هوای پاریس گرم شده بود که پانصد اسب از گرما در کوچه ها تلف شد وخیلی بمردم از گرما صدمه وارد امد امروز الحمد لله تعالی هوا یکدفعه خوب وخنکشده است این عمارتیکه منزل ماست عمارت کوچکیست سه مرتبه در وسط باغ کوچکی واقعست وشخص دندانسازی که پدر اودندانساز ناپلیون سوم بوده است بنا کرده وخیلی بوضع قشنگ ومقبول ساخته شده است راه پله ان تماماً از سنگهای الوان ودیوار اطاقها از پارچه های ابریشمی لیموئی وچهرهٔ خیلی ممتاز است که هراطاقی بارنگ پرده ومبل ان یك رنگست ودولت فرانسه اینجا برای اکسپو زیسیون از دندانساز صاحب اجاره نموده که هر پادشاهی جهت دیدن اکسپو زیسیون بیاید ومهمان دولت فرانسه باشد در اینجا منزل میدهند چنانکه چند روز قبل از این هم اعلیحضرت پادشاه سود ونروژ در اینجا منزل داشته اند وبعد از رفتن ایشان ما امده ایم شخص دندانساز راهم بجهت اصلاح دندانهای ما فردابیاورند ملاقات شود در این عمارت فقط وزیر دربار وامین حضرت وموثق الملك وبعضی از پیشخدمتها منزل دارند جناب اشرف صدر اعظم وسایر وزراء ونوکرهای ما رادرعمارت دیگری که پهلوی این باغ ویك کوچه فاصله است منزل داده اند ودرب کوچکی از این باغ به آن کوچه است که راه آمد وشد آنها نزدیك است از بالاپائین آمده توی باغچهٔ

قدری گردش کردیم چند نفر عکاس که بتوسط صنیع السلطنه آمده بودند عکس مارا انداختند این باغچه اگرچه کوچك است اما بسیار ممتاز ومصفی است بعد مراجعت باطاقها نموده یك نفر جواهری آمده بود بعضی جواهرات از او ابتیاع کردیم بعد نهار خورده درسر نهار ندیم السلطان روز نامجات پاریس را برای میخواند وترجمهٔ آنرا بعرض میرسانید پس از نهار قصد گردش در شهر و کوچها وخیابانهارا داشتیم فرستادیم جناب اشرف صدر اعظم ووزیر دربار ووزیر همایون وعین السلطنه وژنرال مهماندار را حاضر کردند باتفاق آنها سوار شده رفتیم بگردش ازطرف بواد وبولن وجادهٔ (سورن) که دریاچه های طبیعی نمای خرب در آنجا درست کرده واطرافرا گلکاریهای ممتاز نموده اند گذشتیم وبطرف (کا سکاد) که آبشار طبیعی نما در آنجا ساخته اند رفته ازکنار قهوه خانهٔ آنجا عبور کردیم که بنائی است در نهایت ظرافت وخوشگلی وعصرها یکدسته مطرب وسازندهٔ مجارستانی درجلو آنجا ساز میزنند ومرد وزن با کالسکه ودرشگه از شهر پاریس باین قهوه خانه آمده گردش کرده انواع مشروبات صرف نموده میروند وتفرج مینمایند بعد از پارك (ناسو) گذشتیم این پارك قدیمی ومتصل بشهر پاریس وجای بسیار خوب وباصفاست انواع واقسام گلها دارد واطفال خورد سال با مادرها ودایه ها یشاق باینجا آمده روي چمنهای سبز باغ میدوند وگردش میکنند اما بطوري منظم است که دست بیك شاخهٔ گل نمیزنند صندلیهای زیاد در اینجا هست که هرکس روی آنها نشسته بعضی زنها پارچهٔ در دست دارند میدوزند بعضی دیگر بارفقای خود نشسته صحبت میدارند وضع آزادی وعالم خوشی دارند از اینجا رفتیم بطرف (آرك تریوتف) وخیابان (مالازر) ومیدان (مادلن) و (پاله رویال) و (پلاس دولالن کرد) که میدانی بسیار وسیع وتقریباً دو برابر میدان توپخانهٔ طهران است ودر وسط آن میلی است از یك پارچه سنگ خیلی مرتفع وچهار پهلوی که ناپلیون اول بعد از فتح مصر از آنجا بپاریس آورده ودر اینجا نصب کرده است و آنوقت که راه آهن واسباب سهولت حمل ونقل تا این درجه نبوده تعجب است که چه گونه این سنگ باین عظمت را تااینجا باین سلامت رسانیده اند دیگر حوضها وفواره ها در این میدان است که تمام فواره های وسط حوضها مجسمهٔ انسان وحیوانات از قبیل اسب وشیر وغیره وغیره است باندازهٔ جسم یا بزرگتر به اشکال و هیئتهای مختلف که آب از دهن یا گوش وچشم آنها فوران نموده بحوضها میریز ودر اطراف این میدان یعنی دورا دور این میل یا مناره فتح مصر مجسمه هاي انسان است که روي پایهای سنگ بزرگ نصب کرده اند وهر مجسمهٔ باسم یکی از ایالات دولت فرانسه نامیده میشود و دو مجسمه از این مجسمات که بنام دوایالات (الزاس) و (لرن) بوده است بعد از فتح دولت

المسالی که این دو ایالت بتصرف آن دولت در آمــده است پارچهٔ طور سیاه برروی آن دو انداخته تاامروز که متجاوز از سی سال گذشــته است بحــالت عزاداری آنها بنظر مردم میرسانند چون این میدان تقریباً در وسط شهر پاریس واقع شده اغلب مردم ناچار همه روزه باید از اینجا مکرر عبور ومرور نمایند واین حالت را ملاحظه کنند که هیچ وقت فراموش ننمایند ودیگر قدری چراغ در سطح این میدان نصب کرده اند که شب هم مثل روز روشن است این میدان در ابتــدای خیابان شانزالیزه واقع است وخیــابان مزبور منتهی به (آرك تریوانف) میشود و در مناره سنگی مصر تفصیل فتوحات ناپلیون اولرا مرقوم ومنقور نموده اند خلاصه بعد از این گردش مفصل که رفع خستگی مسافرت را مینمود مراجعت بمنزل کرده شب را شام خورده استراحت نمودیم

﴿ روز دو شنبهٔ دویم ربیع الثــانی ﴾

امروز صبح از خواب برخاسته چای ونهار غلیانی صرف نموده به بالکن عمارت خود مان که بطرف بواد و بولن نگاه میکنند آمده راه میرفتیم وتماشا میکردیم ندیم السلطان هم روزنامه میخواند وترجمه میکرد در این بین مسیو (لمر) که اورا بجهت دستورالعمل پیانو وارگهــا خواسته بودیم بحضور آمده عرض کرده تازهٔ واقع شده است پرسیدیم چیست عرض کرد که پادشاه ایطــالیا راکشته اند خیلی اسباب تعجب شد که چه واقع شده است جناب اشرف صدر اعظم را با میرزا ملکمخان نظام الدوله خواستیم بحضور آمدند مطلب را تحقیق نمودیم معلوم شد صدق است وتفصیل واقعه این بوده است که اعلیحضرت هومبرت پادشاه ایطالیا در موقعی که شاگردهای مدارس را بحضور خواســته است یکنفر از آنها بواسطهٔ خباثت فطرت با طپانچه مرتکب این کار زشت ناپسند گردیده است فوراً فرمودیم نظــام الدوله از طرف ما بسفارت ایطالیا رفته تبلیغ تسلیت تعزیت نماید بعد از آن کانل فرانسه را که مأمور شده است بچین برود ورئیس گارد مخصوص ماست خواستیم بحضور آمد بعضی تحقیقات درباب چــین وجغرافی آنجاها نمودیم ومرخص شد بعد مسیو (سیمول) باغبان باشی خود مارا که بپاریس آمده است خواسته سفارش دادیم بعضی تخم نمونهٔ گلهارا بایران بیاورد آنوقت نهار خورده بعد از نهار گفتیم کالسکه حاضر نمودند سوار شــده با کسپو زیسیون رفتیم دم در بزرگ اکسپوزیسیون که رسیدیم وزیر تجارت ووزیر مالیهٔ فرانسه ورئیس اکسپوزیسیون حاضر بودند کالسکهٔ ما از آنها ردشد بعد جنرال پاران رئیس مهماندار ها بکالسکه چی گفت برگشت بطرف آنها رئیس اکسپو زیسیون نطق مفصلی در تهنیت ورود ما به اکسپو زیسیون

(نمود)

نمود وترجمه کردند ماهم جوابی که لازم بود دادیم واظهار خوشوقتی از دیدن اکسپو زیسیون نمودیم آنوقت براه افتاده وارد گنبدی شدیم که گفتند جای کورس است که اسب دوانی میشود ارتفاع گنبد پنجاه ذرع تمام است که از بلور سقف زده اند وازقراریکه عرض کردند در زیر گنبد جای چهار صد اسب است وانواع واقسام مجسمه ها در آنجا دیدیم بعد رفتیم به گالری که اسباب آنتیکهٔ (عتیقه) واشیأ قدیمه در آنجاست از قبیل بعضی مجسمه های کهنه وپارهٔ اسبابهای کلیسای قدیم وجای استخوان مرده های مقدسین از آنجا به سا کسیون ایران رفتیم (سا کسیون محلی است که یك قسمتی از امتعه را می چینند) مسیو کتابچی خان مباشر آنجاست وامتعهٔ ایران را خوب ترتیب داده است نطق مفصلی عرض کرد که مهندس الممالك ترجمه نمود در مرتبهٔ اول ودوم آنجا گردش کردیم فیروزه وقالیچهٔ زیادی از امتعهٔ ایران در آنجاست بعد از آنجا رفتیم بکنار رود خانهٔ سن که از میان اکسپو زیسیون میگذرد و از آنجا رفتیم بزیر برج ایفل این اول دفعه ایست که از نزدیك این برج معروف را دیده و از زیر آن میگذریم حقیقة بنای غریبی است تماماً از آهن ساخته شده است ودر زیر برج چمن وگلکاری خوبی کرده‌اند وصندلیهای زیاد در آنجاست که مردم می نشینند ودو آسانسر است که از دوطرف برج بالا میرود ومتصل درکار است مردم را بالا برده وپائین می آورد از آنجا رفتیم بطرف کوچهٔ متحرك که دور اکسپوزیسیون ساخته اند باید دانست که دراطراف ومحوطهٔ اکسپوزیسون همه جا راه آهن کوچکی است که مردم سوار شده حرکت مینمایند و وگردش میکنند در بالای خط راه آهن هم یك کوچه متحرکی تعبیه کرده اند که زمین آن از تخته است وشخص که روی آن تخته رفت خود تخته متصل میرود وانسان بی زحمت قدم طی راه میکند تا بهر نقطه که رسید وخواست از کوچه خارج شود میلهای چوبی است که دست خود را بآن محکم گرفته از کوچه متحرك پای خود را بیرون میگذارد ومیرود کوچهٔ متحرك هم دو تا پهلوی یکدیگر است که یکی حرکتش سریع تر ویکی بطیء تر وآرام تراست که شخص بهر کدام بخواهد داخل میشود یکدورهٔ اکسپوزیسون را بکوچهٔ متحرك گشتیم فرمودیم عکسی در آنجا عکاسباشی از ما برداشت بعد از آن بمنزل مراجعت نمودیم جناب اشرف صدر اعظم عرض کردند مسیو (دلکاسه) وزیر امور خارجهٔ فرانسه آمده است مارا ملاقات نماید گفتیم بحضور آمدند ورسماً خبر فوت پادشاه ایطالیا را بما دادند ماهم خیلی اظهار تأسف نمودیم وبدین ملاحظه چند روزی دولت فرانسه عزادار است ومهمانیهای رسمی ماهم موکول ببعد از انقضای این عزاشده سفرای دول هم که میبایستی بحضور ما بیایند موقوف ببعد شد ماهم همینطور قبول کردیم ومسیو (دلکاسه) رفتند حالا بواسطهٔ

این قضیهٔ فوت پادشاه ایطالیا مسافرت ما هم بخاك ایطالی موقوف خواهد شد و تغییرات کلی در ترتیب مسافرت‌ما روی میدهد تاچه پس آید بعد را چون خبر کرده بودیم که بباغ وحش پاریس برویم کالسکه حاضر کردند سوار شده رفتیم بباغ وحش ناصر الملك ووزیر همایون ویمین السلطنه وامین حضرت هم ملتزم رکاب بودند درجلو در رئیس باغ حاضر بود از کالسکه پیاده شده اغلب حیوانات دیدنی را تماشا کردیم من جمله سرحوضی رفتیم که شش هفت شیر دریائي در آنجا بود کلهٔ خیلی بزرگ گردي دارد ودندانهای بزرگ دست وپای عجیب وغریب دم آنها مثل ماهی است وقتی میدوند خیلی بدهیولا هستند بعد از آنجا بطویلهٔ اسبهای کوچك رفتیم خود ماقدیماً از این نوع اسبها داشتیم که مرحوم میرزا عبدالوهابخان نصیر الدوله برای ما فرستاده بود طویلهٔ اسبها راخیلی خوب وبا سکیزه ساخته واسبهای کوچك را در کمال قشنگی سر آخورها بسته اند یك شتر مرغی دیدیم که بکالسکهٔ کوچکی بسته بودند ودو نفر زن سوار آن بودند ومیرفتند بعد سر قفس طیور رفتیم مرغهای خوشرنك قشنك خوبی دیدیم که از همین جنس در باغ وحش کاون هم دیده بودیم بعد سر قفس کبوترها رفتیم انواع واقسام کبوترها دیده شد واز نون نوعها که معیر الممالك بطهران آورده بود نیز در اینجا زیاد است بعد سوار کالسکه شدیم ژنرال پاران وناصرالملك ووزیر همایون هم در کالسکه ما بودند تمام خیابانهای بوادو بولن و کاسکاد واطراف آنجا را گردش کرده از خیابان (آکاسیا) مراجعت بشهر نمودیم دیگر امشب بجائی نرفته در منزل شام خورده استراحت کردیم

(روز سه شنبه سوم ربیع الثانی)

امروز صبح چندین نفر عکاس آمده بقدر بیست قسم عکس ازما انداختند من جمله آن عکاس ریش سفید اسباب عکس (سینمو فتگراف) را آوردد بود دربین راه رفتن ما باهمراهان اقسام مختلف عکس انداخت بعد جناب اشرف صدر اعظم ووزیر دربار وسایر نوکرها که بودند درحال بیرون آمدن از دالان عمارت عکس انداختند بعد از آن رفتیم بسفارت ایران که منزل یمین السلطنه است نهار را آنجا خوردیم بعد از نهار مراجعت بمنزل نموده پنج ساعت بعد از ظهر به گالری ماشین رفتیم از بس جای مفصلی است شرح این گالری بنوشتن نمی آید اگر بخواهیم توضیح وتشریح آنرا بنمائیم (مثنوي هفتاد من کاغذ شود) قدری اسباب مختلفه و دور بین و بعضی ماشینهای خوب خریدیم جمعیت بقدری بود که نمی شد نفس کشید ولی پلیس زیادي که همراه بود راه را بجهت عبور وحرکت ما باز میکردند بجائی رفتیم که

ارگهای خیلی بزرگ بجهت کلیساها ساخته و بمرض فروش گذاشته اند بناصر هایون فرمودیم آن ارگها وازد صدای خیلی بلندی دارد بعد مراجعت بمنزل نمودیم الحمد لله خیلی خوش گذشت بعد از شام به (هیپدرم) رفتیم جای غریبی است یك محوطه بسیار وسیعی است که سقف زده اند وانقدر بزرگ است که عمله جات بازی انجا از قراریکه گفتند بقدر ششصد نفر میشوند وسوار با اسب حرکت میکنند کالسکه و دور شکه هم بمناسبت بازی که بیرون می آورند داخل شده دور اینجا گردش مینماید و در وسط تختگاه بزرگی ساخته اند که بعضی از اجزاء بازی آنجا راه میروند ودور تادور این محوطه را مرتبه بندی کرده صندلیهای زیاد گذاشته اند که تماشائیان می نشینند ازجملهٔ بازی که امشب شد یکبار این تختگاه باین عظمت که تخمیناً بیست ذرع در بیست ذرع عرض وطول آنست ازجا بلند شده بهوا رفت واز زیر زمین تخت دیگر بهمان عرض وطول بیرون آمد که روی آن اقلا پنجاه نفر مرد وزن رقص میکردند وبازی مینمودند بالای سر آنها هم چادر پوشی بود که قوالان وبازیگران زیر آن چادر بودند تخت ثانی آمد بجای تخت اول قرار گرفت ومدتی بازی کردند بعد دوباره این تخت بزمین فرو رفته تختگاه اولی از هوا پائین آمده بجای خود قرار گرفت بقسمی که انسان کمال تعجب وحیرت را مینمود بعد شبیه حالات قیاصرهٔ قدیم رم را در آوردند که سلاطین آنعهد بالباسهای قدیم بمیدان جنگ آمده و با مبارز خودشان با همان اسلحه و آلات حرب قدیم جنگها کردند وفتوحات نمودند ورفتند بعد سلاطین فرانسه از زمانی که فرانسه را گل می نامیدند تا ناپلیون اول با سردارها و رؤسا وهمان قسم ملبوس قدیم دسته بدسته پشت سرهم آمده میگذشتند که همه شبیه بخود آنها بودند وحضار مجلس دست میزدند وهورا می کشیدند خلاصه خیلی مجلس عالی وتماشای غریب وعجیبی بود در آخر مجلس مراجعت بمنزل کرده استراحت نمودیم

(روز چهار شنبهٔ چهارم ربیع الثانی)

امروز صبح که برخاستیم بعد از صرف چای وغیره باطاق دیگر رفتیم مسیو (کالازوفسکی) طبیب معروف چشم که یاران هم سفر کرده وبسیار طبیب خوبی است خواسته بودیم بحضور آمد از یك چشم ما قدری آب میامد گفتیم با آبدزدك دوای مختصری بچشم زد رفع شد و گفت الحمد لله تعالی چشم شما هیچ مرضی ندارد ودر کمال سلامت است با او قدری صحبت داشتیم ومرخص شده رفت بعد همان دند انساز صاحب خانه آمد دندانهای مارا اصلاح نمود و رفت پس از آن رفتیم پائین عکسهای متعدد انداختیم نهار را هم پائین خوردیم دو ساعت ونیم بعد از ظهر تمام سفرای خارجه مقیم پاریس بتوسط جناب اشرف صدر اعظم بحضور آمدند

به هر یك علی قدر مرتبه تعارف نموده وصحبت داشتیم بعد از رفتن سفرا با جناب اشرف صدر اعظم هم مدتی صحبت داشته بعد آمدیم پائین وزیر همایون را بجهت دیدن انواع اتوموبیل ها فرستادیم که بعض اقسام آن را خریداری کنیم رفت وبعد از ساعتی آمده تفصیل را عرض کرد کالسکه حاضر کردند سوار شده با جناب اشرف صدر اعظم وجنرال پاران وبعضی دیگر از همراهان رفتیم به (انوالید) که مقبرهٔ ناپلیون اول در آنجاست وارد این محوطه که شدیم صاحبمنصبان وسربازان پیر واز کار ماندهٔ فرانسه که یا بعلت پیری یا بواسطهٔ آسیبی که در جنگهای قدیم بانها رسیده از کار مانده ودرحقیقت ناقص شده اند درسر قبرناپلیون مجاورت دارند و دولت فرانسه با آنها وظیفه میدهد وآنها بمنزلهٔ متولی وخدمهٔ مقبره میباشند چند نفر کشیش هم در آنجا هستند که جلو آمده بودند مقبرهٔ ناپلیون که گنبد طلای مرتفعی دارد در وسط این محوطه واقع است وارد آنجا که شدیم از چند پله پائین رفته داخل زیر زمین‌مانندی شدیم که قبر در آنجاست وپارچهٔ سنگ ماخیت بسیار بزرگی که چندین ذرع عرض وطول و قطر آن می شود والکساندر دویم امپراطور روسیه برای قبر ناپلیون فرستاده است روی قبر او نصب کرده اند از عظمت سنگ کمال تعجب است که چگونه آنرا از روسیه تا اینجا حمل ونقل نموده اند در مقابل سنگ هم مجسمهٔ خود ناپلیون اول است که لباس نظامی پوشیده و ایستاده است و از قراریکه عرض کردند کلاه ولباسی که مجسمه پوشیده است همان لباس وکلاه خود خود ناپلیون است نزدیك آن رفته درست بدقت تماشا کردیم وچون قدری آنجا تاریك است صاحبمنصبان وسربازان متوقف آنجا چراغها دردست داشتند وخوب بما نشان دادند از حالت این مجسمه وآثار این مقبره بخوبی پیداست که ناپلیون بسیار پادشاه بزرگ ومرد رشیدی بوده ومثل این است که هنوز زنده باشد قدری از حالات آن پادشاه درآنجا مذاکره وصحبت نموده فاتحهٔ خوانده مراجعت ببالا وتوی کلیسا کردیم واز طرف دیگر بیرون آمده رفتیم بجانب اکسپوزیسیون با کالسکه وارد اکسپوزیسیون شده تا دم گالری ماشین رفتیم پیاده شده آنجا قدری گردش کردیم پلیس مخفی وپلیس رسمی اطراف مارا احاطه کرده بودند اسباب عکاسی وبعضی ماشین آلات ودوربین وغیره خریداری کرده مراجعت بمنزل نمودیم بقدری در آنجا هوا گرم وخفه بود که وقتی بیرون آمدیم نفسی براحت کشیده سوار کالسکه شده تا براه افتادیم که فریاد هورای مردم بلند شد بقدری فریاد کرده واظهار مهربانی نمودند که حد نداشت در مراجعت بمنزل گردش کاملی در خیابانهای پاریس نمودیم در ساعت هشت ونیم بعد از ظهر که شام خورده بودیم به تماشا خانهٔ (شاتله) رفتیم جناب اشرف صدر اعظم ووزیر دربار وموثق الدوله وامیر بهادرجنگ وناصرالملك ووزیر همایون وو کیل الدوله وامین

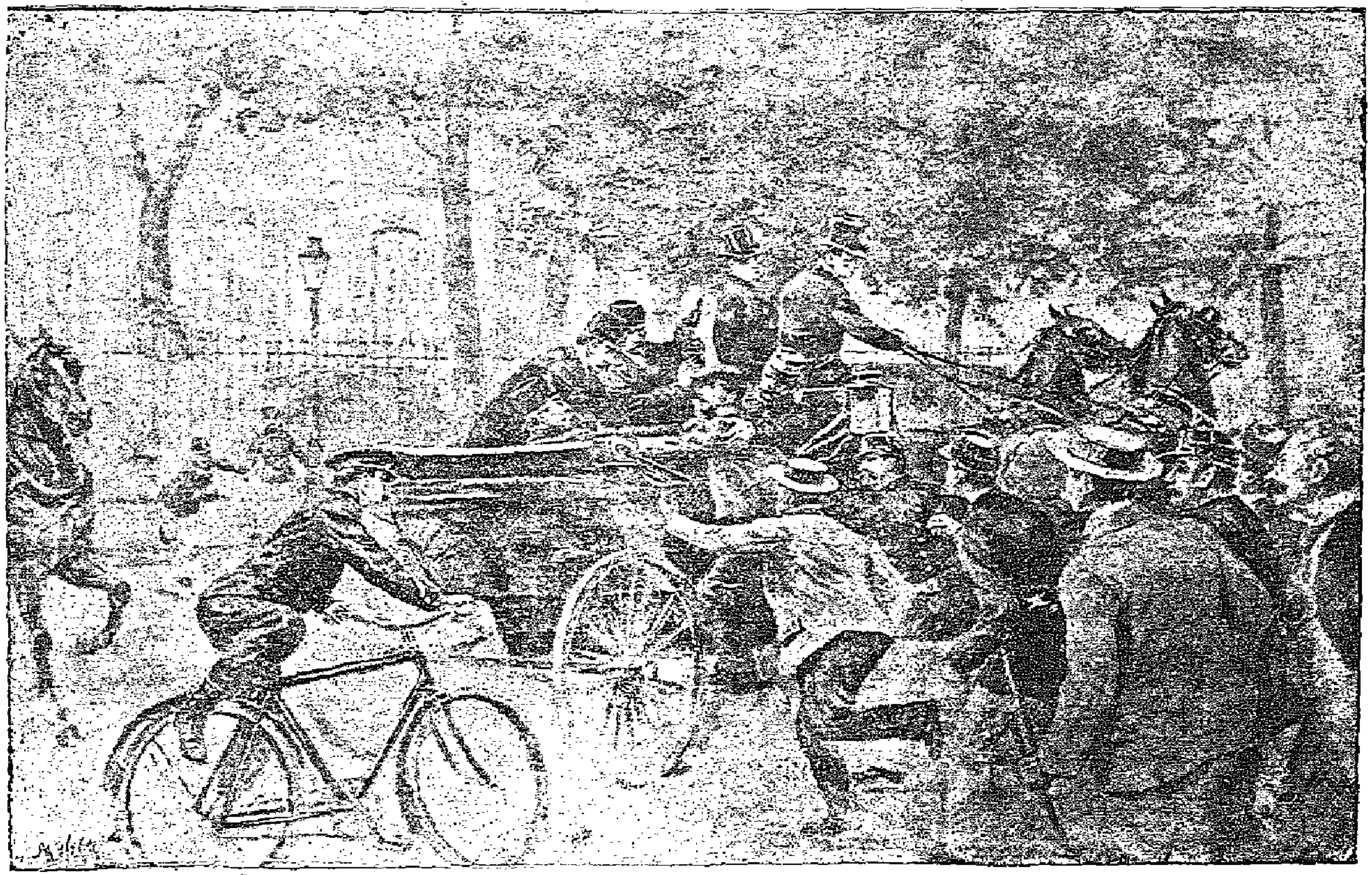
(حضرت)

حضرت همراه بودند تماشا خانهٔ بسیار خوبی است مثل این تماشا خانه هیچ جا ندیده بودیم در اغلب پرده ها شبیه سحر وجادو بود که انسان از مشاهدهٔ آن مات و متحیر میماند در اطاق بزرگی که از توی سن پیدا بود وتنگاه میکردیم یکمرتبه دیدیم تمام اثاث البیت ومبل آن اطاق از میز وصندلی و گلدانهای بزرگ چینی که هریك باندازهٔ خمره ایست وظروف وغیره همچه بود بحرکت آمد مثل اینکه راه برود و باطراف آمـد وشد مینمود درپردهٔ دیگر شبیه دیو و انواع جانورهای عجیب درست کرده بودند که همه جاندار بودند واز یکطرف اطاق آمده بطرف دیگر میرفتند که کمال وحشت برای بیننده دست میداد بعد پردهٔ دیگر بالا رفت باغ و بستانی دیده شد که مجسمه های زیادی پیاده وسواره توی باغ ثابت و بی حرکت ایستاده وجمعی در باغ بازی میکردند بقدر یکساعت طول کشید تا آنها که درباغ بودند در اطراف فوارهٔ بلندی که بارتفاع هشت نه ذرع میجست ومتصل رنگ آب تغییر کرده گاهی قرمز وگاهی زرد و سبز والوان مختلف دیگر میشد بازی کردند یکبار دیدیم تمـام آن مجسمه ها که از سنگ مرمر سفید تراشیده ونصب کرده بودند بحرکت آمده راه افتادند و آدم شدند بلباسهای سفید وهمان رنگ مجسمه ومقدار زیادی راه رفته بهیأتهای دیگر ایستادند وباز مجسمهٔ بی روح شدند دوباره بحرکت آمده درسر جای اول وبصورت اول خود مجسمه شدند که یك موی آنها دیگر حرکت نمیکرد بعد پرده افتاد رفتیم دراطاق دیگر بستنی وشیرینی خورده مراجعت کردیم این دفعه که پرده بالا رفت تمام فضای سن عمارت وباغی بنظر آمد مثل بهشت وعمارت بلوری دیده شد که پله های زیاد داشت وتمام پلهٔ عمارت با چراغ الکتریك از زیر روشن بود واز بالای سن متصل ملائکه نازل میشدند که همه دخترهای خوشگل باد وبال قشنگ بودند که از آسمان بزیر آمده روی پله های بلوری ایستادند تاتمام پله هارا گرفتند بعد از آن رئیس آنها که ازهمه خوشگلتر وخوش لباس تر بود آمد بالای سر آنها ایستاد وتمام این فرشتگان گاهی روی پله های بلور و گاهی در وسط هوا میرقصیدند خلاصه هرچه از تفصیل این تیـاتر ومنـاظر غریبی که مینمودند بنویسیم کم است بازی که تمام شده بمنزل آمده استراحت کردیم

(روز پنجشنبهٔ پنجـم ربیع الثـانی)

امروز که ششم توقف ما در پاریس است واقعهٔ عجیب غریبی روداد که فضل خداوند تعالی شامل حال ما شده بخوشی برگذار نمودیم امروز مسیو (دلکاسه) وزیر خارجهٔ فرانسه مارا به (و رسایل) دعوت کرده است وباید با نجا برویم صبح عکاسی آمده چند قسم عکس مارا انداخت بعد خبر کردند کالسکه حاضر است آمدیم پائین سوار کالسکه شدیم در کالسکه جناب اشرف صدر اعظم پهلوی ما نشسته ووزیر دربار رو بروی ما وجنرال مهماندار روبروی صدر اعظم

پهلوی وزیر دربار بود سایر نوکرها هم در کالسکه های دیگر عقب سرما سوار شده آمدند چون سابقاً بسعد الدوله وزیر مختار خودمان که در بلجیك اقامت دارد سپرده و فرمایش داده بودیم که چند قسم اتوموبیل پیدا کرده بیاورد ابتیاع شود دراین اثنا دم کالسکه آمده عرض کرد اتوموبیلها حاضر است پرسیدیم کجاست عرض کرد در بیرون باغ جلو خیابان نگاه داشته از در باغچه که بیرون آمدیم توی کوچه برسم معمول زن و مرد زیاد بجهت دیدن ما ایستاده بودند وهورا کشیدند ماهم جواب دادیم قدری که آمدیم خیابان دیگری است که می پیچد بطرف بوادبولن برود از پشت همین باغچه که عمارت منزل ما در آنجاست هنوز زیاده از صد قدم دور نشده بودیم که دیدیم یکطرف خیابان اتوموبیلها را نگاهداشته اند چشم بطرف آنها انداخته تماشا میکردیم یکدفعه دیدیم صدای وزیر دربار بلند شده با شخصی گلو آویز گردیده است نگاه باینطرف نموده دیدیم شخص شقی خبیثی پهلوی کالسکهٔ ما ایستاده یکدستش رابدم کالسکهٔ ما که سرش باز بود گرفته ودر دست دیگر طپانچهٔ دارد و سر طپانچه را روی سینهٔ ما گذارده میخواهد آتش بزند وزیر دربار در کمال جلادت وقوت بلند دست اورا گرفته فشار سخت داده دست این خبیث را از روی سینهٔ ما رد کرده سر طپانچه را بهوا نگاه داشت و خودش هم برخاسته میانهٔ ماواوحایل شد که اگر خدای نخواسته تیر رها شود بما آسیبی نرسیده خودش هدف تیر شود و آن خبیث بدذات هرچه زور آورده وبادست دیگرش دست وزیر دربار را بسختی می افشرد که بلکه دست اورا ول کند وزیر دربار درنهایت قوت قلب مانند شخص از جان گذشته دست اورا از ما رد کرده مانع اقدام او بود این خبیث ازسؤ قصدي که برای ما داشت چون مأیوس شد طپانچه را طوری کشید که محاذی چانهٔ وزیر دربار رسید وخواست آتش بدهد ولی حسن اتفاق این بود که در همان وهلهٔ اول وزیر دربار انگشت خودش را پشت پاشنهٔ چقماق طپانچه انداخته بود که هرچه پاشنه را این خبیث می کشید وفشار میداد تیر درنمیرفت آخر پس از کشمکش وتقلای زیاد وزیر دربارطوري دست اورا بقوت فشار داد که طپانچه را ول کرده بدست وزیر دربار آمد وازعقب پلیسها که ولوسیپد سوار بودند ومخصوص مواظبت حال ماهمه روزه همراهند و دراین معرکه یکی از آنها خواسته بود بعجله برسد از ولوسیپد زمین خورده بود خودرا رسانیده از عقب یقهٔ مرد که را گرفته کشید واورا بزمین انداخته گرفت و نگاهداشت ومابا کمال قوت قلب که بفضل خدا داشتیم ابداً بیم ووحشت نکردیم اما جناب اشرف صدراعظم وجنرال مهماندار از بابت حال ما خیلی مضطرب ومتوحش شده بودند مردم شهر وزن ومرد تماشا چی هم که از اول دیده بودند این مرد ازمیانهٔ صف جدا شده بطرف ما می آید خیال کرده بودند که دستهٔ گلی یاعریضهٔ میخواهد بما بدهد وقتیکه کشمکش و در آویختن وزیر

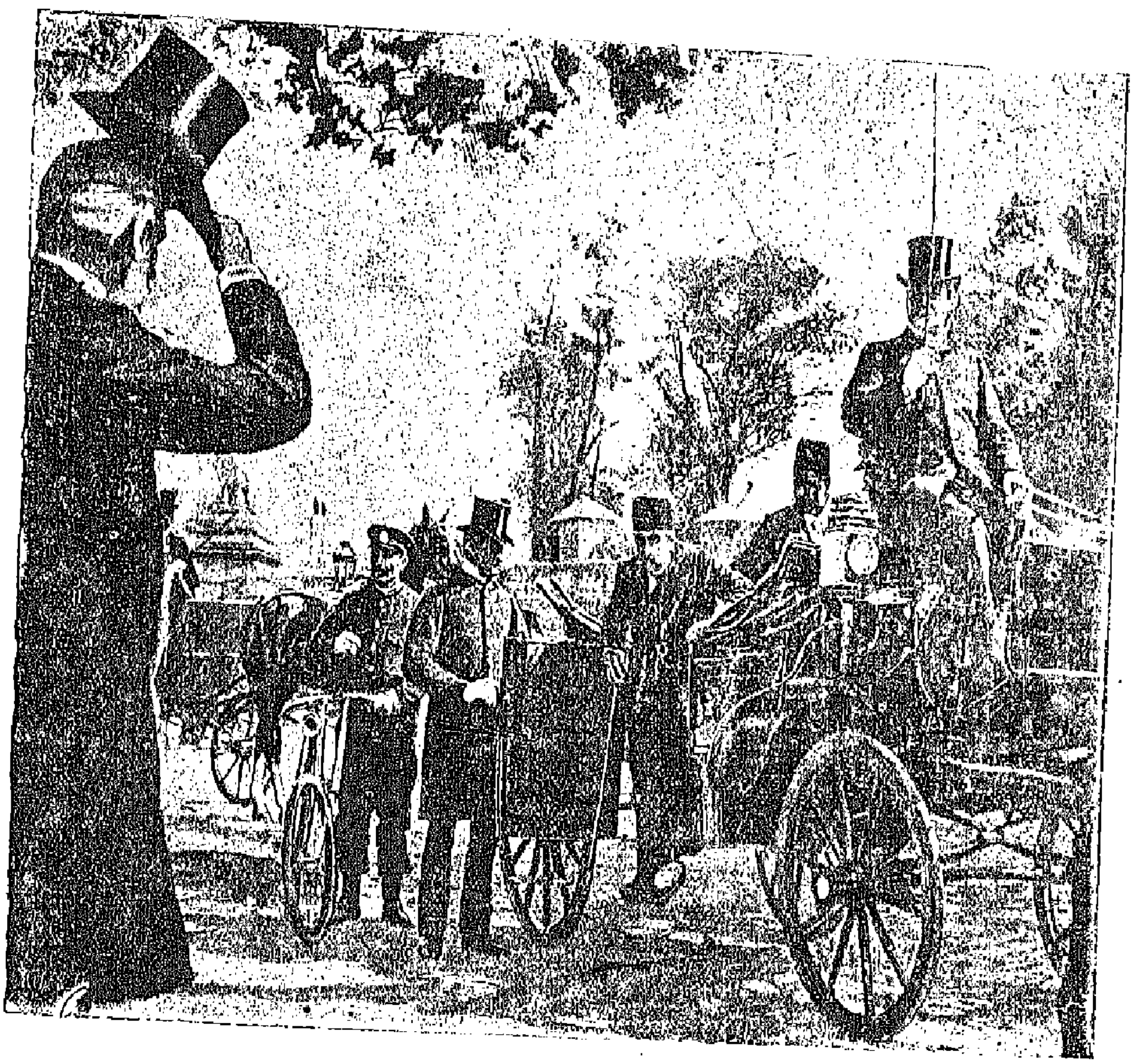


تمثال اعلیحضرت همایونی است در هنگامیکه فرنگایس سلسن بدگهر کمر به قصد
قتل شاهنشاه جمجاه بسته بود

دربار را با او دیده وطپانچهٔ رولور ده لوله را در دست او دیدند که در نهایت جلادت ورشادت از مرد که گرفته واز شدت خوشحالی وسرور طپانچه را تکان میدهد اسباب هیجان غریبی درمیانهٔ مردم شده یکدفعه فریاد آنها بلند شد که ویولوشاه ویولوشاه (زنده باد پادشاه ایران) وبنا کردند فریاد خوشوقتی وشادیانه کردن و جماعتی روبطرف این خبیث هجوم آوردند که اورا از دست پلیس گرفته بکشند وهمین جا قطعه قطعه نمایند اما چون در این گونه موارد باید پلیس بدقت تحقیقات تفتیشات نماید که این شخص کیست وقصدش چیست آیا همدستی هم دارد یامنحصر بخود اوست وآیا تحریك کسی بوده است یاخیر که مبادا عقبهٔ داشته باشد ومن بعد هم فسادی نمایند لهذا پلیس بزودی اورا از چشم مردم غایب کرده بردند در عمارت ماحبس کنند تا بعد چه شود وخود مادر حالتی که از این مهلکه وخطر باین بزرگی بفضل خداوند تعالی بسلامت مستخلص شده بجای اینکه ضعف حال یا پریشانی خیالی همرسانیده تا تصور مراجعت بمنزل نمائیم بکالسکه چی فرمودیم بدون معطلی رو بور سایل برود وراندیم ولی باید دانست که تمام مدت این واقعه آنقدر طول نکشید واین مرد که چنان بعجله آمد که هیچکس ملتفت نشد جز وزیردربار که الحق نان ونمك وحقوق تربیت ما حلالش باد بکمال جلادت و چابکی دست اورا رد کرده خودرا بطرف ما انداخت وحایل میانهٔ او وماشد وبعد مکرر آن خبیث خواست حال که دستش بما نمیرسد خود وزیر دربار را بزند ودرحقیقت وزیر دربار در اینمقام از جان گذشته خودرا فدای ما کرده بود ولی خداوند تعالی که همیشه امید ما بفضل وعنایت اوست هم‌ما وهم وزیر دربار را حفظ فرمود دیگر معلوم است در این حال چه خرمی و نشاطی از سلامت ما برای همه حاصل است جناب اشرف صدر اعظم هم که باماست این واقعه را دیده معلوم است که ابتدا چه قدر متوحش شده وحالا تاچه درجه خوشوقت و مسرورند وشکر گذاری بدرگاه خدا می کنند که در شهر پاریس واینهمه بعد مسافت بخاك ایران ومملکت خود مان لله الحمد هیچ آسیبی بما روی نداد جنرال مهماندار که دیگر از شدت وجد و شعف خود داری نمی نمود ومعلوم است درحالی که ما در مملکت فرانسه بمهمانی آمده ایم ومقصود دولت وملت فرانسه همه تکریم ما وتهیهٔ اسباب خوشی وراحت وسلامت ماست دریای تخت آنها چنین خطر عظیمی از ما گذشته واسباب تأسف وندامت برای آنها رخ نداد چه قدر شا کر ومسرور میشوند خاصه این شخص که خودش مهماندار ماست وبسیار مرد خوبی است خلاصه رفتیم تارسیدیم بکنار رود خانهٔ سن آنجا کشتی حاضر کرده بودند سوار کشتی شدیم اشخاصی که در کشتی با ما بودند جناب اشرف صدر اعظم و(مسیو دلکاسه وزیر امور خارجهٔ فرانسه) و وزیر دربار وجنرال پاران مهماندار ونظر آقای یمین السلطنه

وسردار مکرم وناصر الملك وموثق الدوله ومهندس الممالك ومشير الملك بودند رفتيم بكار خانهٔ (سور) گردش كاملی كرده وضع ساختن ظروف چينى وپختن گل آنها وريختن وقالب كردن آنرا تماشا نموديم دو ظرف ممتاز قشنگ هم بجهت يادگار آمدن ما باينجا رئيس كار خانه تقديم نمودد واينجا خمرهٔ چينى ديديم ساخته بودند بقدرى بزرگكه چهار نفر آدم توي آن ميتوانستند بنشينند از وضع كارخانه وترتيب ساختن ظروف وغيره كه الحق كمال صنعت وحسن تتبع را بكار برده اند ومنتهاى تحسين را دارد بسيار خوشمان آمد بعد از آن بيرون آمده سوار كالسكه شده بطرف ورسايل رفتيم درجلو عمارت ورسايل دستهٔ از فوج مهندسين باموزيك منتظر ورود ما بودند وبجهت شيوع واقعهٔ هولناك امروز در پاريس كه خبر باينجا هم رسيده بود پليس وعمله جات ادارهٔ بلديهٔ كمال مواظبت ومراقبت را داشتند كه مبادا دوباره چنين اتفاق رخ دهد خلاصه وارد عمارت ورسايل شديم اين عمارت از ابنيه وآثار سلاطين قديم فرانسه است مثل (لوى ترز) و (لوى كاترز) وغيره وغيره كه هر كدام چيزى بر اينجا افزوده اند والحق بسيار عمارات عالى خوبى است حوضها وفواره هاى زياد دارد اين عمارات هميشه خاصه بسلطنت ودربار سلطنتى بوده ولى از وقتيكه بساط سلطنت از فرانسه برچيده شده وبناى دولت جمهوري شده است اين عمارت هم عمومى گرديده ودر حقيقت تفرج گاه عامه است وبدين سبب از آن رونق وصفاى اول افتاده اما خيلى چيزهاى خوب دارد كه تماشائي و ديدنى است مثل پرده هاى صورت سلاطين وملكه ها ومعشوقه هاي سلاطين وبعضى تصاوير جنگهاى عمدهٔ كه در آن عهد واقع شده است بعد از ورود بعمارت مخصوص كه نهار حاضر كرده بودند درسر ميز نشستيم مسيو دلكاسه وزير امور خارجه وجناب اشرف صدر اعظم ووزير دربار ودكتر ادكاك وبعضى ديگر از ملتزمين درسر نهار ما بودند بعد از نهار بجناب اشرف صدر اعظم فرموديم كه بواسطهٔ تلگرافات عديده بطهران وساير بلاد ايران اطلاع بدهند كه امروز چنين قضيهٔ روداده والحمد لله تعالى بحسن خدمت وزير دربار بخير گذشت رفتند باطاق ديگر بامهندس الممالك ومشير الملك تلگرافات لازمه را نوشتند ودادند كه مخابره نمايند بعد از آن بگردش وتماشاى اطاقها مشغول شديم خيلى تابلو هاى گرانبهاى وپرده هاى نفيس اعلى ديديم بعد پائين آمده در باغ گردش كرديم گلكاريهاى خوب شده ودرختهاى كاج را كه در دوطرف خيابانها غرس شده است همه را بشكل پيراميد (يعنى مخروطى) وبصورت گنبد سبزي بريده وتربيت كرده اند وفواره هاى حوضها هريك بارتفاع بيست وپنج الى بيست وهشت ذرع جستن ميكرد با كالسكه تمام باغ را گردش كرديم ولله الحمد خيلى خوش گذشت وهروقت قضيهٔ امروز را بخاطر مى آورديم كمال شكر گذاريرا مينموديم خلاصه

(بعد)



تمثال اعلیحضرت همایونی که بعد از تفرج و رفع چشم زخم از وجود مبارک در
پاریس از کالسکه بیرون تشریف می آورند

بعد از گردش کامل مراجعت بشهر پاریس کرده بمنزل خودمان آمدیم جناب مسیو لوبه رئیس جمهوری که از قضیهٔ امروز آگاه شده بودند لدی الورود بدیدن ما آمده از صحت و سلامت ما که بحمد الله تعالی در مملکت فرانسه آسیبی نرسیده ورفع چنین خطاری عظیم از ما شده است خیلی اظهار خوشوقتی کردند واز قوت قلب ما که ترك مسافرت خودرا بورسایل نکردیم خیلی تمجید واظهار مسرت نمودند ماهم شکر وحمد الهی را بجا آوردیم واز مهربانی ایشان اظهار امتنان کردیم پس از ساعتی معاودت نمودند بعد از وزیر همایون وناصر خاقان جویا شدیم که امروز کجا هستند عرض کردند که آنها صبح وقت سواری ما درمنزل خودشان مشغول پاك نویسی روز نامهٔ سفر بوده وبعد که تفصیل این واقعه را شنیده متوحشاً از عقب ما بورسایل آمده وهنوز بر نگشته اند در بین این صحبت بودیم که هردو از راه رسیده بحضور آمدند و از قراریکه وزیر همایون عرض کرد بعد از شنیدن واقعه سراسیمه باراه آهن بورسایل رفته وَوقتی بآنجا رسیده اند که ما نیمساعت قبل از آن مراجعت بشهر کرده بودیم دوباره باراه آهن بر گشته واینك بحضور رسیده اند در این اثنا روز نامهای امروز که از چاپ در آمده بود رسید ندیم السلطان را فرمودیم ترجمه کرد ازحالات این خبیث شرحی نوشته بودند معلوم شد بعد از آنکه ما بطرف ورسایل رفته ایم واورا دستگیر کرده به محبس برده اند و در آنجا استنطاقات وتحقیقات لازمه از او نموده معلوم شد اسمش (فرانسواسالن) واز اهل فرانسه واز فرقهٔ آنار شیست است وجوانی است بسن بیست وچهار سال عکس اوراهم آورده بودند ودیدیم خیلی رؤیت کثیف منحوسی دارد واز قراریکه گفتند حالت جنونی در او مشاهده میشود وهرچه ازاو تحقیقات مینمایند که چرا مرتکب این عمل شده است جواب درستی نمیدهد وتاحالا علت باطنی را بروز نداده به یمین السلطنه سپردیم هرچه تحقیقات پلیس دربارهٔ او شد را پورت آنرا بیاورند که در روز نامهٔ خودمان درج کنیم بعد از آن وزیر دربار را خواسته قدری با اوصحبت داشتیم وتمام مجلس امشب مذاکره از واقعات امروز بود وهمه را بشکر وحمد باری تعالی گذرانیدیم شب آقا سید حسین روضهٔ خوبی خواند بعد نماز خوانده شام خورده استراحت کردیم

(روز جمعه ششم ربیع الثانی)

امروز صبح که از خواب برخاستیم دستم قدری درد میکرد از قراریکه خبر رسید پسر کوچك اعلیحضرت ملکهٔ انگلیس فوت شده است قبل از وقت قرار داده بودیم که به (ونسن) که در خارج شهر پاریس است برای سان قشون برویم جنرال (آندره) وزیر جنگ دولت

فرانسه که از جنرالهای معمر ومرد محترم بااطلاعی است درساعت هفت صبح حاضر شده بود که باتفاق او بموقع سان برویم ساعت هفت ونیم آمدیم پائین سوار کالسکه شدیم جنرال (آندره) وزیر جنگ وجناب اشرف صدر اعظم وجنرال مهماندار درکالسکهٔ ما بودند وزیر دربار وناصر الملك ووزیر همایون ومهندس الممالك ویمین السلطنه هم درکالسکه های دیگر حرکت کردیم سواره ژاندارم زیادی هم که تقریباً دویست نفر بودند ازاطراف کالسکه مارا احاطه کرده کمال احترام ومواظبت را داشتند اطراف کوچه ها وخیابانها بقدری جمعیت بود که حساب نداشت وتمام آنها از سلامت ما اظهار خوشوقتی وبشاشت نموده واز اینکه دیروز چنین خطر عظیمی لله الحمد بخیر ازما گذشته وباکمال قوت قلب بیرون آمده دعوتهای رسمی را ترك ننموده وترس واندیشهٔ درخاطر نداریم اظهار تعجب مینمودند وصدای هورا وزنده بادشاه ایران ومملکت ایران ازهمه بلند بود ابتداً ازخیابان بواد وبوان گذشته از کنار آرك تریونف داخل خیابان شانز الیزه شده بعد از کوچه های دیگر وگران بولوار عبور کردیم حقیقة شهر باین عظمت ونظافت وقشنگی وزیبائی دیگر دردنیا نیست تمام این راه که میرفتیم از دو طرف جمیت مرد وزن ایستاده متصل هورا میکشیدند واظهار مسرت و خوشوقتی از دیدن ما مینمودند ماهم متصل بادست وسر جواب تعارفات آنهارا داده اظهار امتنان میکردیم. انصافاً دولت وملت نجیب فرانسه منتهای مهربانی وپذیرائی راازما بجا آورده ذره فرو گذار نمیکنند وهیچوقت این حسن پذیرائی ومراسم مهربانی فراموش نخواهد شد خلاصه متجاوز از سه ساعت طول کشید تا ماازطرف دیگر شهر پاریس بیرون رفتیم یعنی در حقیقت تمام طول شهر پاریس را طی کرده از دروازهٔ خارج شدیم شهر پاریس خندق بسیار معتبر منظمی دارد که اطراف آن قلعه جات نظامی است واز شهر که خارج میشود بلا فاصله جنگل وچمن است وعمارات تك تك باز درمیان جنگل دیده میشود بقدر نیم ساعت هم که از خارج شهر را طی کردیم رسیدیم بزمین مسطحی که افواج پیاده وسواره وتوپخانه در کمال نظم وآراستگی صف بسته ایستاده بودند ماوهمراهان همانطور که سوار کالسکه بودیم بدواً از جلو صف پیاده نظام گذشتیم این قشون موجود که امروز سان میدهند درتحت فرماندهی جنرال (فلوران تین) حاکم نظامی شهر پاریس است جنرالها وصاحبمنصبان هردسته درجلو باطالیان خود ایستاده سلام احترام دادند وموزیك بنوای ایران میزدند بعد از جلو توپخانه و سواره گذشتیم ومراجعت نموده آمدیم دربِ عمارتی پیاده شدیم از پله ها بالا رفته داخل بالکانی شدیم که مرد وزن زیادی از نجبا ومحترمین فرانسه درآنجا بودند این عمارت را تمام از چوب وتخته در نهایت قشنگی ساخته اند ونگاه بهمین میدان ومرصه میکنند که قشون



فرنکایس سالسن بدطینت که در پاریس ارادهٔ قتل اعلیحضرت همایونی را نمود

ایستاده وباید از جلو این عمارت دفیله کنند در آنجا نشستیم وزیر جنگ دولت فرانسه هم پهلوی ما بود ابتدا پیاده نظام گذشتند مردم برخاسته دست زدند وهورا کشیدند بعد توپخانه وبعد سواره گذشتند هردسته که میگذشتند سلام میدادند وما هم جواب داده تمجید میکردیم زنها دست میزدند مردم ولولهٔ غریبی میکردند هرقدر توصیف وتعریف این قشون را بنمائیم کم است الحق سپاه پیاده وسوار از این آراسته تر ومنظم تر نمیشود بعد توپهارا در جلو کشیده شلیك کردند درهردقیقه ازهر توپ سی تیر می انداختند واز صدای شلیك زمین این بالسکان بزلزله وحرکت میآمد سواره بتوپخانه حمله نموده توپها دفاع میکردند چون ما خودمان از علم نظامی وفنون حربیه اطلاع داریم از هیچ چیز بقدر تماشای نظام وحرکات قشونی لذت نمیبریم خلاصه توپخانه درکمال سرعت وچابکی تیر اندازي میکردند اما آخر سوارها بتاخت آمده توپخانه را تصرف کردند وجلادت خوبی نمودند ما وسایرین دست زده تمجیدات کردیم وواقعاً نهایت تمجید وتحسین راهم داشت بعد از اتمام مشق صاحبمنصبان از جنرالها وکلنلها وغیرهم سواره آمدند جلو ما ایستادند اظهار رضایت ومسرت وتحسینات خود مارا از این سان قشون بتوسط وزیر جنگ بآنها القا نمودیم قشونی که امروز سان دادند از این قرار بود

(پیاده نظام دو دیویزیون) (سواره سه فوج) (توپخانه دو فوج)

بعد آمدیم پائین سوار کالسکه شده باوزیر جنگ بکار خانهٔ فشنگ سازي رفتیم خیلی مفصل وممتاز بود هر روزي دویست وپنجاه هزار فشنگ از این کار خانه بیرون می آید باقوت آب والکتریك کار میکند عمله جات اینجا تماماً زن هستند تمام نقاط این کار خانه را گردش وتماشا کردیم بعد رفتیم به انبار توپخانه که از هرقسم توپهای بزرگ و کوچك با گلوله های آنها در آنجا چیده شده است خیلی انبار مرتب منظم وتوپهای ممتاز معتبری است چون خود ما اطلاعات کامل از توپ وتوپخانه داریم قدری با جنرالها صحبت از وضع توپ وتیر اندازی کرده از آنجا آمدیم بقلعهٔ نظامی که منزل سرباز ان است دروسط قلعه عمارت مخصوصی است که متعلق بحاکم نظامی وجنرال فرمانده کل است که آنجا منزل دارد از پله ها بالا رفته وارد تالار مخصوص شدیم که مبل آنجا از چهلچراغ ودیوار کوبها وغیره تماماً از اسلحه و آلات حرب ساخته شده وبوضع بسیار قشنگی تعبیه وترکیب کرده اند مثلا اصل چهلچراغ از قداره وشمشیر وشمعدانهای آن از طپانچه است آنجا میزنهار گذاشته بودند دروسط میزروی صندلی نشستیم یکطرف ما جنرال (آندره) وزیر جنگ فرانسه وطرف دیگر جنرال (فلورانتن) وجناب اشرف صدر اعظم ووزیر دربار وموثق الدوله وامیر بهادر جنگ وناصر الملك وظهیرالدوله ووزیر همایون وسایر صاحبمنصبان نظامی که امروز در قشون بودند همه سرمیز حاضر بودند

وصرف نهار شد درآخر نهار وزیر جنگ فرانسه برخاسته نطق بسیار مفصلی کرد خلاصهٔ مضمون نطق او این بود که از طرف خودش وتمام قشون دولت فرانسه تشکر واظهار خوشوقتی نمود که الحمد لله از قضیهٔ دیروز بما صدمه وآسیبی نرسید وشرحی ازطرف رئیس جمهوری وخودش وصاحبمنصبان نظامی تمجید از قوت قلب ما نمود که در این قضیه وخطر عظیم خودرا نباختیم وآثار جبن وترس بهیچوجه از ما بروز نکرده بدعوت ورسایل ومانور قشون حاضر شدیم ودرضمن اتحاد فرانسه را باایران که از عهد قدیم بوده است ذکر وبیان کرد ودرآخر استیکان خودرا که در دست داشت بسلامت ما نوشید مادامی که او سخن میگفت ما وتمام اهل سرمیز ایستاده گوش میدادیم وبعد مهندس الممالک که پشت سرما بجهت ترجمه ایستاده بود نطق وزیر جنگ را بفارسی برای ما ترجمه نمود ماهم اظهار امتنانی کرده نشستیم وهمه نشستند بقدر دو دقیقه فاصله ما برخاسته بفارسی نطق مفصلی کردیم که مضمون آن از اینقرار است (کمال مسرت وخوشوقتی را دارم که علاوه بر اینکه در این سفر کسالت مزاج من رفع شد در خاك فرانسه از هرجهت بمادرکمال خوشی گذشت ومخصوصاً از این خطری که دیروز از من گذشت شکر خدارا بجامی آورم که از این مهلکه خلاصی حاصل شد ودر خاك دولتی که دوستی دولت ایران بااوقدیمی است صدمهٔ بمن نرسید قدیماً باهم دوست بوده ایم ودر این سفر هم دوستی ومحبت خودرا محکم تر نمودیم ومخصوصاً بسلامت رئیس جمهوری و ملت نجیب فرانسه ووزیر جنگ وقشون باغیرت فرانسه مینوشیم (وجام شربتی که در دست داشتیم خوردیم ومهندس الممالك این نطق مارا بفرانسه خیلی خوب ترجمه کرد که محل کمال تحسین واقع شد بعد از نهار مراجعت بمنزل نمودیم در اطراف راه مثل وقت رفتن جمعیت زیادی از مرد وزن بود وهورا می کشیدند وماهم جواب تعارفات آنهارا میدادیم امشب را بواسطهٔ اینکه دستم درد میکرد وخسته بودم در منزل مانده زود تر استراحت کردیم

(روز شنبهٔ هفتم ربیع الثانی)

امروز چون دستمان قدری درد میکرد وخستگی دیروز هم باقی بود درمنزل بجائی نرفتیم بااینکه قرار داده بودیم به (اکسپوزیسیون) و (ترو کادرو) و بعد بکارخانهٔ (گوبلن) برویم ولی در ساعت نه بعد از ظهر به اکسپوزیسیون وتالار جشن رفتیم که درآنجا (سینموفتگراف) که عکس مجسم ومتحرك است نشان میدهند وبعد هم بعمارت (ایلوزیون) رفتیم که تفصیل آن از اینقرار است ابتداً وارد درب مخصوص این عمارت شدیم وقت مغرب وچراغهای اکسپوزیسیون روشن بود اول ورود بتالار جشن که نمودیم خیلی در نظر ما جلوه کرد و

(واقعاً)

واقعاً بنای عالی است جائی است به بزرگی دونکیهٔ دولت وهمانطور مدوروبابلور منقش مسقف
است واطراف آن دومرتبه صندلیهای مخمل قرمز است که برای جلوس اشخاص ساخته
وپرداخته شده در این تالار (سینموفتگراف) نشان میدهند پردهٔ بسیار بزرگی دروسط تالار
بلند کردند وتمام چراغهای الکتریك را خاموش وتاریك نموده عکس سینمو فتگراف را با آن
پردهٔ بزرگ انداختند خیلی تماشا دادند من جمله مسافرین افریقا وعربستان را که در صحرای افریقا
باشتر راه می پیمایند نمودند که خیلی دیدنی بود دیگر اکسپوزیسیون و کوچه متحرك وورود خانه
سن ورفتن کشتی در رود خانه وشناوری و آب بازی مردم وانواع چیزهای دیگر دیده شد که خیلی
تماشا داشت به عکاسباشی دستورالعمل داده ایم همه قسم آنهارا خریده بطهران بیاورند که
انشأالله همانجا درست کرده بنوکرهای خود مان نشان بدهیم بقدرسی پرده امشب تماشا کرده
پس از تماشای تالار جشن بعمارت (ایلوزیسن) رفتیم تماشای اینجا دیگر بیشتر از آنجا بود
یك تالار آئینه کاری است که سه ضلع دارد وازروی هندسه وعلم طوری ساخته شده که این
اضلاع در همدیگر منعکس گردیده بطوریکه چندین تالار تو درتوالی غیرالنهایه دیده میشود که
ابتدا وانتهای این عمارات منعکسه در مد نظر معلوم ومحدود نیست بعد از ورود باین تالار که
بدواً خیلی چراغ بود یکدفعه بکلی تاریك کردند بطوریکه همدیگر را نمی دیدیم جناب اشرف
صدر اعظم ووزیر دربار وموثق الدوله ووزیر همایون وناصر خاقان نزدیك ما بودند در همین
حال که اطاق تاریك بود یکمرتبه سه جاه هرکدام درمقابل یك ضلع اطاق باز شد وسه دختر
پری روی بالباس فرشتگان انجاه بیرون آمده بطرف هوا بلند شدند وطوری از بالا چراغ
برق را محاذی آنها انداخته بودند که فقط با نها روشنائی میرسید ودیگر تمام فضای اطاق تاریك
بود وحضرات فرشتگان درمیانهٔ هوا وزمین بنای رقاصی را گذاردند به قسمی که شخص از
مشاهدهٔ آن مات ومتحیر میشد بلی رقص تاریکی را شنیده اما تا امشب ندیده بودیم بعد از آن
یك تختی از زربفت دروسط تالار دیده شد که باز روشنائی از بالا بان تافته ونمودار بود که جمعی
رقاصهای تیاتر که همه اولین نمره وخیلی زیبا ورعنا بودند در روی آن تخت بنای رقص
گذاردند واز سقف تالار برف و باران طلا که اززر ورق ساخته بودند برسر آنها وتمام اهل
مجلس میریخت که این ذرات طلا در روشنائی معاینهٔ برفی بود که از هوا برسرما وسایرین ببارد
در این بین تمام چراغهـا را روشن کرده واز هرضلعی یکدختر ماه صورت بیرون آمده
درمیانهٔ ستونهای بلور مجوف که در وسط آنها چراغ برق بود خودشان را باهل مجلس نشان
دادند که هر دختری بیکدست بیرق شیر وخورشید ایران ودردست دیگر بیرق دولت فخیمهٔ
فرانسه داشت واین وضع مجلس درتمام اضلاع منعکس شده چندین هزار رقاص با تخت ودختر

های با بیرق وغیره نمودار میشد که برسر همه باران طلائی بارید در این بین (برسمی که در اروپ معمول است که در این گونه مجالس در موقع تحسین وخوش آمدن دست میزننـد) شروع کردیم بدست زدن وبرئیس ا کسپوز یسیون که نزد ما بود فرمودیم معمار این بنـا را حاضر کرد اورا خیلی تحسین وتمجید کرده نشانی هم گفتیم باو بدهند بعد از آن برخاسته بمـنزل آمـده استراحت کردیم

(روز یکشنبهٔ هشتم ربیع الثانی)

امروز را تماماً در منزل بودیم بعضی اسبابها که خریده بودیم و در اطاقهای پائین موثق الملك مشغول بستن بود تماشا میکردیم بعضی جواهریها آمدند پارهٔ جواهر آلات خریده شد بعد نهار خوردیم درسر نهار ندیم السلطان روز نامه میخواند در آن بین یمین السلطنه آمـده راپورت تحقیقات پلیس را درحالات شخصی که سؤ قصد دربارهٔ ما کرده بود بحضور آورد مختصر آن این است که ذیلا نوشته میشود هانطور که سابقاً نوشتیم اسم این جوان فرانسوا سالسن است ودر چهارم ماه (فوریه) سنه ۱۸۷٦ مسیحی که بیست وچهار سال تمام میشود درشهر (سن لو) فرانسه متولد شده است تا بحال دو مرتبهٔ دیگرهم محبوس گردیده است لباس اورا که کاوش کردند یك خنجری هم که دستهٔ آن روی تیغه خوابیـده بود در جیب او یافته اند که خیال داشته است اگر با طپانچه کاری از پیش اونرفت با خنجر مقصود خود را حاصل کند چنانکه وقتی که بطرف ما آمد یکدست او طپانچه بود و دست دیگرش درجیب شلوارش که میخواست خنجر را بیرون بیاورد این بود کـه فضل خدا شامل گشته زبردستی واقـدام وزیر دربار نگذاشت او بمقصود خود برسد خانهٔ اورا هم که کاوش نمودند یك خنجر دیگر درمنزل او بوده که آنرا دسته چتر قرار داده وخودش ساخته است که تیغش خیلی تیز وتند بوده است هر چـه پلیس از او تحقیق واستنطاق می کنند که چرا اقدام باینکار کرده است چیزی بروز نمیـدهد بیست عدد فشنگ وچند طغرا روز نامه هم در مـنزل او بوده است از ماه اکتبر گذشته این جوان بایك زنی رفاقت داشته است مسماة به (مادام ا کوستین) که زنی بسیار فربه وسی و پنج سال داشته که یازده سال از (سالسن) بزرگتر بوده ودر یکی از مهمانخانهای کوچك شهر پاریس مشغول آشپزی بوده است این زن را هم پلیس پیدا کرده از احوال (سالسن) تحقیقات مینماید معلوم میشود در نزد آن زن هم از عقاید ونیات خود اظهاري نکرده است مـدتی در شـهر (لیون) حرفهٔ نان قندی وکلوچه پزی آموخته است بعد سبك وسیرهٔ الواطی ورذالت پیش گرفته چند در (مارسیل) ساکن بوده بعد پیاده بپاریس آمده است در هانوقت یکمرتبـه

(بواسطهٔ)

بواسطهٔ شرارت واعمال خلاف قاعدهٔ که از اوسرزده حبس وتأدیب شده است بعد از انقضای مدت حبس داخل خدمت عسکریهٔ گردیده و پس از انقضاء مدت از سربازی وخدمت نظامی آزاد شده بپاریس می آید در شهر (الوری) با شخصی نزاع کرده اورا با کارد ضربت میزند بسبب این جنایت مدت هشت ماه حبس میشود دراین دفعه که مقصرو گرفتار شده است حالا مشغول انجام تحقیقات حال و اعمال او هستند وعما قریب بمجازات سخت خواهد رسید خلاصه بعد از نهار چون عرایض ونوشتجات زیادی جمع شده بود با وکیل الدوله همه را خوانده احکام کتبی وتلگرافی زیاد بطهران ودربار ایران صادر کردیم ونزد جناب اشرف صدر اعظم فرستادیم که مخابره نمایند شام را هم درمنزل خوردیم امروز یك قطعه نشان تمثال خود مان را برای جناب مسیو (لو به) رئیس جمهوری بهدیه فرستادیم بواسطهٔ فوت پسراعلی حضرت ملکه که ایشان عزادار شده اند مسافرت ما بلندن موقوف شد وقرار شده است سفر دیگری که انشأ الله به اروپا بیائیم مخصوصاً بانگلستان رفته سیاحت کامل بنمائیم وعجالة در عوض رفتن بلندن برحسب دعوت جناب رئیس جمهوری ازطرف دولت وملت فرانسه قرار شد که تا روز دوشنبهٔ آینده درپاریس توقف شود که مدت عزاداری فرانسه هم بجهت فوت پادشاه ایطالیا منقضی گردد تا بتوانیم بمهمانیهای رسمی دولت فرانسه وجشن اکسپوزیسون حاضر شویم وهمینطور جناب اشرف صدراعظم قرار دادیم که پروگرام جدیدی برای وضع باقیماندهٔ مسافرت ما نوشته شود تا تغییرات درست معلوم باشد واز همان قرار رفتار کنیم میرزا محمد خان کمال الملك نقاشباشی خود مان را که مدتی است بفرنگ فرستاده ایم که تکمیل صنعت خودرا بنماید این دوروزه درپاریس دیده شد الحق خیلی خوب کار کرده است

(روز دو شنبه نهم شهر ربیع الثانی)

امروز از ساعت ده صبح بتماشای موزهٔ (لوور) رفته یك ضلع عمارت لوور را گردش کردیم وقتی که از جلو باغ (تویلری) میگذشتیم دیدیم خیلی جای خوبی است ولی حیف ازعمارتهای آنجا که کمونها خراب کرده اند از ناصرالملك پرسیدیم که سابقا اصل عمارت تویلری را دیده بودی اوا جمالا تعریف وتوصیف این عمارت را میکرد حالا که جای آنهم باغ شده است که چه قدر بزرك ومفصل بوده است جای عمارات قدیم آن بقدر باغ سلطنتی خودمان که درشهر طهران است بنظر آمد بعد بموزهٔ لوور رفتیم طول گالری لوور دویست وپنجاه ذرع است یك ظرفی در آنجا بود قطر دایرهٔ آن بقدر سه ذرع میشد معلوم نبود اززیر آن آدم کجا رفته است که وقتی توی آن حرف میزدند جواب میداد بعد رفتیم تمام پرده هاي نقاشی لوور را تماشا کردیم

وموزهٔ شوش را هم دیدیم سرستون خیلی بزرگی آنجا بود یك پرده نقاشی هم کمال الملك کشیده بود که واقعاً هیچ فرقی با اصل آن نداشت خیلی ممتاز وخوب ساخته است بعد از تماشا مراجعت بمنزل کرده نهار خورده قدری خوابیدیم شب را بجهة شام در منزل جناب مسیولو رئیس جمهوري دعوت داشتیم وبانجا رفتیم در سر شام وزرا فرانسه بازنها یشان وبعضی از نوکرهای ما بودند بجهت سواره هم سفرا دول وبعضی از اعیان فرانسه آمدند بعد از شام رفتیم بمحل آتشبازي تماشا کردیم پس از آن رفتیم به تالاري که کنسر (ساز و آواز) بود سرشام هم سازایرانی که بنوای ایرانی میزدند خیلی خوب بود بعد سفیر کبیر عثمانی آمدپیش ماااظهار خوشوقتی نمود از اینکه دراین قضیه بحمد الله بما آسیبی نرسید ماهم باو اظهار تلطف کردیم بعد بمنزل مراجعت نموده استراحت نمودیم

(روز سه شنبه دهم)

صبح با کسپو زیسیون رفتیم اول به سا کسیون کلنی مادا کاسکار رفتیم در مرتبهٔ اول موزیکا نچیهای مادا کاسکار را دیدیم که چهار نفر بودند دونفر آنها کانچه های بوضع مخصوص مادا کاسکار که از نی بام بو بود میزدند خیلی خوب وخوشنوا ویکنفر دیگر باصوت دهن خودش نی میزد که بسیار مطبوع بود یکی دیگر هم سازی داشت شبیه به سنتور میزد بعد بمرتبهٔ دویم رفتیم وضع جزیرهٔ مادا کاسکار را مجسم کرده بودند که دورش آب بود ودرخت وجنگل آنجا بخوبی دیده میشد دوتا کرکدیل هم در آنجا زنده توی آب بود یکی از آنها خیلی بزرگ بود ومتصل دهن خود را باز کرده برهم میگذاشت بطوریکه دندانهایش صدا میکرد یکی دیگر خیلی کثیف بود وهرچه با چوب اورا تکان دادند ازجای خود هیچ حرکت نمیکرد مرتبهٔ سوم دور نمای شهر مادا کاسکار بود بطوری خوب ومجسم ساخته بودند که ابداً با اصل آن نمي شد فرق گذاشت تمام شهر وخانها ودرختها حتی حرکت برگهای درخت که از تموج هوا حاصل میشود بطوری مشابه ومحسوس بود که شخص تصور میکرد که درخود شهر مادا کاسکار در عمارت ملکه نشسته است وتماشا می کند حتی رود خانه وجریان آب را محسوس نموده بود خلاصه از سا کسیون مادا کاسکار ودور نمای آنجا خیلی لذت برده وتعجب کردیم بعد رفتیم به سا کسیون روس اول رفتیم امتعه روسیه را تماشا نموده امتعهٔ بخاراوطرف ترکستان راهم درجزو آنها دیدیم مجسمهٔ زنهای سیبری هم در آنجا بود خیلی شبیه به چینیها هستند بعد رفتیم براه آهن سیبری توی ترنهای حقیقی که در آنجا گذارده اند نشستیم در این ترنها همه چیز حتی حمام ورستوران وغیره هست داخل آنجا که میشوند بعد دور نمای

(شهر)

شهر مسکو و کوهها وصحراها وشهر های سیبری تا شهر بکن پای تخت چین تماماً از نظر انسان میگذرد مثل اینکه شخص در راه آهن حرکت میکند ودر مملکت سیبری سفر مینماید خیلی تماشا دارد بعد به بالا خانهٔ رفتیم که پانورامای راه ایران را ساخته اند در حقیقت مجسم کرده مثل آنست که خود ما از راه باد کوبه به گیلان تا قزوین وطهران آمده داخل دروازه شدیم ورفتیم ازجلو باغ وزیر دربار وخانهٔ وزیر بقایا گذشته تا داخل عمارت سلطانی خود مان و وارد تالار موزه شدیم تمام این پانورا مارا شخص نقاشی که با جنرال کورا پاتکین بطهران آمده بود کشیده است ما از راه گیلان که سفر نکرده ایم اما از قزوین بطهران وپای تخت خود مان را که دیده ایم الحق بسیار بسیار خوب ساخته است در واقع امروز ما درظرف دوساعت تمام جزیرهٔ ماداکاسکار وصحرای سیبری را سیر نموده وتاطهران وتالار موزهٔ خود مان مسافرت کرده مراجعت بپاریس نمودیم تاانسان برأی العین نبیند نمیداند چه کیفیتی است وضع خانهای مادا کاسکار شبیه به کومه های شاهسونی است که درمغان دیده بودیم بعد رفتیم به سا کسیون ترانسوال وضع طلاشوئی آنجا ووضع خانهای (کروژر) رئیس جمهوری ترانسوال وغیره را تماشا کردیم بناهای اینجاهم شبیه بهمان وضع خانهای شاهسونی بود وضع طلاشوئی ترانسوالیها خیلی تفصیل دارد یك چیزی است شبیه بمیز بزرگی که روی آن اسطوانه مانند چیزی می غلطد سنگهای طلارا میریزند زیر این اسطوانه خورد می کنند ومیریزد و آبی که با آن می شویند طلا وخاك را از هم جدا میکنند زیاده توقف نمود از آنجا مراجعت بمنزل کردهٔ نهار خوردیم بعد از نهار بضرابخانه رفتیم دوطرف راه زن ومرد زیادی ایستاده هورا می کشیدند واظهار مهربانی میکردند ماهم با آنها تعارف مینمودیم وضع ضرابخانهٔ اینجا باضرابخانهٔ پطر زبورغ چندان فرق وتفاوتی ندارد یك مدل صورت مارا بیادگار سکه کردند بعد از قدری گردش مراجعت بمنزل شد شب را بعد از شام به سیرك رفتیم اسم این سیرك (نووسیرك) است یعنی سیرك جدید در سیرك کارهای غریب کردند از جمله این چند فقره بود که از همه غریب تر است یکنفر امریکائی کمند انداز آمد که سوار اسب بود و کمندی که طناب بلندی بود در دست داشت وقتیکه سوار طرف مقابل می آمد بفاصلهٔ ده پانزده ذرع که وسعت سیرك بود کمند را می انداخت هرموضع بدن وهر عضوی از اعضای اسب یاسوار را از پوزه ودم وسر و گردن ودست وپا که اراده میکرد فوراً با کمند میگرفت بازی دیگر این بود که میزی آوردند بشکل مربع مستطیل بارتفاع چهار ذرع وطرفین میزنردبانی داشت که یك سرنردبان بزمین وسر دیگر روی میز بود دونفر آمدند که برادر بودند یکی از آن دودیگری را بلند کرده سراورا در کف دست خود گذارد وپاهایش بطرف هوا بلند

شد بهمینطور اورا روی دست گرفته از پله های نردبانی بالارفت وازطرف دیگر پله ها پائین آمد بدون اینکه برادرش از روی دست او بیفتد یابه آن هیئت وارونه که ایستاده است حرکت واعوجاجی هم برساند تماشای غریبی بود انواع واقسام دیگر نیز اورا بلند میکرد غرابت داشت دو برادر دیگر هم آمدند که یکنفر طفل دو از ده ساله نیز با آنها بود اولا این دو نفر سوار اسب بودند و می تاختند ودر تاخت اسب مکرر معلق میزدند وبزمین نمی افتادند بعد یکی از دوبرادر روی اسب ایستاد وبرادر دیگر آمده روی او ایستاد واسب بتاخت میرفت بعد آن طفل هم آمد روی این دو نفر پای خودرا بکله آنها گذارده ایستاد که سه نفر بر بالای هم روی اسب ایستاده بودند واسب مدتها بتاخت میرفت ومحض احتیاط اینکه طفل زمین نخورد از سقف سیرك طنابی بکمر او بسته بودند که اگر پرت شود طناب اورا نگاهداری نماید بازی دیگر این بود که سگهای زیادی از کوچك وبزرگ آوردند که جست وخیز میکردند از روی یك تختهٔ که کم کم بلند میکردند واز فاصلهٔ زیادی اینها میجستند بعد شبیه شکارگراز انگلیسهارا درآوردند باین وضع که ابتداً چند تخته آورده زیردالانی که ما بودیم گذاردند که مرتفع شد وهمینطور طرف مقابل هم چند تخته انداختند ویك قایق کوچك هم آوردند آنجا گذاردند بعد دیدیم زمین سیرکی که جلو ما بازی میکردند کم کم فرو میرود وازلای تخته ها آب بالا می آید واز سقف سیرك زیر چهلچراغ هم باران می بارد کم کم از بارش بالا وزایش آب از زیر زمین سیرك حوض بزرگی شد مملو از آب وقایق هم روی آن بحرکت آمد وچند گراز از دالان مقابل ما وارد شد وسگ زیادی باهفت هشت نفر سوار آنهارا تعاقب کرده بودند که سواران انگلیسی بودند زن ومرد بالباسهای قرمز خوشرنگ میخواستند گراز هارا شکار کنند که یکمرتبه گراز ها خودرا توی این حوض که تقریباً مثل دریاچهٔ بود انداختند سگها هم بلا فاصله از عقب آنها خودرا به آب انداختند تقریباً از آن بالا تاسطح آب حوض سه چهار ذرع ارتفاع بود که این حیوانات خودرا درآب پرت میکردند بعد سوارها هم که بلب حوض رسیدند از آن بلندی اسب خودرا نهیب داده تمام این هفت هشت نفر بااسب خودرا باآب انداختند بقدری حوض عمیق بود که هر کدام فرو میرفتند تا مدتی اسب وسوار پیدا نبود بعد بالا می آمدند بالباس تر که از سرورو ورختشان آب میریخت و گراز ها از طرف دیگر حوض فرار کرده از آب بیرون آمده در رفتند سگها هم هما نطور بیرون آمده از عقب آنها رفتند سوار ها هم که روی آب بودند باز بهمانطور از طرف دیگر حوض بیرون جسته رفتند تعجب ما بیشتر از این بود که وقت افتادن سواران بحوض از این سه چهار ذرع ارتفاع چندان نقلی ندارد اما وقت بیرون رفتن وبالاجستن اسبها از این قدر ارتفاع خیلی

مشکل بلکه غیر ممکن مینمود یکنفر سوار دیگر هم که از عقب آنها آمده خودرا به آب انداخت خیلی شبیه به محمود خان خواجهٔ ما بود قد کوتاه وشکم خیلی بزرگی داشت که از گم الاستیك برای او درست کرده بودند که وقتی توی آب افتاد اسب از یکطرف رفت وخودش باشکم گنده روی آب مانده بود بحالت خفه شدن خیلی تماشا داشت خلاصه بعد از اتمام بازی سیرك آمدیم منزل خیلی از تماشای امشب لذت بردیم

(روز چهار شنبهٔ یازدهم)

امروز صبح رفتیم بجهت تماشای تلمبه چیان وعمله جاتی که بجهة اطفأ حریق حاضرند این عمارت سه طبقه است یك طبقه طویله وکالسکه خانه است ودو طبقهٔ بالا منزل عمله جات است از چیز های غریب این است که از زیر عمارت ببالا یك میل آهنی است که از طبقهٔ اعلی بپائین متصل است تا ما بآنجا رسیدیم فوراً میل راتکان دادند دیدیم یکنفر افتاد پائین یقین کردیم که از صدمهٔ این افتادن مرد بعد یکی دیگر وایضاً یکی دیگر پشت سر هم از میل پائین آمدند که در یکدقیقه ونیم سی چهل نفر از عمله جات پائین آمدند واتو مبیل ها راه افتاد هراتومبیلی دارای تلمبه است که بقوت بخار هم آب را خارج میکند وهم خودش راه میرود وعقب آن اتو مبیل دیگری است که توی آن آب زیاد است دولوله باآن وصل میکنند فوراً آب در بیست ذرع ارتفاع بهر جا بخواهند میرسد ونرد بانی هم که قابلمه شده است وتوهم رفته است روی اتو مبیل بار کردند که بهر کجا رسیدند فوراً باز کرده تا پانزده ذرع ارتفاع را بالا میرود و این اختراع اتومبیل جدید است کارهای زیاد هم حاضر است که با اسب حرکت میکنند و عجب این است که در هرطویلهٔ که اسب موجود است تا درب طویله را باز میکنند فوراً خود اسبها دو تا دو تا بیرون آمده میروند پهلوی یراق خود شان که بدیوار آویخته است وسرشان را توی گردنی یراق کرده می ایستند وحاضر حرکت میشوند عمله جات چنان بسرعت وعجله حاضر ودست بکار میشوند که هرجا حریقی روی دهد فوراً خاموش میکنند از انجا آمدیم بمنزل نهار خورده بعد از نهار رفتیم بکار خانهٔ (کوبلن) در کوبلن از قالیهای ایران چهار تخته قالی ممتاز دیدیم یکی ابریشمی وسه تخته پشمی قالی ابریشمی تازه بود اما قالیهای پشمی خیلی کهنه بود می گفتند از زمان شاه عباس صفوی است ولی تاریخ نداشت یکی کار جوشقان و یکی کار کاشان یکی هم کار کرمان بنظرم آمد اهالی کوبلن تصدیق کردند که اینها بهتر ازسایر قالیها است بعد رفتیم بباغ وحش ونباتات در این باغ یك تالاری است که عرض وطول آن یکصد ذرع میشود وانواع حیوانات آمیمه شده از قبیل فیل ونهنگ ومیمون وخرس وپلنگ

وحیوانات غریبهٔ دیگر در آنجا بسیار است واز همه غریب تر (اسکات پانس) دیدیم که تقریباً چهارده پانزده ذرع طول آن بود وفکین آن بقدری وسعت داشت که دو نفرمیتوانستند ما بین آن روی هم بایستند وقریب هفت هشت نفر میتوانستند درجوف فکین او بنشینند انواع میمونها وحیوانات مختلف دیگر که بشمار نمی آمد دیده شد که خیلی غرابت تماشا داشت از جمله (اورانکوتان) بسیار بود که آمیمه کرده بودند خیلی جالب نظر وتماشائی بود بعد رفتیم توی باغ جمعیت زیادی بود گردشی کرده از آنجا رفتیم بجای دیگر که (هیپو پوتام) (یعنی اسب دریائی) زنده بود تعجب کردیم که چه چیز این حیوان باسب شبیه است که در فارسی اسم آنرا اسب دریائی گذاشته اند بهیچوجه شباهت باسب بری ندارد در این تفکر بودیم که یکدفعه صدا کرد دیدیم صدای آن شبیه باسب است معلوم شد بمناسبت صدا اسم اورا اسب آبی گذاشته اند باری از آنجا گذشته فیل بزرگی دیدیم که در قفس بود یعنی محلی را مجری از آهن کشیده اند مثل قفس که در خورد فیل است این فیل بقدر فیل وسطی مادهٔ خودمان بود که در طهران است دندانهای اورا بریده بودند دستهای خودرا میگذاشت روی نرده ها وبلند میشد برای لقمهٔ نانی که باو میدادند در حینی که ما پای نرده ایستاده بودیم یکدفعه فیل بلند شده روی نرده ایستاد احتیاط کردیم که شاید نرده بشکند ومحل خطر است از آنجا رد شده رفتیم بطرف حیوانات دیگر از قبیل طیور مرغهای مختلف بسیار تماشا نموده بعد رفتیم بطرف قفس شیر وجای سباع چهار پنج شیر یال دار افریق بود سرهای خیلی بزرگ داشتند سباع دیگر هم از قبیل ببر وخرس سیاه وغیره بود چون درکارخانهٔ کوبلن خیلی راه رفته واینجا هم خیلی پیاده گردش کردیم خسته شده بودیم کالسکه آوردند سوار شده مراجعت بمنزل کردیم شام خورده ونماز خوانده رفتیم به اوپرا (یعنی تماشاخانه) اما در آنجا کمال خستگی را داشتیم ساعت دوازده که نصف شب بود بمنزل برگشته استراحت کردیم

(روز پنجشنبهٔ دوازدهم)

صبح از خواب بیدار شده رفتیم بعمارت پائین سفیر کبیر انگلیس بحضور آمد یک (آرشیوک) هم از اهل مصر بحضور آمد که زبان عربی فصیح حجازی را باندازهٔ خوب حرف میزد که ما باکمال خوبی حرفهای اورا می فهمیدیم قدری دعا وثنا کرد باوهم اظهار تفقد والتفات نمودیم رفت بعد از آن بعضی اسبابها فرمایش داده بودیم ابتیاع نمایند آنهارا آوردند ملاحظه کردیم ساعتی بعد نهار خورده رفتیم بالاخانه قدری استراحت کردیم ساعت پنج بعد از ظهر کالسکه خبر کردیم آوردند سوار شده رفتیم به (بوادوبولن) و (کاکساد) موثق الدوله

وامیر بهادر جنگ وجنرال مهماندار درکالسکه پیش ما نشسته بودند سایر نوکرها هم از عقب آمدند ناصر السلطنه هم با اتومبیل از عقب رسید گردش زیادی کردیم مردم مختلف از هرقبیل از زن ومرد دیده شد در این بین ترشح بارانی شد وبعد هوا طراوتی همرسانید مردم هم بواسطهٔ بارندگی کمتر از منازل خودشان بیرون آمده بودند ناصر السلطنه قدری کالسکه دوانی کرد اتومبیل بارکشی که فرموده بودیم برای ما بخرند یك دستگاه آورده بودند قدری آنرا حرکت دادند تماشا کردیم بعد منزل مراجعت نمودیم چون شب جمعه بود آقا سید حسین آمده روضهٔ خوبی خواند بواسطهٔ خستگی زودتر شام خورده استراحت نمودیم

(روز جمعهٔ سیزدهم)

امروز درساعت نه صبح رفتیم به اکسپوزیسیون بتماشای ساکسیون آرم (یعنی بازار تفنگ واسلحهٔ جنگ فروشی) اول رفتیم به دکاکین بلجیکیها چهار پنج قبضه تفنگ خریدیم بعد رفتیم بکارخانهٔ توپ سازی انواع توپها دیده شد توپ بود باندازهٔ تفنگ وتوپ بود که طول لولهٔ آن ده ذرع بود یك برجی دروسط ساخته واین توپ باین عظمت را روی آن کار گذاشته بودند ویکنفر آدم متصل آنرا حرکت میداد خیلی تماشائی بود دونفر خادم داشت که یکی پر میکرد ویکی خالی سه فرسنگ گلولهٔ این توپ درکمال خوبی میرود سایر توپها راهم دیدیم چای وشربت حاضر کرده بودند قدری نشسته شربتی صرف شد از آنجا رفتیم بدکان (لوپاژ) که تفنگ ساز قدیم خود مائی بود آنجا هم چند قبضه تفنگ خریدیم وآمدیم بمنزل نهار صرف کرده چون در خانهٔ جناب رئیس جمهوری مدعو بودیم ساعت پنج بعد از ظهر بگاردن پارطی که اسم آن مهمانی است بآنجا رفتیم درعمارت الیزه بقدر دو سه هزار نفر جمعیت بود تیاتری حاضر کرده بودند رفتیم در جلو نشستیم خیلی تماشائی ودیدنی بود یکدفعه پردهٔ بالارفت وچندین نفرحوری بیرون آمدند که هریکی از یکی دیگر بهتر بودند مشغول رقص شدند وبسیار خوب رقصیدند دونفر از آنها از رقاصهای کنتر کسویل بودند که دوسه شب درآنجا دیده شدند از قراریکه شنیدیم حق القدم اینها شبی سه هزار فرانگ است در این بین باران گرفت رقص تمام شد وسه پردهٔ خیلی خوب بازی کردند برخاسته آمدیم دراطاق چای صرف شد ومراجعت بمنزل کردیم وقت شام شد شام صرف نموده ساعت نه بعد از ظهر رفتیم به اکسپوزیسیون که امشب برای تشریفات ما تهیهٔ آتش بازی وچراغان مفصلی کرده بودند اول رفتیم به آبشار وفواره های الوان که یازده دستگاه فواره بود وهریکی ده فواره جریان داشت بالوان مختلفه وآبشار هم تقریباً بیست سنگ آب بود که از مکان مرتفعی که تقریباً بیست ذرع ارتفاع داشت مرتبه به مرتبه میریخت

وهر دقیقه آب بواسطهٔ نور مختلف اللون چراغ الکتریك برنگ های مختلف میشد تماشای غریبی داشت بعد آمدیم بتماشای آتشبازی از اکسپو زیسیون خارج شده با کالسکه بقدر دو سه دقیقه راه طی کرده آمدیم بکنار رود خانهٔ سن رفتیم دریك بالاخانهٔ نشستیم تمام سطح رود خانه را مفروش کرده بودند از کرجیهای الوان وچراغهای مختلف الوان و کشتیهای خیلی مزین قشنگ ودر کشتیها آتشبازی میکردند بقدری مصفی وباتماشا بود که بتحریر وتقریر نمیاید برج ایفل از یك طرف مملو از چراغ که ازپای برج تا سر آن از کثرت چراغ مانند برج آتش بود از اول اکسپوزیسیون تا آخر که تقریباً سه چهار هزار ذرع میشود تمام عمارات از پائین تا بالا مملو ازچراغ بود فقط برفواره ها و آبشار دوازده هزار چراغ از معمول هرشب افزوده بودند دیگرسایر جاها را از این روی باید قیاس کرد که چه قدر افزوده شده است دریکی از کشتیها که خیلی زینت کرده بودند زنی ابساسی از زر بفت پوشیده بود که تا یکوجب بالای زانویش مکشوف وتقریباً تمام تن او پیدا بود درسطحهٔ کشتی دو دست خودش را باز کرده بشکل وهیئت غریبی ایستاده بود وحالت خوشی برای او دست داده هر وجب بدن اورا یکرنگ چراغ آویخته بودند چیز غریبی بود جناب اشرف صدر اعظم وناصر السلطنه وسایر نوکرها تا آخر می گفتند مجسمه است برخودماهم اول مشتبه شد کهاین آدم است یا مجسمه درجلو این دخترجمعی ویلون میزدند بعد با دوربین که نگاه کردم دیدم دست وپای اوحرکت کرد وفهمیدم که آدم است ساعت یازده مراجعت بمنزل نمودیم امشب خیلی خوش گذشت تا ساعت دو بعد از نصف شب بیدار بودیم بعد خوابیدیم

﴿ روز شنبه چهار دهم شهر ربیع الثانی ﴾

درساعت نه صبح جناب رئیس جمهوری وهمهٔ صاحبمنصبان فرانسه بمنزل ما آمدند از آنجا باتفاق رئیس جمهوری آمدیم بگار راه آهن امروز از پاریس حرکت میکنیم بطرف (اوستاند) وزیر دربار ووزیر همایونی درپاریس ماندند که فردا بیایند در کنار راه آهن با جناب مسیولو بهرئیس وداع نمودیم ایشان رفتند وما حرکت کردیم دربین راه با امیر بهادر جنگ وامین حضرت و ناصرالسلطنه وناصرخاقان مشغول صحبت شدیم نهار راهم دربین راه خوردیم وهمه جا آمدیم تاده دقیقه بسرحد خاك فرانسه مانده (جنرال پاران) وسایر مهمانداران بحضور آمده مرخص شدند یك حلقه انگشتری الماس که یاقوت هم داشت بزوجهٔ جنرال پاران بیادگار دادیم بعد آنها رفتند وما وارد سرحد باجیك شدیم از بعضی شهرهای خاك فرانسه گذشتیم که اسامی آنها از این قراراست (لوبکوان) (لیل) (سرکران) تا رسیدیم به (هالوئین) که آخر خاك

فرانسه است و نیم ساعت بعد رسیدیم به (منن) که اول خاك بلجیك است سعد الدوله وزیر مختار ما و صاحبمنصبان بلجیك در اینجا بحضور رسیدند و آن مخصوص اعلیحضرت پادشاه بلژیك را آورده به ترن ما بستند باز و آن نشستیم و ترن حرکت کرد بعد از دوساعت وارد شهر (اوستاند) شدیم شهر اوستاند تقریباً بقدر شهر (اپی نال) میشود ولکن شکل ووضع خانه ها وکوچه های این بشهر خیلی شبیه بشهر ورشوی است ودر کنار دریای (مانش) واقع است وهوتلی که از برای منزل ما معین شده تا ساحل دریا صد قدم مسافت دارد حالا که این روز نامه را مینویسیم یکربع ازمغرب گذشته است وکشتیها یك یك روی دریا حرکت می کند هوا ودریا بسیار باصفاست وبطوری هواخوش وسالم وبی جریان است که بیرقهای بالای عمارت ما هیچ حرکت ندارد این هوتل سیصد وپنجاه اطاق وخانهٔ مخصوص دارد ودور تا دور عمارت بالکن وایوان دارد که بدریا نگاه میکند امشب جلو ایوان هوتل وتمام این شهررا برای تشریفات ورود ما چراغان کرده اند وخیلی باتماشا است چهار اطاق مخصوص از برای ما معین کرده اند دراین ایوان که راه میرویم زمینش بلوراست ودرزیر آن رستوران است واز چراغهای بالا پائین روشن شده تماشای غریب وعجیبی دارد اول شب را به صحبت با پیشخدمتها ونوکرها گذارنده بعد شام خوردیم وخوابیدیم

(روز یکشنبهٔ پانزدهم ربیع الثانی)

صبح با حالت خوشی از خواب بیدار شدیم هوا وصفای دریا کیفیت غریبی داشت وآب دریا تا زیر عمارت ما آمده بود ازصبح تا چهار ساعت بغروب مانده دربالا خانه وایوان جلو هوتل که بدریا نگاه میکند گردش میکردیم واز لطف هوا وصفای دریا لذت میبردیم وبا نوکرها که همه حاضر بودند صحبت میداشتیم قدری هم کاغذ نوشتیم بعد از نهار خوابیده از خواب که بیدار شدیم جمعیت زیادی جلو دریا برای دیدن ما آمده بودند عصر فرمودیم کالسکه حاضر کردند سوارشده رفتیم شهررا گردش کردیم جناب اشرف صدراعظم وسعد الدوله درکالسکهٔ ما بودند حاکم شهرهم ولو سیصد سوار بود وهمراه ما میآمد جمعیت زیادی ازمرد وزن در کنارهٔ دریا ودوطرف معبر ما ایستاده بودند در شهر اوستاند زنهای صاحب حسن وجمال بسیار دارد درگردش امروز عمارات وجاهای خیلی خوب باصفا وجنگلهای باخضاوت وطراوت و دریاچه های متعدد دیدیم یك عمارتی دیده شد برج مانند که هفت طبقه داشت ودر تمام این طبقات زن زیادی برای تماشا ایستاده بودند نزدیك غروب مراجعت بمنزل کردیم سالون بزرگی دراین هوتل است که تالار بال است این تالار صد ذرع طول وده ذرع عرض دارد

لدی الورود بمنزل رفتیم به تالار مزبور چای خوردیم چراغهای این تالار را در آن واحد روشن کردند ناصر همایونی قدری درآنجا پیانوزد بعد از آن آمدیم بالا خانه روضه خوانی‌شد بعد شام خورده استراحت کردیم

﴿ روز دو شنبهٔ شانزدهم ربیع الثانی ﴾

صبح بسلامت از خواب برخاسته بعد از صرف چای درایوان جلو عمارت یکدوساعت گردش کردیم هوا ودریا درنهایت سلامت وصفا وبسیار مفرح بود در آن بین جناب اشرف صدر اعظم آمدند وجنرال (گردون) ورئیس بانک شاهنشاهی ایران هم اینجا بحضور رسیدندقدری باآنها صحبت داشته واظهار التفات کردیم بعد قدری با نوکرها صحبت داشته نهارصرف کردیم سه ساعت بعد از ظهر به اسب دوانی رفتیم محل اسب دوانی تا اینجا تقریباً هزار قدم است در اسب دوانی جمعیت زیادی بودند خیلی اسب دوانی خوبی بود وزیر دربار همان ساعت ازپاریس وارد شده وچون فهمیده بود ما باسب دوانی رفته ایم درآنجا حاضر شده بود بعد از آمدن ما دوشب در پاریس از برای بعضی کارها مانده بود از وزیر همایونی جویا شدیم وزیر دربار عرض کرد فردا خواهد آمد باری من وجناب اشرف صدراعظم ووزیر دربار سیصد وبیست وپنج فرانک درسر اسب شرط بندی کردیم وبردیم پنج فرانک آنرا بجهت یادگار نگاه داشتیم ومابقی را بفقرای آنجا بذل نمودیم خیلی روز خوشی گذشت بعد از اتمام اسب دوانی بمنزل آمده چای خوردیم مردم از هرقبیل بودند وتماشا میکردیم شب را تا مدتی با امیر بهادر جنگ وسایر نوکرها به صحبت مشغول بودیم یکساعت ونیم از نصف شب گذشته استراحت کردیم

﴿ روز سه شنبه هفدهم ﴾

صبح که از خواب بیدار شدیم چای صرف نموده قدری در بالکن گردش کردیم ناصر الملك بحضور آمد بااومشغول صحبت شدیم دراین بین جناب اشرف صدر اعظم آمدند وناصر الملك رفت پائین با ایشان قدری صحبت داشتیم بعد گفتند مختار پاشا میخواهد بحضور بیاید اورا خواستیم این همان مختار پاشا است که درجنگ عثمانی وروس به ایروان آمده بود خیلی آدم فهیم معقولی است شصت وسه سال دارد وحالا در مصر میباشد سه هفته مرخصی گرفته از برای تغییر آب وهوا باینجا آمده است بعد بمصر مراجعت خواهد کرد مدتی با اوصحبت‌داشتیم مرخص شده رفت بعد نهار خوردیم تا سه ساعت بعد از ظهر مشغول حساب نویسی ومشق حساب بودیم بعد رفتیم بمحل دیروز برای تماشای اسب دوانی درهمان جای روز قبل نشستیم

سه چهار دفعه اسب دوانیدند دفعهٔ اول مسابقه کنندگان آمدند جلو ما پیاده شده روی میز سیگار آتش زدند بعد سوار شده رفته هر کدام زودتر بمحل میعاد میرسید برده بود دفعهٔ دویم رخت پوشیدند وسوار شدند تعجیل در حرکت ورخت پوشیدن آنها خیلی مضحك بود دو دفعه هم روی تخته اسم مارا نوشتند واسب دواندند دفعهٔ آخر خیلی مضحك وباتماشا بود چند رأس الاغ مثل خرهای بار کش ایران همه رنگ سوار شده خردوانی غریبی کردند گاهی هم زمین میخوردند خیلی خنده داشت بعد برای بردن بیرق وجایزهٔ مسابقین پاره اسباب واشیاء از قبیل شمعدان وبعضی مجسمه های برنز وقوطی سیگار و گلدان بتفاوت باَنها قسمت کردند پس از اتمام اسب دوانی رفتیم بدیدن دختر پادشاه بلژیك (پرنسس کلمان تین) جناب اشرف صدر اعظم وسعدالدوله هم همراه ما بودند از پله های عمارت بالا رفتیم یك گالری درجلو بود از گالری گذشته بتالاری وارد شدیم که منظر بدریا داشت واطاق پذیرائی بود از آنجا داخل گالری دیگر شدیم واز آنجا باز باطاق دیگر رفتیم که یك سمت آن گلخانه وسمت دیگر جای نشیمن بود پرنسس در آنجا ملاقات شدند باایشان دست داده نشستیم قدری صحبت داشته ساعتی بعد برخاسته آمدیم منزل مهندس الممالك امروز از پاریس آمده بحضور رسید کارها وفرمایشات مارا خوب انجام داده است دکتر شنیدر هم آمد ذره بینی که خواسته بودیم مهندس الممالك آورده بود ملاحظه شد موقع شام رسید صرف شام نموده استراحت کردیم

(روز چهار شنبهٔ هیجدهم ربیع الثانی)

صبح بحمد الله باکمال سلامت از خواب برخاستیم هوای اینجا همه روز کمال خوشی وسلامت را دارد رئیس تلگرافخانهٔ کمپانی انگلیس بحضور آمد قدری بااوصحبت داشتیم بعد از رفتن او رفتیم پائین کنار دریا تفرج و گردش نمودیم لندوی اتومبیل که سابقاً فرمایش داده بودیم از بروکسل بیاورند امروز عملش را تمام کردیم که ابتیاع کرده بیاورند قدری از کنارهٔ دریا گوش ماهی وصدف ورمودیم جمع کردند بعد آمدیم بالا نهار صرف شد رفتیم بمحل تیراندازی چند تیر انداختیم مقداری کبوتر زدیم پس از اتمام تیر اندازی سوار شده آمدیم منزل دوباره رفتیم کنار دریا آب آمده بود تا بجائي که صبح ماراه میرفتیم خیلی باصفا بود علاء السلطنه وزیر مختار مااز لندن آمده بود بحضور رسید تفنگ وبعضی اسباب دیگراز او خواسته بودیم آورده بود قدری بااوصحبت داشتیم ساعت هفت بعد از ظهر رفتیم به (کازی نو) محلی است هشت ستون دارد وطول وعرض آن تقریباً هفتاد هشتاد ذرع میشود دو مرتبه دارد تقریباً بقدر دو هزار نفر جمعیت برای تماشا جمع شده بودند رقص و آواز در کار بود زنی که اسمش (مادام

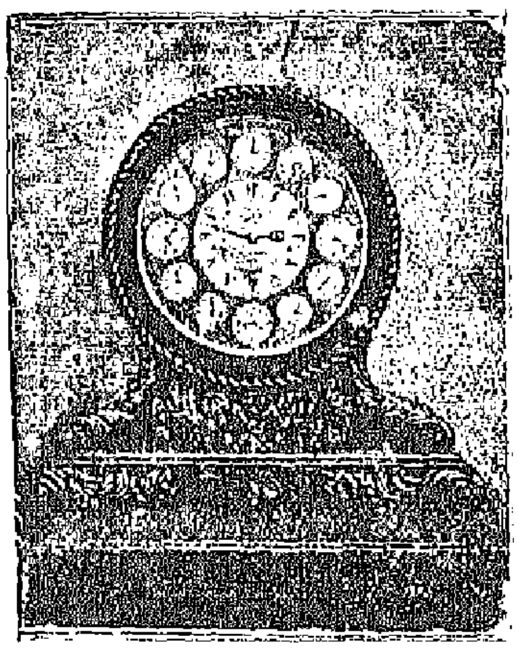
ولس کوترا) بود خیلی خوب میخواند بعد از اتمام رقص و آواز رفتیم تماشای آتشبازی آتشبازی خیلی خوب بود شیر و خورشید وتهنیت ورود مارا با کمال قشنگی در آتشبازی نوشته بودند بعد از اتمام آتشبازی آمدیم بمنزل تا نصف شب بیدار بودیم بعد استراحت نمودیم در مرتبهٔ بالای منزل ماشخصی منزل دارد ومتصل پیانو میزند مارا سر درد میدهد

﴿ روز پنجشنبهٔ نوزدهم ﴾

صبح بعد از صرف چای رفتیم پائین قدری گردش کردیم از قراریکه عرض کردند جناب اشرف صدر اعظم با پشان درد میکرده صبح در آب گرم گذاشته بودند بعد از گردش آمدیم بالا علاءالسلطنه چند قبضه تفنگ وچاقو وساعت که برحسب فرمایش ما از لندن آورده بود بحضور آورد ملاحظه کردیم پنج قبضه تفنگ وده پانزده چاقو خریدیم چند قطعه عکس انداختیم بعد نهار صرف شد ودو سه ساعتی خوابیدیم بعد از خواب نماز خوانده چون پنجساعت بعد از ظهر خبر کرده بودیم که بکشتی برویم سوار کالسکه شده از شهر رفتیم جناب اشرف صدر عظم ووزیر دربار در کالسکهٔ ما بودند سایر نوکرها هم همراه بودند باسکله رسیده داخل کشتی شدیم کشتی بسیار خوبی بود اطاقهای خیلی قشنگ داشت یك فرسخی رفتیم چون دریا قدری مواج ومتلاطم بود قدری حال ما بهم خورد فرمودیم کشتی را برگردانند رویهمرفته سه ساعت در کشتی بودیم از کشتی پیاده شده آمدیم بمنزل خیلی کسل بودیم خودمان را بصحبت با ناصرخاقان وناصرهمایون مشغول نمودیم بعد نماز خواندیم امشب درسالون هوتل مجلس بال بود بعد از نماز رفتیم پائین بمجلس بال وارد شدیم خیلی خوش گذشت بعد از اتمام بال آمدیم بالا در ساعت دوازده که نصف شب بود خوابیدیم

﴿ روز جمعه بیستم ربیع الثانی ﴾

صبح از خواب برخاسته رفتیم بحمام از حمام که درآمدیم عرض کردند سلطان محمد خان نوادهٔ مرحوم آقاخان محلاتی معروف از لندن آمده میخواهد بحضور ما بیاید مرخص فرمودیم باتفاق جناب اشرف صدر اعظم بحضور آمد خیلی جوان معقول نجیبی است تقریباً یکساعت با او صحبت داشتیم از وضع هندوستان و آب وهوا واحوال بلاد آن مملکت یك یك جویا می شدیم وعرض میکرد بعد از اتمام صحبت رفتیم باطاق دیگر سلطان محمد خان پارهٔ اسباب واشیأ از قبیل ساعت وغیره از لندن برای ما ارمغان وپیشکش آورده بود از او پذیرفتیم بعلاءالسلطنه ساعتی مجلسی دستور العمل داده بودیم از لندن برای ما بیاورد که ساعت تمام ممالك را دارا باشد



یکدستگاه ساعت بسیار ممتازی است که اوقات ۱۲ شهر را تعین می نماید و
مخصوص اعلیحضرت همایونی صنعت گران قابل باتمام رسانیده اند

۵

آورده بود ملاحظه کردیم خیلی خوب ساعتی است وبهمان شکلی است که دستور العمل داده بودیم بنای حدس شد که ببنیم این ساعت را بچند ابتیاع کرده است جناب اشرف صدر اعظم ووزیر دربار وسلطان محمدخان حدس پانصد لیره زدند ما گفتیم باید بصد لیره خریده باشد علاءالسلطنه عرض کرد به نود لیره ابتیاع شده است حدس وتخمین ما که خیلی نزدیك بحقیقت بود اسباب تعجب شد سلطان محمد خان مرخص شده رفت تایکربع بعد از ظهر مشغول پارهٔ کارهای شخصی بودیم امروز نهار را درمنزل حاکم اوستاند دعوت داریم که دو هوتل دوویل است یکربع بعد از ظهر با جناب اشرف صدراعظم ووزیر دربار بکالسکه نشسته رفتیم سایر ملتزمین هم که دعوت داشتند آمدند مجلس مفصلی بود بعد از آنکه نهار خورده شد آمدیم در بالکن عمارت که نگاه بخیابان میکرد قدری ایستادیم مردم از پائین هورا می کشیدند و تعارف میکردند ماهم جواب میدادیم بعد از ساعتی سوار شده آمدیم منزل امروز هوا خیلی گرم است اسمعیل خان و آقا سید حسین را فرستادیم کنار دریا قدری گوش ماهی جمع کردند آوردند دادیم قاب عکس درست کنند تا غروب در بالکن گردش میکردیم شخصی چند دور بین آورده بود ابتیاع نمائیم فرمودیم نگاهدارد تا از مهمانی بر گشته دیدیم دور بینهای بدی نبود یکی را پیشکش کرد ویکی هم ابتیاع نمودیم یکزن نقاشی آمده طرح صورت مارا کشید وقرار شد که چند روز عصرها بیاید بقدر نیمساعتی صورت مارا بکشد نیمساعت از شب گذشته دوباره دربالکن قدری گردش کردیم ساعت هشت بعد از ظهر شام صرف کرده استراحت کردیم

(روز شنبهٔ بیست ویکم ربیع الثانی)

صبح برخاسته رفتیم پائین کنار دریا چند بطری خالی آوردند نشانه گذاشتیم وبا گلوله مشغول تیراندازی شدیم عجب این است که هرچه تیرانداختیم به نشانه نخورد آخر کلاه اسمعیل خان را روی بطری گذاشته تفنگ انداختیم خورد بتیر اول کلاه رازدیم وبتیر دیگر بطری را بعد وزیر دربار وسایرین هم تفنگ انداختند وجناب اشرف صدراعظم هم یك بطری روی آب انداخته بتفنگ زدند بعد آمدیم منزل نهار خوردیم وقدری خوابیده ازخواب که برخاستیم عرض کردند امروز عید گل است ومارا دعوت بتماشا نمودند رفتیم بتماشا جناب اشرف صدر اعظم و وزیر دربار هم در رکاب بودند بسیارعید با تماشائی بود تمام کالسکه ها را با گل مزین کرده وتوی کالسکه ها و چرخها را پر از گل نموده بودند که کالسکه ها پیدا نبود وخانمها سوار کالسکه ها شده با دسته های گل درجلو ما عبور میکردند وعکاسباشی هم مشغول عکس سینمو فتگراف اندازی

بود بقدر پنجاه کالسکه همینطور بقطار و نظام درحرکت بود موزیك میزدند جمعیت وازدحام غریبی شده بود واین کالسکه ها که بمحاذی ما میرسید دسته های گل بود که پی درپی بطرف ما می انداختند ما هم بطرف آنها گل می انداختیم بی اغراق بقدر یك خروار گل بطرف ما انداخته بودند که جلو مابك خرمنی از گل شده بود ماهم بقدر یك خروار گل بکالسکه های آنها انداختیم درفرنگستان این ترتیب را عید گل وجنگ گل میگویند ومعمول دارند و بسیار تماشا داشت خیلی خوش گذشت اسبهای کالسکه هم همه خوب وممتاز وتماماً غرق گل بودند خیلی خوب آنهارا زینت داده بودند که فی الواقع قابل تماشا بود از آنجا وقت عصر بود که مراجعت بمنزل کردیم جمعی از زر دشتیها را بحضور آوردند شکل وهیئتی مخصوص داشتند سلطان محمد خان نوادهٔ مرحوم آقا خان محلاتی هم شرفیاب شد باواظهار مرحمت فرموده سرداری شمسه مرصع ونشان تمثال مرصع خودمان را باو التفات نمودیم زر دشتیها هم خطابهٔ مبنی برتشکر ودعا وثنا نوشته بحضور آورده بودند در صندوقخانه ضبط شد هنگام عصر قدری در بالکن عمارت راه رفته تماشاي دریا را نمودیم وچای صرف شد بعد از آن میرزا ملکمخان نظام الدوله وسعد الدوله شرفیاب شدند قدری باآنها صحبت وفرمایش فرمودیم بعد جناب اشرف صدر اعظم بحضور آمدند باایشان قدری صحبت کردیم معلوم شد از جنگ گل خیلی خسته شده ودر منزل رفع خستگی نموده اند بعد رفتیم سرشام بعد ازصرف شام میرزا محمود خان مستشار سفارت برو کسل برادر مفخم الدوله بحضور رسید قدری از وضع مصر واحوال آنحدود از او پرسیدیم وجواب عرض کرد وبیان نمود

﴿ روز یکشنبهٔ بیست ودویم ربیع الثانی ﴾

صبح قدری در بالکن جلو عمارت راه رفته بعد رفتیم پائین کنار دریا باز براه رفتن مشغول شدیم وزیر دربار وموثق الدوله وناصر السلطنه هم بودند دوسه تا لیموي ترش آورده بودند چند بطری هم فرمودیم حاضر کردند لیموها را سر بطری گذارده نشانهٔ تفنگ قرار دادیم و سه بطری را با گلوله زدیم بعد باز قدری صحبت داشته وراه رفته آمدیم بالا سه ساعت بعد از ظهر رفتیم بگار راه آهن وسوار ترن شده رفتیم بشهر (بروژ) که حاکم نشین ایالت (فلاندر) غربی است بفاصلهٔ نیمساعت وارد گار بروژ گردیدیم حاکم ایالت فلاندر (بارن وزت) با (بورگمستر) و بزرگان شهر در گار منتظر ورود ما بودند وهر یك معرفی شدند اهالی شهرهم که در داخل وخارج گار مجتمع بودند بفریاد (زنده باد شاهنشاه ایران) وآواز های شادمانی مقدم مارا تبریك نمودند بکالسکهٔ حکومتی سوار شده جناب اشرف صدر

(اعظم)

اعظم در طرف چپ ما وسعد الدوله وزیر مختار بلژیك و (بارون رزت) حاکم ایالت در مقابل نشسته سایر ملتزمین هم در کالسکه های دیگر وارد شهر شدیم کالسکهٔ ما از جلو کلیسای (سنت سوونیر) که از بناهای معتبر این شهر قدیم است عبور کرده وارد مریضخانهٔ (سنت ژان) گردید در این مریضخانه در اطاقی نقاشیها وپرده های کار (مم لنك) را که از نقاشهای معروف مائهٔ پانزدهم است گذاشته اند مدتی تماشای صورت شکار (سنت اورسل) وعبادت سه گانهٔ ماژها وعروسی سری حضرت مریم علیهما السلام وسر بریدن حضرت یحیی که نقاش مزبور در چند پرده نقش کرده بود مشغول شدیم الحق در خور کمال تحسین و تمجید بود شکار (سنت اورسل) را نقاش مزبور در منوماني که شبیه عمارت باشد صورت بسته در صندوق بلورین گذاشته بود که از هر طرف نمایان بود از حسن نقاشی وصنعت منبتی که در آن شبیه عمارت بکار رفته بود عقل هر صاحب صنعتی متحیر میشد واز قراریکه رئیس موزه عرض کرد سابقاً تا سه ملیون فرانك مشتری برای آن منومان پیدا شده بود ونفروخته اند بعد از فراغت از تماشای موزه سوار شده از جلو کلیسای (نتردام) عبور کردیم این کلیسا بسیار بزرگ است بنای باشکوهی دارد وطول منارهٔ وسط آن هشتاد وهفت ذرع است ومقبرهٔ (شارل تمرر) و دخترش که از سلاطین (بورکن) بوده است در آنجا است مملکت بورکن که الحال جزو فرانسه ویکی از ایالات آن محسوب میشود سابق براین درتحت حکومت این سلطان بوده وچندی در آن مملکت حکمرانی نموده است دربین گردش نیز بدیدن و تماشای کووان (سنت ونسان) که مکتب ایتام واطفال صغیر است رفتیم دراین کووان دختر (بارون درب) وزیر مختار سابق بلژیك درایران که فعلا بسمت مهمانداری از طرف دولت بلژیك مأمور است مشغول تدریس وخدمت اطفال است وترك دنیا گفته (سرد وشار تایه) شده است بعد از ملاحظهٔ وضع مدرس ومعرفی دختر بارون درب که سابقاً با پدرش در ایران بوده است رفتیم درباغچهٔ کووان که صندلی گذاشته بودند نشستیم

دختران کووان که نود نفر وهمه مشغول تحصیل هستند باو از ملتی چندین شعر خوانده مارا دعا گفتند مبلغ دوهزار فرانك برسم اعانت و کمك تربیت اطفال با نها انعام دادیم اظهار عاطفت ومهربانی مارا مسیو بارون رزت حاکم بروژ بزبان فرانسه انطاق کرده بدختران تارك دنیا ومتعلمین حالی نمود بعد از تماشای کوان (سنت ونسان) از کنار شط بروز که سابقاً محل عبور ومرور وتجارت عمدهٔ آن بلد بوده است گذشته پل ممتاز را که روی شط ساخته بودند مشاهده کردیم ودر کنار شط برج بسیار مرتفعی که در قرن چهاردهم میلادی برای دفاع از ورود کشتیهای دشمن ساخته بودند هنوز موجود است دور نمای ابنیه وعمارات شهر که در کنار

شط ساخته شده خیلی خوش منظر وجالب انظار است وضع آن عمارات وساختمان آنها در کنار آب بطوری است که هرسال عکاسها ونقاشهای معتبر برای برداشتن دور نماهای آنجا از راههای دور با آنجا سفر مینمایند بعد از آن از کوچهٔ کاترین عبور کرده یکی از عمارات بزرگان شهر بروژ که تعمیر کرده بودند واز ابنیهٔ عالیه است از خارج مشاهده شد طرز و وضع بنا وصنعت معماری که درساختمان آنعمارت بکار برده بودند خیلی مورد تعریف وتحسین بود همانطور از کنار شط که آب آن از پایهای عمارات میگذرد عبور شد وضع وشکل ساختمان خانها در آب شباهت زیادی بشهر (ونیز) دارد واعلیحضرت پادشاه ایطالیه که چندین قبل به (بروژ) آمده بودند به آن نقطه که رسیده بی اختیار فریاد زده بودند ونیز ونیز ونیز از آنجا به (فرانکدو بروژ) رفته صنعتهای نقاش معروف (لاسلوبلاندل) را که دریکی از اطاقهای آن محل است تماشا کردیم از جملهٔ چیزهای خوبی که مشاهده شد بخاری آن اطاق بود که بسیار بزرگ وازفولاد منبت است در روی واطراف بخاری از چوب صورت (شارلکن) و (شارل تمرر) راباچند نفر از شاهزادگان در آورده بودند این دو پادشاه در مائهٔ شانزدهم از سلاطین مقتدر اروپ بوده حوزهٔ سلطنت آنها مملکت اطریش والمان وباژیك و هلاندرا فرا گرفته قطعهٔ از امریکا که بواسطهٔ اسپانیولیها انکشاف شده بود نیز در تحت سلطنت آنها در آمد متصرفات ومستعمرات زیاد داشتند چنانکه (شارل کن) در وسعت خاك خود گفته بودکه افتاب عالم تاب درممالك من غروب نمیکند پرده های نقاشی چند ورود اجزای دارالشورای قدیمرا ومحل نشیمن آنها درهمان اطاق مینمود (شارل کن) معاصر با (فرانسوای) اول پادشاه فرانسه بوده رقابت وعداوت این دو پادشاه باهم در تواریخ مسطور وضرب المثل است ومعروف است که (شارل کن) بعد از فراغت از ترتیب امور ملك ومصالح مملکت درحیاط خود جنازهٔ خودرا تشییع کرده ترك دنیا وسلطنت نمود وپادشاهی را باولاد خود تفویض کرد اصل شهر بروژ سیاه سوخته است ومثل این است که قدیماً سوزانیده باشند واز قراریکه گفتند اینجا مرکز جنگهای قدیم فرانسویها بوده است

خلاصا بعد از فراغت از تماشای نقاشیها وغیره بدارالحکومه رفته در بالکن عمارت قدری نشستیم ورفع خستگی کردیم زوجهٔ حاکم (مادام لا بارون رزت) که مبتلا بمرض فالج است بحضور آمده معرفی شد شربت وشیرینی صرف نموده درساعت پنج ونیم بعد از ظهر بگار راه آهن آمده مراجعت بمنزل کردیم اول شب قدری راه رفته وصحبت داشتیم تاوقت شام رسید شام صرف کردیم وزیر همایون که تازه از پاریس آمده بود از گرمی هوای پاریس ورفتن مردم شهر بییلاق عرض میکرد ومیگفت شهر پاریس خیلی خلوت شده است ودیگر شرح حادثهٔ

(شکستن)



عکس گروپی است که در اوستاند برداشته شده در بندر بمبئی گراوور شده
بسعی واهتمام اقل محمد حسین لا ی

شکستن پل اکسپوزیسیون را درشب عید که جناب رئیس جهوري باکسپوزیسیون رفته بودند وقریب یکصد نفر زخمی شده بودند وسایر حوادث وواقعات پاریس را عرض کرد آخر شب رعد وبرق شد وباران شدیدي بارید آقا سید حسین پسر آقای بحرینی روضه خواند بعد استراحت کردیم

(روز دو شنبهٔ بیست وسوم)

امروز هوا تیره وتار ست وباران میبارد صبح رفتیم بحمام بعد از حمام چای خورده قدری کاغذ نوشتیم وبملاحظه نوشتجات مشغول شدیم بعد قدری روی بالکن راه رفته با وزیر همایون صحبت داشتیم بعد وزیر دربار آمد با اوهم قدری صحبت داشتیم پس از آن نهار خورده ومختصر خوابی کرده برخاستیم رفتیم پائین تیراندازی زیادی کردیم پولهای نقره وطلا بهوا انداختند زدیم وببعضی از فرنگیها مثل جنرال مهماندار وغیره بیادگار دادیم بعد آمدیم بالا بعد از شام خبر کردند که آتشبازی است درجلو درب اطاق خود مان که بفضای جلو عمارت نگاه میکنند رفتیم تماشا کردیم آتشبازی بسیار خوبی کردند بعد از آتشبازی رفتیم پائین امشب بال ورقص بود رفتیم بتماشای مجلس بال جناب اشرف صدر اعظم ووزیر دربار ووزیر همایون و جنرال مهماندار همراه ما بودند جناب اشرف صدر اعظم ووزیر دربار وناظر آقای یمین السلطنه وقوام السلطنه از طرف چپ ما وامیر بهادر جنگ ووزیر همایون ووکیل الدوله وامین حضرت طرف راست ما نشسته بودند مردها وزنهای فرنگی با لباسهای مزین قشنگ می آمدند رقص میکردند در اواخر مجلس برخاسته آمدیم باطاق خود مان در بالکن جلو عمارت نامدتی گردش کردیم یك کشتی بزرگی از دریا می آمد که بقدردویست چراغ الکتریسیته در آن روشن بود خیلی جلوه وتماشا داشت دوساعت ونیم از نصف شب گذشته خوابیدیم

(روز سه شنبه بیست وچهارم ربیع الثاني)

صبح رفتیم پائین قدری تیر اندازي کردیم وچند قطعه عکس انداختیم بعد از آن آمدیم جلو بالکن قدری راه رفتیم صبح قدري باران آمده هوا خیلی خوش وباطراوت شده بود بعد وزیر همایون را خواسته روز نامهٔ عقب مانده را فرمودیم نوشت نهار صرف کردیم چند فقره بار مشتمل بر بعضی اشیاء د کتر (ادکاك) برای ما از لندن خواسته آورده بودند باز کردند ملاحظه نمودیم سه ساعت بعد از ظهر وزیر اول دولت بلجیك (کنت دواسمت دونایر) بحضور آمد جناب اشرف صدر اعظم وسعد الدوله وزیر مختار ما هم بودند قدری باوزیر

بلجیك صحبت داشتیم بسیار مرد عاقل فهمیدهٔ دانشمندی بنظر آمد بعد از مرخصی او مادام مشارالیه (کنتس دواسمت دونابر) نیز بحضور آمد قدری هم با او صحبت داشتیم الحق زوجهٔ وزیرهم زن فهمیدهٔ با هوشی است اوهم مرخص شده رفت بعد کالسکه خواسته سوار شده رفتیم درجنگل کنارهٔ دریا که آنجا را پاك قشنگی ساخته اند گردش کردیم بعضی جاهای آن شبیه باسکوی آذر بایجان است که درآنجا بشکار میرفتیم جناب اشرف صدر اعظم وامیربهادر جنگ ووزیر همایون همراه ما بودند مدت طولانی با کالسکه رفتیم جمعیت زن و مردی که در راه میدیدیم همه با تعظیم و تعارف مینمودند وزیر دربار هم که قبل از وقت مرخصی گرفته بگردش رفته بود مارا در راه دیده اما چون بالباس غیر رسمی بوده ما اورا نشاخته بودیم از چند جا عبور کردیم که راه آهن از زیرپای ما میگذشت کشتی زیادی هم از بادی وبخاری در اسکلهٔ دریا دیدیم خلاصه گردش کاملی کرده مراجعت بمنزل نمودیم شب بعد از صرف شام خودمان را بصحبت مشغول داشته تا آخر شب استراحت نمودیم

(روز چهار شنبهٔ بیست وپنجم ربیع الثانی)

صبح باز از عمارت رفتیم پائین درجلو دریا قدری تیر اندازی کردیم آب خیلی پیش آمده بود چند بطری روی آب انداخته آنهارا زدیم با اینکه روی موج حرکت میکرد وزدن آنها خیلی مشکل بود اما تیر ما خطا نکرد بعد از تیراندازی رفتیم به اطاق سالو ما نژهٔ (تالارغذاخوری) هوتل دو نفر فرنگی سرمیز بیلارد بازی میکردند اندکی در آنجا توقف وتماشای آنهارا نموده آمدیم بالا نهار خوردیم علاءالسلطنه وزیر مختار ما از لندن آمده بعضی تقدیمات از قبیل عصای طلای مرصع وقمه وغیره آورده بود مقبول افتاد جعبهٔ طلای خیلی مزینی که صورت ماراهم در نهایت خوبی روی آن نصب نموده وبرای ورود ما بلندن اهل سیطه حاضر کرده بودند وخطابهٔ مفصلی در تهنیت ورود ما انشا نموده بودند حالا که مسافرت ما بانگلستان بجهت فوت پسر دویم اعلیحضرت ملکه موقوف شد آن خطابه را تغییر داده خطابهٔ دیگری دراظهار ومهربانی وخلوص وتاسف از عدم ورود ما بخاك انگلیس اهل سیطه نوشته در جوف آن جعبه بیاد گار برای ما فرستاده بودند خیلی ممنون محبت وحسن نیت آنها شدیم و ترجمهٔ خطابهٔ مزبوره از اینقرار است

(*) (سواد خطابه) (*)

بخاکپای اعلیحضرت شاهنشاه ایران شرف اندوز گردد

(ماکا)

ماکلا نتر وویش سفیدان واجزای (کور پوراسیون) شهر لندن با کمال احترام ورود موکب همایونی را باینمملکت تهنیت عرض میکنیم

مابسمت نمایندگان اهالی پای تخت انگلیس دومرتبه به افتخار پذیرائی شاه شهید نایل گشتیم ودر آن مواقع اعلیحضرت شاهنشاه مبرور اظهار فرمودند که جهت عمدهٔ مسافرت ایشان بمغرب کسب اطلاع از وضع ادارات مملکت انگلیس است که از قدیم باممالکت ایران مربوط ومتحد بوده است

مسروریم از اینکه اعلیحضرت همایون شاهنشاهی هم همان مقصود را در نظر داشته تشریف فرمائی ایشان به اینمملکت موجب ازدیاد واستحکام روابط تجارتی ما بین مملکت ایران وانگلیس گردد همه وقت سلامت وجود مبارك اعلیحضرت شاهنشا هیرا طالبیم ۱۲ ماه اوت ۱۹۰۰

عصر باز پائین رفته تیراندازی کردیم وشب را درساعت نه بعد از ظهر رفتیم بشهر اوستاند در عمارت هوتل دویل که محل توقف حکومت است چراغان کرده بودند دروسط شهر جلو این عمارت میدانی است که دو هزار نفر سرباز در آنجا حاضر کرده بودند وهر کدام از سربازها یکمشعل روشن کرده برنگهای مختلف در دست داشتند که تمام میدان را روشن کرده بود اطراف میدان هم جمعیت زیادی برای تماشا ایستاده بودند وموزیکانچیها در وسط میدان ایستاده موزیك میزدند بعد سربازها با همان مشعلها آمده ازجلو ما دفیله کرده گذشته خیلی منظم ومرتب بودند بعد مردم در اطاقها جمع شده ما بتالار بزرگتری که سندلی گذارده وصندلی مارا روی تخت قشنگی معین کرده بودند رفتیم نشستیم بقدر یکساعت بال بود زن ومرد میرقصیدند جناب اشرف صدر اعظم امشب مهمان بودند ودر این چراغان حاضر نبودند وزیر دربار طرف راست ما بود سلطان محمد خان نوادهٔ مرحوم آقاخان هم بود وزیر همایون هم پشت سرما ایستاده بود تاساعت نه ونیم آنجا بودیم بعد بمنزل آمده استراحت نمودیم

(روز پنجشنبهٔ بیست وششم ربیع الثانی)

صبح بر حسب معمول رفتیم پائین در کنار دریا گردشی کردیم چون آب خیلی بالا آمده و کشتیها وقایقها بما نزدیك بود دیگر تیراندازی نکردیم تماشای دریا و کشتیهارا میکردیم که در این اثنا یك کشتی بزرگی پیداشد که از طرف فرانسه می آمد گفتند در این کشتی اعلیحضرت پادشاه بلژیك است که بدیدن ما می آیند و درمنزل دختر خودشان پیاده میشوند در این بین دیدیم که دختر اعلیحضرت پادشاه ازجلو دریا با کمال عجله میروند که در منزل خود حاضر و منتظر ورود پادشاه باشند قدری که گذشت آمدیم بالا نهار خوردیم سه ساعت که از نهار

گذشت خبر آوردند که اعلیحضرت پادشاه بلجیك می آیند ما نشان و حمایل دولت بلجیك را
که از زمان ولیعهدی داشتیم انداختیم و تاجلو پله باستقبال ایشان رفتیم همینکه رسیدند دست
دادیم و مراسم کمال وداد واتحاد بعمل آمد بعد باتفاق وارد اطاق شده نشستیم و بصحبت
مشغول شدیم اعلیحضرت پادشاه مردی هستند بلند قامت باریش بلند سفید و آثار کمال نجابت
وبزرگی وحسن اخلاق و محبت از سیمای ایشان پیداست چندین زبان خارجه را در کمال خوبی
حرف میزنند بقدر ساعتی توقف نمودند وقتی که بر خاستند ما جناب اشرف صدر
اعظم وسایر وزرا وخدام خود مان را که حاضر بودند مثل وزیر دربار وموثق الدوله و
امیر بهادر جنگ ووزیر همایون وناصر الملك وناصر السلطنه وامین حضرت بایشان معرفی
کردیم وتادم پله ایشان را نمودیم بمنزل رفتند بعد از ساعتی ما به باز دید ایشان رفتیم
در همان عمارتی که بملاقات دختر ایشان رفته بودیم اعلیحضرت پادشاه را ملاقات
کردیم در این مجلس اغلب صحبت و گفتگو ازفرش وقالی بود وما چند تخته قالیچه که همراه
داشتیم بایشان اهدا نمودیم وعرض وطول اطاق مخصوص این عمارت را که نشسته بودیم گفتیم
معین نمودند تا باندازهٔ این اطاق فرمایش بدهیم از ایران فرش قالی بافته بیاورند بعد از ساعتی
مراجعت بمنزل شد واعلیحضرت پادشاه در کمال محبت مارا مشایعت نمودند بعد قدری درکوچه
های اوستاند گردش کردیم این شهر بقدر سی وپنجهزار نفر سکنهٔ اصلی دائمی دارد ولی چون
در کنار دریا وییلاق وتفرج گاه اهالی اروپ است گاهی تا پنجاه شصت هزار نفرهم جمعیت
خارجی در اینجا جمع میشوند عمارات معتبر شهر تمام بطرف دریا نگاه میکنند تا هفت مرتبه
ساخته شده جلو عمارات را بطرف دریا خیابان بندی نموده وزمین را مسطح کرده با سنگ
فرش وآجر تراش درنهایت قشنگی ساخته اند تا سرپلی که با تخته بندی بوسط دریا راه درست
کرده اند رفتیم گردش کردیم بعد مراجعت بمنزل نموده شام خوردیم همراهان وملتزمین
رکاب ما امشب در منزل سلطان محمدخان نوادهٔ آقاخان بشام دعوت شده اند بعد ازشام وزیر
همایون آمد در حضور روز نامه را فرمودیم نوشت وقدری در بالکن راه رفته بصحبت
مشغول شدیم وامشب چون شب آخر توقف اینجا است قدری دیرتر خوابیدیم

(روز جمعه بیست وهفتم ربیع الثانی)

امروز باید بشهر (بروکسل) پای تخت بلجیك رسماً وارد شویم چون بواسطه چند روزهٔ
توقف در اوستاند باینجا واهالی اینجا انس والفتی هم رسانیده بودیم امروز که میخواستیم
حرکت کنیم مثل روز حرکت از کنترکسویل مفارقت از اینجا صعب مینمود وقدری ملول

بودیم بهر حال عازم حرکت شده بعد از نهار لباس رسمی پوشیده یکساعت ونیم بعد از ظهر براه آهن رفتیم اهالی شهر از زن ومرد جمعیت زیادی سرراه ما جمع شده و اظهار مهربانی میکردند وفریاد میزدند (شاه زنده باد) الحق نهایت مراسم محبت ومهربانی را بجا آوردند ترن حرکت کرد ودر راه آهن باوزیر همایون وناصر السلطنه بصحبت مشغول شدیم از وکیل الملك قدری صحبت شد وجای اورا خالی کردیم بفاصلهٔ چهار ساعت که تقریباً پنجساعت بعداز ظهر بود وارد شهر برو کسل شدیم صحرای امروز تماماً جنگل و سبز وخورم وباصفا بود شهر برو کسل اگرچه کوچك است اما قشنگ و نظیف و پاکیزه است در گار راه آهن اعلیحضرت پادشاه بلجیك باصاحبمنصبان نظامی وبعضی ازوزرا خود شان حاضر بودند همینکه پیاده شدیم باپادشاه دست داد ازجلو صفوف نظامی که در گار بودند گذشتیم بعد از پله های گار بالا رفته از طرف دیگر بیرون آمدیم کالسکه های درباری حاضر بود با اعلیحضرت پادشاه دریك کالسکه سوار شدیم سایر همراهان هم در کالسکه های دیگر سوار شده رفتیم تا بعمارت دولتی رسیدیم بسیار عمارت قشنگ خوبی است دریك اطاق مخصوصی قدری راحت کردیم درساعت شش ونیم بعد از ظهر رفتیم بسرشام که در تالار بزرگی حاضر بود درتالار جلو آن هم تمام نوکرهای ماووزرای دولت بلژیك وسفرای خارجه که در دربار این دولت اقامت دارند حتی سفیر پاپ ایستاده وحاضر بودند وارد آنجا که شدیم ابتداً اعلیحضرت پادشاه تمام سفرای دول ووزرا خودشان را بما معرفی کردند بعد ماهم نوکرهای خودمان را معرفی کردیم ورفتیم سرشام دراو آخر شام اعلیحضرت پادشاه نطق مفصلی در دوستی و یکجهتی خود شان بادولت ایران نمودند وپیالهٔ خودرا نوشیدند ماهم بعد از آن نطقی مبنی بر کمال وداد اتحاد خودمان باپادشاه نموده جام شربتی بسلامت ایشان خوردیم اعلیحضرت پادشاه اظهار امتنان کرده دست مارا گرفته فشاری ازروی مهر دادند شام که تمام شد باطاق دیگر رفته قدری استراحت کردیم تا کالسکه حاضر شد آمدیم سوار شویم اعلیحضرت پادشاه تادم کالسکه مارا مشایعت نمودند ومکرر اظهار تأسف از رفتن خود شان از شهر پای تخت و حرمان از ملاقات ما نموده وداع کردند ونظر باینکه پادشاه برحسب قرار داد خودشان بجهت سیاحت بدریا میروند وما چند روز میل داریم در برو کسل بمانیم قرار داده ایم در سفارت خودمان منزل کنیم وملتزمین هم در هوتلهای اعلی که نزدیك ماست توقف خواهند نمود خلاصه بمنزل که سفارت خانهٔ ایران است وارد شده لباس رسمی را در آورده استراحت کردیم

(روز شنبه بیست وهشتم ربیع الثانی)

امروز صبح که از خواب برخاستیم در منزل خودمان مشغول کار شده نوشتجات واحکام بطهران وولایات ایران مرقوم وصادر فرمودیم این عمارت سفارتخانه بسیار خوب عمارتی است واز قراریکه میگویند شخصی از متمولین اروپا این عمارت را مخصوص این ساخته که با معشوقهٔ خودش دراینجا عیش بکند ومدتی هم دراین عمارت تعیش کرده است بعد شخصی میانهٔ آنهارا برهم زده معشوقهٔ اورا از دستش بیرون کرده است اوهم دیگر باین عمارت نیامده وبدوستی که دراین شهرداشته گفته است بهرقسم باشد اسباب اورا هراج نموده وعمارت اورا بفروشد این است که بقیمت نازلی فروخته اند وحالا سفارت ایران اجاره کرده وسعد الدوله اینجا منزل دارد عمارت عالی مزینی است پرده های نقاشی خوب ومبل اعلی دارد سعدالدوله هم از قالیهای نفیس ایران وغیره مبل خوبی براینجا افزوده است گلخانهٔ وگرمخانهٔ کوچك قشنگی دارد خلاصه بعد وزیر همایون را خواستیم که روز نامهٔ امروز را بگوئیم بنویسد قدری طول کشید تا آمده جهت را پرسیدیم معلوم شد ملتزمین مارا درهوتل(بلور) که نزدیك عمارت دولتی است منزل داده اند واز آنجا تا اینجا مسافتی است چون در سفارت دیگر جای نیست فرمودیم هوتل نزدیکتری پیدا کرده باناصر خاقان بیایند آنجا منزل نمایند که نزدیك ما باشند رفت وتغییر منزل داده بهوتل (بریتانیك) آمد وتعریف میکرد که بسیار جای خوبی است خلاصه نهار خورده بعد از نهار سوار شده رفتیم بگردش شهر حقیقة برو کسل بسیار شهر قشنگی است کمال لطافت وپاکیزه گی را دارد اگرچه عمارات خیلی عظیم ندارد امادرجای خود خیلی خوب شهری است از خیابان معروفی که موسوم به (دولاسوا) است گذشته داخل (بولوار اژانی) شدیم در وسط بولوار میدانی است که درمیان آن مجسمهٔ حاکم سابق شهر برو کسل که این خیابان را او بنا کرده است نصب نموده اند از آنجا داخل خیابان (لوئیز) که بهترین خیابانهای برو کسل است شدیم این خیابان منتهی بجنگل بیرون شهر میشود وبوضع (بواد وبولن) پاریس ساخته اند خیلی طرح ووضع قشنگ خوبی دارد بنظر ما باصفا تر از آنجا آمد درختهای بلند وخیابانها وگلکاریهای زیاد در بلندی وپستی حالت خاصی پیدا کرده که ناظرین را فرح وانبساطی مخصوص می بخشد مرد وزن ودختر وپسر بالباسهای الوان قشنگ بادرشکه وکالسکه متصل دراینجا گردش وعبور ومرور میکنند دراطراف خیابانها قهوه خانها باموزیکانچیهای رمانی مشغول بسرودن وتمام مردم درکار عیش ونشاطند دربین گردش باران گرفت سر کالسکه را باند کردیم وقدری دیگر درجنگل گردش کرده در مراجعت بموزهٔ حیوانات رفتیم و پس از تماشای آنجا بمنزل آمدیم

(روز)

(روز یکشنبهٔ بیست ونهم ربیع الثانی)

صبح از خواب برخاسته رفتیم پائین در گلخانهٔ سفارت قدری گردش کردیم موثق الدوله و ظهیر الدوله درحضور بودند چند عکس آنها را انداختیم بعد آمدیم بالا شخص جواهری آمده بود قدری جواهر از او خریدیم پس از آن نهار خورده ساعتی استراحت کردیم بعد مدیر مالیهٔ بلجیک بادو نفر دیگر بحضور آمدند سعد الدوله آنهارا معرفی نمود قـدری صحبت کردیم و مرخص شدند عصر رفتیم به هوتل دویل شهرخیلی عمـارت بزرگ عالی است تقریباً بیست تالار بزرگ هشتاد اطاق دیگر دارد ومیلی که جلو عمارت بالا برده اند یکصد وده ذرع ارتفاع آن است از دویست سال قبل این عمارت بنا شده که اغلب از پرده های آنجـا که قالی است و شبیه بقالی کار کوبلن است از کارخانهٔ خود بلجیک است واکثر آنها دویست سال است بافته شده واینجا گذارده اند خیلی چیزهای نفیسی است یکی یکی اماکن ومبل واسباب این عمارت را (بورك مستر) بما نشان داد (هوتل دویل) منزل حکومت شهر ومتعلق بدولت است بعد از آنجا بیرون آمده بگردش شهر رفتیم طرفین راه وخیابانها جمعیت زیادی که تقریباً ده یازده هزار نفر میشدند بجهت تماشا ودیدن ما جمع شده بودند بعد از قدری گردش مراجعت بمنزل نموده شام خورده استراحت کردیم

(روز دو شنبهٔ سلخ ربیع الثانی)

امروز صبح که برخاسته نماز خواندیم خواستیم بنشینیم دیدیم قدری زود است دوباره خوابیدیم وقدری استراحت کرده برخاستیم آمدیم پائین در گلخانه و گرمخانهٔ سفارت گردشی کردیم بسیار گلخانهٔ کوچك قشنگی است امروز برادر اعلیحضرت پادشاه بلژیك که ولیعهد ایشان هستند وبقدر پنجاه سال متجاوز از سنشان گذشته وثقل سامعه دارند بدیدن ما آمدند پسر ایشان هم که در حقیقت ولیعهد آینده است همراه ایشان بود خود نواب ولیعهد گوششان هیچ نمیشنود مگر از فحوای کلام چیزی ملتفت شده وجواب بدهـند ولی پسر ایشـان که ولیعهد آینده خواهند بود بسیار باهوش وفطانت وعاقل وبا متانت هستند وخیلی خوب و فهمیده حرف میزنند خلاصه بعد از رفتن ایشـان نهارخورده برحسب قراریکه داده بودیم بضرابخانهٔ شهر بروکسل رفتیم دربدو ورود ماریئس ضرابخانهٔ نطق مفصل کرد که سعدالدوله ترجمه نمود ماهم جوابیکه لازم بود دادیم در تمام ضرابخانه گردش کردیم مسکوك نیکل که برای ایران سکه میکنند درهمین ضرابخانه مشغول سکه کردن بودند آوردند دیدیم بعضی ماشین آلات واسباب دارالضرب هم که وزیر دربار سفارش داده است برای تکمیل نواقص ضرابخانهٔ ایران بسازند

نمونهٔ آنها را نیز آوردند ملاحظه شد بسیار خوب بود بعد از آنجا مراجعت بمنزل شد شب را وزیر دربار و بعضی دیگر درحضور بودند قدری با آنها صحبت کرده شام خورده استراحت نمودیم

(روز سه شنبه غرهٔ شهر جمادي الاولی)

امروز باید (هلاند) برویم صبح چند نفر از فرنگیها بحضور آمدند که از جملهٔ آنها رئیس کار خانه جات تفنگ سازی دولتی بود ویك قبضه تفنگ هم پیشکش آورده بود بعد از رفتن آنها آب کنتر کسویل که تازه میخوریم خورده قدری در اطاق حرکت کردیم بعد از آن (بارون دوب) وزیر مختار سابق بلجیك که در ایران بود بحضور آمد درعمل قند سازی وبلور سازی ایران خیلی مذاکره کرد بالاخره قرار شد که برای اتمام این فقرات در طهران مذاکره شود بعد نهار خورده بگار راه آهن رفتیم تمام اطراف راه سواره وسرباز نظامی زیادي ایستاده کمال تعظیمات وتشریفات را بعمل آوردند از وقت حرکت ما از عمارت تا ورود بگارهم توپ زیادی انداختند ورسم پذیرائی را بکمال رسانیدند سوار ترن شده حرکت کردیم پنجساعت تمام در راه بودیم راه همه جا سبز ومصفی بود بسیاری از جاها دریا را خشکانیده زمین کرده وسبزو مشجر نموده اند ترن بخارهم بسیار خوب حرکت میکرد وارد سرحد هلاند شدیم مهمانداران هلاند که از طرف دولت مامور شده بودند در سرحد رسیده مارا پذیرفتند ومهماندار های بلجیك مرخص شده رفتند بقدر ساعتی هم در خاك هلاند طی راه نموده همه جا آبادی وسبزه بهم پیوسته و درکمال خرمی وصفا بود در ورود بگار شهر (لاهه) وزرأ دولت هلاند درگار حاضر بودند ورسم پذیرائي بجا آوردند خوداعلیحضرت ملکه ویلهلمینا ییلاق رفته در شهر ندارند ما بعمارت دولتی رفتیم عمارت دولتی اینجا بسیار منقح وخوب است امروز از شهرها وآبادیهای معتبریکه گذشتیم از اینقرار است ابتدا از شهر (آنورس) عبور کردیم که از شهر های معتبر بلجیك وداری سیصد وپنجاه هزار نفر جمیت است بعد ازگار شهر (روتردام) گذشتیم گار روتردام سیصد مترطول دارد و بعد شهر (دلفت) دیده شد از یك پل بزرگی گذشتیم که دوهزار وهشتصد مترطول دارد آب این رود خانهٔ از دو رود خانه (موز) و (رن) تشکیل مییابد عبور از سبزه ها واشجار کنار رود خانهٔ (موز) شد که خیلی باطراوت وصفا بود جمیت شهر (روتردام) سی هزار نفراست واین شهربندر بسیار معتبري از مملکت هلاند است

(روز چهار شنبهٔ دوم جمادي الاولی)

صبح رفتیم بحمام از حمام که بیرون آمدیم جناب اشرف صدر اعظم باوزرای درباری هلاند

(بحضور)

بحضور آمدند با آنها قدری صحبت داشتیم مرخص شده رفتند بعد سوار کالسگه شده رفتیم بتماشای جنگل جنگل اینجا خیلی باصفاست وتقریباً شبیه بجنگل بروکسل است از آنجا رفتیم بکنار دریا کنار دریای اینجا هم مثل اوستاند است جمعیت زیادی در راه بود عمارات شهر لاهه از دو طبقه الی سه طبقه زیادتر نیست خیلی کوچه های باروح وعمارتهای خوشوضع قشنگی دارد ودر خانه های اینجا وبروکسل از هم سوا است مثلا اگر شخص بخواهد منزلی اجاره کند باید یك آپارتمان تنها کرایه کند واینوضع خیلی خوب است زیرا مثل سایر شهر های فرنگ نیست که از درخانهٔ هر کسی هزار نفر داخل وخارج میشود ومن از وضع عمارتهای اینجا خوشترم از سایر جاها میاید بعد از گردش آمدیم منزل نهار خوردیم دوساعت بعد از ظهر رفتیم بگار راه آهن سوار ترن شده رفتیم بشهر (گودا) وشهر (اوترش) شهر اولی هیجده هزار نفر جمعیت وشهر دوئی یکصد وهشتاد هزار نفر سکنه دارد اطراف راه وصحرا همه جا سبز وخرم و گیاهای قرمز خیلی قشنگ روئیده بود از آنجا رفتیم بقصر اعلیحضرت ملکه که اسم آن (موزدیك) است قصر ملکه واقعاً مثل دستهٔ گل بود پارك بسیار خوب وعمارتی عالی ومزین دارد اعلیحضرت ملکه با والدهٔ ایشان اعلیحضرت (اما) تادم پله مارا استقبال کردند هر دو ملبس بلباس سفید بودند وزرأهم همراه ایشان بودند باکمال گرمی ومهربانی پذیرائی نمودند با اعلیحضرت ملکه ووالدهٔ ایشان دست دادیم ملکه دام دنور های خود شان را معرفی کردند ماهم جناب اشرف صدر اعظم ووزیر دربار را بایشان معرفی نمودیم بعد از آن ما وملکه و والدهٔ ایشان و وزیر دربار هلاند وعین السلطنه رفتیم باطاق مخصوص نشسته بقدر یکساعت صحبت داشتیم بعد چای آوردند خوردیم از آنجا برخاسته من وجناب اشرف صدر اعظم ووزیر دربار وموثق الملك وامین حضرت ومهندس الممالك رفتیم باطاق دیگر از آنجا راهی بپارك بود رفتیم قدری در پارك گردش کردیم کوزه های نارنج زیادی بود مخصوصاً یکنوع درخت نارنج دیدیم که برگش مثل برگ مورد بود پرسیدیم که این قسم نارنج در کجاست گفتند از ینگی دنیا آورده اند سایر نوکرها وملتزمین ماهم که مدعو بودند باترن دیگر یکساعت بعد از ما وارد آنجا شدند نیمساعت بغروب مانده رفتیم سر شام یك میز شام مخصوص من وملکه و والدهٔ ایشان بود ومیزی دیگر برای نوکر های ما که جناب اشرف صدر اعظم و وزیر دربار وناصر الملك وموثق الدوله وظهیر الدوله ووزیر همایون وعین السلطنه وسایرین باوزرای هلاند در سر آن میز بودند از وزرای هلاند (بی یرسون) رئیس الوزرأ و (وبودخور) وزیر امور خارجه و کومن بور کنشتوبس) وزیر داخله و (جنرال الاند) وزیر جنگ و (امیرال روال) وزیر بحریه و (کرمر) وزیر کانی و (اسلی) وزیر

فواید عامه و (اندر لندن) وزیر عـدلیه بودند اعلیحضرت ملکه بسلامت ما نوشیدند ماهم بسلامت ایشان جام شربتی خوردیم در سر شام صحبت از مجلس صلح عمومی وشکار وغیره شد بعد از شام رفتیم باطاق دیگر سایر نوکرهای خود مان را که از عقب آمده بودند بملکه معرفی نمودیم از یکطرف ملکه واز طرف دیگر والدهٔ ایشان بایك یك از نوکرهای ما تعارف واحوال پرسی واظهار مهربانی کردند مخصوصاً باهمه حرف زدند مترجم مابین آنها وزیر دربار بود وخیلی خوب فرمایشات ملـکه وعرایض نوکرهای مارا تبلیغ وادا نمود از آنجا رفتیم بیك اطاق قدری استراحت کردیم وساعتی که گذشت آمدیم پیش ملکه باهم رفتیم باطاقی که اول شب آنجا بودیم قدری باایشان صحبت داشتیم نوکرها وملتزمین ما قبل از ما رفتند بگار ماهم ساعت نه ونیم رفتیم بگار سوار ترن شده مراجعت نمودیم وقت رفتن باآنجا سه ساعته رفتیم ولی در مراجعت دوساعت آمدیم بطوری ترن تند میرفت که احوال مرا برهم زد مجبور شدم زنگ آلارم را کشیدم ترن ایستاد سفارش کردیم قدری آهسته تر ببرند خاك هلاند یکپارچه سبزاست هیچ قطعهٔ را باین خضارت وطراوت ندیده بودیم ساعت یازده بعد از ظهر وارد منزل شدیم قدری با ناصرخاقان وناصر الممالك فرمایش وصحبت نموده بعد استراحت کردیم در این بین امیر بهادر جنگ آمـد پرسیدیم چرا باآنجا نیامده بود از قراریکه عرض کرد سر درد گرفتـه نتوانسته بود بیاید

(پنجشنبه سوم جمادی الاولی)

صبح از خواب برخاسته نماز خواندیم بعد از نماز هرچه خواستیم دوباره بخوابیم دیگر خوابمان نبرد بعـد امیر بهادر جنگ آمـد قدری بصحبت مارا مشغول داشت برخاستیم قـدری آب کنتر کسویل خورده رفتیم در پارك گردش کردیم این پارك الحق خیلی باصفـا ومنقح است گلهای الوان زیاد دارد چند قسم تخم گل از باغبان آنجا گرفتیم عکاسباشی یك دوربین عکاسی باناز بالش تازه آورده بود خریدیم وچند قطعه عکس از آن انداختیم چند قطعه عکس هم ما از صدر اعظم ونوکرها انداختیم یکدرخت بلوط وتبادر پارك دیدیم آنقدر عظیم وسایه گستر بود که تقریباً یکصد نفر آدم درسایهٔ آن میتوانستند جای بگیرند بعد آمدیم بالا نهار خوردیم بعد از نهار چند پارچه از منسوجات ایرانی از قبیل قالیچه وگلدوزی کار کرمان از برای اعلیحضرت ملکه و والدهٔ ایشان بتوسط جنرال مهماندار هدیه فرستادیم یك انفیه دان الماس هم بوزیر دربار ایشان دادیم نشانهائی که برای همراهان وخدام ما حاضر کرده بودند دیروز باآنها دادند ماهم نشانهائی که باینتی بایشان ورجال دربار هلاند بدهیم دیشب دادیم دوساعت

(بعد)

بعد از ظهر رفتیم بکنار راه آهن اطراف خیابان جمعیت زیادی بود وهمه اظهار مهربانی میکردند درکنار هم تمام وزرا وصاحبمنصبان هلاند حاضر بودند باهمه خدا حافظ کرده حرکت نمودیم افواج نظام وموزیك هم همه جا حاضر بود الان از همان راهی که دیروز بدیدن ملکه رفتیم میگذریم صحرا از سبزه مثل یك قطعهٔ زمرد است وگاوهای ابلق وگله های گوسفند وخوك در چراهستند عالم غریبی دارد از شهرهائی که امروز گذشتیم (ونهاك) (آرن هم) (امرنغ) بود پل رودخانه (ایل) که از آن گذشتیم تقریباً دویست ذرع طول داشت شش ساعت از ظهر گذشته بسرحد المان وارد شدیم میرزا رضاخان مؤید السلطنه ترن حاضر کرده بود از ترن هلاند به ترن المان سوار شدیم جنرال ومهماندار های هلاند مرخص شدند اطاق ما همان اطاق ترن فرانسه است ولی ما بقی مال المان است واکنون که در خاك المان میرویم تمام صحرا باز جنگل وسبز وخرم است ودر راه با بیشخدمتها بصحبت مشغولیم نظر آقای یمین السلطنه هم مرخص شده بپاریس مراجعت نمود الان نزدیك بغروب است وخیلی هوای صاف خوبی است بهوای ایران میماند امشب ترن تمامش در حرکت است وشب بحمد الله بما خیلی خوش گذشت تانصف شب بیدار بودیم از پارهٔ شهر ها که عبور میکردیم از کثرت چراغ مثل این بود که چراغان کرده باشند آقا سید حسین هم چون شب جمعه بود روضهٔ خیلی خوبی خواند بعد از استماع روضه حالت روحانیتی مخصوص برای ما دست داد بعد خوابیدیم اگر چه بواسطهٔ حرکت ترن شکسته شکسته خوابیدیم ولی باز خوب خواب کردیم از شهرها وآبادیهائی که عبور کردیم اسامی آنها از اینقرار است (وزل) (اوبرهاوزن) (مولهایم دورهر) (اسن) (بخوم) (وی تن) (شورته) (فراودن برك) (بست ویك) (طویل بورك) (سمانه طویلی بست ویل) (کاسل) (ببرا) (ایرن تاخ) (ماسین کن) (کوبوا)

(روز جمعه چهارم جمادی الاولی)

صبح وقتی که از خواب برخاستیم هوا ابروبه ومثل هوای زمستان بود در این بین داخل یك تونل بسیار طولانی شدیم که تقریباً ربع ساعت طول کشید تا از آن گذشتیم بعد از گذشتن از تونل قدری سردم شد دوباره خوابیدم از خواب که بیدار شدیم چای خواسته بعد از صرف چای رفتیم باطاق جناب اشرف صدر اعظم با ایشان قدری صحبت داشتیم بعد آمدیم باطاق خودمان قدری عکس اطراف را انداختیم از این راه که عبور میکنیم میتوانیم بگوئیم در امتداد یکفرسخ ایرانی بیست پارچه‌ده وکارخانه است که همه بهم وصل است این صفحه آبادی غریبی دارد نهار آوردند درراه آهن صرف شد جناب اشرف صدراعظم ووزیر دربار هم که درحضور

بودند مرخص کردیم رفتند برای صرف نهار بعد از نهار قدری کتاب احوال حضرت سید سجاد علیه السلام را خواندیم امروز همه جا از جنگلها وسبزه زار های خوب می گذشتیم بعضی اشیأ مردم به فرقون بار کرده میبردند عالم خیلی خوشی داشت اغلب راه از پلهای خیلی معتبر گذشتیم واز شهر ها و آباد یهای زیاد نیز عبور شد قدری استراحت کردیم وبعد که بیدار شدیم بیك تونلی داخل شدیم چراغهای واگون روشن بود سه دقیقه تقریباً طول کشید تا از تونل گذشتیم ساعتی بعد به تونل دیگری رسیدیم که آنهم تقریباً همان قدرها طول داشت باز برای گذراندن وقت رفتیم به اطاق جناب اشرف صدر اعظم قدری صحبت داشتیم دو تلگراف بود دادند خواندیم ساعت هشت وارد گار (ماریم باد) شدیم گارباسیار منقحی است قوام السلطنه وزیر مختار مادر گار حاضر بود (پالیاصکوف) قونسول ماهم که در مسکواست و برای خوردن آب ما ریم باد آمده نیز حاضر بود حاکم شهر ماریم باد و کد خدا وغیره وموزیك نظامی هم برای پذیرائی ما حاضر شده بودند بهمه اظهار التفات شـد بکالسکه سوار شده بطرف منزل راندیم از اینجاتا هوتلی که برای منزل ما معین شده ده دقیقه راه بود واین هوتل بسیار خوب هوتلی است شب به تشریفات ورود ما تمام شهررا چراغان کرده بودند وجمعیت زیادی دراطراف معابر وخیابانها ایستاده هورا می کشیدند ویکدسته پلیس سر نیز های خود را فانوس زده باموزیك خوش آهنگی از جلو ما دفیله کردند

(روز شنبه پنجم جمادی الاولی)

صبح بسلامت از خواب برخاسته اول روز قدری کاغذ ودستخط بطهران وتبریز نوشتیم بعد دربالکن تاوقت نهار گردش میکردیم جمعیت زیادی از زن ومرد درجلو هوتل برای دیدن ما جمع شده بودند ماهم آنهارا که اشخاص مختلف وبوضعهای مختلف بودند تماشا مینمودیم نهار صرف شد ظهیر الدوله بعضی اسباب عاج بحضور آورده بود خریدیم بعضی اسباب قشنگ هم از خرازی ابتیاع شد یکی دوحلقه انگشتری الماس هم خریدیم وبنو کرها هریك یك یاد گاری از ماریم باد خریده دادیم بعد ازنهار قدری استراحت کردیم چهار ساعت بعد از ظهر کالسکهٔ خبر کردیم سوار شده رفتیم بجنگل اینجا گردش کردیم جنگل خیلی معتبر باصفای خوبی است ما وجناب اشرف صـدر اعظم ووزیر دربار در یك کالسکه بودیم سایر نو کرها هم در کالسکه های دیگر ملتزم رکاب بودند اشجار جنگل بتفـاوت است پارهٔ را تازه کاشته اند پارهٔ درخت پنج ساله وده ساله وبعضی سی ساله وپنجاه ساله است مخصوصاً از آن درختی که شبیه بمرجان است ودر بروکسل وهلاند دیدیم دراینجاهم فراوان است خیلی درخت خوبی

است میوهٔ دارد مثل مرجان که از مرجانهسائی که در طهران دیده میشود بزرگتر است این جنگل مال پرنس (مترنیخ) از اولاد پرنس (مترنیخ) اول است که او واقف براولاد ارشد کرده است این جنگل را دستی عمـل آورده اند و بسیار جنگل معتبری است رفتیم بطرف بالای جنگل جای مسطحی بود از کالسکه پیاده شده قـدری پیاده گردش کردیم وبا جنـاب اشرف صدر اعظم صحبت داشتیم بعد سوار کالسکه شده ازهمان راهی که رفته بودیم مراجعت نمودیم دو ساعت بغروب مانده وارد منزل شده چای صرف کردیم وقدری در بالکن گردش نمودیم جمعیت زیادی جلو عمارت ایستاده بودند چراغان خیلی خوبی هم کرده بودند امشب در اینجا عروسی بود ومهمانی مفصلی درهمین هوتل منزل ما کرده بودند ازدهام غریبی بود و ما تماشای صنع خدارا میکردیم ساعت نه شام صرف شد بعد از شام هم تا سه ساعت بیـدار بودیم وبا امیر بهادرجنگ و بعضی دیگر از پیشخد متها صحبت میداشتیم بعد استراحت نمودیم

(روز یکشنبهٔ ششم جمادی الاولی)

صبح از خواب برخاسته رفتیم بحمام هوتل منزل ما تا حمام دویست قدم مسافت دارد سوار کالسکه شده رفتیم خیلی حمام پا کیزهٔ خوبی بود ولی قدری سرد بود یعنی ما نمیدانستیم چـه طور باید گرم کرد از حمام که بیرون آمـدیم طریق گرم کردن آنرا ملتفت شدیم که دیگر کار از کار گذشته بود بمنزل آمدیم وچون هوا سرد بود وماهم حمام بیرون آمـده بودیم قدری احتیاط کرده دیگر بیرونها نرفتیم تمام روز را در منزل بودیم نهار صرف شد بعد از نهار مؤید السلطنه وزیر مختار ما قونسولهای مارا که در نقاط خاك المـان هستند بحضور آورده معرفی نمود قونسولها یك تامبهٔ الکتریك که بعضی مجسمه ها از طلا ونقره داشت که صورت رستم وروداه به وسام نریمان را ساخته بودند وبسیار تامبهٔ ممتازی است بحضور آوردند این تامبه را حاضر کرده بودند که وقتی ما به برلن میرویم تقدیم نمایند چون رفتن ما بآنجاموقوف شد لهذا اینجا بحضور آورده پیشکش کردند وماهم قبول نموده بهمه اظهار التفات کردیم بعد از آن رئیس کارخانه اسلحه سازی المـان که برای قورخانهٔ دولتی همه وقت کار میکند بتوسط مؤید السلطنه بحضور آمـد دوقبضه طپانچه آورده بود که یکی از آن دومال خود ماش بود که عیب کرده بود داده بودیم درست کنند اتفاقاً همان شخصی هم که مخترع این نمره طپانچه شده بود رئیس همراه خود آورده بود خیلی فرمایشات با آنها نمودیم واز اختراعات تازهٔ المـان پرسیدیم معلوم شد هنوز این قسم طپانچه را بادست می سازند ولی تایکماه دیگر ماشینی اختراع کرده اند که دایر خواهد شد وبعد از آن باهمان ماشین خواهند ساخت از آن قسم طپانچهٔ که

همراه آورده بود دو از ده قبضه خواستیم که از برای ما بفرستد مرخص شده رفتند قدری استراحت کردیم عصر برخاسته در بالکنی جلو هوتل قدری راه رفتیم امروز هوا ابرومه است وازصبح تابحال می بارد خیلی هوای خفهٔ بدی است موثق الدوله ومهندس الممالك وامین حضرت وناصرخاقان در حضور بودند وبا آنها صحبت از هرقبیل میداشتیم بعد جناب اشرف صدر اعظم ووزیر دربار شرفیاب شدند قدری به آنها فرمایشات شد ساعت نه بعد از ظهر یك حقه بازي را حاضر کردند که حقه بازی کند بعد از شام رفتیم بگالری پائین یکساعتی تماشای حقه باز را کردیم چندان تعریفی نداشت بعد از اتمام بازی آمدیم بالا ناصر خاقان وناصر همایون وناصرالممالك درحضور بودند بصحبت با آنها مشغول شدیم تاساعت دوازده استراحت نمودیم

﴿ روز دو شنبهٔ هفتم جمادی‌الاولی ﴾

از امروز بسلامتی شروع بخوردن آب ماریم بعد کردیم ساعت شش ونیم بیدار شده رفتیم پائین برای خوردن آب دو گیلاس آب خورده راه زیادی رفتیم خیلی آب بد طعمی دارد و قدری شور است آب کنتر کسو خوش طعم تر بود بعد از راه رفتن آمدیم منزل قدری کاغذ نویسی کردیم قالب گیر پاریسی که صورت مارا برای قالب مجسمه می ساخت وتمام نکرده بود آمد قدری صورت مارا ساخت ورفت ناصر السلطنه هم اسم مارا بقلم بسیار جلی نوشت دادیم زیر مجسمه حك نمایند بعد از نهار قدری خوابیدیم ساعت چهار بعد از ظهر کالسکه خبر کرده سوار شدیم رفتیم قدری تیر اندازي کردیم وتیر های خوب انداختیم شخص طپانچه ساز طپانچه هارا آورد دوازده قبضه خریدیم تا دو ماه دیگر تمام طپانچه هارا خواهند داد جناب اشرف صدر اعظم ووزیر دربار هم چند تیر خوب انداختند بعد آمدیم منزل ساعت هفت رفتیم به تیاتر بازی چینیهای را در آوردند خیلی خوب بازي کردند تیاتر کنتر کسویل خیلی بزرگتر ومفصل تر بود ولی تیاتر اینجا بسیار قشنگ است دو پرده بازی کردند جمعیت زیادی هم بود ساعت نه آمدیم منزل شام خورده استراحت کردیم

﴿ روز سه شنبه هشتم جمادي الاولی ﴾

صبح برخاستیم چون در اینجا جمعیت برای خوردن آب زیاد است جایش برای راه رفتن ما مناسب نیست لهذا مقدار خوراك آب مارا برداشتند در کالسکه نشسته رفتیم بجنگل جناب اشرف صدر اعظم وجمعی دیگر از نوکرها بودند رفتیم بجای مسطحی که در آنجا مشق ولوسیپد می کنند یکی دو نفر هم سوار ولوسیپد بودند وحرکت میکردند این حضرت را فرمودیم سوار

(شد)

شد قدری با فرنگی حرکت کرد تماشا کردیم جز چند نفر زن ومرد که از اهل همین جا هستند کسی دیگر آنجا دیده نشد یکی دو قهوه خانه در آنجا دیدیم که خیلی جای راحت ومحلی بطبع بود گردش وحرکت زیادی کردیم چند قطعه عکس انداختیم از نوکرها هم تماماً یکی دو تا عکس گروپ انداختیم بعد آمدیم منزل نهار صرف شد بعد از نهار پرنس متر نیخ صاحب جنگل اینجا که پیش اسم اورا نوشته ایم بتوسط قوام السلطنه بحضور آمد مردیست بسن هفتاد سال خیلی خوش صحبت وبامزه است قدری با او از وضع ماریم باد وشکار وهوای اینجا صحبت داشتیم دهی دارد که تا اینجا با کالسکهٔ اسبی سه ربع ساعت راه است مارا دعوت کرد که یك روز عصری از برای صرف چای بده ومنزل او برویم قبول نمودیم وبعد مرخص کردیم رفت قدری استراحت کردیم چهار ساعت ونیم بعد از ظهر کالسکه خواستیم سوار شده رفتیم بیك دهی که تقریباً یك فرسنگ مسافت داشت صاحب آنجا نقطهٔ معین وحاضر کرده بود برای تیراندازی قدری تیراندازی کردیم وچند تیر خوب انداختیم جمعیت کمی از زن ومرد بودند از نوکرهای ماهم وزیر دربار وامیر بهادر جنگ ومهندس الممالك وقوام السلطنه وناصرخاقان همراه بودند وزیر دربار هم چند تیر خوب انداخت عکاسی در آنجا حاضر بود چند قطعه عکس انداختیم بعد جمعیت آنجا را فرمودیم عکس انداختند وفرمودیم از همهٔ عکسها برای ما بیاورند از جنگل اینجا که بیرون میرود جلگهٔ بسیار سبز باصفائی دارد بخصوص امروز که هوای صاف خوبی است الحق این صفحه را میتوان گفت بهشت روی زمین است نزدیك بغروب وارد منزل شدیم ساعت هشت شام صرف شد بعد از شام قدری صحبت داشته ساعت دوازده استراحت کردیم

(روز چهار شنبهٔ نهم جمادي الاولی)

صبح که ازخواب بیدار شدیم فرمودیم کالسکه حاضر کردند سوار شده رفتیم بنقطهٔ دیروزی از نوکرها امین حضرت وقوام السلطنه ومهندس الممالك وناصرهمایون در رکاب بودند آب صرف شد وقریب دوهزار وپانصد قدم ازروی ساعت راه رفتیم وگردش زیادی کرده آمدیم منزل قدری دستخط نوشتیم ونهار خواستیم در این بین جناب اشرف صدر اعظم بحضور آمدند قدری با ایشان صحبت داشتیم بعد از نهار دوساعتی استراحت کردیم وزیر دربار امروز قدری کسالت دارد وتب جزئی کرده است عصر ناصرخاقان را خواسته روز نامهٔ امروز را فرمودیم نوشت وزیر همایون هنوز از (لاهه) نیامده است عکاس اینجا را خواستیم بالباس رسمی چند قطعه عکس انداختیم قوام السلطنه نمونهٔ کاغذ وتمبر آورده بود خیلی خوب درست کرده بودند یکساعت از شب گذشته رفتیم به تیاتر جناب اشرف صدراعظم وامیر بهادرجنگ

وناصر السلطنه وسایر پیشخدمتها بودند در دو پرده بازی کردند خیلی بازی مضحك بامزهٔ بود بازیگرها خیلی استادانه بازی میکردند جمعیت زیادی از هر قبیل بود تا ساعت نه بعد از ظهر درتیاتر بودیم بعد منزل آمده صرف شام نمودیم امیر بهادر جنگ وبعضی از پیشخدمتها درحضور بودند وصحبت میداشتیم عکاسباشی هم سینمو فتگراف حاضر کرده بود تا نیمساعت به نصف شب مانده پارهٔ بصحبت وپارهٔ بتماشای عکسهای خود مان مشغول بودیم بعد استراحت کردیم

(روز پنجشنبه دهم جمادی الاولی)

بعادت معهوده رفتیم در نقطهٔ هرروزه به آب خوردن وقریب دو هزار قدم راه رفتیم عکاس باشی را خواستیم چند قطعه عکس انداختیم مهندس الممالك هم روز نامه میخواند بعد رفتیم بمحلی که مشق ولو سپید میکنند قدری هم آنجا راه رفتیم بعد آمدیم منزل نهار صرف نموده بعد از نهار جناب اشرف صدر اعظم بحضور آمده پارهٔ تلگرافات از طهران رسیده بود دادند ملاحظه نمودیم وبعضی احکام وتلگرافات لازمهٔ که بود نوشتیم بعد از آن ساعتی استراحت کردیم از خواب بیدار شده کالسکه خبر کردیم سوار شده رفتیم بطرف پائین که راه آهن از آنجا میگذرد هوا بسیار سرد بود شخص دهقانی سیب از درخت می چید امین حضرت را فرمودیم رفت قدری سیب خرید بعد رفتیم بسمت مشرق ماریم باد خیلی با صفا بود دامنهٔ کوهی است که تمامش چمن وسبزه است موثق الدوله وامیر بهادر جنگ هم درر کاب بودند سوار شده آمدیم بطرف پائین یك زنی بایك مردی بطرف ماامید ویدند که مارا ببینند قوام السلطنه استدعا نمود قدری آهسته تر برویم که آنها برسند ما آهسته کردیم آنها رسیدند بقوام السلطنه فرمودیم از جانب ما از آن مرد احوال پرسی نماید چون فرانسه نمیدانست قوام السلطنه بزن او که فرانسه میدانست گفت از شوهر خود تان احوال پرسی کنید با کمال ادب جواب داد که شوهر من نیست ورفیق من است قوام السلطنه خجالت کشید جواب اورا عرض کند ولی ما بفرانسه فهمیدیم چه گفت از قوام السلطنه جویا شدیم که چنین بگفت عرض کرد بلی خیلی اسباب خنده شد وجواب مضحکی داد باری از این راهی که امروز آمدیم هیچ در این چند روزه ندیده بودیم خیلی راه با صفای پر گل وسبزهٔ بود قوم السلطنه عمارتی بما نشان داد که سالهای سابق که حاجی امین الدوله ومرحوم حاجی محسن خان مشیرالدوله برای خوردن آب ماریم بادمی آمده در آنجا منزل میکرده اند بسیار عمارت خوبی است ولی عجب این است با اینکه قریب یك کرور فرانك خرج این عمارت شده است صاحبش بسبك ووضع عمارات

(قدیم)

قدیم فرنگستانی ساخته است نزدیك بغروب وارد منزل شدیم یکساعت از شب گذشته شام خوردیم دو ساعت ونیم از شب رفته درجلو هوتل آتشبازی حاضر کرده بودند که از بالکن خوب پیدا بود آتشبازی خیلی خوبی بود بعد از تماشا به اطاق خود مان آمدیم آقا سید حسین روضه خواند بعد استراحت کردیم

(روز جمعه یازدهم جمادی الاولی)

صبح دکتر ادکاك آمد مارا از خواب بیدار کرد برخواسته رفتیم بمحل معهود برای آب خوردن وپس از خوردن آب راه زیادی رفتیم هوای امروز بازمه وابر سرد است وبواسطهٔ سردی هوا زود تر از همه روزه مراجعت بمنزل کردیم ناصر السلطنه را فرستادیم سی چهل جلد کتاب آورد از تواریخ هندوستان که همه بزبان فارسی بود ندانستیم چه طور شده که بدست کتاب فروش اینجا افتاده بود دوجلد هم اشکال تخت جمشید وخطوط قدیمهٔ ایران بود که شرح آنرا هم نوشته بودند همه را خریدیم مهندس الممالك روز نامه میخواند بعد قدری از آن تاریخ خواندیم بعد از نهار ساعتی استراحت کردیم از خواب برخاسته نماز خوانده کالسکه خواستیم وسوار شده رفتیم بعضی جاهای خوب این صفحه را گردش و تماشا کردیم چند قطعه هم عکس انداختیم موثق الدوله وظهیر الدوله وقوام السلطنه همراه بودند یکساعت بغروب مانده آمدیم بمنزل فرستادیم ناصرخاقان را آوردند فرمودیم قدری کتاب خواند یکساعت ازشب گذشته رفتیم به تیاتر در سه پرده بازی کردند خیلی خوب تیاتری بود ساعت نه شام صرف شد بعد از شام هم تا مدتی امیر بهادر جنگ وناصر خاقان در حضور بودند تا ساعت یازده بصحبت مشغول بودیم بعد خوابیدیم

(روز دوشنبه دوازدهم جمادی الاولی)

صبح بعادت هرروزه رفتیم به آب خوردن وراه زیادی رفتیم امیر بهادر جنگ هم در رکاب بود مراجعت بمنزل کرده نهار خوردیم بعد از نهار قوام السلطنه حاکم این ایالت را بحضور آورد مرد معتبری است قدری با اوصحبت شد مرخص شده رفت چون وعده کرده بودیم که یك روزی بمنزل پرنس (مترنیخ) برویم سه ساعت بعد از ظهر کالسکه خبر کردیم جناب اشرف صدر اعظم وامیر بهادر جنگ وقوام السلطنه در کالسکهٔ ما وسایر نوکرها هم در کالسکه های دیگر ملتزم رکاب بودند همه جا از جنگل سر بالا رفتیم در آخر جنگل مارم باد خود پرنس باستقبال آمده بود باتفاق ایشان از چند دهات معتبر گذشتیم در یکی از دهات یك زن

معتبری مرده بود با موزیك ودستگاه زیادی جنازهٔ اورا برداشته بودند تماشا کردیم پرنس همه جا جلو افتاده راهنمائی میکرد تقریباً از مادریم باد تا قصر پرنس یك فرسنگ ونیم راه بود وهمه جا از جنگل روبجنوب میرفتیم تا وارد شدیم به پارك خیلی پیراسته وآراستهٔ که قصر پرنس در آن پارك واقع است این پارك مطلقا دیواری ندارد واین عمارت مقبول دروسط واقع است درجلو در ورود محوطه ایست که حوض بسیار قشنگی در وسط آنست واطراف حوض گلکاری موزونی کرده وچنان حسن صناعت بکار برده اند مثل اینکه استادان ماهردرروی طلا میناکاری کرده باشند اطراف ودورهٔ قصرهم گلکاری است نهایت خوبی وصفا را دارد از در عمارت که داخل میشوی یك دالانی در وسط عمارت است که طول آن تقریباً سی ذرع میشود وعمارت واطاقها در دوطرف دالان واقع است وضعش خیلی شبیه است بعمارت نایب السلطنه که درباغ شمال تبریز بنا شده است از دالان وارد میشود به سرسرائی که پلهٔ عمارت است ودر بالا یك گالوری دارد که تقریباً بیست ذرع طول آن است وصورت های سلاطین وامپراطوران وبعضی شاخ مرال وغیره درگالری نصب کرده اند خروس سیاه که در جنگل قراداغ دیده وشنیده بودیم در فرنگستان هم هست ودر این گالری دیدیم که سر آن را (آمه) کرده بودند وخیلی قشنگ بود از آنجا داخل شدیم باطاقهای قصر خیلی خوش مبل بود روی پارهٔ نیم کتها پوست ببر وپلنگ افتاده بود حقیقةً مبلهای خیلی نفیس اعلی در آنجا دیدیم دریکی از اطاقها اندکی توقف کرده وچند کلمه صحبت داشته بعد آمدیم در پارك برای گردش حقیقةً گلکاری این محوطه منتهای امتیاز را دارد صفحهٔ گلکاری بعینه نقش فرش قالی است یك مغارهٔ ساخته بودند از چهار درخت که صنعت آنرا در ایران ندیده بودیم درختش شبیه است بدرخت یاس ولی ساقهٔ آن کلفت ومولد است خوب درختی است فرمودیم ازجنس آن بیاورند که در طهران کاشته شود از دور که شخص نگاه میکرد گمان مینمود که میان چهار درخت مغاره است وقتی که داخل میشدی یك حوض قشنگی دروسط بود واطراف آن پله های خیلی مقبول داشت که انواع گلها کاشته بودند وراهی از آن طرف مغاره داشت که باز بپارك داخل میشد خیلی شکل و وضع بدیعی درست کرده بودند یك نوع درخت بیدی در آنجا دیدیم که در برق دیده بودیم وموسوم به بید قرمز است ولی ساقهٔ این باندازهٔ قطور و کلفت بود که اسباب تعجب شد درخت تبریزی مولد زیادی در این پارك دیدیم که خیلی تماشائی بود بقدر دو هزار اصله از این جنس زیادتر بود خلاصه جای صرف شد پرنس زن و دختر خیلی مقبول معقول نجیبی دارد باآنها اظهار التفات نمودیم چند تیر انداختیم چهار وپنج بول درهوا زدیم وآنهارا بزن ودختر پرنس وخواهر وزیر مختار انگلیس که بایران خواهد

(آمد)

آمد بیادگار دادیم بعد از راه پائین پارك آمـدیم بکنار راه آهن در قریهٔ (شماسئی) که یکی ازدهات پرنس است مرال زیادی در جنگل دیدیم پیاده شده خواستیم تیر بیندازیم نشد بعد خواستیم یك مارخی برویم که تیر بیندازیم فرار کردند از دور مایك تیرطپانچهٔ انداختیم نزدیك غروب آمدیم منزل شام صرف شد چون امشب شب عیدی برای اهالی اینجا بود سه ساعت از شب گذشته مثل شب اول ورود ماسرباز وموزیك حاضر شده وچراغان مفصلی کردند تماشای خوبی داشت بقدر سه چهار هزار نفر زن ومرد برای تماشا جمع شده بودند وزیر دربار تشبیه خوبی کرد چون اغلب زن بودند وکلاههـای رنگ برنگ درسر داشتند گفت بیك تپـه بزرگی شبیه است که همه جور گلی در آن کاشته شده باشد آواز های خیلی خوب خواندند وموزیك زیادی زدند مهتاب وچراغ الکتریك فروغ وصفای غریبی باین صفحـهٔ ماربم باد داده بود فوارهٔ که جلوعمارت میجست ونور چراغ الکتریك از اطراف بآن تابیده بود خیلی تماشا داشت خلاصه بعضی از پیشخدمتها هم حضور داشتند شب را تا ساعت یازده بصحبت وتماشا گذرانده بعد استراحت کردیم امشب کتاب تذکرة الشعرا امیر دولت شاه سمرقندی رااز منزل آورده بودند ملاحظه میکردیم این اشعار درآنجا دیده چون خوب بود در اینجـا نوشتیم

(مارا هوس صحبت جان پرور یاراست) (ورنه غرض از باده نه مستی نه خمار است)
(آتش نفسان قیمت میخانه شناسند) (افسرده دلان را بخرابات چکار است)
(درمدرسه کس را نرسد دعوی توحید) (منزلگـه مردان موحـد سر دار است)
(تسبیح چه کار آید وسجاده چه باشد) (بر مرکب بی طاقت روح اینهمه بار است)
(ناصرا گر از هجر بنالد عجبی نیست) (مهجور زیار است وپریشـان زد یار است)

(روز یکشنبهٔ سیزدهم جمادی الاولی)

صبح برخاسته بعادت هرروزه رفتیم بجنگل آب خورده راه زیادی رفتیم حقیقة جای باصفائی است که شخص از تفرج و گردش در آن خسته نمیشود تا نزدیك ظهر بمنزل آمده نهار خوردیم بعد از نهار چند نفر از پرنسهای اینجارا بادو پرنس قوام السلطنه بحضور آورد قدری صحبت داشته واظهار مهربانی با آنها نمودیم مرخص شده رفتند دو ساعتی استراحت کردیم ساعت چهار بعد از ظهر کالسکه خواستیم سوار شده رفتیم بطرف راه آهن وزیر دربار وامیر بهادر جنگ وقوام السلطنه وناصرخاقانی در رکاب بودند از خیابان وجنگلهای خیلی باصفا گذشته رسیدیم بصحرائی که در آنجا احتمال شکار میدادیم کنت را فرستادیم نزد پرنس (مترنیخ)

که بیابند راهنمائی کنند بلکه از مرالهای روز گذشته که دیده بودیم پیدا کرده شکار کنیم چون روز یکشنبه بود خود پرانس نیامده ولی شکارچی خودرا فرستاده بودند چون وقت گذشته بود قرار شکار را بفردا گذاشتیم وبکالسکه نشسته وزیر دربار وامیر بهادر جنگ هم در کالسکه حضور ما بودند از راه دیگری که تمامش از میانه جنگل وبسیار باصفا بود مراجعت بمنزل کردیم نیمساعت از شب گذشته به تیاتر رفتیم اسم آکتریس تیاتر اینجا (بوکاچی) است خیلی خوب بازی میکنند وامشب مخصوصاً باز بهای تماشائی در آورده وحرکات خوب کردند جمعیت زیادي از هرطبقه در تیاتر بود در سه پرده بازي کردند ساعت سه از شب گذشته آمدیم منزل شام خوردیم امیر بهادر جنگ وناصر خاقان در حضور بودند تاساعت یازده بصحبت مشغول بودیم بعد استراحت نمودیم

(روز دوشنبه چهار دهم جمادی الاولی)

صبح رفتیم بجنگل بالا آب صرف نمود راه رفتیم موثق الدوله وامیر بهادر جنگ وامین حضرت وقوام السلطنه ومهندس الممالك ومؤید السلطنه ومیرزا ابراهیم خان دکتر و کنت در حضور بودند دربین گردش چند تیر انداختیم وخیلی خوب زدیم بعد از اتمام آب خوردن وراه رفتن نزدیك ظهر آمدیم منزل دختر آج فروشی آمد قدری اسباب عاج از او خریدیم بعد از صرف نهار قدری استراحت کرده از خواب که بیدار شدیم نماز خوانده کالسکه خواستیم سوار شده رفتیم بجنگل برای شکار مرال پرانس (مترنیخ) وزوجه ودختر وپسرش در نقطهٔ که در جنگل حصا کرده بودند حاضر بودند سه کومه بود اولی را من نشستم دویمی را وزیر دربار نشست سومی را پرانس وخانواده اش در این بین یك مرال بیرون آمد من یك تیر انداختم بگردن مرال خورد وافتاد مصدق الملك دوید که سر اورا ببرد برخاست وفرار کرد شکارچی های پرانس اورا دوره کرده نگذاشتند فرار کند در این بین نیمه جانی برای او باقی بود که دختر پرانس یك تیر باو انداخت فوراً خوابید یك مرال دیگری از جلو وزیر دربار گذشت باتفنگ ماا‌و یك تیر انداخت وسر تیر مرال خوابید الحق خیلی خوب زد کنت که رئیس پلیس وهمه جا همراه ماست یك مرال هم طرف پائین او زده بود شکار خوبی کردیم وخیلی روز خوش گذشت وبقدری پرانس و خانوادهٔ او مهربانی نمودند که مافوق نداشت خیلی ممنون شدیم وپرانس وخانواده اش را فردابنهار دعوت کردیم که باهم نهار بخوریم بعد خدا حافظی باایشان نموده باوزیر دربار وقوام السلطنه وعلاء السلطنه بکالسکه نشسته مراجعت کرده نزدیك غروب وارد منزل شدیم جناب اشرف صدر اعظم را خواستیم منزل نبودند وچای

 (خوردیم)

خوردیم ویکساعت از شب گذشته هم شام صرف شد بعد از شام جناب اشرف صدراعظم بحضور آمدند قدری با ایشان صحبت وفرمایش نمودیم تاساعت یازده بیدار بودیم بعد استراحت کردیم

(روز سه شنبهٔ یازدهم جمادی الاولی)

صبح رفتیم به آب خوردن وراه رفته چند قطعه عکس انداختیم بعد آمدیم بمنزل پرنس مترنیخ با پسر ودختر وزوجه اش برحسب دعوت ما آمده وحاضر بودند جناب اشرف صدر اعظم و وزیر دربار هم حضور داشتند قدری نشسته از همه جا صحبت داشتیم بعد رفتیم سر نهار نهار خوبی در اطاق جناب اشرف صدر اعظم حاضر کرده بودند بعد از نهار آمدیم بمنزل خود مان به پرنس نشان درجهٔ اول خارجه وبه پرنسس زوجه اش نشان آفتاب وبدخترش یك حلقه انگشتری الماس ویك تخته قالیچه وبه پسرش یك قطعه نشان درجهٔ دویم خارجه دادیم خیلی اسباب خوشوقتی آنها شد بعد مرخص شده رفتند قدری خوابیده بعد از خواب کالسکه خواسته سوار شدیم رفتیم تا نزدیك راه آهن وقریب بغروب بمنزل آمدیم چای صرف شد ساعت هفت بعد از ظهر رفتیم به تیاتر بازی ژاپونیهارا در دو پرده در آوردند چندان خوب نبود جمعیت زیادی بود تاساعت نه در تیاتر بودیم بعد از مراجعت بمنزل شام خوردیم وتاساعت یازده بیدار وبصحبت باپیشخدمتها مشغول بودیم بعد خوابیدیم

(روز چهار شنبه شانزدهم)

صبح بعادت هر روزه رفتیم آب خورده راه زیادی رفتیم و آمدیم منزل نهار صرف شد جناب اشرف صدر اعظم هم در سر نهار بودند بعد از نهار پرنس مترنیخ و پسرش از برای تشکر اینکه بآنها نشان داده بودیم شرفیاب شدند بعد مرخص شده رفتند (پالیاکوف) که از برای معالجه باینجا آمده بود ونیز امروز چون میرفت آمد شرفیاب شد ومرخص گردید ساعت نه بعد از ظهر سوار شده رفتیم به تیراندازی در آنجا موید السلطنه یك توپ ماکسیم حاضر کرده بود پیشکش کرد چند تیر از آن انداختند در دوازده تیر که می انداخت گیر میکرد علت آنرا سؤال کردیم بعد درست کردند وتمام تیر آن بیك نقطه میخورد خیلی خوب توپی است خیال داریم ده عراده از این قسم توپ ابتیاع نمائیم که بایران حمل کنند بعد چند تیر تفنگ انداختیم چای صرف شد چهار قبضه تفنگ هم خریدیم چون وقت داشتیم سوار کالسکه شده رفتیم تا نزدیك راه آهن امیر بهادر جنگ وناصر السلطنه وامین حضرت وناصر خاقانی در رکاب بودند رئیس پلیس اینجا باچند شکارچی دیگر کبك زیادی زده بودند ودر صحرا گردش میکردند

ماهم بطمع شکار کبك از کالسکه پیاده شده ازمصدق الملك جویا شدیم که تفنگ ساچمهٔ سرپُر همراه داری عرض کرد خیر درصورتی که وقت حرکت خود مان باو فرموده بودیم لازم نیست چون موقع شکار بود بی اختیار خاقمان تنگ شد بعد تفنگ رئیس پلیس را گرفته مقدار زیادی باشکارچیها پیاده رفتیم دو تا تولهٔ خوب هم همراه می گشت دوتاچهٔ آنهارا خواستیم فرستادند اتفاقاً هرچه گشتیم کبکی نپرید مگر یك خرگوشی از دور فرار کرد خیلی دور بود تیری انداختیم تقریباً امروز بشکل شکار خود مان در ایران گردش کردیم نزدیك غروب آمدیم منزل نوکرها همه حاضر بودند شام صرف شد بعد از شام تانصف شب بیدار و بصحبت مشغول بودیم بعد استراحت کردیم

(روز پنجشنبه هفدهم جمادی الاولی)

صبح برخاسته رفتیم بهمان نقطهٔ که آب میخوردیم آب خورده قدری راه رفتیم بعد بحمام رفته مراجعت بمنزل نمودیم نهار صرف نموده قدری کاغذ نویسی کردیم بعد سوار شده رفتیم بمحل ژیمناستیك که بجهت صحت مزاج بدستور العمل اطبا پهلوی حامهای آب گرم ماریم باد ساخته ومهیا کرده اند وهراسبابی مخصوص رفع یکقسم کسالتی است که در اعضا واعصاب عارض میشود وبحرکت فوق العادهٔ بواسطهٔ آن اسباب رفع میشود بعضی جاها و آلات واسباب مختلفه است که شخص روی آنها می نشیند حرکات عجیب وغریب بانسان میدهد که خیلی مضحك است بعد رفتیم بکنار خط راه آهن در این بین ترن راه آهن المسان رسید بعد معلوم شد که وزیر همایون هم در آن ترن بوده است قدری گردش کرده آمدیم بمنزل بورود منزل دیدیم وزیر همایون از راه رسید تفصیل مسافرت وجهت تاخیر آمدن اورا جویا شدیم تمام گذارشات سفر خود را عرض کرد معلوم شد برای کار تمبر و کارت پستال از (لاهه) پای تخت هلاند بشهر (ها آرلم) رفته سه شب در آنجا مانده است واز اوپذیرائی واحترامات کرده اند وبمحل سدهٔ دریا که دولت هلاند بجهت اینکه زمین هلاند را آب نگیرد کرورها خرج کرده ساخته است اورا دعوت نموده بآنجا رفته وملاحظه کرده است وبعد که کارهای پستی ودولتی خودرا در انجا تمام کرده بشهر (کلون) المسان آمده واز ترن خارج مانده یك شب مجبور بتوقف آنجا گردیده وبعد بجهت خریدن اسباب وماشین چاپ اعلانات و کارت پستال بشهر (بال) سویس رفته آنجاهم بزحمات زیاد کارهای خودرا انجام داده چون نزدیك بشهر (سو کترن) سویس که از جاهای باصفای ممتاز اروپاست بوده بآنجا رفته تاقلهٔ کوه (من بلان) سویس که راه آهن سربالا دارد وتازیر برف رفته سیاحت کامل نموده است واز آنجا تفصیلات عجیب وغریب حکایت میکرد

و بعرض میرساند که مایهٔ حیرت بود خلاصه پس از صحبت وفرمایشات با او وقت تیاتر شده بود رفتیم به تیاتر جناب اشرف صدر اعظم ووزیر دربار وموثق الدوله ووزیر همایون همراه ما بودند چندین قسم بازی های مختلف خوب در آوردند که تماماً محل ملاحظه وتعجب بود من جمله بازی ژیمناستیك بود که چند نفر آمده بانواع واقسام معلق میزدند سه نفر رویهم رفته می ایستادند و ازبالای یکدیگر خودرا پرت میکردند ودرحین پائین آمدن معلق زده روی زمین قرار میگرفتند بعد دو نفر آمدند دریك چهار چوب نقاشی که کاغذ سفید گذارده بودند در پنج دقیقه پردهٔ نقاشی قشنگی تمام کردند وبعد حرکات مضحك نمودند که خیلی خنده داشت بعد زن بسیار خوشگلی آمد لباس گلی رنگی پوشیده بود اول سه تاچتر دردست گرفت هر کدام را بهوامی انداخت دیگری را میگرفت که هیچ یك بزمین نمیخورد بعد سه تا کلاه آورد هرسه را بهوامی انداخت وسرخودرا زیر آنها میگرفت که متصل یکی از آنها درسرش ودوتای دیگر درهوا بود بعد یك لالهٔ که شمع زده وروشن کرده بودند روی سرخود گذاشت ویك چوبی بلند در دست داشت که سر آن یك کاسهٔ بود ومتصل باچوب دور میگردانید وبادست دیگرش سه بشقاب داشت که بهوامی انداخت ومتصل یکی در دست او و دوتا درهوا بود وهیچیك بزمین نمی افتاد ودر ضمن که بادستهای خود مشغول این حرکات بود چراغ روشن را که برپیشانی خود گذارده بود حرکت میداد بطوریکه از روی پیشانی ببالای سرش آمده کم کم آورد پشت سرش نگاه داشت و گیلاس شرابی که روی میز بود بادندان خود برداشت ودوباره چراغ را بحرکات عدیده آورد بالای سرش بطوریکه سررا بالا برد گیلاس شراب را خورد بقدری این حرکات و کارهای اومشکل بود که انسان از مشاهدهٔ آن مات ومتحیر می ماند بعد شخصی آمد ویلنی در دست داشت خیلی خوب زد وبعد ویلن را بدست گرفته کمان آنرابادوزانوی خود گرفت وبازانو در کمال خوبی ویلن واز دیگر انواع حرکات عجیب وغریب کرد که خیلی خنده وتماشا داشت در آخر بمنزل آمده استراحت کردیم

(روز جمعه هیجدهم جمادی الاولی)

صبح بعادت معهوده رفتیم بمحل آب خوردن آب خورده راه رفتیم بعد مراجعت کرده بحمامهای اینجاوماشین جلو حمامها رفته پیاده شده قدری تماشا کردیم وزیر همایون هم که تازه آمده واینجا ها را ندیده امروز ملتزم رکاب بود جناب اشرف صدر اعظم هم که بحمام رفته بودند اینجا بحضور رسیدند از تماشای حرکات عجیب وغریب ماشینهای ژیمناستیکی تفریحی نموده بعد خودمان هم سوار شدیم چند ماشین بود که حرکات آنها برای قلب ومزاج

ما خوب ونافع بود که دکتر ادکاك آنهارا بما نشان داد من جمله چیزی است که مثل مشت بکمر وپشت میزند وشخص حال می آید دیگر ماشینی است که دست را مالش میدهد ومواظب تمام این ماشینها دختر هاي جوان هستند که اشخاص را بر حسب دستور العمل اطبا بهر ماشینی که لازم است سوار میکنند مرضی که بجهت معالجه باینجا می آیند وحکیم آنهارا ملاحظه می کند بدقت هرچه تمامتر امراض آنها را معین نموده دستور العمل معالجه را از خوردن آب ورفتن حمام ومالش ماشینها وغیره دریك ورق کاغذی نوشته بمریض میدهدومریض آن نسخه را بند مطلا میکند وبیکطرف سینهٔ خودمی آویزد وقتی باین مکانها میرود نسخه ها را دخترها میخوانند واعمال مریض را مجری میدارند بعد از قدری توقف در آنجاها رفتیم باطاق دیگر که اسبابی در آنجا تهیه کرده اند مانند دولابی بزرگ بقدر نشستن یك نفر آدم روی صندلی که سرش از دولاب بیرون است وتمام دیوار این دولاب را چراغ الکتریك نصب کرده اند وقتیکه شخص آنجا نشست ودر را بستند سر آدم را بیرون میگذارند و اطراف گردن شخص راهم از پتو میگیرند که هیچ منفذی باقی نمی ماند واین چراغها طوری آن محوطه را گرم مینماید که انسان عرق میکند وهر کسی یکربع ساعت در آنجا توقف نمود بقدر ده بیست مثقال عرق میکند واز وزن او کسر میشود اغلب این اسبابهای ژیمناستیك برای اشخاصی است که میخواهند لاغر بشوند وباینجا آمده معالجه می کنند خلاصه از آنجا بمنزل آمده نهار خورده قدري استراحت کردیم بعد از خواب که سه ساعت بعد از ظهر بود رفتیم بشکار سوار کالسکه شده تا سر کوه توی جنگل که شکار گاه است رفته آنجا پیاده شدیم چهار کومه در آنجاست که یکی را زن ودختر پرنس مترنیخ نشسته بودند یکی دیگر را وزیر دربار نشست یکی راهم کنت رئیس پلیس که مراقب نظم اطراف مادر ماریم باد است نشسته بود یکي را هم ما نشستیم پیادهٔ زیادهم در اطراف بودند قال ومقال زیادی کردند چند تاشوکا وخرگوش وکبك بیرون آمد ما دو تاشوکا ویك خرگوش ودو کبك زدیم وزیر دربار هم دو تاشوکا زد خیلی خوب شکاری شد اینکه می گفتند شکارگاههای فرنگستان را تجیر دور آن میکشند مطلقا اصل وصحت نداشت خیلی شبیه بهمان وضع شکارگاههای خودمان است وبسیار در اینجاها زدن شکار اشکال دارد یك ساعت ونیم از شب گذشته در کمال خستگی مراجعت بمنزل کرده شام خورده استراحت نمودیم

(روز شنبهٔ نوزدهم جمادی الاولی)

باز برحسب معمول رفتیم به محل آب خوردن امروز در ساعت ده صبح باید برویم به (کارلس

(باد)

باد) وقت رفتن آمدیم منزل جناب اشرف صدر اعظم و بعضی از نوکرها همراه ما بودند رفتیم بگار راه آهن از آنجا ترن مخصوص بجهت مسافرت ما حاضر کرده بودند سوار شدیم از ماریم باد به کارلس باد ترن معمول یکساعته میرود اما بجهت اینکه ما میخواهیم ترن آهسته برود دوساعت ربع کم مارا بردند از هفت تونل کوچك وبزرگ عبور کردیم صحرا همه جاجنگل کاج وغیره وقدری هم زمین زراعت است چون اواخر ماه سنبله است واینجا هم ییلاق است برگ درختهـا کم کم رو بزردی گذاشته وحالت خزان پیدا کرده است در صحرا هم مشغول زراعت گندم وجو هستند یکی دو قطعه زمین هم دیده شد که زراعت تازه سبز شده است قریب بظهر بود که بگار راه آهن کارلس باد رسیدیم حاکم شهر کارلس باد با تمام اجزاء نظامی وقلمی سرباز وصاحب منصبان تشریفات در گار حاضر بودند قوام السلطنه وزیر مختار آنها را معرفی کرد ماهم نسبت بهر کدام تفقد واظهار مهربانی کردیم بعد سوار کالسکه شده حرکت نمودیم از میان خیابانها و کوچه ها عبور کرده تا به پاویلی (یعنی کلاه فرنگی مانند جائی) که بجهت خوردن آب معین کرده اند رسیدیم آب این چشمهٔ کارلس باد مخصوص باشخاصی است که در کبد شان علتی باشد رفع مینماید تقریباً بیست ویکروز مدت خوردن این آب است ودرفصل بهار باید خورد تخمیناً سالی پنجاه نفرجهت خوردن این آب باین محـل میا ٓیند جمعیت سکنهٔ دائمی شهر کارلس باد پنجاه هزار نفر است ولی در فصل آب خوردن جمعیت زیاد از اطراف باینجا میایند اما حالا بواسطهٔ نزدیکی پائیز فصل وموقع گذشته است وکمتر مردم باین محـل میا ٓیند چشمهٔ آب در وسط پاویلن مزینی است که بزرگتر از پاویلن کنتر کسویل است وآب که از چشمه خارج میشود درمیان حوضی است که بالطبیعه خودش فوران دارد وقـدر دو ذرع متجاوز از زمین میجهد بقدری گرم است که متصل بخار از آن متصاعد میشود ودرکنار چشمه دخترها بالبـاسهای بسیار تمیز پاکیزه ایستاده استیکانی که برای خوردن آب است سر چوب بلندی کرده آب را از فواره داخل استیکان مینمایند وقدری نگاه میدارند تا سرد می شود آنوقت میدهند میخورند درتوی این پاویلن بقدری جمعیت بود که نمیشد راه رفت دسته های گل را که توی این آب میگذارند فوراً روی آن بسته میشود که حالت حجریت هم می رساند چند دسته از آن گلها آوردند بموثق الملك سپردیم که در طهران بما بدهـد ومیرزا ابراهیم خان را فرمودیم برود عکس اغلب انجاها را بردارد بعد از آنجا به هوتل مخصوصی که برای ما معین نموده بودند رفته آنجا نهار خوردیم هوتل بسیار عظیمی است عمارت خیلی مفصلی دارد چندین مرتبه وتمام باچراغهـای الکتریك روشن میشود ملتزمین ما هم درتالار دیگر نهار خورده‌اند در مراجعت از همان تالارها گذشتیم یکدسته موزیکانچی هم بود که سلام

ایرانی میزدند به مراقبت قوام السلطنه خیلی ترتیبات خوب برای تشریفات ما داده شده است واقعاً قوام السلطنه خیلی خوب خدمت میکند ومراقبت از حال همه دارد که همراهان و ملتزمین ما در کمال آسودگی باشند خلاصه از همان راه بیرون آمده کالسکه حاضر کردند ما با امیر بهادر جنگ ووزیر همایون وقوام السلطنه دریك کالسکه نشسته قدریکه آمدیم رسیدیم بدکان عکاسی که درجلو عمارت ژیمناستیك وحمام کارلس باد واقع است تعریف کردند که خوب عکاسی است جناب اشرف صدراعظم همانجا ایستاده بودند داخل عکاسخانه شدیم پیرمردی عکاس که عکس مارا خواست بیندازد مارا مجبور میکرد که بوضعهای مخصوص بایستیم دست بسر وروی ما میگذاشت وهرچه قوام السلطنه و دیگران میگفتند متعرض نباشد دست نمیکشید قدری مبرم بود خلاصه چند قسم عکس انداخته بعمارت ژیمنا ستیك وحمام رفتیم تقریباً انجاهم همان وضع حمامهای ماریم باد را دارد ولی قدری مفصل تر است یکنفرهم زبان ایرانی یاد گرفته بود حرف میزد بدنبود مترجمی میکرد از انجا پائین آمده با جناب اشرف صدر اعظم وامیر بهادر جنگ وزیر همایون در کالسکه نشسته از کوچه های شهر کارلس باد گذشتیم خیلی شهر قشنگ معمور خوبی است مردمانش خیلی باادب ومهربانند همه جا (ویولوشاه) میگفتند و اظهار مهربانی میکردند از جلو کلیسای عظیمی گذشتیم که دو گنبد مطلا ونیم گنبد که طلا و آهن باهم مخلوط است دارد بعد رفتیم در آخرشهر بکارخانهٔ بلور سازی ماریم باد که خیلی اعلی است آنجاپیاده شدیم صاحب کارخانه واجزأ را اقوام السلطنه معرفی کرد یك ظرف جای گل هم تقدیم نمودند بسیار اعلی وممتاز بود بعضی ظروف هم دستور العمل وسفارش دادیم که برای ما حاضر نمایند بعد باصل کارخانه که بلور آلات ساخته میشود رفته تماشا کردیم جائی که سنگ را آب میکنند وعمله جات ازنوك سیخهای آهن بلور را گرفته بیرون میاورند وبطرح های مختلف ظروف و اسباب میسازند وبعد درجای دیگر عمله جات تراش میدهند تمام کار خانه و اعمال بلورسازی را بدقت دیدیم خیلی محل تمجید وتحسین بود بعد از آنجا بیرون آمده بگار راه آهن آمدیم وسوار شده بفاصلهٔ دوساعت رسیدیم بماریم باد وقتیکه وارد منزل شدیم نیمساعت از شب رفته بود بااینکه بنهایت خسته بودیم عرض کردند بتیاتر باید رفت باخستگی رفتیم بتیاتر جناب اشرف صدر اعظم وسایر نوکرها هم بودند وزیر دربار امروز حاضر نبود مختصر کسالتی داشت در منزل اورا دیده از حالتش جویا شدیم بهتر شده بود اوهم با ما بتیاتر آمد اما بازی تیاتر امشب خیلی خنك وبی مزه بود در پردهٔ آخر بمنزل آمده استراحت کردیم

(روز یکشنبهٔ بیستم جمادی الاولی)

امروز صبح بعادت هر روزه برای خوردن آب رفتیم بعد که مراجعت بمنزل شد بواسطهٔ اینکه روز یکشنبه وعید اهالی بود جمعیت زیادی از مردم مارینباد درجلو هوتل ما جمع شده بیرقهای رنگا رنگ در دست داشتند وموزیك هم میزدند تماشای خوب داشت اطفال مدارس هم با حمایل های رنگا رنگ میامدند ومیگذشتند بعد نهار خوردیم ومختصر استراحتی کرده سوار شدیم رفتیم بقهوه خانهٔ (ایکر لندن) که چشم انداز ومنظر بسیار خوبی دارد جناب اشرف صدر اعظم هم آنجا بودند منظر جلو قهوه خانه خیلی شبیه است بمنظر صاحبقرانیهٔ شمیرانی باطراف طهران آنجا یك فنجان چای خوردیم بعد رفتیم بخانهٔ شخصی مارینبادی که دویست سال قبل اینجامنزل داشته واین کوه ها وجنگل اطراف وجای شهر تماماً ملك ومرتع گوسفندان او بوده است مجسمهٔ خود او وزنش را ساخته دراطاق خودش گذاشته و وضع اطاق ومبل واسباب اورا بهمان حالت دویست سال قبل نگاه داشته اند که محل ملاحظه وتماشاست بعد رفتیم باطاقی که تیر اندازی مینمایند اشکال مختلفه دارد مدتی آنجا نشانه زدیم بعد مراجعت کرده قدری در صحرا وجنگل اطراف مارینباد گردش کردیم درمیانهٔ جنگل کنار دریاچه عکاسباشی را گفتیم عکس ما وجناب اشرف صدر اعظم وامیر بهادر جنگ و وزیر همایون وقوام السلطنه وناصرالسلطنه را انداخت که یادگار محل این ومکان باشد بعد بمنزل آمده شام خورده استراحت کردیم

(روز دو شنبهٔ بیست ویکم جمادی الاولی)

امروز باید برویم بقصر وخانهٔ پرنس (مترنیخ) که بنهار مهمان هستیم صبح بعد از خوردن آب و گردش وتیر اندازی مختصری مراجعت بمنزل نموده کالسکه حاضر کردند ما وجناب اشرف صدر اعظم ووزیر دربار ووزیر همایون در یك کالسکه وشاهزاده موثق الدوله امیر بهادر جنگ وقوام السلطنه در کالسکهٔ دیگر با کنت رئیس پلیس اینجا آمدند بقدر یکساعت راه بود با آنجا که رسیدیم خود پرنس وپرنسس زوجه پرنس ودختر وپسر ایشان با کنت که میخواهد داماد پرنس بشود جلو کالسکه آمده با نهایت ادب مارا پذیرائی نمودند چون دفعهٔ سابق که اینجا آمدیم وزیر همایون در سویس بود واینجا حاضر نبود اورا به پرنس معرفی کردیم باسایر همراهان آشنا بود از پله ها بالا رفته وارد تالاری شدیم که جهت راحت ما حاضر کرده بودند آنجا قدری نشسته با پرنس وپرنسس صحبت داشتیم بعد اطلاع دادند که وقت نهار است رفتیم بسر نهار دروسط ما نشستیم ویکطرف ما پرنسس وطرف دیگر دختر ایشان وروبرو خود

پرنس مترنیخ نشستند سایر همراهان هم در سر نهار بودند بعد از نهار مسیو (کرونفلد) که اول پیانو زن اروپا است بنا کرد به پیانو زدن ودختر پرنس هم ویلن میزد و با پیانو مطابق کرده بسیار بسیار خوب زدند رفتیم بموزهٔ پرنس که دراین عمارت دارد همه قسم اشیأ کهنه در اینجا موجود است چونکه خانوادهٔ پرنس خیلی قدیمی است وپدران ایشان خدمات عمده بدولت اطریش کرده اند ودر زمان ناپلیون پرنس مترنیخ بزرگ سفارت و وزارت داشته و حالات او در تواریخ اروپا مفصلا مسطور است از جمله چیزهائیکه دیده شد مدل ونمونهٔ اول راه آهن وبخار بود که کوچك آنرا ساخته بپدران پرنس بقیمت گزافی خریده وبیادگار در اینجا گذارده اند اغلب سکه های قدیم ایران واروپا وغیره دیده شد که در جاهای مخصوص با نهایت نظم وترتیب گذاشته اند بعضی جانورها که خیلی قدیم است ودر لای خاك متحجر شده آنهارا بیرون آورده در موزه نگاه داشته اند وبعضی راهم در توی شیشه بالکل حفظ کرده اند دیگر کتب خطی قدیم ایرانی چند جلد دیده شد که بخط خوش نوشته اند مرقع وقطعات ایرانی بخط جلی اعلی نیز بود کتب فرنگی بسیار از هر قبیل ونفایس قدیمه وتاریخی واشیأ خوب وقالیهای مرغوب قدیم ایران درآنجا موجود بود دیگر صورت نایب السلطنهٔ مبرور عباس میرزا که در نهایت شباهت کشیده اند باصور بعضی سلاطین دیگر که در آن عهد در مشرق زمین سلطنت داشته اند دیده شد که همه را در کمال خوبی نگاه داری کرده اند خلاصه گردش کاملی در موزهٔ پرنس کرده بعد باتفاق پرنس وزوجه ودختر ایشان رفتیم بجنگل بیرون عمارت تمام اطراف عمارت پرنس جنگل کاج است وخیلی اشجار کهنه دارد درکنار جنگل محلی است که برای شکار کبوتر درست کرده اند یك کنت معتبری هم که اشاره باسم او کردیم همراه ما بود اسمش (کنت هانون کور) است وآن روز اول هم که بمنزل پرنس آمدیم اینجا بود تقریباً چهل سال دارد خیلی هم باثروت ومتمول است سیاحتهای عمده کرده واز قراریکه میگفت ده سفر بینگی دنیا وچین وهند وافریقا تا (نیانزا) که دریاچهٔ (ویکتوریا) میگویند مسافرت نموده است قریب ده هزار گوسفند زاینده وچهار هزار گاو ویکصد مادیان دارد شکارچی هم هست وتاحال در این سفرها که رفته هشت ببر شکار کرده است از اهل اطریش است واز قراریکه گفتند میخواهد دختر پرنس مترنیخ را برای خود خواستگاری وتزویج کند خلاصه چندین کبوتر در آنجا زدیم بعد بر گشتیم بعمارت وباپرنس وپرنسس وسایرین وداع کرده مراجعت بمنزل نمودیم از مغرب گذشته بود که وارد منزل شدیم شب راچون قدری خسته بودیم زودتر شام خورده استراحت نمودیم

روز سه شنبه بیست و دویم جمادی الاولی

امروز صبح بر حسب دستور العمل دکتر اد کاك بحمام ژیمناستیك رفته کمر ودست وپای خود مارا به بعضی ماشینها دادیم مالش خوبی داد دکتر اد کاك قلب مارا گوش داده خیلی تعریف کرد که الحمد لله خوب کار می کند بعد بمنزل آمده قدری دستخط ونوشتجات در پشت کارت پستالها برای طهران نوشتیم بعد با جعبهٔ حساب قدری حساب جمع وتفریق کردیم هوای امروز خیلی بد وگرم بود نهار خورده خوابیدیم سه ساعت بعد از ظهر کالسکه خواسته سوار شدیم چون در نزدیکی ماریم باد یك پرنس معتبر دیگری هم که اسمش (پرنس شن بورغ) است منزل وییلاق وشکارگاه دارد و امروز اومارا دعوت بشکارگاه خود نموده بود با نجا رفتیم از نوکرهای ما کسانی که همراه بودند امیر بها در جنگ وناصرالسلطنه و آقا سید حسین وسقاباشی ودکتراد کاك بود پرنس در نهایت احترام پذیرائی نموده مارا بشکارگاه برد مرال اول که بیرون آمد بواسطهٔ اینکه شکارچیها میانهٔ ما ومرال حایل بودند تیر اول را بملاحظه انداختیم نخورد تیر دویم را که انداختیم بمرال خورد وفوراً افتاد ولی دو باره بلند شده رفت وفردای آنروز اورا پیدا کرده بمنزل آوردند بعد مرال دیگر بیرون آمد چون خیلی دور بود نزدیم پس از آن جای خودرا تغیر داده بمحل دیگر رفتیم آنجا هم دو مرال دیگر بیرون آمد یکی نر بود که تند در رفت ودور شد که تیر باو نرسید مرال دیگر که ماده بود بیرون آمد خیلی درشت بود بان که تیر انداختیم فوراً بزمین خورده سر تیر خوابید آنرا هم آوردند بسیار شکار خوبی شد بعد بمنزل آمده شب را با اینکه خسته بودیم بتیاتر رفتیم پردهٔ اول خیلی بمزه بود شخصی شبیه بمست شده وتقلید مست میکرد پردهٔ دویم یك پسر ویك دختر بودند کوچك وبزرگ بقدری خوب ژیمناستیك بازی کردند که در تمام این مدت مسافرت فرنگ چنین بازی ژیمناستیکی ندیده بودیم از جملهٔ بازیهای ژیمناستیك آنها این بود که نردبان دو سری آوردند که ده پله داشت یکنفر از آنها آمد جلو نردبانی ومعلق زده پاها را بسمت هوابلند کرد و دو دست را بزمین گذارده وارونه بنای راه رفتن گذاشت تا پای پلهٔ نردبان رسید همانطور بنا کرد از نردبان بالا رفتن تا بسر نردبانی رسید واز آنطرف بهمین شکل که پاها بهوا ودستها بزمین بود از نردبانی سرازیر شد وبعوض اینکه یکدست خودرا اول دریك پلهٔ نردبان گذارده محکم شود بعد دست دیگر را بجای آن بگذارد در برگشتن دو دست را یکدفعه به پله ها گذارده تا پائین نردبان آمده یکدفعه تمام اهل مجلس دست زده اسباب حیرت همگی شد خلاصه یك پرده با آخر مانده ایم بمنزل استراحت کردیم

(روز چهار شنبه بیست وسوم جمادي الاولی)

صبح از خواب برخاسته رفتیم بجهت آب خوردن قدری گردش کرده و آب خوردیم امیر بهادر جنگ و آبدار باشی ود کتر اد کاك ومیرزا ابراهیمخان د کتر درحضور بودند بعد بمحل ژیمناستیك رفتیم قدری در آنجا بدن خود مارا با پارهٔ اسبابها که مالش میدهد مالش داده گرم کردیم بعد آمدیم بمنزل قدری عکس آورده بودند تماشا کردیم بوزیر همایون فرمودیم حالات واسامی آنچه عکس انداخته بودند در زیر آنها نوشت و روز نامهٔ سفر راهم تقریر کردیم نوشت جناب اشرف صدر اعظم و وزیر دربار بحضور آمدند قدری با آنها صحبت داشتیم بعد قوام السلطنه آمده عرض کرد که پرنس (مترنیخ) بازوجه وپسر ودختر خود بجهت وداع باماوتشکر از نشانی که بایشان داده ایم آمده اند میخواهند بحضور بیایند آنهارا خواستیم آمدند نشسته قدری با ایشان صحبت داشتیم بسیار خانوادهٔ محترم با محبتی هستند پرنس وپرنسس عکس خودشان را بما یادگار دادند ماهم وعده کردیم که یك نسخه روز نامهٔ سفر خودمان را بعد ازچاپ برای ایشان بفرستیم بعد وداع کرده رفتند نهار خوردیم بعد از نهار پرنس (شن بورغ) هم که پریروز بخانه وشکارگاه او رفتیم با برادر خود جهت وداع آمده بود سن این پرنس زیاده از چهل سال نباید باشد برادرش خیلی جوان است بسیار معقول هستند بعد که ایشان هم رفتند نماز خوانده کالسکه خواستیم باموثق الدوله ووزیر همایون وقوام السلطنه بکالسکه نشسته رفتیم اول تانزدیك جنگلهای زیر ماریم باد بعد به کافه ایکر لندن رفته در جلو قهوه خانهٔ که چند روز قبل هم یکبار رفته بودیم ومنظر بسیار خوبی دارد آنجا درسر میز مخصوصی که بجهت ما معین کرده بودند نشستیم ازیکطرف ما پیر مردی نشسته بود یك روز نامهٔ سرچوب کرده در دست داشت گاهی روز نامه میخواند وگاهی مات ومبهوت بما نگاه میکرد واز طرف دیگر پیر زنی پهلوی ما درسر میز دیگر نشسته چشمش را بما دوخته بود حال این پیر مرد وپیر زن خالی از غرابت نبود خدمتکار های این میز خدمتگار نمرهٔ شش وچهارده بودند که خیلی مقبول و آراسته هستند رسم است درسر تمام این میز ها زن خدمت میکنند کار مرد نیست اغلب این زنها جوان وبهمان لباس مخصوص دویست سال قبل اینجا ملبس هستند که لباس قشنگ خاصی است وآستین آنها تا مرفق بالااست ووضع تمیز پاکیزهٔ دارند خلاصه یك فنجان چای خورده بعد برخاسته بطرف منزل روانه شدیم امشب چون شب آخر توقف مادر ماریم باداست آتشبازی تهیه کرده بودند دوساعت از شب رفته روشن کردند بسیار خوب وباتماشا بود بعد شام خورده چهار ساعت ونیم از شب رفته استراحت کردیم

(روز)

(روز پنجشنبه بیست وچهارم جمادی الاولی)

امروز باید از ماریم باد به وین برویم صبح ساعت شش بعد از نصف شب که تقریباً چون اول میزان است وقت طلوع آفتاب بود برخاسته رسماً حاضر حرکت شدیم جناب اشرف صدر اعظم و وزیردربار وسایر همراهان هم تماماً لباس رسمی پوشیده حاضر شدند درساعت هفت حرکت کردیم اغلب اهالی ماریم باد از زن ومرد در جلو درب هوتلی که ما منزل داریم اطراف کالسکه را گرفته ومیخواستند مارا دیده خدا حافظ کنند همینکه بیرون آمدیم که سوار شویم تماماً صدا به (هورا) و (شاه زنده باد) بلند کرده در نهایت مهربانی مارا مشایعت نمودند ماهم بواسطهٔ بیست روز توقف در اینجا یك حالت انس والفتی با اهالی این شهر همرسانیده بودیم که حرکت امروز از اینجا بسیار بامؤثر بود خصوصاً دروقت حرکت که از تمام مناظر بالا خانهای عمارات نیز متصل مردم دستمال تکان میدادند وتعارف میکردند ماهم باطراف نگاه میکردیم و بادست وسرجواب تعارف واظهار ادب وانسانیت آنهارا میدادیم خلاصه حالت وداع ومفارقت از هرچه شخص انس با آن گرفت خیلی مؤثر وحزن انگیز است همینطور آمدیم از خیابانها وجلو عمارات گذشته تارسیدیم بگار راه آهن در گار مهماندارهای دولت اطریش بالباس رسمی حاضر بودند قوام السلطنه آنها را معرفی کرد اسامی ایشان از اینقرار است جنرال (بارون برت هیس هم) مهماندار اول که رئیس بر تمام مهمانداران ماست مردی است مسن وبلند قامت وبا بنیه باید قریب شصت سال داشته باشد مهماندار دیگر (مسیو دواریشی) وزیر مختار اطریش مقیم طهران است که باینجا آمده از اهل مجارستان وباهمان لباس مجاری است دو نفرهم اجزاءمهمانداری هستند که یکی (کلنل بارون کیزل) است که سابقاً درطهران بوده وزبان فارسی میداند ودیگری مسمی به (لیوتنان دوسولاچردا) خلاصه سوار واگن شدیم وترن حرکت کرد ملتزمین هم هریك در محل مخصوص خود قرار گرفتند از اول شهر یکه گذشتیم (پیل‌سن) است وشهر دویم (اشترا کرایخ) ترن ماامروز خیلی براحت میرفت از دوتا تونل هم گذشتیم نهار را در ترن خوردیم از هر شهر وآبادی که میگذشتیم قشون درجلو گار راه آهن آمده رسم سلام واحترام نظامی بجامی آوردند درساعت پنج وچهل وپنج دقیقه بعد از ظهر در شهر (وین) بگار (فرانسواززف) رسیدیم درحالی که دارای نشان و حمایل دولت اطریش وملبس بلباس رسمی بودیم اعلیحضرت امپراطور اطریش وپادشاه مجارستان هم بالباس رسمی ونشان وحمایل دولت ایران وتمثال شاه شهید در گار حاضر بودند ترن ایستاد واز واگن پیاده شده باامپراطور دست داده درکمال گرمی ومهربانی

با ایشان ملاقات کردیم نواب ولیعهد (آرشیدوك فرانسوا فردیناند) وسایر گراندوکها ووزرا واصرای خود شان را که همه بگار آمده بودند بما معرفی نمودند بعد ماهم جناب اشرف صدر اعظم و وزیردربار وسردار کل وموثق الدوله وامیر بهادر جنگ وناصر الملك و وزیر همایون و ظهیرالدوله و مهندس الممالك وسایر همراهان را باعلیحضرت امپراطور معرفی کردیم وباتفاق تا سردستهٔ سرباز احترامی که در گار حاضر بودند رفته وبر گشتیم از گار بیرون آمده با اعلی حضرت امپراطور در کالسکهٔ رو بازی نشسته بطرف منزل راندیم و در بین راه با ایشان بزبان فرانسه صحبت میداشتیم حقیقة از سیمای ایشان آثار نجابت و بزرگی وهمه قسم اخلاق وصفات حسنه آشکار وهوید است طرفین راه وخیابانها مرد وزن زیاد بلکه تقریباً تمام اهل شهروینه دو پشته وسه پشته ایستاده هورا می کشیدند ودستمال تکان میدادند و از روی کمال ادب واحترام ومهربانی پذیرائی میکردند وطرفین کوچه وخیابان از گار الی عمارت دولتی موسوم به (هوف بورگ) که منزل مارا آنجا قرار داده واعلیحضرت امپراطور هم همانجا سکنی دارند سرباز و سوار وتوپخــانه با دسته جات موزیکانچی در کمال نظم و آراستگی ایستاده بودند الحق قشون اطریش منتهاي نظم وآراستگی را دارد همه خوش لبــاس وجوانهای بلندقد خوش اندام و در نهایت شکوه بودند شهر وینه هم بسیار خوب شهری است خیابانهای وسیع وعمارات عالی شش مرتبه دارد واز منظرها و دریچه های عمارات که بکوچــه باز بود زنها وجوانهــا دستمال تکان میــدادند واظهــار مسرت از ورود مامیکردند ما و اعلیحضرت امپراطورهم جواب تعارفات مردم را با دست وسر میدادیم وقت مغرب بود که بمنزل رسیدیم وزیر دربار ووزیر تشریفات اعلیحضرت امپراطوری درجلو در عمارت حاضر بودند جلو ما افتاده ما باتفــاق اعلیحضرت امپراطور از پله ها بالا رفته داخل عمارت خیلی عالی مزینی شدیم واز اطاقها و سالونهای ممتاز گذشته تا وارد تالار بزرگی شدیم که پرده های کار گوبلن اعلی در آنجا بود و آرشید وشسهای محترمهٔ سلطنتی با تمام وزرا ورجال معتبر وجنرالهای بزرگ دولت اطریش درآنجا ایستاده بودند اعلیحضرت امپراطور آنهارا بما معرفی نمودند ماهم باغلب آنها دست داده تعارف کردیم واعلیحضرت امپرا طور اطاقهای مارا بما نشان داده مراجعت بمنزل خود شان نمودند وچون ما بایستی بباز دید ایشان برویم حاضر شده بودیم کــه برویم بملاحظه خستگي و کسالتی که از حرکت امروز داشتیم اعلیحضرت امــپراطور مخصوصاً یکنفر از اجودانهای خود شان را فرستاده وپیغام داده بودند که بملاحظهٔ آثار خستگی که از حالت شما احساس کردم راضی بزحمت شما نیستم که بملاقات من بیائید قدری راحت کنید چون شام را باهم خواهیم خورد همان وقت که می آئید بعوض باز دید محسوب خواهد بود ما هم قــدری

(راحت)

راحت کرده با نوکرها وملتزمین خود مان که درحضور بودند بصحبت مشغول شدیم در ساعت هفت ونیم بعد ازظهر رفتیم بمنزل اعلیحضرت امپرا طور که در همین عمارت است از اطاقهای مزین متعدد گذشتیم ودر تالار موسوم به (الکساندر) شام با اعلیحضرت امپراطور صرف کرده درمیانهٔ شام خیلی صحبت داشتیم ومهندس الممالك در پشت سرما ایستاده مترجمی میکرد وزرأ ماهم درسر سفرهٔ امپرا طوری بودند بعد از شام بااعلیحضرت امپراطور وداع کرده بمنزل آمده استراحت نمودیم

(روز جمعه بیست و پنجم جمادی الاولی)

امروز در وینه توقف است قدری کسل وخستهٔ راه آهن دیروز بودم از خواب که برخاستم وزیر همایون را خواسته قدری روز نامهٔ سفر را فرمودیم نوشت بعد وکیل الدوله بحضور آمد قدری نوشتجات وتلگرافات بطهران وغیره فرمودیم تحریر کرد بعد سفرای خارجه مقیم دربار اطریش بحضور آمدند هرچه سفرای کبار بودند درتالار مخصوص جداگانه پذیرفته شدند ووزرای مختار در سالون بزرگ حاضر شده بودند بعد از ملاقات سفرای کبار باآنجا رفته با هریك از وزرای مختارهم دست داده احوال پرسی کردیم پس از آن نهارخورده باز وزیر همایون را خواسته قدری روزنامهٔ سفر را فرمودیم نوشت ساعتی هم استراحت کرده از خواب که برخاستیم نماز خوانده چون ساعت پنج بعد ازظهر باید شام رسمی با اعلیحضرت امپراطور وخانوادهٔ سلطنت اطریش صرف شود نیمساعت بوقت مانده لباس رسمی پوشیده حاضر شدیم اعلیحضرت امپراطور آمدند و باتفاق خودشان مارا بسر شام بردند درسالون جلو اطاق شام نواب ولیعهد وآرشیدوکها وآرشید وشسها خانوادهٔ سلطنتی تماماً با وزرای ما ورجال دولت اطریش حاضر بودند بعد وارد تالار شام شدیم وصرف شام شد در میانهٔ شام اعلیحضرت امپراطور تستی بسلامتی ما کرده ونطقی مبنی براظهار مودت و اتحاد دولتین و خوشوقتی از ورود ما بپای تخت خودشان نمودند ماهم بعد از قدری فاصله جوابی همانطورمبنی بر خصوصیت ویکجهتی وامتنان از پذیرائی ورود خود مان نموده جام شربتی بسلامتی اعلی حضرت امپراطور خوردیم والحق مجلس شام بسیار عالی مزین باشکوهی بود بعد ازشام با اعلیحضرت امپراطور وخانوادهٔ محترم امپراطوری وداع کرده بمنزل آمدیم

(روز شنبهٔ بیست وششم جمادی الاولی)

صبح که از خواب برخاستیم آمدیم در بالکن عمارت که بمیدان بزرگ جلو عمارت نگاه میکند

قدری تماشا کردیم متصل کالسکه و درشکه است که از این میدان عبور می کند وجمعی از اهالی شهر آمده از پائین مقابل عمارت ما ایستاده اند که مارا به بینند وهروقت مارا میدیدند کلاه برداشته هورا می کشیدند واظهار خوشوقتی مینمودند چون خبر کرده بودیم که امروز تماشای قورخانه برویم قوام السلطنه آمده عرض کرد کالسکه ولوازم حرکت حاضراست جناب اشرف صدراعظم را خواستیم آمدند باتفاق ایشان وجنرال مهماندار سوار کالسکه شده رفتیم بطرف قور خانه صاحبمنصبان نظامی دولت اطریش در آنجا حاضر بودند گردش کاملی کرده توپهای جدید الاختراع اطریش را دیدیم که خیلی شبیه بتوپهای فرانسه است ولی هنوز اتاما زور های دولت بطور درستی آنها را قبول نکرده اند ومشغول امتحانات هستند که اگر باز نواقصی داشته باشد رفع شود چون در این سفر میخواستیم بعضی اسلحه ولوازم حربیه خریداری نمائیم وهمیشه در سوابق این قبیل چیزها را از دولت اطریش برای دولت ایران ابتیاع کرده اند واز همه جا برای ما مناسب تراست لهذا بجناب اشرف صدر اعظم فرمودیم با میرزا کریمخان سردار مکرم وزیر قورخانه که همراه است قرار بدهند دو عراده توپ یازده سانتیمتری برای بنا در ایران وهفت عراده توپ هشت سانتیمتری وهشت عراده هفت سانتیمتری وچهارهزار قبضه تفنگ وِرندل ویك دستگاه نورد که آهن وبرنزرا صفحه میکنند ویکدستگاه چرخ شرنپل سازی که خیلی بکار دولت میخورد ابتیاع نمایند وهمین جاعمل ابتیاعات را تمام کردند آمدیم بیرون وچون نهار را در سفارت خود مان مهمان قوام السلطنه هستیم باآنجا رفتیم سفارت ایران خوب محلی واقع شده و مبل عمارت را قوام السلطنه اغلب از پارچه های ایرانی کرده است وخیلی خوب ترتیب داده حق سفارتخانهٔ دولت این است که همینطورها مزین باشد و الحق قوام السلطنه خوب خدمت می کند نهار فرنگی وایرانی مخلوط بهم تهیه کرده بود بعد از نهار بمنزل آمده قدری استراحت کردیم وچون شام را درمنزل نواب ولیعهد دولت اطریش دعوت داریم در ساعت شش بعد از ظهر بانجا رفتیم عمارت منزل ولیعهد موسوم بعمارت (بلور) است وبسیار عمارت مزینی است اعلیحضرت امپراطور وتمام خانوادهٔ سلطنتی بودند خیلی مجلس عالی باشکوهی ترتیب داده بودند وشام مجللی صرف شد نواب ولیعهد بسیارمؤدب ومهربان وخلقة بلند قامت وخوش ترکیب وخوش رو هستند درساعت هفت ونیم که از شام فراقت حاصل شد باتفاق اعلیحضرت امپراطور رفتیم به اپرای وین اپرای عالی مزینی است بازی عقل وجهل بود ومینمود که چه قسم این دول عالیهٔ اروپ خود شان رااز تاریکی جهل ونادانی بهدایت علم وقوت دانش بروشنائی کمال وجلال واوج نیکبختی واقبال رسانیده اند مثلا آنوقتی که بعوض چراغهای برق وگاز شمعهای پیه یاروغن کنجد وغیره داشته اند وبجای

(راه)

راه آهنهای امروزه محمولات خود را باچهار پایان حمل مینموده تمام اینها را نشان میدادند و از جمله تونل ایطالیا را که باز کرده اند درتیاتر نمودند که بقوت علم وهندسه چه کوه عظیمی را سوراخ کرده اند که انسان مات ومتحیر میماند این پرده افتاد وپردهٔ دیگر بالا رفت بازی رقص شروع شد وخیلی خوب رقصیدند واقعاً اپرای وین را نمیتوان گفت از جا های دیگر پست تراست بلکه بپارهٔ جهات مزیت دارد در پردهٔ آخر اعلیحضرت امپرا طور وداع کرده رفتند وما تا آخر ماندیم بعد از اتمام بمنزل آمده استراحت کردیم

)—•(روز یکشنبهٔ بیست و هفتم جمادی الاولی)•—(

امروز قرار بود طرف صبح بشکار برویم چون حالتم چندان مساعدت نداشت موقوف کردیم فقط قدری سوار کالسکه شده در جنگل وینه که (پرات) میگویند گردش کردیم بسیار با صفا است وگردشگاه عمومی شهر وینه همین نقاط است امشب باید بقصر (شونبرون) برویم وشام را با اعلیحضرت امپراطور در آنجا صرف کنیم شش ساعت ونیم بعد از ظهر با جناب اشرف صدر اعظم وجنرال مهماندار ووزیر دربار در یك کالسکه نشسته وسایر همراهان هم از عقب ما در کالسکه های دیگر سوار شده رفتیم بطرف (شونبرون) از میانهٔ شهر و کوچهای خیلی طولانی گذشتیم جمعیت زیادی دراطراف معابر برای دیدن ما ایستاده بودند رفتیم تا رسیدیم به جلو قصر شونبرون اعلیحضرت امپرا طور تا جلو پلهٔ عمارت مارا استقبال نمودند پیاده شده دست دادیم ورفتیم باطاق مخصوص آنجا قدری نشسته با ایشان صحبت داشتیم جناب اشرف صدر اعظم هم بودند وقت شام که رسید خبر دادند رفتیم بسر شام تمام آرشیدوشسها و آرشیدوکها بودند هرقدر از صفای شونبرون بنویسیم کم است روبروی این عمارتی که شام میخوریم خیابانهای شونبرون که سر بالا میرود تا به تپه و کوهی منتهی میشود پیداست تمام خیابانها را از دوطرف درخت نشانیده واشجار را با قیچی بطوری پیراسته وآراسته اند که همه مثل گنبد مدور سبز یا بشکل پیر امیدی (مخروطی) وغیره میباشد دیگر گلکاری آنقدر خوب ومرتب وموزون است که از حد وصف بیرون است آبشاری هم میانهٔ اشجار جاری است که نهایت صفا را دارد همینکه شام خوردیم وشب تاریك شد رفتیم جلو ایوان وبالکن که باین خیابانها نگاه میکند یك چراغانی کرده وآتشبازی ممتازی نمودند که بهتر از آن بتصور نمی آید قدری سردمان شد پالتو خواستیم پوشیده تا آخر آتشبازی توقف وتماشا کردیم بعد با اعلیحضرت امپرا طور وداع نموده با نهایت امتنان از مهربانیهای ایشان بطرف منزل روانه شدیم اعلیحضرت امپراطور

با پای پلهٔ عمارت مارا مشایعت کرده مراجعت نمودند بمنزل آمده آخرشب آقا سید حسین را فرمودیم روضهٔ خوبی خوانده آنوقت استراحت نمودیم

(روز دوشنبه بیست و هشتم جمادی الاولی)

امروز باید انشاء الله تعالی از وینه حرکت کرده بطرف بودا پست واسلامبول برویم صبح برخاسته نمازخوانده مشغول چای خوردن بودیم که صنیع السلطنه ازپاریس وارد شده بحضوررسید ومعلوم شد سفارشها وفرمایشات مارا بخوبی ودرستی انجام داده وباینجا رسیده است با او قدری از حالات پاریس وکارها استفسار نموده وصحبت داشتیم سرساعت ده ونیم لباس رسمی پوشیده حاضر حرکت شدیم خبر دادند که اعلیحضرت امپراطور میایند که باتفاق بگار راه آهن برویم ایشان را استقبال کرده باتفاق سوار کالسکه شده رفتیم بگار راه آهن همراه اعلیحضرت امپراطور رئیس وزرا و وزیردربار و وزیر تشریفات خود شان بودند در گار هم صاحبمنصبان کل قشون ساخلوی وینه حاضر بودند اندکی در گار مکث کرده بعد با اعلیحضرت امپراطور وداع نمودیم واز مفارقت ایشان نهایت ملالت را داشتیم واظهار امتنان خودرا از پذیرائیها ومهربانیهای ایشان نموده اعلیحضرت امپراطور هم با کمال گرمی وخصوصیت وداع نمودند تا وقتی هم که در ترن سوار شدیم ایستاده بودند بعد ترن حرکت کرد قدری که راه آمدیم از آبادی شهر وینه خارج شده بصحرای سبز پرجنگل طولانی افتادیم از کنار شهری گذشتیم که اسم آنرا گفتند (پرزبورغ) است بعد از روی رود خانهٔ دانوب که پل عریضی بسته اند راه آهن گذشت عرض این رود خانه در اینجاها تخمیناً سیصد متر است بعد از مدتی رسیدیم به (اسکوئی گارد) که تا شهر (بودا پست) دوساعت راه است اینجا ها باز وضع وطبیعت زمین وهوا و کوه وجنگل تغییر میکند اندك شباهتی بمشرق زمین دارد درجلو هراستاسیون هم حکومت محلیه وصاحبمنصب نظامی باقشون هرمحل برای پذیرائی حاضر وجمعی از اهالی مجاورستان نیز بجهت دیدن ما مجتمع بودند وجنرال مهماندار در هرجا حاکم وصاحبمنصبانرا معرفی مینمود نهار را ما در واگون خودمان صرف نموده همراهان هم در سالون عمومی ترن نهار خوردند همه جا از کنار رود خانهٔ دانوب عبور میکنیم این رود خانه بسیار رود عظیمی است واز خیلی جاها میگذرد وممالك عظیمه را سیراب مینماید بقدری عریض وعمیق است که کشتی بخار در آن سیر وحرکت میکند وزیر همایون عرض میکرد در سفر سابق که پادشاهنشاه شهید طاب ثراه بفرنگستان آمده بود شاه شهید از وینه به بودایست را با کشتی از روی رود خانهٔ دانوب رفته بودند وماهم اگر انشاء الله سفر دیگر به اروپا آمدیم همینطور با کشتی خواهیم

رفت خلاصه کم کم هوا تاریك شد ساعت هفت بعد از ظهر که تقریباً سه ربع از شب رفته بود وارد شهر بوداپست شدیم نواب (آرشیدوك ژوزف اگوست) فرمانفرمای مجارستان ورئیس وزرای مجارستان باسایر وزرا وحاکم شهر وتمام اعیان وصاحبمنصبان نظامی وقلمی در کنار راه آهن حاضر بودند باشاهزاده دست دادیم ایشان تمام همراهان خود را بما معرفی نمودند سوار کالسکه شده رفتیم بطرف منزل ابتدا از یك خیابان عریض طولانی خیلی قشنگی گذشتیم که طرفین آن همه جا اهالی شهر ایستاده بودند وچون تاریك شده بود وچراغهارا روشن کرده بودند درست مارا نمیدیدند ولی متصل فریاد میکردند (ایلیا) (ایلیا) واین لفظ بزبان مجاری کلمهٔ تهنیت ودعا ومثل لفظ هورای فرانسه و روس است در کالسکه با شاهزاده صحبت میکردیم تا رسیدیم به هوتلی که موسوم به (هوتل) هنگاری است وبجهت منزل مامعین کرده اند در کنار رود خانهٔ دانوب واقع وبسیار هوتل عالی خوبی است شاهزاده با ما وداع کرده رفتند ومادر اطاقهای منزل خودمان شام خورده استراحت کردیم ملتزمین هم درمنازل خود قرار گرفتند علاء الملك سفیر کبیر اسلامبول که از کنتر کسویل باسلامبول معاودت کرده بود حالا باینجا آمده است که قرار ترتیبات ورود مارا باسلامبول جناب اشرف صدر اعظم با او بگذارند

﴿ روز سه شنبه بیست ونهم جمادی الاولی ﴾

امروز در بودا پست توقف است صبح که از خواب که برخاستیم دندانم قدری درد میکرد یعنی جای دندان عاریهٔ درد میکند قدری نشاسته در دهن گرفته بعد رفتیم بحمامی که در همین هوتل منزل خودمان است حمام این هوتل از حمام سایر جاها که میرفتیم خیلی بهتر است هم گرم وهم آبش خوب بود از حمام که بیرون آمده باطاق آمدیم دکتر ادکاك آمد دندان مارا دید و یك دوائی زد که بی حس کرد بعد جناب اشرف صدر اعظم آمدند قدری صحبت کردیم رفتیم سرنهار در آن بین مسیو (وام بری) سیاح مشهور که کتاب (فو درویش) را نوشته است آمده خواست بحضور بیاید چون سر نهار بودیم بوقتی دیگر مو کول شد بعد از نهار قدری خوابیده سه چهار ساعت بعد از ظهر سوار شده بگردش وتماشای شهر رفتیم حقیقة عجب شهر قشنگ با صفائی است در این سفر فرنگستان غیر از شهر های پای تخت اروپا که خیلی عالی ومزین است از سه شهر که (ورشو) و (بودا پست) و (کاون) باشد خیلی خوشمان آمده است رود خانهٔ دانوب از میان شهر بودا پست میگذرد و با چندین پل این دو نیمهٔ شهر بهم متصل است از پل بزرگی که روی رود خانه است عبور کردیم از قراریکه عرض

کروند ششصد ذرع طول این پل است که تمام از آهن ساخته شده راه کالسکه در وسط و دو راه پیاده رو در دو طرف است که بکمال سهولت وراحت مردم عبور ومرور مینمایند رفتیم تا خانهٔ پرنس فرمانفرمای مجارستان کارت ویزیت گذاردیم بعد آمدیم از بلوار های خیلی بزرگ که ساخته اند گذشتیم جمعیت زیادی در اطراف راهها وخیابانها برای تماشا ودیدن ما جمع بودند وهورا می کشیدند همینطور رفتیم تا از پارك وجاهای باصفای شهر گذشته بعمارت اسب دوانی رسیدیم از پله ها بالا رفته در بالا خانه قدری نشستیم اسب دوانی تمام شده بود مردم در پائین عمارت ایستاده بودند شربتی در آنجا صرف کرده نیمساعت نشسته مراجعت بمنزل نمودیم مسیو وامبری سیاح معروف آمد اورا ملاقات کردیم بسیار خوب فارسی حرف میزند شاه شهید را هم درهمین جاملاقات کرده است از مسافرتي که بایران وترکستان وسایر نقاط نموده است از او تحقیقات میکردیم وعرض میکرد بسیار مرد خوب فهمیدهٔ عالی است وشیرین صحبت میدارد در زمانی که عزیز خان سردار کل در تبریز پیشکار ما بود بتبریز آمده و مارا در آنجا دیده است وآنوقت ما دوازده سال داشتیم خیلی با او صحبت کردیم واز اطلاعات او لذت بردیم چون امشب شام را در همین هوتل (هنگاری) که منزل ماست مهمان شاهزاده فرمانفرمای مجارستان هستیم وقت غروب شاهزاده آمدند نشان تمثال مارا که بایشان داده بودیم زده بودند ماهم نشان اول دولت اطریش راز ده بودیم باتفاق ایشان بسرشام رفتیم وزرای ماورجال بزرگ دولت اطریش ومجارستان هم بودند شام صرف شد دربین شام موزیك مجار را میزدند بسیار خوب بود وبگوش ما لذت میداد شبیه بموزیك ایران است بعد از شام در ساعت هفت ونیم با شاهزاده وجناب اشرف صدر اعظم ووزیر دربار و سردار کل وناصر الملك وموثق الدوله و وزیر همایون به او پرای بودا پست رفتیم بسیار خوب تماشا خانه ایست بازی گل بود دخترها که دسته های گل داشتند از میانهٔ همدیگر که رد می شدند ودستهٔ گل را تکان میدادند بهر طرف که میرفت رنگ مخصوصی میشد قریب دویست نفر دختر تماماً دسته های گل در دست ویك دختری را که بهتر از همه میرقصید درمیان گرفته تماماً باهم میرقصیدند بعد پرده افتاد و دوباره که بالا رفت از میان سن حوض بزرگ وچندین فوارهٔ بلند نمایان شد که هر کدام پنج شش ذرع می جست وبواسطهٔ تابش الوان مختلف الکتریسیته طوری تعبیه کرده بودند که فواره ها آن بآن متلون به الوان مختلف از سبز وزرد وقرمز وغیره میشد هر قدر بخواهیم تعریف بساط رقص ووصف تماشای آنجا را بنویسیم از حیز نگارش وتوصیف خارج است الحق از تیاتر های اعلای فرنگستان است در ساعت نه ونیم بمنزل آمده استراحت کردیم

(روز چهار شنبهٔ غرهٔ جمادي الآخر)

امروز صبح بعد از ادای نماز وصرف چای عرض کردند که جنرال مهماندار بعضی اهالی بوداپست را میخواهد بحضور بیاورد فرمودیم بیاورند یکنفر رئیس کار خانهٔ اسلحه سازی بود که بحضور آمده یك قبضه تفنگ ویك قبضه قداره هم تقدیم نمود بداعت این قداره این است که هروقت تیغهٔ آنرا از غلاف بیرون می آورند جلد قداره کوتاه می شود و وقتیکه غلاف مینمایند بهمان اندازهٔ قداره جلد هم بلند میشود از این نوع قداره چند قبضه سفارش دادیم بسازند بیاورند بعد مسیو وامبری بحضور آمد قدری با اوصحبت داشتیم از صحبتهای شیرین او انسان لذت کامل میبرد بعد قدری از منسوجات بوداپست خواسته بودیم که ملاحظه نمائیم همینطور که در همه چیز مجارستان ترقی کرده است در منسوجات چه طور است دیدیم بسیار خوب است قــدری خریدیم بعد از آن نهار خورده استراحت کردیم طرف عصر کالسکه خواسته سوار شدیم ابتدا بعمارت پار لمنت مجارستان که می سازند رفتیم هنوز تمام نشده ومشغول کار هستند از یکصد ویك پله بالا رفتیم بسیار عمارت عالی ممتازی است عمارت وبنا از این بهتر نمي شود تمــام ستونهای این عمارت از سنگ مرمر سبز است که معدن آن در خود بوداپست موجود است وزمین اطاقها از سنگهای قشنگ الوان موزیق شده است تالار بزرگی دیدیم اگر چه عرض وطول آن را نپرسیدیم اما میانهٔ سی وچهل ذرع طول آن بنظر مان آمد بالکن خیلی قشنگی دارد که منظر آن شهر بوداپست ورود خانهٔ دانوب است بسیار باروح وخوش منظر است از این ابنیهٔ عالیه وآبادی کاملی که در این شهر ملاحظه میشود پایهٔ خیالات بلند اهالی وهوش آنها را معلوم میکند که تاچه درجه است از آنجا آمدیم پائین وبتماشای جزیرهٔ که در شهر بوداپست میــانهٔ رود خانهٔ دانوب واقع است رفتیم این قطعه زمین که در وسط رود خانه واقع شده به بزرگی یك ونیم باغ شاه طهران میشود واین جزیره متعلق بپدر پرنس فرمانفرماي اینجا است خیلی آنجا را قشنگ وپاکیزه درست کرده اند کمال صفا را دارد گردش کاملی کردیم از مردم شهر هم دسته دسته بجهت تماشا دیدن ما جمع شده بودند ومتصل بزبان هونگری میگفتند (الیان) یعنی زنده باشید وضع این جزیره و رود خانهٔ دانوب واطراف اینجا را خیلی شبیه برود خانهٔ ارس که از صحرای مغان میگذرد دیدیم همانطور جنگلهای تك تك وسبزه و جاهای باصفای خوب دارد هرقدر در تعریف آنجا بنویسیم کم است مراجعت بمنزل کرده چون شب را در عمارت کلوب شهر مهمان دولت بودیم در ساعت شش بعد از ظهر بالبــاس نیم رسمي بآنجا رفتیم نواب شاهزاده فرمانفرما و وزرای مجارستان واغلب از

همراهان ما در سر میز شام با ما بودند اینجا بسیار عمارت خوبی است بعد از شام در بالکن این عمارت که بشکل نیم دایره ساخته شده وچراغان قشنگی کرده بودند از بالای سر ما چراغ الکتریك را بطور (فریکتر) بشهر و درختها می انداختند تماشای خوبی داشت میزی در اطاق بود که روی آن یکدسته اسباب گوش تلفون بود که به اوپراوصل کرده بودند هر کس از آنها بگوش میگذاشت صدای ساز و آواز اوپرارا در کمال خوبی می شنید بعد از شام قدری توقف کرده بطور غیر رسمی رفتیم به اوپرا آنجا هم قدری مانده امشب دیگر مثل دیشب نبود زود تر بمنزل آمده خوابیدیم

(روز پنجشنبه دویم جمادی الاخره)

امروز باید از بوداپست بطرف مملکت عثمانی واسلامبول حرکت کنیم صبح درساعت ده از نصف شب گذشته که تقریباً چهار ساعت بعد از طلوع آفتاب میشود لباس پوشیده نشان و حمایل دولت اطریش را زدیم جناب اشرف صدر اعظم مسیو وامبری و بعضی از اهالی بوداپست را بحضور آوردند بهر یك از اظهار التفاتی کرده یك حلقه انگشتری خود مارا به مسیو وامبری یادگار دادیم در ساعت ده ونیم نواب پرنس فرمانفرما با صدر اعظم هونگری ورجال دولتی آمده باتفاق مارا براه آهن بردند در اطراف خیابانها تا گار راه آهن همه جا مردم از زن و مرد ازدحام کرده ومتصل میگفتند شاه زنده باد الحق بوضع بسیار خوشی مارا مشایعت ومهمانی واظهار محبت ومهربانی کردند درگار راه آهن از نواب شاهزاده فرمانفرما و وزراء مجارستان اظهار امتنان نموده وسوار ترن شده بطرف سربستان راندیم اغلب جاها از کنار رودخانهٔ دانوب عبور میکردیم خیلی رود خانهٔ عظیم معتبریست از این رود خانه کشتیها بهمهٔ دنیا مراوده و آمد ورفت میکنند اول راه قدری از دره وتپه و کوه گذشته بعد بصحرا وجلگهٔ مسطحی افتادیم که اغلب اراضی زراعت زرت و گندم مکه است تقریباً سی چهل فرسنگ از راه تمام صحرا از همین زراعت بود واز قراریکه گفتند خود گندم مکه را آرد کرده نان میکنند ومیخورند وچوب آنراهم کوبیده بگوسفند و گاو میدهند زرت هم در این صفحات زراعت معتبری است مثل چغندر و سیر وسیب زمینی در المان واطریش که در آن صفحات زیاد میکارند نهار را ما وهمراهان در ترن خوردیم از بوداپست تا سرحد اطریش وهونگری که داخل خاك سربستان میشود از استاسیونها و آبادیهای بسیار گذشتیم وبهر شهر واستاسیون که میرسیدم سرباز وصاحبمنصب واجزاء بلدیهٔ آنجا حاضر برای پذیرائی بودند وماهم از ترن پیاده شده تاسرصف سرباز رفته مراجعت میکردیم ونسبت بانها تفقد واحوال پرسی میشد

(در)

دو ساعت هشت وچهل دقیقه بعد از ظهر بسرحد سربستان رسیدیم لدی الورود ما ترن بزرگ مفصلی که درمیان آن علاء الملك سفیر کبیر اسلامبول با مهماندارهای دولت علیهٔ عثمانی و مهمانداران دولت سربستان بودند وارد شده در اینجا اجزا و مأمورین سه دولت باهم تصادف نموده یکی مهمانداران دولت اطریش از جنرال سایرین که باید از اینجا مرخص شوند دیگر دستهٔ مهمانداهای های سرب که مارا تاسرحد عثمانی میرسانند ویکی دیگر مهمانداران محترم دولت عثمانی که از سرحد سرب مارا تا پای تخت خود شان باید برسانند ابتدا مهماندارهای اطریش را خواسته اظهار رضایت وخوشنودی کامل از اینکه در خاك دولت اطریش بسیار بما خوش گذشته است از آنها فرمودیم وهم گفتیم امتنان مخصوص مارا باعلیحضرت امپراطور اطریش برسانند وبهر یك اظهار محبت نموده آنها را مرخص کردیم رفتند بعد علاء الملك مهمانداران سربستانرا بحضور آورده معرفی نمود وترن حرکت کرده بفاصلهٔ پنج دقیقه بشهر (بلگراد) پای تخت سرب رسیدیم وتقریباً دراین وقت چهار ساعت از شب گذشته بود که ساعت ده باشد آنجا پیاده شده بسرباز وصاحبمنصب واهالی شهر که حاضر شده بودند تفقدی کرده باطاق مخصوص گار رفتیم نشستیم شربتی صرف کرده مراجعت بترن نمودیم جناب اشرف صدر اعظم مهمانداران دولت عثمانی را که اینجا آمده بودند معرفی نمودند اسامی کلیهٔ مهمانداران عثمانی که در اینجا معرفی شده وبعد در سرحد خاك عثمانی بحضور رسیده اند از اینقرار است (طرخان پاشا از اعضای شورای دولتی) (شاکر پاشا مشیر ارکان حرب معیهٔ سنیه) (غالب بك تشریفاتچی خارجیه) (فریق احمد علی پاد شا از حجاب اعلیحضرت سلطان) (شکری پاد شا وتوفیق بك میر آلای ورضابیك قایم مقام وسلیمان بك لقول آغاسی ونظیف بك یوز باشی که اینها نیز از حجاب اعلیحضرت سلطانی هستند) بعد از مرخصی آنها شام خورده استراحت کردیم وترن هم در شهر (بلگراد) تا صبح توقف نمود

(روز جمعهٔ سوم جمادی الاخر)

امروز صبح که از خواب برخاستیم فرستادیم وزیر همایون را آوردند روز نامهٔ روز قبل را فرمودیم نوشت بواسطهٔ اینکه دیشب از بس صوت ترن راه آهنهای مختلف که در عبور ومرور بود بگوش میرسید ومانع از استراحت بود خوابمان نبرده صبح هم در ساعت شش که ترن حرکت کرد برخاستیم خیلی کسل بودیم هوای اینجاهم در نهایت گرمی بود لباسمانرا در آورده قدری خوابیدیم بعد برخاسته نهار خوردیم طبیعت زمین و کوه وهوای این مملکت خیلی فرق با فرنگستان دارد وشبیه بخاك ایران وصفحات مشرق زمین است رعایا با لباسهای

شبیه به گیلك ومازندرانی بعضی اسب سوار چوپانهای اینجا همه با لباسهای کثیف مشغول چرانیدن خوك و گوسفند هستند جنگلهای کوچك هم داود طرف عصر به بعضی کوهها و دره ها رسیدیم که خیلی شبیه به بابا باغی و درهٔ دیز واگلین قیهٔ آذر بایجان است واز نقاط اطراف طهران بدرهٔ جاجرود و حدود آنجا شباهت کامل دارد وهمه جا کوه و نشیب وفراز زمین را بریده وهموار کرده راه آهن را برده اند امروز از پنج تونل گذشتیم که یکی بزرگ وچهار دیگر کوچك بود حاصل زراعت این حدود تماماً زرت است مردم سر بستان خیلی فقیر وکم بضاعتند اغلب ممر معاش و راه دخلشان این است که گله خوك را چاق وفربه کرده بفرنگیان میفروشند از قراریکه گفتند سالی بیست ملیون خوك از سر بستان بخارجه فروخته میشود صحراهای این حدود اغلب کوه وتپه وجنگلهای کوچك دارد آبادی وعمارات بسیار کم است همینطور آمدیم تا یکساعت از شب گذشته بسرحد سر بستان که اول خاك بلغارستان است رسیدیم اینجا مهمانداران سربی مرخص شدند واز بلغارسیان سر باز وموزیك در جلو گار راه آهن حاضر بود با یکنفر از وزرای بلغاری ویك نفر صاحبمنصب نظامی این ایالات که برسم مهمانداری آمده بودند اطاقهای ترن ماراهم عوض کرده واگونهای ترن مخصوص نواب پرنس بلغارستان را آورده بودند تا این تغییر وتبدیلات میشد مادر جلو عمارت گار که صندلی و قالی ومیزی گذارده بودند قدری نشستیم خیلی تاریك ومختصر بود شخص که آن عمارات عالیه وآثار عظیمه واعمال بزرگ اروپا را ملاحظه میکند وقتی باینجاها رسیده این وضعها رامی بیند تفاوت در جات ترقی وتنزل واختلاف مراتب تمدن را سیر کرده از کنه امور آگاه میشود ومایهٔ بسی تعجب است که این انسان همان نوع انسانی است که در آن نقاط زمین به آن مقامات عالیه و درجات ترقی وعظمت وعلم وصنعت رسیده و در این نقاط زمین باقرب جوار هنوز در درجهٔ طفولیت مانده وتازه میخواهد جائی بگیرد اگرچه این طرفهاهم حالاهمه قسم اقدامات کرده وشروع بکار نموده اند ولی معلوم است که (زین حسن تاآن حسن فرقی است ژوف) خلاصه یکنفر از صاحبمنصبان محترم دولت عثمانی هم که همیشه در بلغارستان بجهت امور آنجا متوقف است بااجزای خودش در اینجا شرفیاب شد خیلی مرد آبرو مندی بنظر آمـد منتظم السلطنه پسر صـدیق الملك مرحوم هم که از طرف دولت ایران بسمت وزیر مقیمی آژان دیپلو ماتیك بلغارستان است و متوقف صوفیـه میباشد بااجزای سفارت خود بحضور آمد بعد از قدری توقف که ترنها عوض و بدل وبارها حمل ونقل شد داخل ترن شده حرکت کردیم زمانی نگذشت که بشهر صوفیه پرنس نشین بلغارستان رسیدیم صدای موزیك نظامی بلند شد ونواب پرنس فردیناند پرنس بلغارستان که با امنای خودشان در گار حاضر شده

(بودند)

بودند از جلو ترن دیدیم ایستاده سلام نظامی دادند ماهم جواب داده ایشان را دعوت به ترن نمودیم آمدند بالا دست داده بس از قدری صحبت آمدیم پائین از جلو صف سرباز گذشته احوال پرسی کردیم ووضع سرباز وصاحبمنصب بلغاری بعینه از روی وضع نظام روس تقلید واقتباس شده است چه لباس صاحبمنصب و سرباز وچه در حالت وحرکات وفنون و آداب عسکریه معلوم میشود که از هرجهت دولت روس را مدل خود قرار داده اند و بسیار سرباز های خوبی بودند بعد بیکی از اطاقهای گار که بجهت نشستن ما قرار داده بودند رفته وزرأ وهمراهان خود مان را بنواب پرنس معرفی کردیم ایشان هم امنأ وکار گذران خود شان را بما معرفی نمودند بقدر ده پانزده دقیقه آنجا نشسته میوه وشربتی صرف کرده با نواب پرنس قدری صحبت داشتیم سن پرنس باید میانهٔ چهل و پنجاه باشد خلقة بلند قد وتنومند وخوش اخلاق وخوش رو ومهربان هستند ریش کمی زیر چانهٔ دارند کلاه پوست سفید ولباسی مثل لباس صاحبمنصبان روسیه در بر داشتند بعد از طی صحبت آمدیم پای ترن با پرنس دست داده و وداع کرده آمدیم بالا قرار شد در مراجعت که از اینجا میگذریم بکشام مهمان پرنس باشیم ترن ما حرکت کرد و بقدر هزار ذرع رفته متوقف شد در واقع امشب را پهلوی شهر صوفیه خواهیم ماند وصبح ترن حرکت میکند

﴿ روز شنبه چهارم شهر جمادی الاخره ﴾

امروز باید صبح زود ترن از صوفیه حرکت کرده به (آدرنه) برویم در ساعت شش صبح حرکت کردیم راه قدری سر بالا بود واگونهای ترن مارا چون خیلی بهم بسته بود دو قسمت کرده نصفی که مادر آن بودیم بیک لکموتیف بسته از جلو بردند ونصف دیگر را به لکموتیف دیگر بسته از عقب آوردند یکدو ساعتی اینطور رفته بعد دوباره بهمدیگر وصل کردند صحرا های این حدود خیلی کم زراعت است وتقریباً زراعت منحصر به زرت و گندم مکه است که غالب جاها کاشته اند ولی این زراعت هم بالنسبه کمتر از سابق شده است جنگلها هم خیلی کوچك ومتفرق وکم است صحرا ها اغلب خشك ولم یزرع مردمانی که جلو استاسیونها می آیند خیلی فقیر و بد لباس هستند شخص که از اروپا مراجعت میکند اینطرفها که درعدم آبادی وتمول نقطهٔ مقابل اروپاست در نظرش غریب می آید خلاصه دو ساعت بغروب مانده بود که به اول خاك عثمانی رسیدیم آنجا مهمانداران بلغاری مرخص شده رفتند اسم محل سرحد (خرمن لی) است از مهمانداران محترم عثمانی دونفر دیگر شان اینجا بحضور رسیدند سرباز عثمانی موزیك هم بود جمعی نیز از اهالی عثمانی که کلاههای فینهٔ قرمز داشتند دراستاسیون

حاضر بودند در واقع اینجا وضع بالمره تغییر کرد چند زن دیدم که با چادر سیاه توی کالسکه
نشسته بودند ولی رو بند نداشتند نصف صورت خود را گرفته بودند معلوم شد زنهای
مسلمان هستند زن فرنگی وارمنی هم بود اما خیلی کم و در بالا خانها بودند جز و جمعیت مردم
نبودند از اینجا ها هم رد شده بقدر یکساعت راه که رفتیم رسیدیم بشهر (آدرنه) اگرچه
خود شهر تا راه آهن قدری مسافت دارد اما در استاسیون راه آهن اجتماع زیادی از عثمانیها بود
بود ویك فوج سواره وتوپخانه با کمال نظم و آراستگی در جلو راه ما حاضر بودند سلام دادند
وترن در استاسیون ایستاد طرخان پاشا که سابقاً اشاره باسم او کردیم در اینجا بحضور رسید
مشار الیه سابقاً وزیر خارجهٔ دولت عثمانی ویکوقتی هم حاکم جزیرهٔ کریت بوده است پیرمردی
محترم و در واقع رئیس مهمانداران است از طرف اعلیحضرت سلطان لازمهٔ مهربانی ومحبت
ومهمان نوازی وپذیرائی را بجا آورد ساعتی فاصله تلگراف اعلیحضرت سلطان هم رسید که
تبریك ورود ما را بخاك خود شان گفته واظهار بشاشت وشوق بملاقات ما نموده بودند ماهم
جوابی که لازم بود دادیم و از ترن پیاده شده از جلو صفوف نظامی گذشتیم و بعد در اطاقی
که معین کرده بودند بقدر ساعتی نشستیم شربتی صرف کرده بعد بجلوخان آنطرف استاسیون
که بشهر آدرنه نگاه میکنند رفتیم سرباز وتوپچی وسوارهٔ که در استاسیون حاضر شده بودند
همه در کمال نظم و آراستگی از حضور ما دفیله نمودند سبك ووضع قشون دولت عثمانی ومشق
آنها به نظام المان شباهت کامل دارد صاحبمنصبان نظامی را که حاضر بودند مورد تمجیدات
وتحسینات داشته به ترن معاودت نمودیم از قراریکه عرض کردند ترن چند ساعت در اینجا
متوقف است که بعضی واگونها را تغییر وتبدیل دهند و باز دو دسته بکنند که چون سنگین
است سریع ترحرکت کرده و زود تر بمنزل برسد وما با حالت خستگی و کسالت ومیلی که
بخواب داشتیم توی رختخواب افتاده منتظر حرکت ترن بودیم وغدغن نمودیم اطاق و
اگون وزیر همایون را که از ما دور بود وبجهت فرمایشات وتقریر روز نامهٔ سفر لازم بود که
نزدیك ما باشد از میانهٔ ترن باز کرده آوردند نزدیك واگون ما بستند در این بین ترن
حرکت کرده وما استراحت کردیم

﴿ روز یکشنبهٔ پنجم شهر جمادی الاخره ﴾

امروز صبح وقتی بیدار شدیم که ترن در حرکت بود برخاسته نماز خواندیم و شکر و حمد
الهی را بجا آوردیم که در کمال سلامت هستیم وامروز وارد اسلامبول میشویم صبح اول
کسیکه بحضور آمد جناب اشرف صدر اعظم بودند پرسیدیم در چه ساعت وارد اسلامبول

خواهیم شد عرض کردند دو ساعت یازده که یکساعت قبل از ظهر باشد به اول شهر خواهیم رسید بعد مشغول تماشای صحرا بودیم وترن راه می پیمود از آدرنه که گذشتیم دیگر صحراها آبادی ندارد وهیچ زراعت دیده نمی شود اگرچه آدرنه سابقاً پای تخت عثمانی بوده وحالاهم شهر بسیار معتبری است که میگویند قریب یکصد هزار نفر جمعیت دارد اما اطراف آن از اینطرف که راه آهن میرود خیلی بایرو کم آبادی است جنگل هم ندارد فقط یك رود خانه دیده شد که اطراف آن قدری درخت بید واشجار مختلفه داشت ولی زیاد هم مثل رود خانهٔ جاجرود در کنارهای آن روئیده که بعضی را چیده وبعضی را می چیدند که خشک کنند بعضی جاهم در صحرا چند نفر سوارهٔ عثمانی با اسلحه مثل قراسوران ایران ایستاده سلام نظامی میدادند از چند استاسیون هم که گذشتیم در هراستاسیون چند نفری سرباز حاضر بودند و سلام میدادند دیگر آبادی وجمعیت زیادی دیده نشد تا نزدیك شهر اسلامبول زمینها هم مثل ایران خشک و کم آبادی است اگرچه در بهار سبز بوده است ولی حالا چون علفها خشک شده واوایل پائیز است هیچ خضاوت وطراوتی ندارد نزدیك شهر که رسیدیم خود مان و همراهان لباس رسمی پوشیده رفتیم تا رسیدیم بکنار دریای مارمارا که از یك گوشه خودش را نموده ونزدیك براه آهن شده است مدتی هم از کنارهٔ این زبانهٔ دریا بمسافت دورو نزدیك طی راه میکردیم آبادی وعمارات وکلیسای (سان استفانو) دیده شد ابنیه وعمارات آنجا دوسه مرتبه وبوضع عمارات فرنگ است امابه آن درجه پاکیزه عالی نیست در آخر این آبادی که نزدیك بوغاز وتقریباً شهر اسلامبول اوایل است ترن ایستاد وشخص مسن محترمی که بنظر متجاوز از پنجاه سال دارد با بعضی از صاحب منصبان ومعتبرین دولت عثمانی در جلو ترن آمده بسبك عثمانی سلام دداند معلوم شد (توفیق پاشا) وزیر امورخارجهٔ دولت عثمانی است که تا اینجا باستقبال آمده ومارا دعوت کرد کهاز ترن آهن پیاده شده سوار کالسکه ها شویم که بعد بقایق و کشتی بزرگ داخل شده از بوغاز اسلامبول گذشته در جلو سرای یلدوز که مقر سلطنت سنیهٔ عثمانیه است پیاده شده با اعلیحضرت سلطان ملاقات نمائیم ابتداً وزیر خارجه را در توی ترن خواسته ملاقات کردیم بسیار مرد عاقل سالم سا کتی است تبریك ورود مارا بمملکت عثمانی وشهر اسلامبول از طرف اعلیحضرت سلطان تبلیغ واظهار نمود وما موریت خودرا باستقبال ما بترکی بیان کرد وعلاءالملك سفیر کبیر که حاضر بود ترجمه نمود ماهم مراتب خرسندی وامتنان خود مان را که در ورود بخاك عثمانی برما خوش گذشته است واشتیاقی که بملاقات اعلیحضرت سلطان داشتیم اظهار فرمودیم بعد از ترن پیاده شده سوار کالسکه های دولتی شده تا کنار بوغاز راندیم یکدسته سرباز احترام طرفین راه باموزیك مخصوص عثمانی که بنوای سلام ایرانی مترنم بود ویکدسته

سوارهٔ گارد مخصوص در جلو راه بودند از ترن تا کنار بوغاز مسافت چندانی نبود بقدر پنج دقیقه راه آمده بکنار بوغاز رسیدیم در اول بوغاز چندین قایق بزرگ ممتاز اعلی حاضر کرده بودند ماو چند نفری از همراهان ومهماندار های عثمانی سوار یك قایق شده سایر ملتزمین هم در قایقهای دیگر سوار شدند دریا در کمال سلامت و آرامی بود وماهم با نهایت راحت و آسودگی رفتیم تا نزدیك کشتی بزرگ رسیده از قایق داخل کشتی شدیم این کشتی موسوم به (عزالدین‌لو) است قوت سیصد اسب ویك ملیون کیلو گرام وزن دارد وعمله جات این کشتی یکصد وپنجاه نفرند از دور جزیرهٔ (آده) پیدا بود کوه (بورسه) هم در این جاها نمایان است خلاصه بقدر ده کشتی بزرگ وسی چهل قایق بزرگ و کوچك هم ایرانیان تبعهٔ خود ما که در اسلامبول توقف دارند سوار شده باستقبال آمده بودند ودر کشتیهای خود چند دسته موزیکانچی نشانده کشتی بزرگ سواری ماوا محاصره نموده ومتصل فریاد میکردند (پادشاه ایران وشاهنشاه وطن ما سلامت باشد) وخوش آمد وتهنیت ورود می گفتند وبعضی بزبان ترکی می گفتند (پادشا هم چوق یاشا) وفریاد سلام وصلوات اظهار شعف ومسرت فراوان مینمودند ودر اطراف کشتی ما دایره وار حرکت میکردند ماهم در جواب آنها دست ودستمال تکان داده اظهار التفات ومهربانی میکردیم وواقعاً از این نوع پادشاه پرستی آنها مشعوف بودیم واز جهت عمدهٔ دیگر اینکه داخل شهر اسلام شده اهالی مملکت خود مارا می بینیم وبوی مسلمانی شنیده میشود نهایت شکر ومسرت حاصل بود حالت ماهم در دریا بحمد الله خیلی خوب بود ومطلقا کسالت وانقلابی روی نداد وضع دریا وساحل در این حال که ما سیر وحرکت میکنیم از اینقرار است طرف دست راست هرچه نگاه میکنیم آب دریاست وساحل پیدا نیست وسمت دست چپ بساحل نزدیك است و کم کم دور نمای شهر اسلامبول مرئی میشود که عمارات چند مرتبه دارد وگلدسته ها ومناره های مساجد و گنبد های بلند جامع ایا صوفی ومسجد سلطان وغیره نمایان است وطرخان پاشا مهماندار ما همه جا را بما معرفی میکرد ویکدسته موزیك هم در کشتی خود ما بنوای ایرانی مترنم بود همینطور آمدیم تارسیدیم بمحاذی آبادی عمدهٔ شهر کم کم ساحل اسکودار که طرف مقابل اسلامبول ودر واقع خاك آسیاست بما نزدیك میشود واز اینجا کم کم داخل بوغاز شده در جلو ما مستقبلین وتماشاچی زیادي از شهر اسلامبول و طرف (اسکو دار) و (بك اوغلی) و (یلدوز) که سرای سلطنتی در آنجاست باقایقها جلو کشتی ما آمده از اطراف میرانند ودستمال تکان میدهند بسیار وضع خوشی دارند و کشتی ما همینطور می آید واز جلو عمارات دولتی وسلطنتی عثمانی که کنار بوغاز در طرف (یلدوز) واقع است میگذریم من جمله عمارت توپخانه وعمارات سلطان عبدالعزیز خان مرحوم ودیگران

(بود)

بود که بما معرفی میکردند والحق بسیار عمارات عالی ممتازی است اگر چه ابنیه شهر اسلامبول وعمارت عمومی اهالی شهر بدرجهٔ ارتفاع وعظمت بناهای اروپا نیست ولی عمارات دولتی کمال امتیاز را دارد کشتی ماهمه جا آمده تا محاذی قصر یلدوز وباغ مخصوص اعلیحضرت سلطان رسیده ایستاد واندکی نگذشت که دیدیم کشتی کوچك قشنگی از طرف ساحل بجانب ما می آید همینکه نزدیك رسید لنگر انداخت معلوم شد برادر زادهٔ اعلیحضرت سلطان نواب توفیق افندی با سعید پاشا رئیس دارالشورای کبرای عثمانی هستند که باستقبال ما آمده وازجانب اعلیحضرت سلطانی تهنیت وتبریك ورود وتبلیغ سلام بما نموده مارا باز ورق بخاری سلطانی باسکله برسانند شاهزاده با پاشا داخل کشتی ما شدند وبدأب عثمانی تمنی کرده دست دادیم شاهزاه خیلی جوان است باید بیست وپنج سال داشته باشد کوتاه قامت وسفید روی است وسبیل زرد نازکی دارد آثار نجابت از سبك وسیمای ایشان پیداست بعد باتفاق شاهزاده و جناب اشرف صدر اعظم وپاشای رئیس دارالشوری و وزیر دربار خودمانی وزیر خارجهٔ عثمانی و وزیر همایون وطرخان پاشای مهماندار وامین حضرت داخل کشتی کوچك شده قایقچیهای عثمانی بالباس مخصوص پاروز ده مارا باسکله رسانیدند در جلو اسکله اول ساحل نواب شاهزاده عبدالقادر افندی پسر اعلیحضرت سلطان با جناب خلیل رفعت پاشای صدر اعظم دولت عثمانی وبعضی دیگر از پاشاهای محترم ایستاده منتظر ورود وپذیرائی ما بودند پسر اعلیحضرت سلطانرا بما معرفی نمودند دست دادیم واحوال پرسی کردیم باید سن شاهزاده بیست سال باشد لباس ایشان نظامی است بسیار خوش ترکیب وباوقار ونجیب مؤدب هستند بعد جناب خلیل رفعت پاشا صدر اعظم عثمانی را معرفی نمودند پیر مردی است شصت هفتاد ساله وبلند قامت از رجال محترم معتبر دولت عثمانی است بعد باتفاق شاهزادگان عظام سوار کالسکه شدیم سایر همراهان هم بکالسکه های دیگر سوار شده روانهٔ قصر وباغ یلدوز که مقر سلطنت عظمی ومنزل اعلیحضرت سلطان عثمانی است گردیدیم از لب بوغاز که سوار کالسکه شدیم بلافاصله راه سر بالا شده که کالسکه بزحمت میرفت از یکی دو کوچه وخیابان که گذشتیم به اول باغ یلدوز رسیدیم که تقریباً زیاده از پانصد قدم مسافت این راه از بوغاز تادرب سرای سلطنت نیست و باغ عمارت یلدوز در حقیقت یك شهر کوچکی است که محوطهٔ آنرا دیوار گذارده اند که مخصوص باعلیحضرت سلطان وخانوادهٔ سلطنت است نمیتوانی فقط باغ وعمارتش خواند بلکه در واقع اولك سلطنتی است در کمال وسعت وبزرگی خلاصه از جلو دریا تا اول باغ یلدوز طرفین راه عساکر عثمانی بالباسهای مخصوص بجهت احترام ما با موزیك وصاحبمنصبان نظامی در کمال آراستگی وانتظام ایستاده بودند عمارات دو سه مرتبهٔ مختصری هم در اطراف

راه است که مردم بجهت تماشا ودیدن ما از مناظر بکوچه نگاه میکردند همینکه اول باغ و سرای یلدوز رسیدیم اعلیحضرت سلطان دو جلو درب عمارت باستقبال ما آمده حاضر بودند از کالسکه پیاده شده با ایشان دست داده ومعانقهٔ کاملی که از روی فرط محبت وصمیم قلب بود بعمل آمد واقعاً از ملاقات ایشان بی اندازه مسرت وابتهاج برای ما دست داد بعد باتفاق ایشان داخل عمارت کوچکی که در جلو سر در باغ ساخته اند شده در آنجا قدری صحبت داشتیم از ورود ما بسیار اظهار خوشوقتی نمودند ماهم از اینکه در خاك عثمانی از اول تا بحال کمال خوشی وحسن پذیرائی را دیده بودیم اظهار امتنان نمودیم وبا اعلیحضرت سلطان در در شکهٔ مخصوص نشسته علاء الملك سفیر کبیر ماهم بجهت مترجمی روبروی ما نشست درشکه درباغ میرفت وما با اعلیحضرت سلطانی صحبت میداشتیم خیابانهای باغ یلدوز بسبك وطرح پارکهای خوب فرنگستان ساخته شده ودر نهایت قشنگی ونظافت وپاکیزگی است از چندین باغ وعمارت و خیابان گذشته تا بعمارت مخصوص که جهت منزل ما معین کرده اند رسیدیم واین عمارت همان عمارتی است که چند سال قبل اعلیحضرت امپراطور المان را هم که باسلامبول آمده بودند در اینجا پذیرائی کرده بودند از پله های عمارت بالارفتیم اعلیحضرت سلطان تا تالار بزرگ این عمارت که خیلی مجلل وعالی باشکوه است با ما همراهی کرده در آنجا خودشان وزرا و صاحبمنصبان ورجال دولت عثمانی را که حاضر بودند بما معرفی نمودند ماهم صدر اعظم خودمان ووزیر دربار وسردار کل وناصر الملك وموثق الدوله وامیر بهادر جنگ وسردار مکرم ووزیر همایون ومهندس الممالك وسایر همراهان خودمان را با علیحضرت سلطانی معرفی کردیم وسلطان باهر یك دست داده اظهار مهربانی نمودند بعد با ما دست داده وداع کرده بمنزل خودشان رفتند وما قدری استراحت کرده بفاصلهٔ نیمساعت بباز دید ایشان رفتیم عمارت مخصوص سلطان نزدیك بهمین عمارت منزل ماست اعلیحضرت سلطانی خیلی اظهار خوشوقتی نمودند از اینکه واقعهٔ پاریس وسوء قصدی آن خبیث در بارهٔ ما نموده بود الحمد لله بخیر گذشته است بعد از قدری صحبت مراجعت بمنزل شد اعلیحضرت سلطان در مراجعت تا پاي پله مارا مشایعت نمودند الحق ذرهٔ از اظهار مهربانی ودوستی فرو گذار نمی نمایند

لازم است که در این مورد از شکل وشمایل وحالات وعادات مخصوصهٔ اعلیحضرت سلطان مختصری بنویسیم اعلیحضرت سلطان که پادشاهی بزرگ ومدت بیست وپنج سال است سلطنت مینمایند پنجاه وهشت سال از سنشان گذشته است متوسط القامه وباریك اندام هستند محاسن تا یکدرجه ببلندی مایل که موی سیاه آن زیاد تر از سفید است جبهه وسیمای روشن وپیشانی بلند وسری پر فکر وتدبیر دارند واز وجنات حال وناصیهٔ ایشان پیداست که از کثرت کار

وفکر وخیال که در پیشرفت امور وتدبیر مهام دولت وملت خود دارند زیاد از اقتضای عمری که نموده اند شکسته شده اما اصل بنیه محکم وعنصر شاق در کال قوام واستقامت است انشاءالله سالهای سال بسلامت میگذارانند واز همه بالا تر وبهتر رسم ادب ومهربانی وجامعیت جهات مسلمانی واخـلاق حمیدهٔ ایشان است که جاذب قلوب وپسندیده ومحبوب است و در حالت هریك اثر مخصوصی دارد

خلاصه یك چند ساعتی در منزل استراحت کردیم این عمارت منزل ما بسیار عالی است ومیتوان گفت همسر قصور عمارات عالیهٔ فرنگستان است بلکه بجهاتی بهتر از دو طرف بپارك و باغ یلدوز نگاه می کنند واین باغ یلدوز که درمیانهٔ عثمانی معروف بسرای است چنـانکه نوشتیم یك شهری است که در آن عمارات عدیده وجنگل وشکار گاه و دریا چه واسباب تفرج همـه قسم فراهم است ومن جمله سر باز خانهای ممتاز دارد که بقـدر سی هزار قشون منظم در این پارك سکنی دارند فی الواقع ارك عظیمی است که اطراف تمام سرای را حصار ودیواری بسیار محکم واستوار بنا نموده اند که احدی بدون اجازهٔ دولت حق ورود ودخول با آنجـا ندارد وچون در بلندی واقع است در بعض نقاط آن بوغاز هم پیداست اما طبعاً نمو اشجار اینجاها از درختهای فرنگستان کمتر است وچنانکه ساحل تمام دریا های فرنگ مملو از اشجار بلند قوی است این ساحل آنطور نیست درختها کم قوت تراست مگر بعضی از نقاط که خیلی کهنه باشد در این سرای یلدوز موزه وکتابخانه وباغ وحش وچندین فابریك وحرمخانهای معتبر متعدد وتمام لوازم یك دستگاه سلطنت بزرگ عثمانی تهیه شده است ومیتوان گفت اسلامبول منقسم برچهار شهراست که هرچهار ازهم جدا است ویك قسمت از آن چهار شهر اسلامبول است که همه را در خارج بنام اسلامبول میخوانند قسمت اول همان اسلامبول است که قدیم ترین آبادی این محل است و مسجد ایاصوفی وسایر مساجد عالیه وعمارات دولتی بابعالی وغیره در آن قسمت واقع است ویك رشتهٔ بوغاز فاصلهٔ میانهٔ شهر اسلامبول است باین طرف که بواسطهٔ دو پل طولانی بهم وصل شده است وسرای یلدوز که در حقیقت ارك دولت وخودش بمنزلهٔ یك شهری است در این طرف واقع شده با مقداري ابنیه وعمارات دولتی که قبل ازعهد سلطنت سلطان حالیه سایر سلاطین عثمانی در کنار دریا بنا کرده اند که مجـاور قصر یلدوز است مثل عمارت دولمه باغچه سی وتوپخانهٔ عامره ومسجد سلطان عبـد العزیز وغـیره وغیره که خارج از محوطهٔ سرای حالیهٔ سلطنت اما بنام مجاور قصر یلدوز خوانده میشود و درضمن سایر مردم هم خانها وعمارات و دکاکین وقهوه خانه وغیره در اطراف یلدوز ساخته اند که موسوم به مجاور قصر یلدوز شده است ویك قسمت دیگر که قسمت سوم باشد شهر و آبادی (بك اوغلی) است

(که)

که فرنگیها آباد نموده اند وحالا قسمت معتبر آبادی شده که محلهٔ اروپائیها و از سایر امکنه اسلامبول غیر از سرای یلدوز که بسیار مجلل و عالی است اشبه بشهر های اروپاست همانطور عمارات مرتفع وهوتلهای خوب وقهوه خانه ورستورانهای ممتاز دارد اگرچه نمیتوانی مثل فرنگستان گفت ولی بالنسبه خوب است اما قسمت چهارم طرف اسکودار است که در قسمت آسیای عثمانی واقع است ودریا فاصلهٔ میانهٔ این طرف و آنطرف است واز حیثیت بنا وعمارات این قسمت که قسمت چهارم باشد پست تراست وبالجمله ازین چهار قسمت دو قسمت آن که یکی سرای یلدوز باشد در نهایت نظافت وپاکیزگی وقشنگی است که پهلو بپهلوی قصور عالیهٔ اروپا میزند ودیگری که بك اوغلی باشد نیز بالنسبه بدنیست وتایکدرجه پاکیزه ومرغوب است اما کوچها وخیابانهای خیلی تنگ کم وسعت دارد ولی دو قسمت اسلامبول واسکو دار پاکیزگی ونظافتی چندان ندارد اما بوغاز الحق منتهای صفا وتماشا را دارد واز گردش در آن خیلی توصیف وتمجید می کنند

خلاصه امشب شام را دوساعت بك ازشب رفته باید با اعلیحضرت سلطانی بخوریم سوار کالسکه شده باوزرا وهمراهان بعمارت سلطان رفتیم این عمارت که منزل ماست چنانکه نوشتیم اتصال بعمارت منزل خود سلطانی دارد واز داخل هم راه بانجا دارد عمارات متعدد مفصلی است که بهمدیگر متصل است ازخارج هم از توی باغ وخیابان راه است که با کالسکه بقدرسه چهار دقیقه طول آن نمیشود اطراف خیابانی وراه مارا چراغان کرده بودند وقتی بعمارت مخصوص اعلیحضرت سلطان رسیدیم ایشان تا دم در مارا استقبال نموده بودند باتفاق داخل عمارت شدیم جمعی از وزرا ورجال دولت عثمانی حاضر بودند قدری با اعلیحضرت سلطان صحبت داشتیم بعد اطلاع دادند که وقت شام است باطاق شام رفتیم اطاق جمع خوبیست ومیز که گذارده اند ازدوطرف میزیکه بیرون وتو باشد مدعوین می نشینند وشام میخورند درکلهٔ میز که بالای اطاق بود فقط من و اعلیحضرت سلطان پهلوی هم نشسته بودیم و بفاصلهٔ چند صندلی که حریم داده بودند صدر اعظم ما وصدر اعظم سلطانی بودند دیگر این طرف میز کسی نبود بعد از دو گوشهٔ طرفین میز شروع شده سایرین نشسته بودند تا پائین از طرف توی میزهم روبروی ما وسلطان بعض شاهزادگان وپسرهای اعلیحضرت سلطان (نواب احمد افندی) (نواب برهان الدین افندی) (نواب سلیم افندی) نواب توفیق افندی) و (نواب عبد القادر افندی) بودند که بعد از ده دقیقه توقف ماسرمیز رسیدند واعلیحضرت سلطان انهارا بما معرفی نمودند و پهلوی آنها از یکطرف سردار مکرم واز طرف دیگر وزیر همایون بود وزیر دربار بجهت کسالت موثق الدوله بشهر رفته بود اورا بیاورد بعد از شام رسید در ضمن شام از حالات مسافرت

(خود)

خود مانی برای اعلیحضرت سلطانی حکایت میکردیم وضع میز شام وما کولات بسیار ممتـاز و پاکیزه وخوب ومثل میزهای عالی اروپ بود موزیکانچیهای مخصوص سلطان‌هم نواهای عثمانی وعربی را دو کمال خوشی مینواختند بعد از شام با اعلیحضرت سلطانی رفتیم ببالاخانه پسرهای سلطانی ووزراهم حضور داشتند چراغان باشکوهی کرده بودند وآتشبازی خیلی خوبی نمودند تماشا کردیم بعد عازم مراجعت شدیم اعلیحضرت سلطان تا پای پلهٔ درب عمارت مارا مشایعت نمودند با ایشان وداع کرده آمدیم منزل خیلی خسته بودیم استراحت نمودیم

﴿ روز دو شنبه ششم شهر جمادی الاخره ﴾

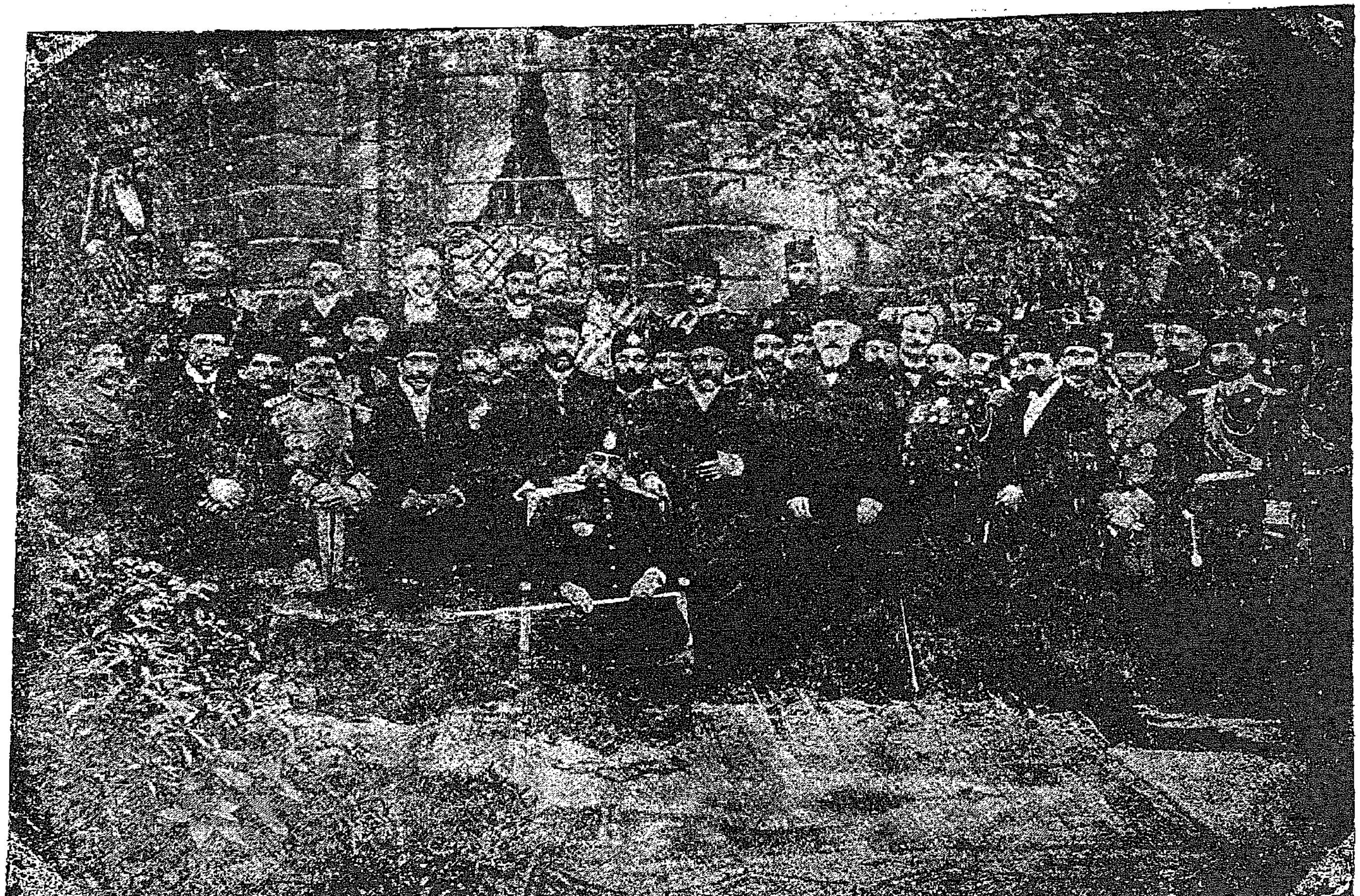
امروز باید بسفارتخانهٔ خود مان رفته برحسب استدعا ودعوت علاءالملك سفیر کبیر نهار را در آنجا صرف نمائیم صبح که از خواب برخاستیم جناب اشرف صدر اعظم را خواسته قدری در خلوت با ایشانی فرمایش وصحبت فرمودیم بعد کالسکه حاضر کرده بودند که سوار شویم باتفاق جناب اشرف صدر اعظم وطرخان پاشای مهماندار سوار شده ابتداء از جلو عمارت توپخانه گذشته بعضی مـدارس جدیده هم که اعلیحضرت سلطان برای تحصیل مردم بنا کرده اند در عرض راه دیدیم حقیقة سلطـانی خیلی اسباب ترقیات در عهـد سلطنت خود شان تهیه و تأسیس نموده اند از آنجـاها گذشته بکنار بوغاز رسیدیم کشتی کوچکی حاضر کرده بودند با جناب اشرف صدر اعظم ومهماندار ها سوار آن کشتی شده آمدیم بطرف اسلامبول که شهر قدیم است از کشتی بیرون آمده کالسکه حاضر بود سوار شده آمدیم بسفارتخانهٔ خود مانی تقریباً از منزل که باغ وسرای یلدوز باشد تا اینجا یکساعت راه است علاءالملك سفیر کبیر با اجزاء سفارت در جلو درب سفارتخانه حاضر بودند از کالسکه پائین آمده وارد عمارت شدیم این عمارت را مرحوم حاجی میرزا حسینخان مشیرالدولهٔ سپهسالار بنا کرده است ودر زمان سفارت مرحوم حاجی محسن‌خانی مشیرالدوله تکمیل شده است بسیار جای خوبی است علاء الملك هم خیلی بر آن افزوده وخوب نگاه داشته است در مرتبهٔ پائین میز نهـاری برای جناب اشرف صدر اعظم وسایر همراهانی ترتیب داده ونهار مخصوص مارا دربالا تهیه وترتیب کرده بودند رفتیم بالا خوردیم بعد پائین آمده علاءالملك اجزاء سفارت ومعارف تبعهٔ ایران را معرفی نمود بعد از آن عکاس آمده در جلو عمارت عکس گروپی انداختیم حقیقة علاءالملك خیلی خوب از عهدهٔ خدمات خود بر آمده است بعد از آن سوار شده بمنزل مراجعت کردیم جناب اشرف صدر اعظم عرض کردند وزراء دولت عثمانی آمده شرفیاب شوند آنها را بحضور خواستیم یك یك را معرفی کردند اسامی آنها از اینقرار است (جناب خلیل رفعت پاشا صدر

اعظم) (توفیق پاشا وزیر امور خارجه) (سرعسکر وزیر جنگ رضا پاشا) (وزیر داخله ممدوح پاشا) (وزیر علوم زهدی پاشا) (وزیر مالیه رشاد پاشا) (مستشار صدارت عظمی توفیق پاشا) (وزیر بحریهٔ حسن پاشا) (رئیس توپخانه ذکی پاشا) (وزیر نافعه وتجارت ذهنی پاشا) (وزیر اوقاف غالب پاشا) (رئیس دفترخاقانی رضا پاشا) نسبت بهر یك احوال پرسی واظهار التفات کردیم مرخص شده رفتند آنوقت ظهیر الدوله آمده عرض کرده سفرای خارجه میخواهند بحضور بیایندفرمودیم بیایند جناب اشرف صدراعظم هم حضور داشتند سفرا آمدند ویك یك معرفی شده با همه تعارف وتفقد کردیم دوسه نفر از ایشان سفیر کبیر هستند ومابقی وزیر مختار وشارژدافر واجزاء سفارتخانها بودند در میانهٔ آنها مسیو (زیناویف) سفیر کبیر دولت روس را دیدیم که چند سال قبل در طهران وزیر مختار بود با او خیلی صحبت داشتیم با هیجده سال قبل که اورا در طهران دیده بودیم هیچ صورة تفاوت نکرده است بعد هم با سفیر کبیر المان خیلی حرف زدیم ومرخص شده رفتند امروز خیلی خسته بودیم وتا یکدرجه کسالت مزاجی هم داشتیم شب را اعلیحضرت سلطان مارا دعوت بشام مخصوص نموده بودند نظر بکسالتی که داشتیم عذر خواستیم و در منزل شام خورده استراحت کردیم

(روز سه شنبهٔ هفتم جمادی الاخره)

صبح برخاستیم نماز خوانده شکر وحمد الهی را بجای آوردم که امروز حالتم بهتر است ورفع کسالت شده بعد آمدند عرض کردند چند نفر جواهری آمده بعضی پارچه های جواهر خوب دارند چون میخواستیم تا تمامی سوغات سفر خود مارا در اسلامبول بخریم فرمودیم آنهارا بحضور آوردند پارهٔ انگشتریها وجواهرات دیگر خریدیم ندیم السلطان هم در حضور روزنامه میخواند بعدجناب‌اشرف صدراعظم فرستادند که شیخ جمال الدین شیخ الاسلام دولت عثمانی که مردی بسیار محترم است میخواهد بحضور بیاید جناب ایشان را بحضور پذیرفتیم و قدری صحبت داشتیم رفتند پس از آن نهار خورده بعد از نهار برحسب دعوت اعلیحضرت سلطان بموزه وکتابخانهٔ ایشان رفتیم خود شان هم با بعضی از عملهٔ خلوت‌ومخصوصین خود شان حضور داشتند امیر بهادر جنگ وبعضی دیگر از ملتزمین ما هم همراه ما بودند خیلی اشیأ نفیسهٔ دیدنی در موزه بود همه را خود اعلیحضرت سلطان بما نشان میدادند وتماشا میکردیم کتابخانهٔ ایشان قریب بیست هزار جلد کتاب دارد یك مرقع خط میر عماد هم آنجا بود آن را برداشته بطور تفأل باز کردیم این شعر آمد

(آلهی تا جهانرا آب ورنگ است) (فلك را سیر و گیتی را درنگ است)



عکس گروپی است که در اسلامبول برداشته شده در بندر ممبئی گراوور شده ·
بسعی واهتمام اقل محمد حسین لاری

(مدامش بخت و دولت یار گردان)«(٥)»(ز نخل عمر برخور دار گردان)
خیلی این اشعار را بفال نیك گرفتیم بعد از آن اعلیحضرت سلطان یك قرآن خطی خیلی ممتاز بما یادگار دادند و کمال مهربانی را نمودند از آنجا آمدیم بعمارت مخصوص خود سلطانی پسر و دختر کوچك ایشان را آوردند سن پسر شانی شش سال و دختر شان نه ساله است واقعاً یگانگی نمودند واز دیدن آنها خیلی لذت بردیم باصغر سن خیلی مؤدب ومعقول بودند یك نشان تمثال خود مانی را به پسر سلطان و نشانی وحمایل آفتاب را بدختر ایشان دادیم اظهار امتنان نمودند هردو را گرفته بوسیدیم فی الواقع همان قدر که از دیدن اولاد خود مان مشعوف میشدیم از ملاقات آنها لذت بردیم پسر اعلیحضرت سلطان قدری پیانوزد باکمی سن بسیار خوب زد بعد با سلطان وداع کرده آمدیم فابریك چینی سازی ایشانرا هم دیدیم خیلی خوب کار میکنند سه نفر هم از شاگردان ایرانی علاء الملك آنجا گذارده است کار میکنند از آنجا بمنزل آمده قدری استراحت کردیم نوری بیك باش کاتب اعلیحضرت سلطانی را بجهت پارهٔ کارها وامورات خواسته بودیم عرض کردند آمده است اورا خواسته پارهٔ فرمایشات کردیم مرخص شده رفت شب را در منزل شام خوردیم ولی قرار است که بتیاتر مخصوص سلطان که در همین عمارت است برویم سه ساعت از شب رفته ظهیر الدوله آمده عرض کرد که رئیس تشریفات سلطان آمده میگوید اعلیحضرت سلطان منتظرند برخاسته پائین آمدیم جناب اشرف صدر اعظم ووزیر دربار وموثق الدوله وسردار کل وظهیر الدوله وامیر بهادر جنگ وناصر الملك ووزیر همایون وموثق الملك ووکیل الدوله وامین حضرت همراه ما بودند میانهٔ گالری این عمارت راهی است که از طبقات زیر بعمارت مخصوص سلطانی میرود ظهیر الدوله ورئیس تشریفات اعلیحضرت سلطان جلو ما افتادند در وسط گالری که رسیدیم اعلیحضرت سلطان باخواص خود شان مارا استقبال نموده باتفاق ایشان روانه شدیم اغلب دیوار این گالری به پرده های جنگ سلاطین عثمانی مزین است که دلیل برجلالت قدر این خانواده وخیلی تماشائی است یکی یکی را سلطان بما نشان میدادند واحوال آنهارا بیان میکردند تارسیدیم بپای پلهٔ تیاتر بالا رفتیم داخل تالار مخصوص شده باعلیحضرت سلطان نشستیم جناب اشرف صدر اعظم و وزیر دربار هم در (لژ) ما بودند اعلیحضرت سلطان با صدر اعظم ما بترکی صحبت میداشتند این تیاتر اگرچه خیلی کوچك است ولی بسیار ممتاز وخوب ترتیب داده اند چند پرده بازیهای خوب بیرون آوردند بعد از اتمام بازی برخاستیم واعلیحضرت سلطان تاوسط گالری مارا مشایعت نموده وداع کردیم مراجعت نمودند ماهم بمنزل آمده استراحت کردیم

﴿ روز چهار شنبه هشتم جمادی الاخر ﴾

امروز صبح بعد از خواندن نماز وصرف چای بعضی کاغـذ ها ونوشتجات ملاحظه نموده تلگرافات وغیره هم از ایران رسیده بود جناب اشرف صدر اعظم آوردند بعرض رسانیده احکامی که در جواب آنها لازم بود صادر گردید بعد برای تماشای مسجد ایا صوفیه وعمارت دلمه باغچه سی حرکت کردیم کالسکه حاضر بود با جناب اشرف صدر اعظم وطرخان پاشای مهماندار سوار شده ابتدا رفتیم به ایا صوفیه اینجا ابتدا کلیسا بوده است ودر زمان سلطنت قیصر قسطنطین که سیصد وبیست وپنج سال از میلاد مسیح علیه السلام گذشته بود باچوب بنا کرده بودند ویکی دو مرتبه سوختـه تا در زمان سلطنت (یوسینا یوس) اینجا را بدست معماران ماهر باسنگ و آهك و آجر بنا کرده در این بینها هم از بعضی زلزله های شدید پارهٔ خرابیها همرسانیده وهمینطور کلیسا ومعبد نصاری بوده تاسال هشتصد وپنجاه وهفت هجری که سلطان محمد خان فاتح اسلامبول را فتح کرده این مکان را مسجد نمود واز آن ببعد همینطور سلاطین عثمانیه بر آن بنا افزوده اند که تا امروز در نهایت عظمت واستحکام این جامع عظیم وبنیان رفیع باقی است وشرح حال وتاریخ و وضع بنای این مسجد از قراریست که از روی تحقیق در ذیل روز نامهٔ امروز مفصلا نگارش میشود خلاصه طول این مسجد که زیر بناست دویست وشصت ونه قدم وعرض دویست وچهل وسه قدم وارتفاع آن از سطح زمین تا بالای گنبد یکصد وهشتاد وهشت قدم است اغلب اشخاصی که به مسجد داخل میشدند خادم مسجد یك کفشی با آنها میداد که روی کفش خود پوشیده با کفش دویم داخل مسجد می شدند در این موقع این آیهٔ مبارکه بخاطر مان آمـده (فاخلع نعليك انك بالواد المقدس طوي) از عجایب این است بااینکه اینجا کلیسا بوده است محراب کلیسا با قبلهٔ ما آنقدر انحرافی ندارد که حالا محراب مسجد قرار داده اند باجمله از دیدن این مسجد خیلی لذت بردیم بعـد بیرون آمده چنـد قطعه عکس انداختیم وسوار کالسکه شـده از پل طولانی که سابقاً نوشتیم میانهٔ اسلامبول وبیك اوغلی است گذشتیم چهار صد وهفتاد وشش مترطول این پل است یك پل طولانی دیگر هم در طرف بالای بوغاز است روزی سیصد وپنجاه لیره دولت از عابرین پل باج میگیرد بعد آمدیم بدولمـه باغچه سی داخل عمارت شدیم الحق بسیار عمارت عالی مزینی است تالار بزرگ اینجا از تالار بزرگ عمارت بهارستان که سپهسالار مرحوم در طهران ساخته است خیلی بزرگتر است تمام در ها بطرف دریا وبوغاز باز می شود خیلی منظر اینجا شبیه است به عمـارت هوتلی که در اوستاند منزل داشتیم بسیار خوش منظر است نیمساعت از ظهر (گذشته

گذشته بمنزل آمده نهار خوردیم بعد از نهار اندکی استراحت کرده وقتی بیدار شدیم اعلیحضرت سلطان از پاره منسوجات که در کارخانهای خود شان بافته می شود برای ما هدیه فرستادند خیلی ممتاز بود واقعاً اعلیحضرت سلطان آنقدر در این چند روزه اظهار مهربانی نموده اند که اندازه ندارد بعد قدری کاغذ خوانی داشتیم ساعتی بخواندن آنها مشغول شده وچون فردا باید از اسلامبول حرکت کنیم دستور العمل بارها و کارهای لازمه داده میشد یکساعت بغروب مانده ظهیر الدوله را خواسته یك قبضه قمهٔ مرصع به لعل که از جواهرات قدیم خزانه است واین سفر همراه آورده بودیم ویکرشته تسبیح مروارید که آنهم خیلی نفیس بود بجهت یادگار مخصوص خود مان که این سفر باسلامبول آمده ایم بمصاحبت او برای اعلیحضرت سلطان فرستادیم و گفتیم اظهار امتنانهای زیاد مارا از مهربانیهای موفوری که نموده اند برساند رفت رسانید ومعلوم شد با کمال گرمی پذیرفته واظهار مودت زیاد پیغام فرستاده اند نیمساعت از شب گذشته بشام رسمی در منزل مخصوص اعلیحضرت سلطان دعوت داشتیم جناب اشرف صدر اعظم را خواسته در کالسکه نشسته باآنجا رفتیم سلطان در جلو پله استقبال کرده پذیرائی نمودند این همان عمارت واطاقی است که شب اول در آنجا شامخوردیم امشب هم ترتیب میز همانطور بود فرقی که داشت آن شب در سر شام وزرأ دولت عثمانی با وزرأ ونوکرهای ما بودند امشب تمام سفرای مقیم را دعوت نموده بودند باوزرأ ما بعد از شام بتالار بزرگ بالا رفته در اطاقی مخصوص بااعلیحضرت سلطان نشستیم جناب اشرف صدر اعظم هم در حضور ما بودند سلطان پسرها و برادر زادگان خود شانرا خواسته آمدند پیش ما یکی یکی را معرفی کردند همه جوانهای خوب باعلم وادب هستند خیلی صحبت داشتیم این عمارت از یك طرف بشهر اسلامبول نگاه می کند که سر انگیز بشهر است امشب تمام شهر وخارج عمارات را چراغان بسیار ممتازی کرده بودند که از این بالا خیلی تماشا داشت آتشبازی کاملی هم کردند که بسیار خوب ومثل آتش بازیهای فرنگستان بود در آخر شب با اعلیحضرت سلطان وداع کرده آمدیم بمنزل استراحت نمودیم

(جامع کبیرا یا صوفیه)

(بزبان فرانسوی سنت صوفی) و (بیونانی ایا صوفیا) مسجد ایا صوفیه در جنب سرای توپ قاپو و در سمت شرقی دایرهٔ وزارت عدلیه واقع شده است نخستین بنای آن در سال سیصد و بیست وپنج میلادی بواسطهٔ قیصر قسطنطین از چوب شده وقیصر مشار الیه اول سلطانی است که بحضرت مسیح ایمان آورده و کیش نصرانیت اختیار کرد و چون حکمت و مقدس از

صفات الهیه است ولفظ صوفیه دلالت برحکمت کند این کلیسا را نام ایا صوفیه گذاشته و (ایا) در زبان یونانی بمعنی مقدس است بعد از این بنای چوبین در زمان سلطنت (اکادیوس) قیصر سوخته منهدم گردید (دوسیوس) فرزند (اکادیوس) مجدداً موضع سوخته را بوضع وترتیبی احسن بنا کرده نام وی تغییر نداد در دور پادشاهی (یوسینایوس) بواسطهٔ بعضی شورش واغتشاشهای داخلی باز آتش در این بنا افتاده اساس آن ویران گردید وچون رفع شورش واغتشاش شد قیصر بدین خیال افتاد که باز این بنا را بوضعی دلپذیر عمارت نماید وآنچه امروز مانده است از آثار او است معمار ومهندس این کلیسا دو نفر از معماران ومهندسین معروف آن عصر بوده اند یکی از اهالی (ترحاله) موسوم به (آنتیموس) ودیگری از اهالی (معیلت) موسوم به (ایسیدور) (آنتیموس) این بنای بزرگ را بشکل معابد قدیم بنا کرده وگنبد مرتفع آن را بشکل نیم دایره ساخته که برروی چهار طاق سوار است واین چهارطاق از خارج بشکل ربع دایره مینماید وشبیه است به صلیب حضرت مسیح پس از اتمام این بنا زلزلهٔ سختی شده گنبد منهدم گردیده است مجدداً (ایسیدور) معمار باعانت برادر زادهٔ خویش که ویرانیز (ایسیدور) میگفتند گنبد را بر افراشته وازنو بنا کرده است (ایسیدور) این گنبد عالی را بیضاوی الشکل برروی هشت ستون سنگ (کرانیت) چقماق قرار داده که ارتفاع هر یك چهل وپنج قدم است و بر روی آن طاق زده طبقهٔ ثانی از برای آن وضع کرده است واین طبقهٔ دویم خاص به نشیمن نسوان بوده است واین طبقه نیز دوازده ستون کوچك از جنس سنگ ستونهای زیر دارد در بالای آن گنبد است واین دوازده ستون تقلید از دوازده برج است که منجمین در آسمان فرض کرده اند من حیث المجموع ستونهای که نگاهداری وحفظ این بنای معظم را میکنند در طبقهٔ سفلی چهل ودر طبقهٔ علوی شصت عدد است هشت ستون آن سنگ سماق قرمز است که از یکی از معابد مخصوص پرستش آفتاب واقعهٔ در روم بدینجا حمل ونقل کرده اند وچهار ستون یشم سبز وشش ستون مرمر سفید از شهر (افس) از معبد قمر آورده اند ومابقی را از معابد (آتنه) و (تروا) وسایر اماکن قدیمه حمل نموده اند تادر سال ۵۶۸ میلادی با این اسباب مهیا بنای جامع ایا صوفیه باتمام رسید است ودرون آن تمام بکار استادان ونقاشان ماهر آنعهد منقش ومصور بوده وغالب اشکال ارباب انواع وخدایان قدیم یونانیان وصور ملائکه مقدسین بوده است چون کلیسا تحویل بمسجد شد بسنت اسلامیه وقانون این دین مبین که باید خانهٔ خدا خالی از زینت وپیرایه باشد تمام آن نقشها وصورتها را حك كرده اند (یوستیانوس) قیصر باز این بنارا باسم ایاصوفیه خواند ولی وجه تسمیه آن بر وجه نخستین نبود صوفیا اسم زنی از مقدسات مشهوره بوده ونظر باحترام وی این بنارا باسم

(او)

او خواند چنانکه تا امروز نیز درمیانهٔ یونانیها این اسم بسیار است و دخترهای خود را صوفیا نام گذارند مسجد ایا صوفیه طولش از شرق بغرب دویست و شصت ونه وعرضش از شمال بجنوب دویست و چهل وسه و ارتفاعش از سطح زمین تا بالای گنبد یکصد وهشتاد وهشت قدم است این عمارت از سیزده قرن ونیم تا کنون چند دفعه خرابی واندراس یافته باز تعمیر کرده اند ابتدا در زمان (واسیل) قیصرروم که از اهل مقدونیه بوده بواسطهٔ زلزلهٔ شدیدی یکی از طاقهای چهار گانه که گنبد روی آنها سوار است خراب میشود با مهارت تامه دوباره تعمیر میکنند دویم در عهد قیصر رومان طاق دیگر از این چهار طاق منهدم میگردد بازمرمت مینمایند سوم در زمان (واسیل) قیصر ملقب به کشندهٔ بلغاریان بواسطهٔ زلزلهٔ شدید قسمتی از گنبد آن خراب شده مشار الیه تعمیر مینماید چهارم در دور (اندرونیك) قیصر در گنبد علامت وآثار خرابی ظاهر میشود وی از مالیهٔ زوجهٔ خویش مبالغی خطیر صرف کرده از خارج بعضی پشتبانها که امروز هم موجود است بر آن می افزاید تا از خطر انهدام مصون ماند بعد بازیکی دو دفعه از خارج و داخل جزئی خرابی پیدا کرده امپرا طور های آن عصر مرمت واصلاح میکنند در سال ۸۵۷ هجری چون سلطان محمد خان فاتح فتح قسطنطنیه کرد این کلیسا را مسجد نمود ومنارهٔ آجری ویکباب مدرسه نیز بران علاوه کرده موقوفات بسیاری بر آن مقرر داشت سلطان بایزید ولی نیز منارهٔ دیگر ساخته برموقوفات آن بیفزود سلطان سلیم خان ثالث دو مناره وسلطان مراد ثالث در داخل دو سنگاب مرمر وچهل محفل مرمر وسلطان مراد رابع کرسی از سنگ در این بنا ساخته وبدان افزودند وسلطان محمود خان یکباب کتابخانه ویك احسانخانه بدین بنا بیفزود و در داخل مسجد نزدیك بمحراب محفلی از سنگ مرمر بنا نمود لوحه های بزرگ نیز در عهد سلطان محمود اول نصب شده که خط خطاط مشهور تکنه جی زاده ابراهیم افندی است وچهلچراغی که در وسط مسجد آویخته است با آن آیاتی که در سقف نوشته اند در عهد سلطان محمد خان ثالث تهیه و نصب شده است وسابق بر آن بجای این چهل چراغ قندیلی کروی الشکل از طلا آویزان بوده است درجوار ایا صوفیه پنج مقبره است یکی مخصوص سلطان سلیم ثانی و ضجیعهٔ او (نور بانو) وپسر و دخترش ودختر و پسر سلطان مراد ثالث وغیره که جمعاً چهل و دو نفر از خانوادهٔ آل عثمان در آنجا مدفونند دویم سلطان مراد ثالث وپنجاه وسه نفر از متعلقانش سوم سلطان محمد خان ثالث واز کسانش بیست وپنجنفر چهارم مصطفی خان اول وسلطان ابراهیم و سیزده نفر از متعلقانش پنجم سلطان مراد خان ثالث وچهار پسر ویك دخترش خلاصه چون یك ایا صوفیه دیگر هم هست بدینواسطه این را ایا صوفیهٔ کبیرمی گویند و محلهٔ اطراف آن نیز

امروز باسم ایا صوفیه معروف است

﴿ روز پنجشنبه نهم جمادی الاخره ﴾

امروز از اسلامبول حرکت میشود صبح از خواب برخاسته بعد از ادای نماز از اطاق خودمان آمدیم بیرون در سرسرای عمارت سلطان که بسیار جای عالی منزه خوش هوائی است نشستیم وزیر همایون وندیم السلطان را خواستیم ندیم السلطان روز نامه های اروپ و عثمانی را میخواند و بعرض میرسانید ووزیر همایون هم روز نامهٔ ایام توقف اسلامبول را می فرمودیم ومینوشت در این بین علاءالملك آمده عرض کرد که اعلیحضرت سلطان بعضی چیزها برسم یاد بود برای ما فرستاده اند فرمودیم بیاورند امین بیك پیشخدمت مخصوص اعلی حضرت سلطانی بایك نفر آقایان خواجه سرای آمده وچند نفر فراش خلوت اسبابها را در میانهٔ پارچهٔ سفید بزرگی پیچیده ودر دست داشتند فرمودیم باز کردند چند فقره اسباب خیلی نفیس اعلی بود از جمله یك اسباب تحریر طلای منبت کاری بود درمیانهٔ جعبهٔ مخملی و دیگر دو ظرف طلای آبخوری بود با دو در طلا که سرهای آنها جواهر نشان بود وآنها را در سینی طلای قشنگی گذارده بودند و دیگر یك جعبهٔ بزرگ تحریر بود که جای نوشتجات و کاغذ وپاکت وسایر لوازم التحریر داشت که جعبه را موزیق و خاتم کاری از سنگ های شفاف و صدف وغیره کرده ودر نهایت خوبی ساخته بودند درجواب اعلیحضرت سلطان اظهار امتنان کردیم ویك انفیه دان هم بیادگار بامین بیك داده شد بعد باطاقهای صندوقخانه که موثق الملك منزل دارد رفتیم مشغول بار بندی اسبابهائی که از جواهرات سوغاتی وغیره خریده بودیم بودند وموثق الملك عرض میکرد که این جواهرات را خیلی گران خریده اید مثلا انگشتریهای سیصد چهار صد تومانی را که حالا پول داده ایم در طهران خیلی کمتر قیمت می کنند واسباب ضرر است فرمودیم چارهٔ نیست حالا دیگر خریده ایم بعد بتالار بزرگ این عمارت که خیلی عالی ومزین است رفته نشستیم وزیر دربار بحضور آمد قدری با او فرمایش وصحبت داشتیم چون بعلاءالملك سپرده بودیم دو نفر خواجهٔ سیاه کوچك بجهت ما بخرد که بطهران ببریم بااعتضاد السلطنه درس بخوانند و اورا مشغول کنند علاءالملك خواسته بود ابتیاع نماید این خبر باعلیحضرت سلطان رسیده بود حالا دیدیم بتوسط آغا باشی خود شان دوتا خواجهٔ سیاه کوچك برای ما فرستاده اند یکی موسوم به (جعفر) و دیگری موسوم به (نصب) خیلی خواجه های خوبی هستند آنها را قبول کرده باعلیحضرت سلطانی پیغام دادیم که تا این درجه مهربانی ومحبت مینمایند نهایت امتنان را داریم بعد آمدیم نهار خورده بعد از نهار قدری

(استراحت)

استراحت کردیم چون دو ساعت بعد از ظهر باید حرکت کنیم قبل از وقت لباس رسمی پوشیده آمدیم به اطاق پائین منتظر آمدن اعلیحضرت سلطان بودیم اشخاصی که از ملتزمین ما در حضور بودند جناب اشرف صدر اعظم و وزیر دربار وظهیر الدوله وزیر همایون حاضر بودند علاءالملك آمده عرض کرد که اعلیحضرت سلطان یك مدالی مرصع که موسوم به نشان افتخار است بتوسط نوری بیك باش کاتب که منشی باشي خود شان است بجهة ما فرستاده اند گفتیم بیاورند آمد بحضور وتقدیم نمود چون در این موارد باید مبادلهٔ مدال از طرفین بشود وما مدال مخصوص نداشتیم که برای اعلیحضرت سلطان اهدا نمائیم بتوسط نوری بیك پیغام دادیم که مخصوصاً به یادگار امروز واین محبتهای زیاد اعلیحضرت سلطان که در اینجا نموده اند بعد از ورود بطهران مدالی اختراع میکنیم که مخصوص برای خانوادهٔ خودمان و سلاطین بزرگ باشد واولین آن مدال را با هیئت سفارت مخصوص محترمی برای اعلیحضرت سلطان خواهیم فرستاد که علاقهٔ سینه نموده یادگاری از ماداشته باشند نوری بیك مرخص شده رفت وبفاصلهٔ ده دقیقه اعلیحضرت سلطان خود شان آمدند در اطاق نشستیم سیگاری کشیدند تمام ورجال دولت عثمانی ووزرای ماوسلطان لباسهای رسمی پوشیده حاضر بودند باتفاق اعلیحضرت سلطان بیرون آمده در درشگهٔ رو بازی که دو اسب سفید درشت قوی بان بسته بودند سوار شدیم وسلطان خودشان مهار اسبها را در دست گرفته میراندند آمدیم تا دم درباغ همانجا که روز ورود مارا استقبال کرده بودند مشایعت نمودند از کالسکه پیاده شده در اطاق درب باغ با اعلیحضرت سلطان معانقه و وداع کامل نمودیم واقعاً منتهای پذیرائی ومهربانی ومحبت را در این چند روزهٔ توقف ما نمودند که هیچوقت از خاطر محو وفراموش نخواهد شد بعد از هم جدا شده آمدیم بکنار بوغاز تا اینجا پسر اعلیحضرت سلطان وخلیل رفعت پاشای صدر اعظم مارا همراهی ومشایعت نموده از آنجا بر گشتند ابتداً به کشتی کوچك سوار شده قدری که رفتیم به کشتی بزرگ داخل شدیم تا اینجا هم برادرزادهٔ اعلیحضرت سلطان ومشیر پاشا که رئیس مجلس وکلاست همراه آمده دست داد از آنجا آنهارا مرخص کردیم توفیق پاشا وزیر امور خارجه وطرخان پادشای وزیر خارجهٔ سابق که مهماندار ماست در کشتی باماهستند تاموقعی که مرخص خواهند شد یك قدری با کشتی بزرگ در بوقاز گردش کرده آمدیم بهمان نقطهٔ که روز ورود سوار کشتی شده بودیم آنجا باز کشتی کوچك را آوردند سوار شده به اسکلهٔ (سان استفانو) آمده پیاده شدیم بکالسکهٔ مخصوص سوار شده آمدیم سر راه آهن ترن بخار در جلو حاضر بود این ترن همان ترن وواگونهای سابق است که سوار شده بودیم داخل ترن شدیم تبعهٔ ایران هم همه در کنار راه آهن آمده جلو ما با بیرق ایران ایستاده بودند

بهر یك اظهار التفاتی شد وزیر خارجه راهم از اینجا مرخص کردیم رفت وترن حرکت نمود تقریباً نزدیك غروب بود که روانه شدیم دوساعت از شب رفته در ترن شام خوردیم وطرخان پاشا راهم بعد از شام خواسته اظهار التفات ورضایت از زحمات او نموده مرخص کردیم چون نصف شب بسرحد عثمانی میرسیم از آنجا مراجعت خواهد کرد بعد استراحت کردیم

جمعه دهم جمادی الاخره

صبح که از خواب برخاستیم ترن میرفت وشبانه از (خرمن لی) سرحد عثمانی گذشته بودیم ومهماندارهای بلغاری وارد شده بودند وضع وحالت راه وصحراها همان است که وقت رفتن نوشته ایم نهار را در ترن خوردیم بهر شهر وآبادی که از بلغارستان میرسیدیم سرباز وموزیك واجزا بلدیه وغیره بجهت احترام حاضر بودند چهار ساعت بعد از ظهر لباس رسمی پوشیده ملتزمین هم ملبس بلباس رسمی شدند چونکه امشب شام را برحسب دعوت پرنس بلغارستان (پرنس فردیناند) باید در شهر صوفیه وعمارت ایشان بخوریم یکساعت فاصله رسیدیم بگار صوفیه نواب پرنس فردیناند باوزرا وصاحبمنصبان بلغارستان ودو دسته سرباز وموزیك درگار حاضر بودند ترن ایستاد وپرنس را ملاقات کرده دست دادیم خلقت وسیمای پرنس همان است که نوشته ایم از طرف پدر شاهزادهٔ آلمانی واز طرف مادر فرانسوی هستند قدری در اطاق گار مکث کرده همانجا نشان دولت ایران را از درجهٔ قدس بدست خودمان به پرنس دادیم تشکر نمودند بعد جناب اشرف صدر اعظم و وزیر دربار وموثق الدوله وامیر بهادر جنگ وناصر الملك و وزیر همایون وسردار مکرم وناصر السلطنه وامین حضرت وسایر همراهان خودمان را معرفی کردیم نواب پرنس بهریك دست داده ایشان هم همراهان خودرا معرفی نمودند بعد سوار کالسکه شده بطرف شهر صوفیه ندیم اگر چه شهر صوفیه از همین جا شروع میشود ویك خیابان وسیع طولانی میرود تا نزدیك عمارت پرنس اما هنوز اوایل خیابان آباد نیست وتك تك خانه دارد ولی بالاهای خیابان ومجبوحهٔ شهر خوب آباد وخیلی پاکیزه و تمیز است شهر صوفیه تازه طرح واحداث شده وبیست ودو سال است که اینجا رو به آبادی گذاشته است اصل وضع وطرح ابنیه وعمارات وخیابان وکوچه ها همان طرح و وضع شهر های فرنگ است اما کوچك ومختصر تر وکم آبادی است من بعد خوب خواهد شد اهالی شهر در اطراف کوچه هورا می کشیدند وپیدا است که ملت جوانی است وتازه رو بترقی گذاشته هنوز اهالی تمول وثروتی ندارند همینطور رفتیم تا رسیدیم بعمارت پرنس پیاده شدیم قراول احترام در سر سرای پله بود اصل عمارت هم تازه ساخته شده ومتوسط اما خیلی پاکیزه است

وارد عمارت شده قدری راحت کردیم بعد نواب پرنس اول نشان خود شان را آورده بما تقدیم نمودند ماهم بسینه زدیم مامورین خارجه وقونسولهای مقیم صوفیه را بحضور آورده معرفی کردند باهر یك علی قدر مراتبهم ملاطفت نموده بعد عرض کردند کالسکه حاضر است با اینکه خسته بودیم برحسب اصرار پرنس ومیل خود مان با ایشان سوار کالسکه شده رفتیم بتماشای مشق قشون ساخلوی شهر صوفیه چندفوج سرباز وچندباطری توپ بود اول مشق دشتبان نمودند وبعد یك فاصلهٔ محاز بهگرفتند وشلیك کردند پس از آن فرمان ستون دادند بعد یك فرمان ستون قطار دادند ویك فرمان فرار دادند بعد از آن دفیله کردند نواب پرنس هم متصل باما صحبت میداشتند وعلاءالملك ترجمه میکرد وخوب ترجمه مینمود بعد از اتمام مشق مراجعت بمنزل کردیم در کالسکهٔ ماهم پرنس ووزیر دربار وعلاءالملك بودند مملکت بلغارستان تقریباً چهار ملیون جمعیت دارد وچهل وپنجهزار نفر قشون همیشه درزیر اسلحه دارد ولی در موقع جنگ سیصد هزار قشون حاضر میکنند شهر صوفیه پنجاه وهفتهزار نفر جمعیت دارد بعضی هوتلهای خوب تازه ساخته اند ویك کلوپ نظامی دارد که ما شام را در آنجا باید بخوریم دوساعت از شب رفته بسر شام رفتیم که دو تالار بزرگ کلوپ حاضر کرده بودند تالار خیلی قشنگ خوبی است اما خیلی گرم بود در سر شام نواب پرنس صحبت میداشتند ومهندس الممالك ترجمه مینمود بعد از شام باطاق دیگر رفتیم آتشبازی مختصری کردند آنوقت سوار کالسکه شده با نواب پرنس بگار راه آهن آمدیم پرنس تا داخل ترن هم مارا همراهی ومشایعت کرده بسیار اظهار مهربانی نمودند ووداع کرده رفتند ماهم چون خسته بودیم وهواهم گرم وقال ومقال وصوت لکموتیف راه آهن مانع استراحت بود آخر فرمودیم درهای واگون خود مارا بستند وخوابیدیم

(روز شنبهٔ یازدهم جمادی الاخره)

امروز باید بشهر (بلگراد) پای تخت سرستان وارد شدیم آنجاهم برحسب دعوت اعلیحضرت پادشاه سربی باید یك شام رسمی با ایشان صرف نموده از آنجا به بوداپست برویم صبح که از خواب برخاستیم همینطور ترن درحرکت بود ومیرفت نهار را باز دوترن خوردیم ملتزمین هم تماماً در ترن صرف نهار نمودند چون واگون رستوران در ترن هست اما قدری کوچك بوده همراهان دو دسته شده ودو مرتبه غذا خورده بودند بعد از ظهر در یك استاسیون ترن قدری مکث کرد جمعیت زیادی از فرنگی واهل سربستان از زن ومرد بجهت تماشا ودیدن ما جمع شده بودند بعد از یك ربع ساعت ترن حرکت کرد ورفتیم دختری در اینجا دسته گلی بما داد ماهم از سکه های طلای ایران باو دادیم امروز تاغروب از نه تونل گذشتیم تونل آخری خیلی طولانی بود وبقدر ده دقیقه طول کشید تا از آن گذشتیم این همان راه وهمان تونلهائی

است که وقت رفتن هم عبور از آن کردیم هروقت بهر تونل میرسیدیم فوراً امیفرمودیم چراغهارا روشن میکردند که قلب ما خفه نشود وقت مغرب بود که رسیدیم بگار راه آهن شهر بلگراد اعلیحضرت (الکساندر) پادشاه سربستان باوزرا وجنرالهای خودشان ومقداری سرباز وموزیك بطریق معمول درگار حاضر بودند پادشاه بسلام نظامی ایستاده بودند از ترن پیاده شده با ایشان دست دادیم واحوالپرسی کردیم پادشاه سیمای خوبی دارند وبیست ودو سال از سنشان گذشته است متوسط القامه مایل به بلند هستند لباس ماهوت گلی گلابتون دوز نظامی پوشیده وکلاه پوست سفیدی با دو پر بلندی که در جلو کلاه زده برسر دارند مالدی الورود وزرأو همراهان خودمانرا بایشان معرفی نمودیم باهمه دست داده تعارف کردند وایشان هم اجزای خودشانرا معرفی نمودند بعد من با پادشاه در درشگهٔ سربازی که چهار اسب بآن بسته بودند ویکنفر کالسکه چی مهار کرده بود سوار شده سایرین هم در کالسکه های دیگر روانهٔ شهر شدیم طرفین کوچه وخیابانها سرباز وسوار بصف ایستاده وپشت سر آنها اهالی شهر از زن ومرد اجماع زیادي داشتند اما هوا خیلی تاریك بود که درست اشخاص دیده نمیشدند شهر بلگراد اگرچه شب است که دیده می شود ولی از شهر صوفیه آباد تر است زیرا که قدیم تر وکهنه تر است خیابانهای مستقیم وقهوه خانهای خوب دارد بقدر نیمساعت راه آمدیم تا رسیدیم بهوتلی که جهت راحتگاه ما وهمراهان حاضر کرده بودند پادشاه در اطاق مخصوص قدری نشسته بمنزل خودشان رفتند که آنجا براي ورود ما جهت صرف شام حاضر باشند وچون عمارت دولتی کوچك است و باندازهٔ جمعیت ما نیست آنجا را فقط برای شام حاضر کرده اند ماهم بقدر یکساعت فاصله سوار شده با همراهان ومهماندار ها بعمارت دولتی رفتیم پادشاه آمدند قدری صحبت داشتیم وهیئت کرد پیلو ماتیك را که حاضر بودند بما معرفی نمودند بعد ملکهٔ سربستان را که در اطاق دیگر حاضر بودند ملاقات کردیم ونوکرهای خودمان را بایشان معرفی نمودیم ملکه سی و دو سال دارند از نجبای مملکت سربی هستند بعد باتفاق اعلیحضرت پادشاه وملکه ووزرای خودمان ووزرای سرب وهیئت کرد پیلو ماتیك مقیم بلگراد بسر شام رفتیم هوا خیلی گرم بود درب محاذات پشت سر خودمان را فرمودیم باز کردند قدری هوا بهتر شد ملکهٔ سربستان در وسط میز و مادر طرف دست راست ایشان وپادشاه سربی در دست چپ ملکه بودند زنهای معتبر دیگر هم در سر میز بودند جناب اشرف صدر اعظم ووزیر دربار طرف دست راست وسایر نوکرهای ما مثل موثق الدوله وامیر بهادرجنگ وعلاء الملك وناصر السلطنه وامین حضرت وموثق الملك وغیره در اطراف دیگر میز نشسته بودند در سر شام بقدر جمی منه المالك باملکه صحبت میداشتیم بعد از شام

(باملکه)

با ملکه وسایرین وداع کرده اعلیحضرت پادشاه در کالسکه با ماتا گار راه آهن مشایعت کرده نهایت ادب واحترام را بجا آوردند واز آنجا وداع نموده مراجعت کردند ما داخل ترن که شدیم معلوم شد ترن را عوض کرده اند یعنی اعلیحضرت امپراطور اطریش ترن مخصوص خودشان را که ما وقت رفتن باسلامبول سوار بودیم مجدداً برای ما فرستاده اند اگرچه حالا که ما دوباره مسافرت وعبور از خاك مجارستان واطریش مینمائیم سفر مان غیر رسمی است ومخارج باخودمان است اما اعلیحضرت امپراطور ترن خودشان را مخصوصاً فرستاده اند که تاسرحد روسیه مارا برسانند وبسیار ترن خوب راحتی است فرستادیم نزد رئیس ترن که زودتر حرکت نماید جواب داده بود که بحکم امپراطور محض راحت شاه دستور العمل داده اند که شب را توقف کنیم وروز حرکت نمایم وساعتی زیاده از چهل کیلو متر هم نباید بروم زیرا که شاید شاه خسته شوند ولی اگر صریحاً امر نمایند حرکت می کنیم ودیگر مسئولیت ندارم ما چون دیدیم اینطور جواب داده است فرمودیم بسیار خوب بماند صبح حرکت کنند وماهم درواگون خودمان خوابیدیم اما صبح صدای صوت ترنهای راه آهن وحرکات عراده های واگونها که در اياب وذهاب بود خیلی زحمت داد ونگذاشت راحت بخوابیم

(روز یکشنبهٔ دوازدهم جمادی الاخره)

امروز صبح وقت طلوع آفتاب ترن حرکت کرد وضع وحالت صحرا وراهها همان است که وقت رفتن مرقوم شده است صحراها هرچه رو بمجارستان میرود وبفرنگستان نزدیك میشویم آبادتر وسبزتر وجنگل واشجارش بیشتر است وطرفین راه فرسنگها زراعت کنند مکه وزرت است خلاصه نهار را در ترن خوردیم دوساعت بغروب مانده رسیدیم بشهر بوداپست چنانکه نوشته ایم شهر کمال عظمت را دارد ومتصل بر آبادی وعمارت اینطرفها می افزایند واقعاً یکساعت تمام ترن راه آهن درمیانهٔ شهر بوداپست عبور میکرد تابگار بزرگ رسیدیم آنجا پیاده شدیم اگرچه ورود ما رسمی نبود اما بقدری اهالی ورؤسای شهر احترام کردند که مافوق نداشت کالسکه های ممتاز اجزای بلدیه بالباس غیر رسمی سوارهٔ گارد از هرجهت تشریفات احترامیه حاضر بود سوار کالسکه شده تاهمان هوتل (هونگریا) که سابق منزل داشتیم رفتیم اطراف کوچه ها وخیابانها تماماً زن ومرد ایستاده بودند وهورا میکشیدند نیمساعت بغروب مانده بمنزل رسیده دیدیم صدای پیانو از اطاق منزل ما میاید خیال کردیم کسی است پیانو میزند وارد اطاق که شدیم دیدیم چراغهای آن چهار تا روشن است وپیانو را کوك کرده اند خودش بنوای خوب ایرانی میزند قدری راحت کرده بعد رفتیم به تیاتر اوپرا تا آخرین پرده ماندیم حکایت دختری

بود که عموی او افترا باوزده که برادر خودرا کشته است خوب بازی بود چیز عجیبی که ساخته بودند یك قوی مصنوعی بود که در شکه را میکشید بقدری شبیه بقوی طبیعی بود که هیچ نمیشد فرق گذاشت بسیار غریب بود بعد بمنزل آمده شام خورده استراحت کردیم

(روز دوشنبهٔ سیزدهم جمادی الاخره)

امروز صبح که از خواب برخاستیم بعد از یکساعت سوار کالسکه شده رفتیم بگردش وتماشای باغی که در سر کوه وعمارت وقلعهٔ کهنهٔ بوداپست واقع است ووزیر همایون که سابقاً در رکاب شاه شهید بفرنگ آمده آنجا را دیده بود وصف آنرا بعرض رسانید اما امروز خودش در رکاب نبود موثق الدوله و امیر بهادر جنگ وقوام السلطنه وامین حضرت همراه بودند آنجا رفته قدری تماشا کردیم بسیارجای خوبی است در مراجعت بمیدانی رسیدیم که بقدر دویست باب چادر زده بودند وزیر هرچادر یك دکان بقالی یاخرازی یا میوه فروشی وغیره بود خیلی بزرگ و وسیع وتمام امتعه واطعمه ومیوه جات را مرتب ومنظم چیده بودند مراجعت بمنزل کرده نهار خورده مختصر خوابی کردیم وبعد از خواب رفتیم با کشتی بتماشای جزیره که در وسط رود خانهٔ دانوب واقع است وتفصیل جزیره همان است که سابقاً نوشته ایم آنجا قدری ترامووای هم سوارشدیم ودر برگشتن با کالسکه آمدیم بمنزل بعد از مفارقت ازخاك سربستان تلگرافی مبنی بر اظهار امتنان خودمان از زحمات اعلیحضرت پادشاه سربستان بایشان نموده بودیم حالا جواب آن رسید که از قرار ذیل است

تلگراف محبانهٔ اعلیحضرت شاهنشاهی شما که خطاب بما کرده بودید نایل کردیده فوق الغایه بمن وملکه مؤثر افتاد کمال خوشوقتی را داریم که اعلیحضرت شاهنشاهی شما چند ساعت گوارائی در پای تخت من گذرانیدید که اثر ویادگار آن برای ما باقی خواهد ماند وهرگز فراموش نخواهد شد آلکساندرامشب عید مولود ماست والحمد لله تعالی با کمال سلامت در شهر بوداپست هستیم الحال تلگرافی از حاجب الدوله رسید درجواب تلگرافی که دیروز باو فرموده بودیم چون خبر برف وبارندگی تبریز را عرض کرده بود که انشاأ الله اسباب ارزانی وفراوانی خواهد بود سواد تلگراف اورا عیناً در روز نامهٔ خودمان مینویسیم

غروب دوشنبه دستخطهای مبارك زیارت شد از تصدق خاکپای مبارك زنده ام کوه را برف زده است دو روز است بارندگی است خیلی رعد وبرق است غلام مصطفی)

بعد از رسیدن این تلگراف خیلی خوشوقت شدیم وفرمودیم کالسکه حاضر نمودند سوار شدیم بتیاتر رفتیم جناب اشرف صدر اعظم وعلاء الملك ووزیر همایون در کالسکه باما بودند در

(تیاتر)

تیاتر دراژی که نزدیك به سن است نشستیم پردهٔ اول و دویم چندان تعریفی نداشت پردهٔ آخر که رقص بود و در دست هر زن رقاصهٔ یك آناناس و کلاه آنها شبیه به آناناس ولباسشان بطرح میوهٔ آنا ناس بود آمدند بازی ورقص کردند بی تماشا نبود در پردهٔ آخر از زمین یك تختی بیرون آمد در حالتی که دختری بسیار وجیه روی تخت ایستاده واطراف سر و صورت او از تابش چراق مانند خورشید رخشان وچراقها بانواع الوان تعبیه شده بود بسیار تماشا داشت در مابین پرده ها که می افتاد میرفتیم در بالکن بزرگی که بکوچه نگاه میکرد گردشی کرده بتیاتر برمیگشتیم بعد از اتمام بازی آمدیم بمنزل شام خورده استراحت کردیم

(روز سه شنبهٔ چهاردهم جمادی الاخره)

امروز روز عید مولود ماست صبح یك دسته موزیکانچی رئیس وزرای مجارستان فرستاده بود در جلوعمارت ماروبروی رود خانهٔ دانوب موزیك بسیار خوبی زدند جناب اشرف صدر اعظم یك هزار تومان برسم تبریك عید تقدیم نمودند وزیر دربار مبلغی اشرفی صورت خودمان را که از طهران آورده بود تقدیم داشت وزیر همایون هم یك حلقه انگشتری الماس طرح جدید کار لندن پیشکش نمود نهار را درمنزل خوردیم تلگرافهای تبریك از سلاطین اروپ و ولیعهد خودمان و سایر رجال وعلمای ایران رسیده بود همه را جواب دادیم طرف عصری رفتیم بالای کوه بودا پست که شهر پست واقع است جناب اشرف صدر اعظم وعلاء الملك در کالسکهٔ ما بودند گردش کاملی کرده مراجعت بمنزل نمودیم وشب به تیاتر رفتیم چند پرده بود چیز تازهٔ نداشت در مراجعت شام خورده استراحت کردیم امشب وزیر دربار و دکتر ادکاك با شخص انگلیسی که در رکاب است با راه آهن بشهری که دو ساعت مسافت ببودا پست دارد رفته اند که مادیان خوب تحصیل وابتیاع کنند فردا مراجعت خواهند نمود

(روز چهار شنبهٔ پانزدهم جمادي الآخر)

صبح برخاستیم جای خورده دو ساعت از آفتاب گذشته سوار کالسکه شده از خیابانها و کوچه های خوب بودا پست گذشته رفتیم بکارخانهٔ تفنگ سازی شهر بودا پست در کالسکهٔ ما جناب اشرف صدر اعظم و وزیر همایون وناصر السلطنه بودند کارخانه در آخر شهر واقع است درجلو کارخانه رئیس فابریك وجمعي از اجزأ کار حاضر بودند قوام السلطنه رئیس کارخانه را معرفی کرد او خطابهٔ در تشکر ورود ما بعرض رسانید بعد داخل کارخانه شدیم خیلی بزرگ ووسیع است همه جارا گشته ماشینها ودستگاهها را بدقت ملاحظه نمودیم درسر هر

دستگاهی یك قسم از اسباب تفنگ ساخته میشود مثلا یك جا لوله یك جا چخماق یك جا بستهای تفنگ یك جا قاب وسایر لوازم آن ساخته میشود بعد بجای دیگر رفتیم که این اسبابهای مختلف را عمیزین نشسته امتحان میکنند که بی عیب ونقص باشد بعد در محل دیگر آنهارا بهم متصل نموده تفنگ را تمام مینمایند وپس از اتمام چندین عمیز دیگر در اطاق دیگر تفنگها را امتحان نموده به نشانهای معین تیر میاندازند اگر نشانه را زد وصحیح وبی عیب بود دولت قبول میکنند واگر نقص دارد رد میکنند وهرچه تفنگ بی عیب است که از چندین محل امتحان گذشت و عمیزین مهر مخصوص زدند آنها را در اطـاق دیگر مامورین دولت در صندوقها گذارده می بندند وبمخزن ذخایر حربیهٔ دولت میبرند درآخرهم بجائی رفتیم که آهن را درآنجا آب مینمایند که تفنگ از آن ریخته وساخته میشود این کارخانه به شش کرور تومان پول ایرانی تمام شده است وهرروزی سیصد وپنجاه عدد تفنگ تمام شده بیرون میاید وماشین بخار آن قوت پانصد اسب دارد یك ماشین بخار یدکی هم دارد که آن نیز زور پانصد اسب دارد ودر صورت لزوم آنرا هم بکار میـاندازند که در این صورت که هر دو ماشین کار کنند روزی هفتصد قبضه تفنگ از کارخانه بیرون خواهد آمد خیـلی کارخانهٔ معتبر خوبی است بعد از تماشای کامل مراجعت بمـنزل شد نهار خورده عصر هم رفتیم بطرف پارك وجنگل اینجا گردش کردیم الحق جای بسیار خوب باصفائی است گلکاری که در اینجا دیدیم در پارك وجنگل ویادیس هم دیده نشد بعد بمنزل مراجعت کرده شب را بتیاتر رفتیم چندین پرده بالا رفت همه رقص بود ودو یك پرده هم قصهٔ یوسف وزلیخا بود وهمان حوض وفواره های الوان که از تابش الکتریك متلون بالوان مختلفه میشد ودر سفر سابق دیده ونوشته بودیم باز دیده شـد ساعت ده بمنزل آمده شام خوردیم یکدسته موزیکانچی بحارستانی در پای عمـارت منزل ما مشغول نواختن بودند وزیر دربار هم دراینوقت باترن بخار از راه رسیده بحضور آمد بعد ازملاقات او استراحت کردیم

(روز پنجشنبه شانزدهم جمادی الاخره)

امروز صبح که از خواب برخاستیم قوام السلطنه بحضور آمده عکس دخترهای آرشیدوشس فردیناند را که برحسب وعدهٔ خود برای ما بتوسط او فرستاده بود بحضور آورد بعد عکس بزرگ پرنس بلغارستانرا وزیر دربار بحضور آورد قدری بااو صحبت داشتیم چند صندوق از بارهای ما عقب مانده وتا امروز نرسیده بود گفتیم موثق الملك وقوام السلطنه بمـانند تا از عقب بیاورند در این بین خبر آوردند که رسید وزیر همایون را خواستیم بنوشتن روز نامـهٔ

سفر مشغول شد بعد نهار خوردیم عصری سوار شده بهمان جنگل وپارك ومحل گلکاری که دیروز رفته بودیم رفته گردش کردیم بسیار جای با صفائی است ظهیر الدوله وعلاء الملك همراه ما بودند قدری گردش کرده مراجعت بمنزل نمودیم شب بعد از شام خواستیم باز بتیاتر برویم بعد فسخ عزیمت کرده استراحت نمودیم ابتدا بواسطهٔ هوای اطاق درست خوابمان نمی برد قدری طول کشید تا درست استراحت کردیم

روز جمعه هفدهم شهر جمادی الاخره

امروز صبح چند دستخط و تلگراف نوشتیم امروز باید بسلامت از بودا پست بطرف طهران حرکت کنیم وبسرحد اطریش وروسیه از پت ولاچسکی عبور کرده به باد کوبه و آقستفا وایروان ونخجوان وطرف تبریز انشأ الله برویم خبر کرده ایم حاجب الدوله با حرمخانه وسایر ملتزمین اردوی ما که در تبریز هستند غره رجب در سرحد کنار ارس حاضر باشند و امروز از صبح زود همراهان مشغول جمع آوری اسباب وتهیهٔ حرکت هستند ودرهوتل هونگریا از فرنگی وایرانی متصل در حرکت و آمد وشد میباشند اشخاصی که اسباب فروخته وطرف حساب وغیره هستند یا با ایرانیها آشنائی دارند وداع میکنند جمعیت وازدحامی است در ساعت یازده صبح که یکساعت بظهر مانده بود حرکت کرده آمدیم به گار راه آهن از هوتل تا گار همه جا طرفین راه اهالی شهر ایستاده هورا میکشیدند واظهار مهربانی می نمودند واقعاً در تمام خاك اطریش وخصوصاً در بودا پست بسیار خوش گذشت واهالی از آداب انسانیت هیچ فرو گذار نکردند مردمان اطریش ومجارستان خیلی با ادب و مهربان هستند خلاصه بگار راه آهن رسیده داخل ترن شدیم اگرچه رسماً مسافرت نمیشود ولی اعلیحضرت امپراطور اطریش چنانکه پیش هم اشارة کردیم از فرط دوستی ترن مخصوص خود شان را همان طور که سابق بود قدغن کرده اند حاضر کرده اند حاضر کنند که مارا تا سرحد اطریش برسانند بعضی سفرای ماهم که تا اینجا در رکاب ما بودند مثل علاء الملك و مؤید السلطنه ومفخم الدوله از اینجا مرخص شدند که بمحل مأموریت واقامت خود بروند کنت آنطوان خان هم که با ظهیر الدوله آمده بود مرخصی گرفت که تا یکماه دیگر بماند و بعد خواهد آمد بعد ترن حرکت کرد نهار را در ترن خوردیم بعد از نهار قدری بصحبت بانوکرها مشغول گشته بعد نماز خواندیم وشکر وحمد الهی را بجا آوردیم که سفری باین بزرگی وطول مدت نموده ولله الحمد کمال صحت مزاج حاصل است هم در تمام ممالك اروپ خوش گذشته و در تمام پای تخت های دول معظمهٔ متحابه سلاطین عظیم الشأن ورؤسا ملل

نهایت مهربانی را نموده اند وهم بفضل الله تعالی مملکت ایران در نهایت نظم و آسایش و ارزاق رو بفراوانی و ارزانی گذاشته است و عنقریب انشاالله وارد سرحد خواهیم شد نزدیك غروب وزیر همایون را خواسته روز نامه امروز را تقریر فرمودیم نوشت. بعد از غروب نماز خوانده شام خوردیم در ساعت نه که سه ساعت به نصف شب مانده بود ترن ایستاد وما استراحت کردیم

)—•(روز شنبه هیجدهم جمادی الاخره)•—(

امروز صبح در ساعت شش بعد نصف شب که تازه آفتاب طلوع کرده بود ترن حرکت کرد این محلی که دیشب ترن متوقف بود موسوم به (زلفاج) است وتمام شب را تا صبح اینجا باران آمده بود امروز هوا خیلی سرد بود راه امروز از کوهستان مرتفعی که از نقاط لهستانی قسمت اطریش است میگذرد واینجاها ییلاقات خیلی سرداست بخصوص حالا که نیمهٔ میزان وفصل پائیز است تادیروز که در بوداپست بودیم دراین طرفهای فرنگستان اثری از پائیز نبود ولی از دیروز هوای بوداپست هم بهم خورد هوا تیره شد و آثار پائیز وسرما بروز کرد بارندگی وسرمای اینجاها هم که فوق العاده است ولی ترن در کمال سرعت وخوبی میرفت و باران هم در نهایت شدت می بارید از میانهٔ کوههای زیاد وجنگل وچون میگذشتیم به آبادیهای مختلف میرسیدیم اهالی اینجاها اکثر یهودی هستند واز سیمای آنها پیدا است که یهودیهای کثیفی هستند نهار را در ترن خوردیم جناب اشرف صدر اعظم ووزیر دربار بحضور آمدند قدری با آنها صحبت وفرمایش نموده وقدری نوشتجات خواندیم ونوشتیم دیگرکاری نداشتیم و متصل بتماشای صحرا مشغول بودیم و گاهی بانوکرها صحبت میداشتیم امروز از پنج تونل خیلی طولانی گذشتیم واغلب راه کوه ودره های باصفا بود در ساعت پنج وسه ربع بعد از ظهر که تقریباً بعد از غروب آفتاب بود وارد سرحد اطریش شدیم که تا (پت ولاچسکی) ده دقیقه راه است باران هم باز می آمد همینکه بگار راه آهن رسیدیم دیدیم درجلو گار (امیرال آرسنیف) مهماندار اعلیحضرت امپراطور روس وارفع الدوله وزیر مختار خودمان و (مسیو کاشخانفسکی)و (کانل ژیکوویچ) و (بلکار) وسایر مهمانداران تا اینجا باستقبال آمده وحاضرند امیرال وسایرین را به ترن خودمان خواستیم بحضور آمدند از دیدن امیرال خیلی خوشوقت شدیم زیرا که مرد بسیار محترم با ادب درست معقولی است اول که اورا ملاقات کردیم پیغامات باعلیحضرت امپراطور را که اظهار مهربانی نموده وجویای سلامت ما شده بودند رسانید ماهم تلگرامی که حاضر کرده بودیم باعلیحضرت امپراطور مخابره نمائیم دادیم که درهمان حال مخابره

نمایند بعد از امیرال احوال پرسی کردیم وترن حرکت کرد بسرحد روسیه که پت ولا چسکی است رسیدیم آنجا از ترن اطریش پیاده شده از وسط گار گذشته داخل ترن اعلیحضرت امپراطور روس که برای سواری ما فرستاده اند شدیم واین همان ترن است که وقت آمدن سوار شده بودیم بسیار ترن خوبی است طول سالونی که ما منزل داریم هفت ذرع و عرضش دو ذرع ونیم است بقدر دو سه ساعت طول کشید تا حمل ونقل بارهای ما وهمراهان را از ترن اطریش بترن روس نمودند قوام السلطنه وزیر مختار ما هم که در اطریش مقیم است از اینجا مرخص شده با ترن اطریش برگشت وما شام را در ترن روسها خورده استراحت کردیم چون امشب باید درست ملتزمین وهمراهان جابجا شوند اول صبح ترن حرکت خواهد کرد

﴿ روز یکشنبه نوزدهم جمادی الاخره ﴾

امروز صبح وقتی از خواب برخاستیم ترن حرکت کرده میرفت امروز هم باران می آمد و هوا ابر ومه وسرد بود آثار پائیز کاملا بروز نموده ولی ترن در کمال گرمی و راحتی بود بهر شهر و آبادی که میگذشتیم حکام عرض راه با صاحبمنصبان وسرباز وموزیك نظامی بطریقیکه در دو سفر سابق از روسیه گذشتیم حاضر بودند وامیرال آنها را معرفی نموده اظهار التفات میشد وبعد ترن حرکت میکرد و میرفتیم ماناهار را در ترن میخوردیم اما ملتزمین وهمراهان وقت ظهر ووقت شام که هشت ساعت بعد از ظهر باشد در استاسیونهای مخصوص عرض راه که قبل از وقت اطلاع داده وخبر کرده اند پیاده میشوند شام و نهار میخورند وبقدر دو ساعت ترن توقف نموده بعد حرکت میکنند خلاصه امروز تا شام وقت را همینطور در ترن گذرانیدیم وشب راهم درترن خوابیدیم ولی امشب هم ترن ایستاد که صبح حرکت کند

﴿ روز دو شنبه بیستم جمادی الاخره ﴾

امروز باز ترن دو ساعت شش بعد از نصف شب که تقریباً مقارن طلوع آفتاب است حرکت کرد از خواب که برخاستیم جناب اشرف صدر اعظم را خواستیم فرمودیم به امیرال بگویند قرار بدهند دیگر ترن شب توقف نکند زیرا که باید زود تر بباد کوبه وبعد بسرحد ازس برسیم چرا که خبر کرده ایم تمام نوکرها درغرهٔ رجب در سرحد حاضر باشند جناب اشرف صدر اعظم رفتند وهمینطور قرار دادند که ترن شب وروز راه برود تا انشاالله زود تر برسیم تمام روز را در ترن باز بصحبت و گذرانیدن وقت مشغول بودیم خبر ومطلب تازهٔ نداریم مگر اینکه بهر استاسیون وشهری که میرسیم برسم معمول موزیك وتشریفات وحکومت

بلدیه و نان نمک وسایر مراسم احترامیه حاضر و موجود است در ساعت ده شب خوابیدیم وترن میرفت

(روز سه شنبه بیست و یکم جمادي الاخره)

امروز صبح که برخاستیم معلوم شد دیشب از یك پل طولانی گذشته ایم که در آن وقت خواب بوده ایم امین حضرت بیدار بوده ودیده است عرض میکرد خیلی طولانی بود تقریباً در نزدیکی شهر (یکاطری نوسلاو) بوده است اسم پل (دنیپر) وطول آن یکربع ورس روسی است که دویست وپنجاه ذرع باشد این پل برروی رودخانه (دنیپر) کشیده شده وموسوم باسم رودخانه است اتفاق دیگری که دیشب افتاده وامروز شنیدیم این است که وقتی ترن ما جهت خوردن شام ایستاده بود یك ترن دیگر هم ازاراه رسیده در پهلوی ترن ما ایستاده بود یکنفر خواسته بود از زیر ترن رد شود باین طرف بیاید در این بین ترن حرکت کرده چرخ واگون از روی کمر اومیگذرد واورا دونصف کرده فوراً تلف میشود صبح که ما تفصیل را شنیدیم محض اینکه چنین اتفاقی در موقع گذشتن ما روی داده است گفتیم امیرال آرسنیف را حاضر کردند بتوسط او چهار صد منات بورثهٔ مقتول دادیم امیرال خیلی اظهار امتنان کرد بعد حرکت کردیم تاغروب ترن در حرکت بود و غیر از محل نهار که اندکی می ایستاد تا همراهان نهار میخوردند دیگرجائی توقف نکرد وقت مغرب بشهر (تغان روق) رسیدیم این شهر قدیمی است پنجاه وپنجهزار نفر سکنه دارد اینجا تشریفات رسمی باجنرال (مژوروی سیف) حاضر شده بود بقدر یکربع ساعت ترن توقف نموده حرکت کرده مدتی رفته در ساعت هفت ونیم که تقریباً دو ساعت از شب گذشته بود رسیدیم بشهر (روستوف) قبل از وصول بشهر از روی رودخانهٔ (دن) گذشتیم خیلی رودخانهٔ طولانی است یکدفعهٔ دیگر هم وقت رفتن به ورشو از روی این رودخانه عبور کرده ایم آن دفعه روز بود وحالا شب است شهر (روستوف) در کنار این رودخانه واقع است وخانها وعمارات شهر که طبقات عدیده است ودر هر طبقه چراغهای زیاد روشن است وشعاع چراغها در رودخانه منعکس شده خیلی قشنگ و باتماشا است روی پل واطراف رودخانه هم چراغ زیادی است ازروی رودخانه عبور کردیم و در گار راه آهن ترن ایستاد حاکم شهر وغیره بادستهٔ قزاق وموزیك در جلو ترن ایستاده بودند از ترن پیاده شدیم جناب اشرف صدر اعظم باامیرال آرسنیف آنها را معرفی کردند از آنها احوالپرسی وتفقد شد وتا آخر صف نظام رفتیم آنها هم از حضور ما عبور نمودند بعد مراجعت براه آهن کرده دروا گون خودمان ایستاده تماشا میکردیم همراهان تماماً برستوران گار رفته شام (خوردند)

میخوردند و بقدر ساعتی که گذشت شامشان تمام شده به ترن آمدند وحرکت کردیم وزیر همایون عرض کرد موسیو خانی اعتبار السلطنه عموی ناصرخاقان که در خراسان از طرف وزیر دربار رئیس جنانی است ووزیر همایون هم ریاست پست خراسان را باو سپرده است وشخص کافی است از راه عشق آباد باینجا آمده وحالا در ترن منزل وزیر همایون است اسد خان پسر مرحوم میرزا محمد علی خان کاشانی هم که در ولایت قفقاز بوده باینجا آمده باوهم سفارش فرموده بودیم چند اسب ومادیان برای ما بخرد خریده وحاضر کرده آمده است تفصیل را عرض کند اورا بحضور خواستیم بعضی سفارشات و دستور العمل باو داده شد که اسب ومادیانها را از راه باد کوبه ورشت بطهران بفرستد بقدر یك استاسیون که راه آمدیم آنوقت ما شام خوردیم واستراحت کردیم اجلال الدوله هم از طهران که آمده که بطرف فرنگستان برود اینجا بحضور رسید و بعضی عریضه جات از شعاع السلطنه آورده بود تقدیم داشت ومرخص شده رفت جمعیت (روستوف) یکصد وچهل و پنجهزار نفر است که از این جمله بیست و پنجهزار نفر تبعهٔ خارجه از ایرانی وعثمانی وغیره هستند

(روز چهار شنبهٔ بیست ودویم جمادي الآخره)

وقتی ازخواب بیدار شدیم ترن حرکت کرده میرفت تاوقت ظهر بجهت نهار ایستاد همراهان رفتند در استاسیون نهار خوردند ماهم در واگون صرف نهار کردیم ساعتی بعد ترن حرکت نمود وما مشغول تماشای صحرا وغیره بودیم وقت غروب ناصرالملك ووزیر همایون را خواسته قدری با آنها صحبت از تبریز و زمان قدیم داشتیم در این بین ترن ایستاد وشاهزاده محمد رضا میرزا دائی شعاع السلطنه از طهران باعرایض شعاع السلطنه رسید از خبر سلامت شعاع السلطنه خوشوقت شدیم قدری با او صحبت داشته بعد باتفاق وزیر دربار وسایرین رفتند در این استاسیون شام بخورند یکدسته سازندهٔ قفقازی که نوای ایرانی مینواختند با کمانچه وطنبك و دایره وغیره در طرف دست راست ترن ما مشغول شدند بساز زدن قدری فاصله پشت سر آنها هم چند نفر روسی با زنهای خودشان میان صحرا مشغول برقص روسی بودند و چگو میزدند چراغ نفطی زیادی هم بطور مشعل سر چوب کرده بجهت خودشان روشنائي قرار داده بودند دست چپ واگون هم دوطرف سالدات وسر باز ایستاده موزیك هم میزدند بعد که ملتزمین شام خورده آمدند ترن براه افتاد یکساعت ونیم به نصف شب مانده خوابیدیم آن استاسیون که دیشب در آنجا شام خوردیم تا ولاد قفقاز هیجده ورس مسافت داشت از نزدیکی آنجا گذشتیم

(روز پنجشنبه بیست وسوم جمادی الاخره)

امروز باید وارد بادکوبه بشویم دیشب وقتی که خواب بوده از قبه و گنجه گذشته ایم وقتی بیدار شدیم نزدیك شهر دربند معروف بودیم صحراها سبز وپرعلف وخیلی باصفا بود اشجار جنگلی تك تك هم هست شهر قدیم دربند روی تپه واقع است ولی شهر تازهٔ قشنگی دوسه پای تپه در جلگه بنا کرده اند که خیلی خوب خواهد شد والان عمارات آرامی سازند علت اینکه این شهر را دربند میگویند این است که در اینمحل از یکطرف دریا واز طرف دیگر رشتهٔ کوه بزرگ قفقاز بهم نزدیك شده است بطوریکه زمین صاف فاصلهٔ میانهٔ دریا وکوه تقریباً زیاده از دو سه هزار ذرع نیست واین شهر دربندرا در میانهٔ این زمین بنا کرده اند که از یکطرف شهر متصل بکوه واز طرف دیگر پیوسته بدریاست ودر زمان قدیم که کشتی بخار نبوده ووضع حرکت ومسافرت وارد وکشی صعوبت داشته است و گذشتن از کوه قفقاز مشکل بوده از دریاهم که کشتی نداشته اند که بحر پیمائی کنند ناچار میبایستی از این محل دربند بگذرند وقتی این شهر بنا شده است بجهة جلوگیری شئون خارجه ومنع عبور به آن طرف خیلی محل اهمیت بوده است ودر حقیقت دربند محکمی بوده حدود واطراف این شهر مراتع خوبی هم هست علف وحاصل زراعت واشجار ومیوه جات وارزاق همه چیز موجود است ترن در این شهر بقدر بیست دقیقه ایستاد جمعیت زیادی از مسلمان وارمنی تبعهٔ ایران وغیره بود همه قسم آدمی دیده شد بعد از آنجا حرکت کرده در ساعت دوازده رسیدیم به استاسیون (خاچماس) آنجا ترن ایستاد نهار خوردیم بعضی معارف ومعتبرین ایرانیها مثل میرزا عبد لرحیم طالبوف معروف که بسیار مرد فهیم آگاهی است و کتابها تصنیف وتالیف کرده وحالا خیلی پیر شده است وحاجی محمد باقر تاجر باشی ایران در قفقازیه که وقت رفتن ما بفرنگ بخراسان رفته بود وحالا آمده است با بعضی قونسولهای خودمان که اینجاها مأموریت دارند بحضور رسیدند بعد از یکساعت توقف از اینجا حرکت کردیم یك مقداری راه که آمدیم صحرا و کوه خشك وبی سبزه بود بعینه مثل کوهها طرف ایران بعضی جاهای صحرا هم از دور دهات دیده میشد ولی خیلی کم آبادی است وقت غروب چون خیلی در راه آهن خسته وکسل شده بودیم رفتیم بامنزل وزیر دربار قدری صحبت داشته خودمان را مشغول کردیم بعد نزدیك بورود بادکوبه شده آمدیم بواگون خودمان از پنجرهٔ ترن نگاه میکردیم چراغهای عمارات بادکوبه وفارها (برجهای چراغ بحری) که در دریا ساخته اند از دور نمایان شد اما باد وطوفان سختی شده بود که نمیشد پنجره را باز کرد در این بین جناب اشرف صدر اعظم وامیرال وسایر مهماندارها

(آمده)

آمده عرض کردند که نزدیك است بگار برسیم ماهم حاضر شدیم حاکم باد کوبه هم از گنجه تا اینجا همراه است وقتی بگار راه آهن رسیدیم که روسها (واگذال) میگویند جماعت زیادی از مسلمانهای تبریزی وداغستانی رغیره وغیره در گار ایستاده بودند سرباز احترام و موزیك ولوازم تشریفات نیز تماماً حاضر بود از ترن پائین آمده تا آخر صف سرباز رفته بعد باطاق مخصوصی که معین کرده بودند رفتیم قدری مکث کرده معارف ایران از علماً وسادات وتجار وارامنهٔ طایفهٔ طومانیانس حاضر بودند ناظم الملك جنرال قونسول تفلیس وقفقازیه هم با اجزای قونسولگری وغیره بحضور آمده آنها معرفی کردند بعد از چند دقیقه توقف عرض کردند کالسکه حاضر است همینکه بیرون آمده سوار شدیم دیدیم باد سختی میوزد اگرچه در بین راهم باد می آمد اما چون ترن محفوظ ومظبوط بود اثر نمیکرد اینجا خیلی سخت است بطوریکه چراغهای شهر که برای ورود ما چراغان شده است وبیرقهای الوان وطاقهای نصرت که زده اند اغلب را باد خاموش وخراب کرده ومیکند اگرچه دوساعت متجاوز از شب رفته وهوا تاریك است وشهر دیده نمیشود اما پیدا ومعلوم است که خیلی تشریفات برای ورود مافراهم نموده اند وجمعیت مسلمانی وغیره در اطراف کوچه ها وخیابانها زیاد است هر کس امشب در دریا باشد از این باد وطوفان خیلی صدمه باو وارد می آید از گار راه آهن تامنزل بیست دقیقه راه بود همینکه بمنزل رسیدیم درجلو عمارت عالی که خانهٔ طومانیانس است و خودشان ساخته و باشاه وبیرقهای الوان وقالی وقالیچه وچراغهای زیاد زینت داده وروشن کرده بودند پیاده شده از پله های زیاد بالارفتیم این عمارت چهار مرتبه است مادر مرتبهٔ سوم آن منزل داریم اطاقهای بسیار خوب منقح دارد مثل عمارات فرنگستان است تمام پرده ها ومحترمین تجار طایفهٔ طومانیانس حاضر بودند بهر یك اظهار التفات واحوالپرسی نموده بعد باطاق مخصوص خودمان رفته راحت کردیم واقعاً طایفهٔ طومانیانس بسیار مردمان درستکار وتجار امین معتبری هستند اغلب ملتزمین ماهم در همین عمارت منزل دارند مگر وزیر دربار ووزیر همایون ومهندس الممالك وناصر خاقان که در منزل فرج بیك داماد مرحوم میرزا محمد علی خان کاشانی که در اینجا خانه دارد واصلا ایرانی وحالا از معتبرین ومتمولین باد کوبه است ویکنوع قبول عامهٔ دارد دعوت داشتند وزیر دربار بعد از شام مراجعت نموده در همین جامنزل کرد ولی وزیر همایون وسایرین آنجا ماندند که روزها در حضور ما بودند وشبها بمنزل مشار الیه میرفتند شب را چون خسته بودیم زودتر شام خورده استراحت نمودیم (شهرها ومنازل واستاسیونهائی که از (ولاچسکی) تا باد کوبه) دیده واز آنها گذشتیم از اینقرار است) (ولاچسکی در اینجا شام صرف شد) (ژمیرنکا صرف نهار شد) (پیروزلا

شام صرف شد) (لوباشیوکا) (الیزابت گراو سی هزار نفر جمعیت دارد ومردمانش خوشگل اند در اینجا صرف نهار شد) (زنامنکا) (دولنکایا) (دولکنطسو و صرف شام شد) (بوژی دارو کا) (یکاطری نوسلاو) (سنلنکوو) (اولیانوفسکا) (خارطیسیسکی صرف نهار شد) (اوسپنسکایا) (تفان‌دوق) (روستوف شام صرف شد) (طخورطسکایا) (قاوقاز سکایا) (ملنیرالنیاوادی نهار) (پیلاق شام) پطروفسکی) (دوبند) (خاچماس نهار) (یالاما) (بالاجار) (باد کوبه)

(روز جمعه بیست وچهارم جمادی الاخره)

امروز توقف در باد کوبه است صبح عبدالملیخان مؤتمن حضور پیشخدمت خودمانی که از راه رشت وانزلی باستقبال آمده است اینجا بحضور رسید از حالات طهران وغیره پرسیدیم عرض کرد همه جا امن و منتظم است وهمه انتظار ورود مارا دادند تلگراف بطهران و تبریز از ورود خودمان بباد کوبه نمودیم بعد جناب اشرف صدر اعظم آمده عرض کردند پرنس (کالنسین) فرمانفرمای کل قفقازیه که در تفلیس متوقف وباد کوبه هم جزو حکومت اوست مخصوصاً بحکم اعلیحضرت امپراطور روس تا اینجا باستقبال وملاقات ما آمده است فرمودیم پرنس را بحضور آوردند ملاقات کردیم مرد قوی بنیهٔ بافراست خوش روی عاقلی است قدری صحبت داشتیم مراجعت نمودند که فردا بهمراه ما تا (آقستفا) آمده از آنجا به تفلیس بروند تمام اعیان و کدخدایان شهر باد کوبه هم بحضور آمده سه مجموعه نان ونمك هم چنانکه رسم است کدخدایان برای امپراطور می آورند برای ما آوردند فرج بیك هم بحضور رسید ونسبت باو اظهار التفات شد شش قبضه تفنگ بسیار ممتاز هم اعلیحضرت امپراطور برای ماهدیه فرستاده بودند اینجا آوردند وپذیرفتیم بسیار تفنگهای خوبی است درجلو اطاقهای منزل ما بالکنی است که بخیابان و کوچه نگاه می کند ودریا هم از آنجا پیدا است رفتیم در جلو بالکن قدری تماشا کردیم جمعیت زیادی از سکنهٔ باد کوبه که اغلب آذر بایجانی وشیروانی وقراباغی هستند وتبعهٔ ایران محسوب میشوند در کوچه ایستاده متصل صلوات میفرستادند و هورا میکشیدند از اینجا شهر ودریا خوب دیده میشود در این شهر بواسطهٔ نبودن آب خوب وبدی خاکش که بانفط آلوده است درخت نیست مگر قلیلی که خیلی بدقت وزحمت نگاهداشته اند هوای باد کوبه هم تعریفی ندارد زیرا که هم بواسطهٔ مجاورت دریا رطوبت زیاد دارد وهم بسبب معادن نفط از تمام درو دیوار وخاك آنجا بوی نفط می آید اما بواسطهٔ عمل تجارت نفط واینکه بندر معتبری است که بهمه جای سواحل بحر خزر از اینجا میروند خیلی آباد ومعمور

(شده)

شده وبهتر هم خواهد شد امروز بعد از ظهر قرار داده ایم بتماشای معدن نفط برویم قبل از ظهر هم بعضی شاگردان که از ایران بجهت تحصیل در مدارس فرنگستان خواسته بودیم که بهمهٔ پای تختهای معتبر تقسیم کنیم وروانه داریم وزیر امور خارجه فرستاده بود اینجا رسیده جناب اشرف صدر اعظم آنها را بحضور آوردند از جمله دو پسر وزیر بقایا ویك پسر معاون الدوله ودیگران بودند وقرار شد فردا آنها را بطرف فرنگستان ببرند از قراریکه عرض کردند در طرف گیلان هم معدن نفط معتبری پیدا شده است که قابل همه طور کار کردن است مهندس الممالك را که مرخص کرده بودیم از طرف رشت وانزلی بطهران برود وچند قطعه عکس هم بهمراه او برای شعاع السلطنه ووزرا داده بودیم فرمودیم بمعدن نفط هم سری بزند ووضع آنجا را راپورت نموده در ورود بطهران بعرض برساند سردار مکرم هم که در این سفر خوب خدمت کرده است وبجهت کارهای قورخانه مرخصی خواسته بود که از اینطرف بطهران برود یك انگشتری الماس باو مرحمت فرمودیم ومرخص شد که فردا روانهٔ طهران شود خلاصه نهار صرف نموده بعد از قدری استراحت کالسکه حاضر کردند باجناب اشرف صدر اعظم وامیرال آرسنیوف سوار شده رفتیم بطرف معادن نفط بادکوبه وضع شهر بادکوبه ومعادن نفط ودریا از اینقرار است که مینویسیم

این قطعه زمین ساحل بحر خزر که شهر بادکوبه در آنجا بنا شده است غالب جاهای آن دارای منبع نفط است وبهمین علت هیچ گیاهی در آن نمیروید شهر در کنار دریا بنا شده وطرف جنوب آن محل معادن نفط است که سابقاً نفط آنها در روی زمین جاری بوده وحالا بواسطهٔ کثرت کار کردن وبیرون آوردن نفط چشمه ها گود افتاده وچاههای خیلی عمیق در سر هر چشمه کنده اند وروی آنرا بارتفاع بیست سی ذرع پوشیده مانند منجنیقی که روی چاه بگذارند ودر حقیقت سرپوشی است که عمله جات با اسباب تلمبه ودلوهای آهنی بزرگ که بقوت چرخ بخار حرکت میکند دلوها را باطنابهای خیلی قوی داخل چاه کرده نفط بیرون میاورند و در انبارهای بزرگ اطراف چاه ساخته اند انبار می نمایند تا در موقع ضرورت برداشته در چلیکهای نفطی ریخته بولایات وممالك حمل ونقل می کنند واز تجارت نفط منافع کثیره عاید صاحبان معادن وتجار ودولت روسیه میشود ما با کالسکه تا نزدیك معدن فرج بیك رفتیم که چون معدن عمده ایست آنرا تماشا نمائیم اما وقتی که دلو آهنی نفط را از چاه خارج کرده بزمین میریخت که داخل نهرها شده به انبار نفط برود از ترشح نفط بزمین وجریان هوا بارانی از نفط بسر وروی ما میریخت که خیلی متعفن وبدبود لهذا ناچار زودتر از تماشا صرف نظر کرده مراجعت بمنزل نمودیم طایفهٔ تجار طوماپانس که در خانهای آنها منزل داریم بتیاو

مردمانی دوست نجیب خدمتگذاری هستند همه قسم اسباب استراحت ما وهمراهان را در منازل خودشان مهیا ومرتب کرده اند حکومت بادکوبه امشب تشریفات مفصلی برای ما تهیه وترتیب کرده است تمام شهر بادکوبه را چراغانی نموده وتمام اطفال مدارس را بالباسهای قشنگ وکمال نظم وترتیب دسته بندی کرده دسته بدسته با بیرقهای الوان که در دست آنها بود بانواهای خوش وآهنگ مخصوص ملتی که در جلو اعلیحضرت امپراطور عرض میکنند از جلو بالاخانهٔ منزل ما آمده گذ شتند ماهم در بالکن عمارت نشسته تماشا میکردیم جناب اشرف صدر اعظم هم در حضور ما بودند اهالی شهر بادکوبه هم که اکثر مسلمان وآذربایجان وشیروانی وقراباغی هستند پای بالاخانه ایستاده متصل سلام وصلوات میفرستادند خیلی وضع خوشی بود خلاصه نسبت بهریك از اجزأ بلدیه اظهار التفات فرمودیم بعد صرف شام کرده استراحت نمودیم

(روز شنبهٔ بیست وپنجم جمادی الاخره)

امروز باید از بادکوبه حرکت کرده باراه آهن به (آقستفا) برویم واز آنجا بهمان راهی که وقت آمدن از ایران عبور کردیم انشا الله تعالی بسرحد خودمان برویم صبح از اطاق خواب خودمان به اطاق سالون عمارت آمده جناب اشرف صدر اعظم را خواستیم بحضور آمدند قدری ساعتی خلوت کرده پارهٔ فرمایشات بود فرمودیم بعد عرض کردند پرنس (کالتسین) فرمانفرمای قفقاز که نوشتیم باینجا آمده اند ووقت رفتن ما بروسیه در تفلیس نبودند حالا نشان تمثال خودمان را بایشان داده ایم وزده برای عرض تشکر آمده اند ایشان را بحضور خواسته قدری صحبت داشتیم مختصر کسالتی دارند مرخص شده رفتند وقرار شد که نهار را دراینجا خورده بعد از ظهر حرکت براه آهن نمائیم ناصر الملك و ظهیر الدوله هم که وقت آمدن از راه گیلان ورشت آمده بودند حالا هم مرخصی خواستند که از همان راه معاودت بطهران نمایند آنها را خواسته از خدمات شانی در این سفر اظهار رضایت والتفات فرمودیم ومرخص کردیم که فردا بروند بعد نهار خورده یك ساعت بعد از ظهر حرکت کرده رفتیم بهمان گار راه آهن که وقت آمدن وارد آنجا شدیم حکومت بلدیه بااجزا ومعارف شهر وتبعهٔ ایران تماماً دو گار حاضر بودند سوار ترن شدیم پرنس (کالتسین) هم تا (آقستفا) همراه است را ندیم بطرف آقستفا شام را در ترن خوردیم وشب را از شهر گنجه گذشته بودیم بواسطهٔ حرکت ترن درست خوابمان نبرد اواخر شب به آقستفا رسیده ترن تا صبح در آنجا مکث کرده

(روز یکشنبهٔ بیست وششم جمادی الاخره)

امروز از (آقستفا) به (دلیژان) باید رفت صبح برخاسته حاضر حرکت شدیم جناب اشرف صدر اعظم پرنس (کالتسین) بحضور آوردند مرخص شد که بتفلیس برود اظهار رضایت از زحمات ایشان نموده اجازه دادیم بروند بعد امیرال آرسنیف آمده عرض کرد کالسکه های چاپاری حاضر است از ترن پیاده شده لله الحمد بسلامت دوباره بکالسکه های چاپاری سوار شدیم وزرا ندیم در کالسکهٔ ما جناب اشرف صدر اعظم ووزیر دربار بودند نهار را در همان نقطهٔ آبادی اول که بکاروانسرا معروف است خوردیم بعد از نهار بکالسکه سوار شده راندیم بطرف دلیژان وضع تشریفات از سوارهٔ قزاق وغیره بعینه همان تشریفات وقت رفتن است و چون مفصلا همه چیز را نوشته ایم دیگر تکرار نمی کنیم یکساعت بغروب مانده رسیدیم بمنزل که همان عمارت تلگرافخانه وپست است همانجا شام خورده استراحت کردیم

(روز دو شنبهٔ بیست وهفتم جمادی الاخره)

امروز از دلیژان به (آختــا) باید رفت امیرال آرسنیف آمده عرض کرد کالسکه حاضر است سوار شدیم جناب اشرف صدر اعظم هم درکالسکهٔ ما بودند از همان راه سرا بالای دلیژان گذشتیم چون فصل پائیز است آن طراوت وصفای وقت رفتن را ندارد بعضی اشجار هم برگش کمی زرد شده است از سر گردنه که رد شدیم دریاچهٔ (کودجه) پیدا شد بعد از آن اسب عوض کردند از اینجا وزیر دربار در کالسکهٔ ما بود نهار را در راه خورده عصر بمنزل رسیدیم منزل امشب میانهٔ ده (آختــا) است شب را خیلی خسته بودیم شام خورده خوابیدیم

(روز سه شنبهٔ بیست وهشتم جمادی الاخره)

امروز باید بشهر ایروان برویم صبح برخاستیم هوای اینجا خیلی سرداست اینجا دوهزار و ششصد ذرع از سطح دریای کاسپین (بحر خزر) ارتفــاع دارد در استاسیون اول که سوار شدیم جناب اشرف صدر اعظم ووزیر دربار درکالسکهٔ ما بودند در استاسیون دویم امیر بهادر جنگ وموثق الدوله و در استاسیون دیگر وزیر همایون وناصر خاقان ملتزم حضور بودند خلاصه آمدیم همینطور تا بشهر ایروان رسیدیم شب را که وارد ایروان شدیم خیلی خسته بودیم قرار دادیم موثق الدوله فردا از انجا قبل از ما بسرحد ایران رفته ترتیبات ورود مارا بدهد وچون میخواهم در سرحد از جنرال آرسنیف وسایر مهمانداران وصاحبمنصبان روسیه که ملتزم رکاب هستند از طرف ما دعوت شامی بشود باید تهیهٔ لوازم اینکار را بنماید

لهذا او شبانه مرخص شد که صبح زود برود و خودمان فردا در ایروان اتراق داریم که به اوچ کلیسا برویم منزل ماهان عمارات سابق وملتزمین در هوتل نزدیك منزل ما هستند شب زود ترشام خورده استراحت کردیم

(روز چهار شنبه بیست و نهم جمادی الاخره)

صبح که از خواب برخاستیم بحمد الله حالتمان خیلی خوش وسالم بود و دیشب هم خوب خوابیدیم بعد از یك دوساعت جناب اشرف صدر اعظم را خواسته فرمودیم باید بمسجد مسلمانان رفت خبر کردند سوار شده از بازار ایروان گذشته بمسجد رفتیم وضع بنای این مسجد شبیه بمساجد خودمان نیست بلکه ایوان عریضی است که یك گوشهٔ آن محراب و پهلوی آن منبری است که روی منبر را هم چهار طاقی ساخته اند حاجی سید علی آقای ایروانی راهم آنجا دیدیم که آمده بطرف ارض اقدس بزیارت بروند قدری با ایشان صحبت داشتیم بعد خطیب بمنبر رفت خطبه خوانده شاگردهای مدرسهٔ مسلمانان هم بحضور رسیدند اظهار التفاتی با نها نموده بمنزل آمدیم نهار خوردیم بعد از نهار خبر کرده ایم به اوچ کلیسا برویم با کالسکهٔ چاپاری از قراریکه عرض کردند دوساعت راه است از وسط شهر ایروان گذشتیم این شهر بقدر شهر مراغه میشود ده دوازده هزار نفر جمعیت دارد که تقریباً دو هزار نفر آنها تبعهٔ ایرانند مسلمان وارمنی وفرنگی مختلط هستند شرح احوال شهر همان است که سابقاً نوشته ایم رو بترقی گذاشته من بعد خیلی آباد خواهد شد تا یکی دو سال دیگر راه آهن هم بانجا میرسد وخیلی بسرعت آبادی انجا زیاد خواهد شد خلاصه دربین راه از جلو قلعهٔ خرابهٔ که خانهای حسنخان و حسینخان ایروانی بوده است گذشتیم توی آنرا ندیدیم اما امیرال آوسنیف عرض کرد صورت نایب السلطنهٔ مرحوم و محمد شاه مبرور هنوز در آنجا باقی است و دیده میشود بعد رفتیم از کنار رود خانهٔ معتبری گذشتیم که شهر در بلندی و رود خانه در گودی است اطراف ایروان اغلب باغ است انگورستان ومیوه جات خوب دارد از باغات گذشته بصحرا افتادیم وقدری که رفتیم دو باره بیك آبادی معتبری رسیدیم که موسوم به شیرآباد است خالصهٔ دولت روس است واهالی آنجا تمام ارمنی هستند از آنجا که میگذرد باز صحرای خشك است اینجا دویدك واسب سواری که بازینهای قدیمی بود خلیفهٔ اعظم باستقبال ما فرستاده بود به آبادی اوچ کلیسا رسیده ابتدا از جلو مقبرهٔ جرجیس پیغمبر گذشتیم که نزدیك جاده واقع است بعد داخل آبادی اوچ کلیسا میشود ارامنهٔ زیاد اطراف خیابان ایستاده هورا میکشیدند تا جلو درب عمارت اوچ کلیسا از دو طرف راه زن ومرد

ارمنی وایرانی و گرجی وغیره زیاد دیده شد آنجا هم روبآبادی گذاشته است جلو درب اوچ کلیسا کشیشهای زیاد بالباسهای زر بفت زرد که مخصوص تشریفات ولباس اینگونه مواقع است پوشیده وایستاده اطفال زیادی هم در اطراف آنها بودند وچهار نفر کشیش باآن لباسهای زر بفت سر برهنه یك چتر تافتهٔ قرمز زردوزی که چهار پایه داشت در دست گرفته چتررا محاذی بالای سرما میاوردند ومادر زیر سایهٔ چتر بودیم دو کشیش هم درجلو ماجمرهها در دست وعود میسوزانیدند چندین کشیش پیر محترم هم درجلو افتاده راه میرفتند ودر اطراف ما کشیشهای دیگر با اطفال وجوانان خورد سال که پس پانزده وهفده سال بودند بوضع مخصوص ولحن خوشی دعا میخواندند و همینطور ما رفتیم تا رسیدیم بدرب محوطهٔ مخصوص که اوچ کلیسا درمیان آن ساخته شده است آنجا خلیفهٔ اعظم ارامنه که متوقف است باستقبال ما رسید ازاو احوالپرسی کردیم نطق مفصلی در اظهار خوشوقتی وتشکر از ورود ما بانجا ورضایت از طرف عموم ارامنهٔ تبعهٔ ایران نمود ماهم اظهار مسرت از ملاقات ایشان وتوجه ومراقبت مخصوصی که همیشه در حفظ حقوق ارامنهٔ رعیت خودمان داریم فرمودیم بعد داخل اوچ کلیسا شدیم چندان بنای عظیمی نیست اما خیلی قدیم است یکهزار و ششصد سال تمام است که ساخته شده وسنگ اول آنرا حضرت جرجیس پیغوبر گذاشته که با سلاطین آشکانی که پادشاهان ایران بوده اند نسبت و خویشاوندی نزدیك داشته است وسالها در این حدود باسلاطین ارمن نزاع داشته اند آخر آشکانیان از پیش برده وانجاها را تصرف کامل نموده اند باری شرح انجاها در روز نامهٔ سفر شاه شهید کاملا مسطور است بعد رفتیم بخزانهٔ اوچ کلیسا درآنجا خاجهای مرصع زیاد دیده شد زمردهای درشت گرانبها کلاههای کشیشی زردوزی زیاد که بشکل کلاههای قدیم ایران وشبیه بشال کلاه است و بعضی زرینه آلات خوب بود قدری گردش کرده آمدیم بعمارت مخصوص بزرگ قدری در آنجا راحت کردیم از ملتزمین رکاب ما امروز جناب اشرف صدر اعظم ووزیر دربار وارفع الدوله ووزیرهمایون وناصرالسلطنه وامین حضرت همراه بودند خلیفهٔ بزرگ رفتند باجناب اشرف صدر اعظم و امیرال دیدن وملاقات مخصوص نموده بعد با صدر اعظم وامیرال پیش ما آمدند یك قطعه نشان اول شیر وخورشید مرصع وحمایل سبز بایشان دادیم اظهار تشکر نمودند بیرون آمدیم تادم در مارا مشایعت کردند سوار کالسکه شده مراجعت بشهر نمودیم تقریباً نیمساعت از غروب گذشته وارد منزل شدیم در رفتن و برگشتن جناب اشرف صدر اعظم وامیرال ووزیر دربار در کالسکهٔ ما بودند شب را در ساعت دوونیم از شب گذشته شام خوردیم وزیر همایون در وقت شام روز نامهٔ سفر را میفرمودیم ومینوشت بعد از شام خوابیدیم

(روز پنجشنبه سلخ جمادی الاخره)

امروز باید از ایروان به (باش نوراشین) برویم صبح درساعت شش بعد از نصف شب که نزدیك طلوع آفتاب بود از منزل حرکت کردیم امیرال (آرسنیف) و (کنت تیز حوض) حاکم ایروان وصاحبمنصبان لشگری و کشوری اینجا باسرباز و قزاق زیادی حاضر بودند با کمال تعظیم واحترام ماوا حرکت دادند وبعد از سوارشدن شلیك تفنگ زیادی سربازان نمودند وقت خارج شدن از شهرهم قزاقها چند تیرتوپ انداختند راه وآبادیها همان است که وقت رفتن در روز نامه نوشته ایم بقدر دو ساعت ونیم راه که آمدیم رسیدیم بجا پارخانه (قرلو) آنجا نهار خوردیم تا اینجا جناب اشرف صدر اعظم ووزیر دربار در کالسکهٔ مابودند بعد از نهار که روانه شدیم وزیر همایون وناصر خاقان در کالسکه ملتزم حضور بودند دو استاسیون دیگرهم اسب عوض شد در استاسیون دیگر وزیر دربار و وزیر همایون را در کالسکه بحضور خواستیم یك ربع ساعت بغروب مانده وارد باش نورا شین شدیم همانجا که وقت رفتن منزل کرده بودیم که خانهٔ خلیل خان پسر اسمعیل خان است منزل نمودیم خلیل خان جوانی معقول ودر لباس قزاقی است شب را چون خسته بودیم زود ترشام صرف نمودیم بعضی خوراکهای خوب ایرانی هم والدهٔ خلیل خان برای ما تهیه کرده بود آوردند صرف شد دو ساعت به نصف شب مانده خوابیدیم

(روز جمعه غرهٔ رجب المرجب)

امروز باید از باش نوراشین به نخجوان برویم صبح زود که هنوز هوا تاریك ومدتی بطلوع آفتاب مانده بود از خواب بیدار شده برخاستیم وساعت نه بعد از نصف شب حاضر حرکت شده امیرال آمد وحرکت نمودیم جناب اشرف صدر اعظم و وزیر دربار در کالسکهٔ مابودند ودر بین راه با جناب اشرف صدر اعظم صحبت های متفرقه در امور راجعهٔ باصلاح حال رعایا واهالی مملکت خودمان میداشتیم اینجا نهار صرف کردیم اسب هم عوض شد در استاسیون سوم که رسیدیم قدری مکث کردیم از دور تماشای کوههای ایران را که از اینجا پیداست مینمودیم کوههای سلطان سنجر را که میانهٔ قراداغ ومرند واقع است وورود خانهٔ ارس هم از پای آن میگذرد میدیدیم واز اینکه بحمد الله تعالی این سفر تمام شده نزدیك بخاك ایران رسیده ایم خیلی خوشوقت بودیم وشکر الهی را بجامی آوردیم وباوزیر دربار که در کالسکه حضور ما بود صحبت میداشتیم تا رسیدیم به نخجوان وضع اینجا همان است که وقت رفتن نوشته ایم مگر اینکه منزل مارا تغییر داده در خانهای کلبعلی خان قرار داده اند که پیر مرد یست

هشتاد ساله و با سلامت مزاج لباس رسمی پوشیده در جلو راه ما حاضر بود خیلی خانهٔ خوبی دارد مرتفع وخوش منظر است وبرود خانهٔ ارس نگاه می کند اگرچه قدری فاصله دارد اما رود خانه پیداست بعد از ورود بمنزل نماز خوانده راحت کردیم شب بعد از شام آتشبازی خیلی خوبی هم کردند

(روز دو شنبه دویم شهر رجب)

امروز انشأ الله تعالی باید بسلامت وارد کنار ارس وجلفاي خاك ایران بشویم صبح زود از خواب برخاستیم جناب اشرف صدر اعظم را خواستیم بحضور آمدند قدری با ایشان در ترتیبات ورود وغیره صحبت وفرمایش کردیم بعد امیرال آرسنیف آمده عرض کرد کالسکه ها حاضر است از عمارت بیرون آمدیم اسمعیل خان نخجوانی که در حقیقت صاحب منزل وپیر مردی قدیمی است وحالا در خدمت دولت روسیه مستخدم است وپسرهای رشید خوبی دارد حاضر بود با واظهار التفات کردیم ومرخص شد سوار کالسکه شدیم جناب اشرف صدر اعظم و وزیر دربار در کالسکه باما بودند راندیم وسط راه در یك استاسیون اسب عوض کرده از آنجا ملتزمین همه لباس رسمی پوشیدند باز جناب اشرف صدر اعظم را در کالسکه باخود مان نشاندیم آمدیم تارسیدیم بسرحد نزدیك ارس جائی است که از بلندی سرازیر میشود رودخانهٔ ارس وخاك ایران وچادرهای اردو وحرمخانه که بسرحد آمده اند تماماً از آنجا پیدا ونمایان شد شکر وحمد الهی را بجا آوردیم وباجناب اشرف صدر اعظم صحبت میداشتیم واز خدمات ایشان که در این سفر نمودند اظهار رضایت والتفات میفرمودیم که الحق بالاتر از آنچه متصور بود زحمت کشیده ومارا قرین کمال خوشنودی ورضایت از خدمات صادقانهٔ خود داشته اند واقعاً حالا ششماه است که از سرحد خود مان رفته وتمام این مدت را در ممالك خارجه بوده ایم از اهتمامات و کفایت ایشان بعد از فضل خداوند هم امور داخلهٔ ایران منظم بوده وهم مهمات مربوطهٔ بخارجه وهم در خدمات حضوری کمال مواظبت را نموده آني غفلت نکرده اند همینطور راندیم باشوق وشعف هرچه تمامتر که الحمد لله باصحت مزاج بسرحد خود مان میرسیم نیمساعت فاصله به آبادی وعمارات جلفای روس رسیدیم از همان راه که وقت آمدن سوار شدیم بآنجا رسیده جلو عمارت پیاده شدیم باطاقی که شب اول خروج از سرحد منزل کردیم وارد شده دست وروئی شسته لباسهارا که از گرد وخاك راه خراب شده بود تغییر داده آمدیم جلو ایوان عمارت دیدیم ولیعهد ونظام السلطنه وتمام نوکرها آنطرف ارس آمده منتظر ورود ما هستند هیچکدام باینطرف نیامده بودند امیرال آرسنیف باسایر صاحبمنصان

ومهمانداران روسیه حاضر شده جناب اشرف صدر اعظم هم لباس رسمی پوشیده بحضور امدند نسبت بهر یك از مهماندار ها اظهار التفات کردیم خصوصاً بشخص امیرال آرسنیف که کمال رضایت از خدمات او حاصل است بعد از جلو صف سرباز وقزاق گذشته از آنها احوال پرسی واظهار التفات نمودیم و آمدیم بهمان قایق مخصوص سوار شده لله الحمد بسلامت از آب گذشتیم از قایق پیاده شده ولیعهد وناصر الدین میرزا واعتضاد السلطنه ونظام السلطنه وحاجب الدوله وو کیل الملك و آصف السلطنه وسالار اکرم وسیف السلطان وشمس الملك وسیف الملك واجلال السلطنه وسایر نوکرهای وملتزمین رکاب ما که در تبریز مانده بودند تماماً دیده شدند از ملاقات ولیعهد وغیره خیلی خوشوقت شدیم وواقعاً در مدت غیبت و مسافرت ما شخص ولیعهد بسیار خوب از عهدهٔ نظم آذر بایجان ونگاهداری اردو وحرمخانهٔ وغیره بر آمده است کمال اظهار التفات باوشد حاجب الدوله هم در نظم وترتیب اردو وخدمات خودش کمال مواظبت را نموده وخصوصاً امروز که نگذاشته است احدی باطرف ارس بیاید وتمام دسته جات را در کمال نظم و آراستگی جلو آورده است باوهم اظهار التفات کرده وارد سرا پرده شدیم در آنجا لازم دیدیم از خدمات این مدت جناب اشرف صدر اعظم که بکمال صداقت وراستی نموده بودند شرحی مذا کره شود تادرجهٔ رضایت ومرحمت ما نسبت بایشان بهمه کس معلوم باشد لهذا در حضور ولیعهد وتمام نوکرهای رکابی وسرحدی اظهار رضایت والتفات قلبی خودمان را نسبت بجناب اشرف صدر اعظم کاملا فرمودیم وبعد از خدمات هریك از ملتزمین رکاب در این سفر خصوصاً وزیر دربار که درباب معالجه ومزاج ما کمال مراقبت را داشته وهمینطور موثق الدوله وامیر بهادر جنگ ووزیر همایون وغیره بهر یك علی قدر مراتبهم اظهار التفات شد وبحرمخانه رفتیم الحمد لله تعالی اهالی حرم هم تماماً صحیح وسالم بودند امشب هم چنانکه پیش اشارهٔ کردیم قرار است که مهمانداران وصاحبمنصبان روسیه که تااینجا در رکاب بوده اند مهمان ولیعهد باشند وچادرهای پوش متعدد زده لوازم مهمانی را فراهم ومرتب داشته اند مجید الملك سرحددار که جوان کافی کاردانی است این خدمت باوموکول بوده ومشغول است طرف عصر وشب بارانی مفصلی شروع کرد که وضع میز ومهمانی را قدری بهم زد ولی بعد بهرقسم بود فراشها ونایبان فراشخانه اهتمام نموده جلوگیری واصلاحی کردند یکی دوساعت از شب رفته باران قدر ساکت شد مهمانها آمدند در چادر بزرگ دیگر که جلو چادر شام بود ولیعهد وجناب اشرف صدر اعظم ونظام السلطنه ووزیر دربار وموثق الدوله وامیر بهادر جنگ ووزیر همایون وحاجب الدوله واغلب معتبرین نوکرها حاضر بودند ما از اندرون بیرون آمده بچادر مهمانها رفتیم به امیرال آرسنیف و

(سایر)

سایر مهماندارها که حاضر بودند اظهار التفات ورضایت خود مان را از این مسافرت روسیه وخدمات آنها فرمودیم و مخصوصاً بامیرال ماموریت دادیم که باعلیحضرت امپرا طور اظهار امتنان ماوا تبلیغ نماید که در این سه دفعه که از خاك روسیه عبور ومرور کردیم بقدری بما خوش گذشته است که مافوق ندارد والحق صاحبمنصبان وماموربن این دولت از احترامات لازمه ومراسم پذیرائی بهیچوجه خود داری ننموده اند واین قسم مودت واتحاد هرگز فراموش شدنی نیست بعد از آن بهریك از مهمانداران وصاحبمنصبان از نشان وانفیه دان و انگشتری وغیره التفات فرموده مراجعت باندرون کردیم آنها هم بچادر شام رفتند واز قراریکه عرض شد تا مدتی از شب رفته مجلس آنها طول کشیده بعد به آنطرف ارس رفته بودند ماهم شام صرف کرده استراحت نمودیم موثق الدوله هم در این مهمانی خیلی زحمت کشیده وخوب پذیرائی کرده است

(روز یکشنبه سوم شهر رجب)

امروز باید بطرف (گلین قیه) برویم صبح زود حرکت کردیم وتاوقت نهار بمنزل رسیدیم چون وقت رفتن مفصلا وضع راه وحرکت را نوشته ایم دیگر مراجعت باختصار میگذرانیم جناب آقای بحرینی راهم امشب دیدیم واز خدمات آقا سید حسین در این سفر که همه وقت خوب مراقب بوده است اظهار رضایت کردیم واز دیدن آقای بحرینی خیلی خوشوقت شدیم امین الحرم وصدیق الحرم وسایر آغایان حرمخانه هم حاضر واز عهدهٔ خدمات خود بخوبی بر آمده اند بانها هم اظهار التفات شد عصر قدری تیر اندازی نمودیم شب شام خورده استراحت کردیم

(روز دو شنبه چهارم رجب)

امروز باید بمرند برویم صبح که از خواب برخاستیم ولیعهد وجناب اشرف صدر اعظم و وزیر دربار آمدند سوار شده براه افتادیم جمعیت زیادی از سوار ومتفرقه در رکاب بودند قدری سواره آمده با وزیر دربار صحبت میداشتیم در این بین وزیر همایون رسید قدری هم با او صحبت داشتیم بعد بکالسکه نشسته راندیم وباولیعهد قدری صحبت داشتیم تا رسیدیم به (سام بوراق) آنجا نهار خوردیم و آمدیم تا بمرند مثل همان روزی که از طهران آمدیم جمعیت زیادی از اهل مرند درجلو راه بودند طاق نصرت وغیره زده بودند وارد خانهٔ شجاع نظام شدیم وضع منزل واطاقها همان است که دیده وسابقاً منزل کرده بودیم قدری راحت نموده شب را چون خسته بودیم زود ترشام خورده خوابیدیم

(روز سه شنبهٔ پنجم رجب)

امروز صبح کمی آفتاب برآمده بود که حرکت کردیم بطرف صوفیان در رکاب پهلوی کالسکهٔ ماسیف السلطان وخوان سالار بودند با آنها صحبت میداشتیم وراه طی میکردیم تا بمنزل رسیده نهار خوردیم بعد از نهار قدری تیر اندازی کردیم هواهم ابر بود شب کمی باران آمد زود تر شام خورده استراحت کردیم

(روز چهار شنبهٔ ششم رجب)

امروز باید بسلامت وارد شهر تبریز بشویم صبح که حرکت کردیم جناب اشرف صدر اعظم ووزیر دربار در رکاب بودند قدری دو اول منزل با ایشان صحبت داشتیم آمدیم تارسیدیم بسر پل (سنخ) چادر پوش مارا در آنجا زده بودند پیاده شدیم قونسولهای خارجه مقیم تبریز تماماً تا آنجا باستقبال آمده بودند باجناب اشرف صدر اعظم بحضور آمدند مسیو (پطروف) قونسول روس که اقدم واسبق قونسولها بود نطقی مبنی بر تهنیت ورود ما به تبریز نمود بعد با مسیو (وود) قونسول انگلیس قدری صحبت داشتیم پس از آن باقونسول عثمانی و سایر قونسولها از مسافرت فرنگستان خود مان واینکه در تمام ممالک ودول خارجه خیلی بماخوش گذشته ونهایت احترامات را بجا آورده اند صحبت داشته واظهار رضایت نمودیم بعد آنها مرخص شدند نهار خوردیم و حرکت کردیم در بین راه باامیر بهادر جنگ و وزیر همایون وشمس الملك وسیف الملك صحبت کنان آمدیم تا جائی که شهر پیدا شد در بین راه جمعی مستقبلین از محترمین واعیان واشراف تبریز بحضور رسیدند مثل عدل الملك وغیره سه ساعت بغروب مانده به اوایل شهر رسیدیم تقریباً تمام اهالی در خارج و داخل شهر اطراف معابر ما جمع شده بودند اقلا بقدر یکصد هزار نفر در اطراف خیابان وکوچه و بازار از زن و مرد ایستاده واز دیدن ما اظهار مسرت وخوشحالی مینمودند ومتصل سلام وصلوات میفرستادند مجیرالسلطنه سالار معظم هم قشون ساخلو آذر بایجان را در اطراف راه منظماً وا داشته و خودش هم با صاحبمنصبان نظامی آذر بایجان جلو آمده بود سوارهٔ قزاق هم که از طهران تا اینجا در رکاب ما آمده بودند باموزیك خود شان بانهایت نظم درجلو ما بودند همینطور آمدیم تا وارد منزل شده قدری راحت کردیم شب را ولیعهد ووزیر دربار ووزیر همایون و جمعی از پیشخدمتها تا مدتی از شب رفته در حضور بودند بعد آنها را مرخص کرده شام خورده خوابیدیم

روز پنجشنبه هفتم رجب

امروز در شهر تبریز توقف نمودیم مردم از هر طبقه می آیند وشرفیاب میشوند ما هم این اشخاص را که می بینم چون همهٔ آنها راپدر بر پدر دیده ومی شناسیم بما اثر میکنند حساب کردیم تا امروز که باینجا آمده ایم چهل ویکسال تمام است در آذربایجان بوده ایم وبلدیت کامل داریم وضع انقلابات روزگار مایهٔ حیرت وعجب است که دریك آنی بطوری اوضاع واحوال را تغییر میدهد ومنقلب میسازد که هیچ شباهت به سابق ندارد ما از تبریز بطهران رفتیم وبعد سفر فرنگستان پیش آمد تمام اروپارا دیده وگردیده مراجعت کرده ایم وامروز ولیعهد در این خانه زندگانی مینماید ومهمان براوهستیم خلاصه شکر وحمد الهی را بجای آوردیم که نعمت صحت حاصل است بعد قدری در باغچه گردش کردیم دو ساعت بغروب مانده باغ قروق شد بعد از آن با پسرهای ولیعهد قدری صحبت کردیم اول شب هم آتشبازی خوبی شد بعد شام خورده استراحت نمودیم

روز جمعه هشتم رجب

امروز صبح که از خواب برخاستیم قدری کسالت داشتیم وزیر دربار را خواستیم روی پستان چپ ما پنبهٔ ذراریح انداختند بعد عملهٔ خلوت جمع شدند عرایض ونوشتجات زیادی جمع شده بود که همه مال ارباب توقع بود و کیل الدوله بحضور آورده همه را بعرض رسانید بعد جناب اشرف صدر اعظم آمدند بعضی عرایض بود با نظام السلطنه عرض کردند وجواب داده شد بعد علماً دسته بدسته بحضور آمدند از آنها احوال پرسی کردیم وخیلی از ملاقات ایشان خوشوقت شدیم اغلب آنهارا در جوانی دیده بودیم که هیچ موئی نداشتند وحالاصاحب ریش وسبیل وعلم وفضل شده اند ایشانهم از دیدن ما خیلی مشعوف بودند ودعا گوئی میکردند علماً که رفتند نهار خوردیم و بعد قدری استراحت کردیم امروز برف کمی مخلوط با باران نارید خیلی هوا سرد است وفردا از تبریز حرکت بطارف باسمنج میشود

روز شنبه نهم رجب

صبح وقتی از اندرون بیرون آمدیم درب منزل اعتماد الحرم جناب آقا سید علی آقای یزدی دعای سفر درگوش ماخوانده آمدیم بیرون ولیعهد وجناب اشرف صدر اعظم ونظام‌السلطنه همراه بودند در باغ بزرگ صف سلام از جماعت اهل قلم ونظام وتجار وسرباز وعموم‌صاحب منصبان وغیره وغیره بسته بودند سالار معظم که رئیس قشون است جلو ما افتاده از جلو

صفوف نظام وسایر اهالی سلام گذشته بتجاو که رسیدیم درباب راه شوسهٔ که از سرحد آذر بایجان بطهران باید کشیده شود وامتیاز آنرا بتجار داخلهٔ خودمان داده ایم دستور العمل داده وفرمایشات مفصل کردیم که از عید نوروز انشاءالله شروع نمایند آنها هم تعهدات لازمه نمودند بعد بیرون آمده از درب میدان توپخانه سوار کالسکه شده بباسمنج آمدیم دربین راه که می آمدیم کوههای سهند ویانیق را میدیدیم که برف تازهٔ زیادی آمده تمام قله ها سفید شده است وبخاطرمان می آمد که در تمام نقاط این کوهها شکارهای مفصل کرده ایم شب را در منزل زود تر قروق کرده شام صرف نموده استراحت کردیم

روز یکشنبه دهم رجب المرجب

امروز باید بحاجی آقا برویم صبح خیلی زود برخاسته سوار شدیم هوا بی نهایت سرد بود بکالسکه نشسته راندیم تا از سعد آباد گذشته همه جا آمدیم تا وارد منزل شدیم درهمان عمارت واطاق که وقت رفتن منزل کرده بودیم منزل نموده قدری سرد بود بخاری روشن کردند نهار خوردیم بعد ازنهار استراحت شد عصری وکیل الدوله را خواستیم بعضی عرایض ونوشتجات بود آورد بعرض رسانیده جواب آنها صادر شد وزیر همایون هم احضار شد روز نامهٔ سفر را فرمودیم نوشت شب آقا سید حسین را خواستیم روضه خواند امروز وکیل الملک هم در رکاب بود بقدری با او صحبت داشتیم بسیار نوکر درست خوبی است ثقة الدوله پسرش هم با اوست وهمراه ولیعهد آمده با ولیعهد مراجعت بتبریز خواهد کرد اوهم جوان درستی است مصدق الدوله هم که بسرحد آمده بود در رکاب است و بطهران می آید

روز دوشنبه یازدهم رجب

امروز باید از حاجی آقا به تکمه داش برویم صبح برخاستیم چای صرف کرده به امین الحرم فرمودیم برود جناب اشرف صدر اعظم را دم در حاضر کند رفت وآمد عرض کرد حاضرند بیرون آمدیم ولیعهد وجناب اشرف صدر اعظم ووزیر دربار حاضر بودند قدری با ولیعهد و جناب اشرف صدر اعظم و فرمایشات شد وزیر دربار پسرهای مرحوم حکیم باشی را که خلعت داده بودیم بحضور آورد نصرة الحکماء واخوان او بودند حقیقة خانوادهٔ وزیر دربار تماماً مردمان خوب درستی هستند خصوصاً اولاد مرحوم حکیمباشی که از قدیم خدمات کرده اند شریف العلماء هم بحضور آمد ومرخص شدند دربین راه سواره قدری با ولیعهد وجناب اشرف صدر اعظم صحبت کردیم بعد آنها را مرخص فرمودیم رفتند

(بکالسکه)

بکالسکه نشستند پس از آن با امیر بهادر جنگ ووزیر همایون و سیف السلطان و ناصر خاقان که درجلو کالسکه بودند قدری فرمایش وصحبت کرده تا بمنزل رسیدیم نهار خورده استراحت کردیم یکساعت بغروب مانده قروق شد خدام حرام آمدند منزل ما درهمان خانهٔ ایست که وقت رفتن منزل کردیم خدام حرم هم درخانهٔ دیگر هستند بعد از آنکه قروق شد همه باینجا آمدند شب را بصحبت گذرانده زود تر استراحت کردیم

(روز سه شنبه دوازدهم رجب)

باید بهقرا چمن برویم امروز هم صبح خیلی زود سوار شدیم ولیعهد وجناب اشرف صدراعظم هم در رکاب بودند قدری با آنها فرمایش فرموده مرخص کردیم بروند سوار کالسکه شوند بعد با امیر بهادر جنگ صحبت میداشتیم واقعاً امیر بهادر جنگ خیلی خوب خدمت میکند سوارهٔ کشیکخانه که از طهران تا آذر بایجان ملتزم رکاب بودند ودر سرحد تامراجعت ما ماندند وقسمتی هم که درخود آذر بایجان حاضر کرده بود تماماً آراسته ومنظم تامراجعت ما بدون اینکه صدائی بلند شود حاضر خدمت بودند خلاصه نهار را در منزل صرف کردیم منزل هم همان جاومکاني است که وقت رفتن منزل کرده بودیم

(روز چهار شنبه سیزدهم)

امروز از قرا چمن به منزل (ترکمان) آمدیم صبح برخاسته بیرون آمده سوار شدیم هوا در نهایت برودت بود اگرچه آفتاب بود اما نسیم سردی میوزید که از چشم انسان آب میریخت در توی وود خانه جناب اشرف صدر اعظم را سواره دیدیم قدری با ایشان صحبت داشته بعد سوار کالسکه شدیم پهلوی کالسکه سیف السلطان وسیف الملك وناصرخاقان بودند با آنها صحبت کنان می آمدیم شاهزاده اما مقلی میرزا حاکم اورومی راهم از این منزل خلعت داده مرخص کردیم بمحل حکومت خود رفت نهار را بعد از ورود بمنزل خوردیم برای ما همان خانهٔ سید را که همیشه در ده ترکمان منزل میکردیم معین کرده اند طرف عصر قروق کردیم خدام حرم آمدند چند طغرا تلگراف ودستخط هم بخط خود مان نوشتیم هوا امشب مهتاب وخیلی سرداست شام خورده استراحت کردیم

(روز پنجشنبه چهاردهم رجب)

امروز باید به میانج برویم صبح که برخاستیم هوا ابرومه وسرد بود بدرجهٔ که شخص را

اذیت میکرد بکالسکه سوار شده راندیم از طرف دست راست کوه سهند واز سمت دست چپ کوه بز گوش پوشیده از برف خود شانرا می نمودند واین باد ونسیم از روی این دو کوه برمیخیزد که هوا را باین شدت سرد کرده است راه راهم مهندس خوب نساخته قدری اسباب زحمت است آمدیم تاقریهٔ (ابو نسق) ملکی جناب نظام العلمای تبریز نهار را در آنجا در خانهٔ کد خدای ده صرف نموده حرکت کردیم بقــدر دو ساعت کشید تا بمنزل آمدیم راه امروز بقــدر هفت فرسنگ بود بسیار خسته و کسل شدیم شامرا زود تر خورده استراحت نمودیم امشب هم قبل از شام گفتند قدری برف بارید خیلی هواسرداست وبارندگی هم مزید علت است اما انشأ الله برای رعیت وحاصل زراعت خوب و نافع باشــد ما نا رضائی از آن نداریم

(روز جمعه پانزدهم رجب)

امروز در میانج اتراق شــد که مالهای بنه وغیره همه برسند وقدری راحت کنند چون از خــدمات ولیعهد در ایاب ذهاب ونظم آذر بایجان کمال رضایت را داشتیم یك سر داری از سردار یهای مخصوص خود مان که تمام جلو سینهٔ آن مکلل بیاقوت بود باومرحمت فرمودیم که با کمال دلگرمی فردا مرخص شده بتبریز معاودت کند وبعد قدری بملاحظهٔ عرایض و نوشتجات مشغول شده چند فقره دستخط وتلگراف بخط خود مان نوشتیم نهار خورده بعد از نهار وزیر همایون سید رضوان شاعر را بحضور آورد قصیدهٔ خوبی گفته بود بعرض رسانید عصر زود تر قروق کردیم شب بعد از صرف شام استراحت شد

(روز شنبه شانزدهم رجب)

امروز بایداز میانج بجمال آباد برویم صبح ولیعهد آمد که مرخص شود همراه ماتا سر پل رود خانهٔ میانج آمد باو بعضی فرمایشات در کار نظم آذر بایجان وامورات این صفحات فرمودیم از آنجا مرخص شــده بر گشت که بچاپاری بتبریز برود ما باکالسکه تاپای گردنهٔ قافلان کوه آمدیم آنجا از کالسکه بیرون آمده سوار اسب شدیم وتاسر گردنهٔ سواره آمــدیم نزدیك بسر گردنهٔ جناب اشرف صدر اعظم ووزیر دربار رسیدند با آنها صحبت کنان آمــدیم تا پائین ارتفاع این قلــهٔ قافلان کوه که معبراست از دریای محیط یکهزار و دویست وهشتاد متر است خلاصه آمدیم تا پائین گردنه از پل گذشته دوباره سوار کالسکه شده راندیم تا منزل هوا امروز ابر وقدری سرد بود نهار را در منزل خوردیم وطرف عصر قروق شد شب را آقا سید حسین آمده روضهٔ خوبی خواند تلگرافات زیادی رسیده بود وزیر همایون را باندرون احضار کردیم

(تماماً)

تماماً را خواند و بعرض رسانید احکام و جواب آنها را نوشتیم پرسیدیم چرا امروز عقب مانده بود عرض کرد که در میانج جهت اصلاح کارهای پستخانهای آذربایجان مانده است روزنامهٔ امروز راهم فرمودیم نوشت ومرخص شد بعد شام خورده استراحت کردیم

(روز یکشنبه هفدهم رجب)

امروز از جمال آباد باید بسرچم برویم صبح که از خواب برخاستیم دیدیم هوا ابر است وکم کم هم می بارد آمدیم بیروق که سوار شویم نظام السلطنه که از اینجا مرخص میشد جناب اشرف صدر اعظم اورا بحضور آوردند مرخص شده رفت بعد آمدیم رو بمنزل هوا سرد بود وکم کم هم برف می آمد بعد شدت کرد تا بمنزل رسیدیم سالارالدوله هم با مدیر الدوله در بین راه بحضور رسیدند بسالار الدوله اظهار التفات شد وزیر دربار از دیشب کسالت داشت امروز هم عقب تر از ما سوار شده بمنزل آمد بعد از رسیدن بمنزل قدری خسته بودیم هواهم ابر وباران گرفته بود زود تر نهار خورده استراحت کردیم طرف عصر بعضی از عملهٔ خلوت بحضور آمدند از وضع فرنگستان وطرف اروپا برای آنها صحبت وفرمایش میکردیم بعد قروق شد خدام حرم آمدند شب در اطاقی که منزل داشتیم بخاری آنجا آتش گرفته سرایت بتیر های سقف کرد فراش وسقا وسرباز را خبر کردند آمده آتش را خاموش کردند مادر اطاق دیگر رفتیم منزل کردیم

(روز دو شنبه هیجدهم رجب)

امروز از اینجا به نیك پی باید برویم دوساعت ونیم از دسته رفته که سه ربع بعد از طلوع آفتاب است سوار شدیم دیشب هوا بازشده امروز آفتاب خوبی است ولی خیلی سرداست ومتصل نسیم میوزد سالار الدوله وجناب اشرف صدر اعظم ووزیر دربار در رکاب بودند بقدر سه ساعت ونیم راه که با کالسکه رفتیم نزدیك به آق مزار رسیدیم که چاپار خانهٔ دولتی است آنجا وزیر همایون را خواسته تا قدری از راه با او صحبت وفرمایشات مختلف نمودیم درنزدیك کاروانسرا روی تپهٔ که برود خانه نگاه میکند بنهار افتادیم جناب اشرف صدر اعظم ووزیر دربار وامیر بهادر جنگ وسیف الملك وسیف السلطان وسالار اکرم در حضور بودند چند تیر تفنگی انداختیم بعد نهار خورده فوراً روانهٔ منزل شدیم دو ساعت بغروب مانده بمنزل رسیده در اطاقی که برای ما معین کرده بودند راحت کردیم

(روز سه شنبهٔ نوزدهم رجب)

امروز باید بشهر زنجان برویم یکساعت از آفتاب گذشته حرکت کردیم سالار الدوله صبح

زود بجهت تشریفات ورود ما بشهر رفته است جنـاب اشرف صـدر اعظم و وزیر دربار و موثق الدوله وامیر بهادر جنگ و آصف السلطنه وسیف السلطان وسالار اکرم وسیف الملك وشمس الملك واجلال السلطنه و معتمد خاقان ومؤتمن حضور وغیره وغیره در رکاب بودند نهار را در نیمهٔ راه کنار رود خانه خوردیم بعد از نهار سوار کالسکه شده آمدیم دوساعت بعد از ظهر بنزدیکی شهر زنجان رسیدیم سالار الدوله با مدیر الدوله وزیر وسایر معـارف و اعیان زنجان جلو آمده بودند با سالار الدوله صحبت کنان آمدیم تا ابتدای آبادي شهر اهـالی شهر همه از مرد وزن باستقبال بیرون آمده بودند باکمال شعف و خوشوقتی که از ملاقات ما داشتند همینطور آمدیم تا داخل شهر شدیم چندین طاق نصرت با شکوه وزینت بسیار خوب سالار الدوله دستور العمل داده در چندین موضع تا جلو دار الحکومـه ساختـته اند از وضع احوال مردم معلوم بودم که سالار الدوله با آنها خوب سلوك و رفتار کرده است و همه را در حالت خوشی ورضای خاطر دیدیم حاجب الدوله برسم معمول تمام منازل جلو آمـده در جلو درب دیوانخانه حاضر بود از خدمات او قدری اظهار رضایت و تمجید فرمودیم واقعاً خوب خدمت میکنند بعد آمدیم داخل باغ دیوانخانه شدیم این دفعه منزل مارا در اطاقهای آخر دیوانخانه که رو بخاوت کوچکي است و از یکطرف هم بحیـاط بزرگ نگـاه میکنند قرار داده اند خیلی گرم وخوب است بعد از اندکی استراحت وزیر دربار ناظم الاطبأ میرزا علی اکبرخان طبیب حضور را بحضور آورد چون دراین سفر تا سرحد آذربایجان ملتزم رکاب بوده و درغیاب ما هم درتبریز مراقب خدمت ومعالجهٔ حرمخانه وغیره بوده است قدری اظهار التفات باو فرمودیم چند فقره تلگرافات از طهران وغـیره رسیده بود وکیل الدوله بحضور آورد ملاحظه کردیم واحکام آنها صادر شد چند طغرا دستخط هم بمعتمد الحرم وحرمخانه وشعاع السلطنه وسپهسالار مرقوم وصادر کرده دادیم بوزیر همایون با پست بطهران بفرستد امروز هوا خیلی خوب بود یکساعت بغروب مانده رفتیم اندرون اطـاق گرم بسیار خوبی حاضر کرده بودند آنجا راحت کردیم یکساعت از شب رفته ندیم السلطان را باندرون احضار کردیم و با او بعداً کرهٔ ارتفاع نقاط راه قدری مشغول شدیم چون دستور العمل داده ایم در پاریس بارومتری درست کرده اند که ارتفاع تمام نقاط ایران را از سرحد ارس تا کنـار بحر محیط فارس معین میکنند و انقلاب هوا راهم خبر میدهد بسیار چیز خوبي است در این بین تلگرافی از نظر آقای یمین السلطنه وزیر مختار ما در پاریس رسید که (فرانسوا سالـون) آن جوان خبیثی که در پاریس سوء قصد دربارهٔ ما کرده بود از محکمهٔ عدالت خانهٔ فرانسه حکم بحبس ابدي او صادر شـده است واین محبس در کنار رود خانهٔ بسیار عظیمی است که تقریباً

(از)

از چهار طرف محاط به آب ورود خانه است یك راه باریکی دارد وچنان مستحکم واستوار است که فرار از آنجا ممتنع است بهرجهت مجازات عمل خود را دیده وبا آن رسیده است بعد ندیم السلطان را مرخص کردیم وشام خورده استراحت نمودیم

﴿ روز چهار شنبهٔ بیستم رجب ﴾

امروز در شهر زنجان توقف شد الحمد لله حالتمان بسیار خواب است بر خلاف سفرهای سابق که هروقت از زنجان میگذشتیم کسالت مزاجی عارض میشد صبح رفتیم بحمام از حمام که بیرون آمدیم علمای شهر زنجان مثل جناب حاجی میرزا ابو المکارم و سایرین بحضور آمدند از ملاقات علما و آقایان خوشوقت شدیم احوال پرسی از ایشان کردیم اظهار دعا گوئی نمودند بعد جناب اشرف صدر اعظم بحضور آمده عرایض وتلگرافات زیادی آوردند بعرض رسانیدند بعد نهار خوردیم تا عصر با پیشخدمتها بصحبت وفرمایشات مشغول بودیم بعد رفتیم اندرون شب راچون سالار الدوله آتشبازی کاملی تهیه کرده بود آمدیم بیرون خود سالار الدوله ووزیر دربار ومدیر الدوله در حضور بودند آتشبازی شد چون سینهٔ صدر اعظم درد میکرد نتوانستند حاضر شوند بعد از اتمام آتشبازی باندرون رفته شام خورده خوابیدیم

﴿ روز پنجشنبهٔ بیست ویکم رجب ﴾

امروز از زنجان بطرف سلطانیه حرکت کردیم هوا خیلی خوب بود و آفتاب تا یکدرجه گرمی داشت جناب اشرف صدر اعظم ووزیر دربار در رکاب بودند قدری از راه با جناب اشرف صدر اعظم صحبت کنان آمده بعد ایشان را مرخص کردیم رفتند سوار کالسکه شدند باوزیر دربار مدتی صحبت کنان آمدیم خر گوشی پیدا شد زدیم جناب اشرف صدر اعظم تقدیمی فرستادند بعد آمدیم تا سرپل بنهار افتادیم درسر نهار وزیر همایون ومصداق الدوله که تاسرحد باستقبال آمده بود واز میانج باینطرف با وزیر همایون است بحضور آمدند چند تیر تفنگ انداختیم بعد از نهار بطرف منزل حرکت شد یکساعت ونیم بغروب مانده وارد منزل شدیم شب وزیر دربار را احضار کردیم قدری فرمایشات شد بعد آقاسید حسین آمد روضهٔ خوبی خواند پس از آن وزیر همایون را احضار نمودیم بعضی عرایض پستی و نوشتجات خارجه بود آورد بعرض رسانید ومرخص شده رفت شام خورده استراحت کردیم

(٠) روز جمعهٔ بیست و دویم رجب (٠)

امروز باید به (خرم دره) برویم صبح که برخاستیم هوا ابر تیره وخیلی کثیف وخفه بود قدری هم میبارید سوار کالسکه شده راندیم تا رسیدیم بده نصیر آباد آنجا درخانهٔ سرهنگ نصیر آبادی بنهار افتادیم بعد از صرف نهار بیرون آمده بطرف منزل روانه شدیم تا منزل هم گاهی میبارید بعد از ورود بمنزل باران قطع شد

روز شنبهٔ بیست وسوم رجب

امروز باید از خرم دره بقروه برویم صبح که برخاستیم هوا باز شده وآفتاب خوبی بود سوار که شدیم سالار الدوله وجناب اشرف صدر اعظم در رکاب بودند قدری صحبت و فرمایشات شد ایشانرا مرخص کردیم رفتند بکالسکه نشستند بعد موثق الدوله وامیر بهادر جنگ که دو طرفین کالسکهٔ ما بودند با آنها بصحبت مشغول شدیم شمش الملك هم بود از اینکه شمش الملك در این سفر خوب از عهدهٔ خدمات خود برآمده است تمجیدی از او می فرمودیم بعد ناصر خاقان هم رسید وتمام راه بصحبت گذشت نهار را در منزل خوردیم منزل همان جای همیشه است الحمد لله بخوشی وسلامت استراحت کردیم عزیز السلطان هم که تا زنجان با اجودان حضور باستقبال آمده اند همه روزه در رکاب است واز گذارشات طهران بعرض میرساند

روز یکشنبهٔ بیست وچهارم رجب

امروز از قروه به سیاه دهن آمدیم هوا خوش وآفتاب بود ابتدای راه قدری باجناب اشرف صدر اعظم صحبت کنان آمدیم سالار الدوله هم از اینجا مرخص شد ومحض اظهار مرحمت نشان قدس باو التفات فرمودیم در بین راه وزیر دربار رسید با او تامدتی صحبت کنان آمدیم عماد الدوله حاکم قزوین ومنو چهر میرزا تا اینجا باستقبال آمدند قدری با عماد الدوله صحبت وتحقیقات از وضع قزوین واطراف شد تا بمنزل رسیدیم جمعیت زیادی از اهالی سیاه دهن جلو آمده بودند خیلی قریهٔ آبادی است اینجا هزار و دویست خانوار رعیت دارد که بهمه جهت قریب ششهزار نفر جمعیت اینجاست بخانهٔ که سابقاً همیشه منزل میکردیم وارد شدیم امین حضرت در آنجا تشریفاتی برای ورود ما فراهم کرده بود بعد از ورود نهار خوردیم عصر قرق شد خدام حرم آمدند شب هم لله الحمد بخوشی گذشت

(روز دو شنبهٔ بیست وپنجم رجب)

امروز بشهر قزوین وارد میشویم صبح قدری سوار اسب شده آمدیم هوا ابر وخیلی سرد ومستعد بارندگی بود جناب اشرف صدر اعظم در رکاب بودند وصحبت میداشتیم قدری که آمدیم آقاسید حسین محسن نقیب السادات را با پسر کوچکش وبعضی سادات شیرازی دیدیم که از طهران تا اینجا باستقبال آمده بودند از نقیب احوال پرسی کردیم واز حالات اهالی طهران جویا شدیم عرض کرد تمام مردم منتظر ورود ما هستند قدری پائین تر تجار امینی وارباب های قزوینی را دیدیم که باستقبال آمده بودند تا اول شهر قزوین که رسیدیم ظهیر الدوله را دیدیم از طهران برگشته باستقبال آمده است که دو باره در رکاب ما وارد طهران شود تا نزدیک شهر جمعیت زیادی از اهالی قزوین از هر طبقه از مرد و زن بیرون آمده بودند در کوچه ها هم جمعیت زیادی بود تماماً صلوات میفرستادند واز ورود ما اظهار خوشوقتی میکردند بدرب آلاتا پو ودیوانخانهٔ قزوین که رسیدیم دیدیم وزیر بقایا وصدق السلطنه وعدل الدوله برادر وزیر بقایا ومستعان السلطنه ناظم خلوت از طهران رسیده آنجا ایستاده اند از دیدن وزیر بقایا و سایرین خوشوقت شدیم از کالسکه پیاده شده وارد دیوانخانه شدیم جماعتی از تجار مسلمانی وارامنه در آنجا ایستاده بودند نسبت بهمه تفقد والتفات کردیم رفتیم توی دیوانخانه عمارات اینجا بنظر مان قدری مرمت لازم دارد باید بگوئیم تعمیر کاملی نمایند رفتیم در بالاخانهٔ بزرگ وسط باغ که همیشه آنجا منزل میکردیم نشستیم شاهزاده عماد الدوله تشریفاتی برای ورود ما ترتیب داده شال وپولی تقدیم کرده بود شال را به نقیب السادات وپول را بسید شهاب التفات کردیم بعد از وزیر بقایا حالات وگذارشات مدت غیبت خود مان را مفصلا تحقیق نمودیم اوهم برحسب صداقتی که در نوکری دارد بطور درستی کماهی حالات را بعرض رسانید ماهم از حسن خدمات جناب اشرف صدر اعظم ومراتب خوشنودی خاطر خود مان در این موقع باز شرحی اظهار داشتیم وهم از خدمت وزیر دربار که در قضیهٔ پاریس فی الحقیقه جان خود را نثار ما کرد برای وزیر بقایا تعریف فرمودیم بعد وزیر بقایا عرض کرد موافق ساعت خوبی که معین کرده اند باید روز دویم ماه شعبان وارد دار الخلافهٔ طهران شد اگر بخواهیم از کرج روز دویم حرکت کرده یکسره بشهر برویم با راه دور واینکه در باغ شاه وزرا و سفرای خارجه وغیره وغیره برای شرفیابی حاضر خواهند شد تا آنجا رسیده نهار بخوریم وبعد بشهر برویم دیر خواهد شد فرمودیم وزیر دربار ووزیر بقایا بروند در حضور جناب اشرف صدر اعظم قراری بدهند که یک منزل را شکسته طوری برویم که شب دویم ماه شعبان

وارد کن شده روز دویم از کن بشهر برویم بعد قدری استراحت کرده از خواب که
برخاستیم باندرون رفتیم شب هوا خوب بود بعد از شام استراحت شد

(روز سه شنبهٔ بیست وششم رجب)

امروز در قزوین اتراق است شاهزادهٔ دارا با بعضی دیگر که امروز از طهران آمده شرفیاب
شدند جناب اشرف صدر اعظم بحضور آمدند با ایشان قدری درخلوت صحبت و فرمایشات
کردیم مرخص شده رفتند بعضی عرایض ونوشتجات تلگرافی از ولایات رسیده بود و کیل
الدوله آورده بعرض رسانید بعد نهار خوردیم تا عصرهم بیرون بودیم بعد باندرون رفتیم
شب را عماد الدوله اسباب آتشبازی حاضر کرده بود آمدیم بیرون خود عماد الدوله وامین
حضرت وبعضی دیگر از نوکرها بودند جناب اشرف صدر اعظم بواسطهٔ درد سینه نتوانسته
بودند حاضر شوند وزیر دربار هم امروز از صبح تاحالا در تلگرافخانه مشغول مخابره باطهران
است بمجیر الملك ومعین حضرت دستورالعمل مخصوص میدهد که تشریفات کامل بجهت
روز ورود ما درباغ شاه حاضر نمایند

(روز چهار شنبه بیست وهفتم)

امروز از قزوین بطرف طهران حرکت میشود ومنزل اول (قشلاق) است امروز خیال
کردیم اتو مبیلی از فرنگستان خریده وقبل از وقت از هانجا سفارش کرده بودیم که از راه
دریا بیاورند در قزوین حاضر باشد که در ورود خود مان سوار شویم وقتی وارد قزوین شدیم
از شمس الملك تحقیق کردیم عرض کرد اتو مبیل بامکانیك چی آن که باید جلو سوار شده راه
ببرد حاضر است از عمارت که بیرون آمدیم جناب اشرف صدر اعظم و وزیر دربار و
شاهزاده عماد الدوله ومنو چهر میرزا پسر عماد الدوله وجمعی دیگر از نوکرها حاضر بودند
سوار کالسگه شده قدری راه رفتیم تا از خیابان بزرگ قزوین وعمارت شهر گذشته از دروازه
بیرون آمدیم در خارج شهر اتو مبیل حاضر بود آنجا از کالسگه پیاده شده به اتو مبیل
سوار شدیم وزیر دربار را خواستیم آمد توی اتو مبیل پیش ما ایستاد ومکانیك چی اتومبیل
را راه انداخت اول قدری تند رفت سوار وجمعیتی که ملتزم رکاب بودند باکالسگه ها وا
ماندند فرمودیم آهسته تر برود حرکت آنرا بهمان درجهٔ که کالسگهٔ ما همه روزه میرفت
قرار داد وهمینطور رفتیم هواهم گاهی آفتاب وگاهی ابر بود تا رسیدیم بچاپار خانهٔ (گونده)
که یك منزل چاپار خانهٔ ایست در عمارت آنجا نهار خوردیم از شهر قزوین تا اینجا سه
(فرسنگ)

فرسنگ راه است در سر نهار جناب اشرف صدر اعظم بحضور آمدند ناصر الملك هم که از راه رشت آمده است اینجا رسیده بحضور آمد آصف السلطنه وعزیز السلطان واجلال السلطنه ومعتمد خاقان وغیره وغیره نیز بودند بعد وزیر همایون هم که عقب مانده بود رسید بعد از نهار سوار اتومبیل شده رفتیم تارسیدیم بمنزل که چاپار خانهٔ قشلاق است در همان اطاقهائی که سابقاً منزل میکردیم وارد شده منزل کردیم لدی‌الورود بعضی تشریفات وزیر همایون ازطرف آقا میرعلینقی که مدیر چاپار خانهای خط قزوین و گیلان است بجهة اینکه امشب منزل مادر چاپار خانه است باعریضهٔ از میرعلینقی تقدیم کرد جواب عریضهٔ اورا دستخط فرمودیم بعد خود وزیر همایون را باندرون خواستیم که روز نامهٔ سفر را بفرائیم بنویسد موثق‌الملك راهم خواستیم بجهت تحقیق بارهای فرنگستان که بکجا رسیده وچند صندوق تابحال بطهران وارد شده است معلوم شد بیشتر بارها رسیده ودر گمرك ضبط است

امشب تلگراف غریبی مؤید السلطنه وزیر مختار ما از برلن کرده بود که باعلیحضرت امپراطور آلمان زنی تیر انداخته ولی الحمدلله آسیبی نرسیده است بجناب اشرف صدر اعظم بتوسط امین الحرم پیغام فرمودیم که از قول ما تلگراف شکر گذاری وتبریکی باعلیحضرت امپراطور آلمان بنمایند که لله الحمد صدمه بایشان نرسیده است بعد وزیر همایون وموثق‌الملك را مرخص کرده شام خورده استراحت کردیم

(روز پنجشنبه بیست وهشتم رجب)

امروز از اینجا به ینگی امام رفتیم صبح باز سوار اتومبیل شده حرکت کردیم جناب اشرف صدر اعظم در رکاب بودند قدری با ایشان فرمایشات شد وعقب ماندند که با کالسگه بیایند باران هم می بارید بقدر دو فرسنگی که آمدیم دیدیم یك کالسگه می آید مارا که دید ایستاد درب کالسگه باز شد یك دفعه عیسی‌خان ومحمود خان از کالسگه بیرون جستند معین دربارهم که با آنها بخراسان رفته بود از عقب آنها بیرون آمد از دیدن آنها خوشوقت شدیم چون بحکم واجازهٔ ما بخراسان رفته بودند میترسیدیم که از راه دریا مراجعت کرده باشند وچون موقع انقلاب وتلاطم دریا بوده مبادا غرق شده باشند وهیچ نمیدانستیم کی از مشهد حرکت کرده واز کدام راه می آیند حالا که آنها رادیدیم پرسیدیم از کدام راه وکی آمده اند عرض کردند از راه شاهرود بطهران آمده واز آنجا بدون توقف بطرف اردوی ما روانه شده اند خلاصه با آنها صحبت کنان آمدیم تا بمنزل ونهار را در منزل خوردیم منزل همان عمارت و اطاقهائی است که وقت رفتن بفرنگستان هم منزل کردیم تا شب باران اتصالا می بارید شب

راهم بحمد الله بسلامت وخوشی گذرانديم

(روز جمعه بيست ونهم رجب)

امروز بايد بكرج برويم صبح كه از خواب برخاستيم هوا قدری باز شده بود وبارندگی هرچه در كوهها شده برف است واينجاها زمين را گل كرده بطوريكه حركت مشكل است حاضر حركت شده ميخواستيم سوار شويم كه صدای اتومبيل بلند شد بيرون آمده سوار شديم وقتی حركت كرديم جناب اشرف صدر اعظم در ركاب حاضر بودند قدری با ايشان صحبت كرديم صحبت وفرمايشاتمان كه با ايشان تمام شد وزير دربار آمد مقداری هم با او فرمايش و صحبت نموديم دربين راه شهاب الملك پسر آصف الدوله با سوارهٔ ابواب جمعی خود آمده بود بحضور رسيدند يك شترهم آورده بودند جلو راه ما قربانی كردند اتو مبيل چی ما كه فرنگی است تا امروز نديده بود كه شتررا بدون جهت وسبب بكشند وقتی ديد كه شتر را خوابانيده ذبح مينمايند خيلی تعجب كرد رفتيم تا رسيديم بكرج توی باغ وعمارت رفته نهار خورده بعد از نهار استراحت كرديم وقتی بيدار شديم وزير همايون بحضور آمده عرض كرد شاهزادهٔ عين السلطان ومجد الدوله آمده اند كه شرفياب شوند ودر منزل جناب اشرف صدر اعظم هستند آنها را احضار كرديم بحضور آمدند از ملاقات عين السلطان خوشوقت شديم سينه اش درد ميكرد حالا بهتر شده است از حالات اينمدت شاهزاده پرسيديم وتمام را عرض كرد ما هم حالات فرنگستان وشكارها كه كرده بوديم برای مجد الدوله ميفرموديم بعد وزير دربار بحضور آمد عرض كرد نايب السلطنه از شهر باستقبال آمده است بحضور خواستيم آمدند از ديدن ايشان خيلی مسرور شديم ومدتی صحبت داشتيم بعد نايب السلطنه رفتند شب را بيرون شام خورديم نوكرها و خدام در حضور بودند بعضی دستخطها بطهران نوشتيم داديم وزير همايون باچاپار مخصوص بفرستند بعد قروق كرديم خدام حرم آمدند

(روز شنبهٔ غرهٔ شعبان المعظم)

امروز بايد از كرج به كن برويم صبح خيلی زود كه اول طلوع آفتاب بود حركت كرديم هوا صاف و آفتاب ولی خيلی سرد بود ونسيمی ميوزيد كه از سردی آن از چشمها بی اختيار آب ميريخت سوار اتومبيل شديم از خيابان كرج گذشته بپل رسيديم جناب اشرف صدر اعظم هم رسيدند قدری با ايشان صحبت داشته رانديم تاجائي كه راه دوتا ميشود يكی مستقيما بطرف طهران ميرود وراهی ديگر بقريهٔ كن واين همان راهي است كه رفتن هم از آنجا گذشته ايم از

(اين)

این راه کن چون اتومبیل بقاعده نمیرفت پیاده شده سوار کالسکه شدیم وراندیم در بین راه معلوم شد نایب السلطنه هم در رکاب می آیند ایشانرا هم احضار کردیم دم کالسکه آمده با نایب السلطنه وجناب اشرف صدر اعظم صحبت کنان میرفتیم هوا قدری گرم ترشد مستقبلین شهر هم میرسیدند در این بین شعاع السلطنه رسید از دیدن او خیلی خوشوقت شدیم والحق شعاع السلطنهٔ درغیاب ما خوب از عهدهٔ خدمات خود بر آمده است اظهار رضایت و التفات خود مانرا باو فرمودیم قدری دیگر راه که آمدیم معتمد الحرم رسید از احوال حرمخانه وغیره عرض کرد او هم در غیاب ما از بابت نظم اندرون و کارهاي را جع بخود خوب خدمت کرده است وزیر دربار که ازعقب آمده بود اینجا رسید آمدیم از رود خانهٔ کن عبور کرده دو ساعت بظهر مانده وارد کن شدیم و منزل ها نجاست که وقت رفتن هم منزل کرده بودیم تا عصر هم بعضی از نوکرها وغیره از شهر آمدند شب زود تر قروق شد حرمخانه آمدند شام خورده استراحت کردیم

روز یکشنبه دویم شعبان المعظم

امروز انشاالله تعالی بسلامت وارد طهران و پای تخت خود مان میشویم صبح که حرکت کردیم عضد السلطان که باستقبال آمده بود در رکاب بود جناب اشرف صدر اعظم هم همراه بودند وصحبت میداشتیم وزیر دربار و موثق الدوله وامیر بهادر جنگ ووزیر همایون هم دررکاب بودند هوا آفتاب وخوب وخوش بود هر کس از شهر باستقبال میامد عرض می کرد شهر را در کمال خوبی آصف الدوله زینت کرده است ولی چون تمام شاهزادگان ووزرأ وسفرأ در باغ شاه برای پذیرائي ورود ما حاضرند ووزیر دربار آنجا نهار حاضر کرده وتشریفاتی معین نموده است ابتداء بباغ شاه میرویم آنجا نهار خورده بعد از ظهر وارد شهر خواهیم شد همینطور راندیم وباجناب اشرف صدر اعظم صحبت میداشتیم تا رسیدیم بنزدیك درشت جمعی از سادات شیرازی وممتبرین واعظین آنها باستقبال آمده بودند مقتدر السلطنه هم که درغیاب ما بخراسان رفته بود وتازه مراجعت کرده است اینجا دیده شد بعد راندیم تا رسیدیم بباغ شاه در راه همه قسم مردم از طبقهٔ نوکر وغیره باستقبال میامدند و از ورود ما اظهارمسرت وخوشوقی مینمودند یکساعت بظهر مانده بود که وارد باغ شاه شدیم تمام وزرأ وطبقات نوکر از نظامی وقلمی وغیره وغیره در آنجا بترتیب مخصوص بسیار منظم و بقاعده بحضور آمدند و باغ شاه را در کمال عظمت وشکوه زینت کرده بودند که مثل یکي از پارکهای خوب فرنگستان بود آمدیم تازیر چادری که در جلو خیابانی بزرگ زده بودند آنجا روی صندلی

نشسته ابتدا شکر وحمد الهی را بجا آوردیم که در این سفر از هرجهت خیلی خوش گذشت و در غیاب ما امور داخلهٔ مملکت با کمال نظم بود واز خدمات صادقانهٔ جناب اشرف صدر اعظم که در این سفر متحمل شده بودند و کمال رضایت را داشتیم در حضور وزرا و اعیان اظهار التفات خود مان را بایشان فرمودیم وبعد نسبت بهر یك از وزرا که درغیاب ما مشغول خدمت ومراقب نظم امور مملکتی بودند اظهار التفات کرده سفرا را بحضور خواستیم مشیر الدوله وزیر خارجه آنها را بحضور آورد همه تبریك ورود مارا عرض کردند ماهم از اینکه درتمام دول اروپ از سلاطین عظیم الشان واهالی مملکتها کمال احترام وحسن پذیرائی را دیده ومنتهای رضایت را داشتیم بسفرا اظهارمراتب خشنودی ورضایت خود را فرمودیم بعد مرخص شدند نهار را رفتیم در بالا خانه صرف نموده چهار ساعت بغروب مانده عازم حرکت شدیم از ترتیبات پذیرائی وتشریفات وزیر دربار هم در باغ شاه باو اظهار التفات کردیم وبیرون آمده سوار کالسکه شدیم از دروازهٔ باغ شاه الی میدان توپخانه تمام اطراف خیابان را با قالیها و قالیچه های ممتاز و بیرق های شیر و خورشید الوان مزین کرده بودند چندین طاق نصرت هم در کمال امتیاز وشکوه و زینت ساخته بودند درهای خانهای هر یك از محترمین هم که در عرض خیابان واقع بود زینتهای مخصوص از قالیها واسباب چراغ وغیره شده بود خصوصاً آصف الدوله حاکم طهران در تشریفات ورود وتزیینات شهری هیچ فرو گذار نکرده است جمعیت مردم هم از مرد وزن در اطراف خیابان و بالای بامها بقدری جمع شده بودند که ما فوق نداشت وتماماً ازروی یك شعف و ذوق مخصوصی اظهارخوشحالی و مسرت وشکر گذاری زیاد از دیدن ما میکردند ما هم واقعاً از ورود بطهران ودیدن رعایای خود مان واین قسم مسرت وشادمانی که از آنها ملاحظه میکردیم کمال خوشوقتی را داشتیم همینطور آمدیم تا وارد میدان توپخانه شدیم سپهسالار هم آنجا را خیلی خوب و با شکوه زینت داده وقشون حاضر وکاب بترتیب بسیار منظم صحیحی در اطراف خیابان تا دوب باب همایون گذارده بود اطراف دیگر میدان توپخانه راهم از پستخانه وتلگراف خانه و بانك شاهنشاهی وغیره زینت کرده بودند همینطور آمدیم تا بفضل خدا وتوجه ائمهٔ هدی سلام الله علیهم اجمعین وارد باب همایون وحرمخانهٔ مبارکه شدیم وشکر وحمد الهی بجا آوردیم

خاتمة الطبع

اقل بندگان باری محمد حسین لاری با کمال ادب خدمت خوانندگان این کتاب
مستطاب عرض مینماید چون کتاب مطبوعه در طهران نهایت گران و کمیاب بود و
بعضی از عکس های لازمه در آن نه بود با کمال زحمت و دقت محض تسویق
خوانندگان چند عکس بسیار ممتاز اعلی که واجب بود در کتاب
باشد بدست آورده و در جای خود ضمیمه این
کتاب مستطاب گردید و از حیث قیمت هم تخفیف
کلی داده شد تا اسباب سهولیت جهة خواص و عام
بوده باشد در مطبع مصطفوی واقع در
بندر بمبئی بزیور طبع آراسته گردید
فی شهر شعبان المعظم
سنه ۱۳۲۱
هجری

فهرست کتب طبع جدید موجوده

نام کتاب	روپیه	آنه	پائی
قران عکس خط مرحوم مرزا احمد تبریزی با کاغذ بسیار اعلی وجلد بسیار اعلی	۱	٤	
ایضاً رقم کوچک	۱		
کتاب حافظ عکس خط مرحوم حکم ابن وصال با کاغذ ولایتی	۱		
ایضاً با کاغذ رف		۱۰	
کتاب مستطاب مفتاح الجنان خط جناب حاجي ملا ابوطالب خوش نویس جهرمی باکاغذ ولایتی		۱۲	
ایضاً باکاغذ رف		۹	
کتاب رساله مجمع المسائل حاشیه آقای صدر دام ظله العالی	۱		
کتاب مستطاب طراز المذهب مظفری احوالات حضرت صدیقه صغرا زینب کبری سلام الله علیها با کاغذ ولایتی بسیار بسیار ممتاز اعلی اعلی با جلد بندی بسیار ممتاز	٦		